



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# محافل المؤمنین

فی ذیل مجالس المؤمنین



تألیف: محمد شفیع حسینی، عاملی

اصحیح و تحقیق: ابراهیم عرب، پور، منصور جغتایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# محافل المومنين في ذيل مجالس المومنين

نويسنده:

محمد شفيع بن بها الدين محمد حسيني عاملي

ناشر چاپي:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۵	محافل المومنین فی ذیل مجالس المومنین
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست مطالب
۳۸	مقدمه مصححان
۳۸	نگاهی به زندگانی مؤلف
۴۰	خاندان مؤلف
۴۵	آثار مؤلف
۵۰	اهمیت محافل المؤمنین
۵۲	نقد محافل المؤمنین
۵۶	نقدی بر شیعه شناسی مؤلف
۵۸	نقد مؤلف بر قاضی نور الله شوشتری
۶۰	دفاع مؤلف از قاضی نور الله شوشتری
۶۱	مآخذ محافل المؤمنین
۶۲	معرفی نسخه
۶۳	کاتب نسخه
۶۴	شیوه تصحیح
۶۶	محافل المومنین - متن
۶۸	دیباجه
۸۱	افتتاح کتاب محافل المؤمنین
۸۱	اشاره
۸۹	در بیان احوال شاه والجاه شاه اسماعیل صفوی
۱۰۳	شاه نعمت الله ولی

۱۰۸	جدول معرفت السلاطین الصفویّه - قدّس الله ارواحهم
۱۰۹	ادامه جدول
۱۱۹	ذکر احوال خیریت مآل سلطان معرفت بنیان
۱۳۰	شرح استخراج تاریخ محتشم - علیه الرحمه
۱۳۴	بیان احوال سعادت مآل شاه عباس
۱۳۶	مکتوب علمای ماوراءالنهر در جواب خدمت روضه علیّه متبرکه
۱۴۰	جواب مکتوب علمای ماوراءالنهر از جانب محمّد خادم روضه علیّه
۱۶۷	بیان احوال سام میرزا مشهور به شاه صفی
۱۷۱	بیان احوال شاه عباس صاحب قران ثانی
۱۷۵	بیان احوال شاه صفی مشهور به شاه سلیمان
۱۷۹	ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی
۱۸۷	ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس
۱۸۹	صورت صلح نامه رومیه با شاه طهماسب ثانی
۱۹۷	گفتار در بیان احوال نادر شاه افشار جلالت آثار
۲۰۸	ظهور دولت دوران عدت محمد کریم خان زند
۲۰۸	اشاره
۲۱۳	سید مبارک خان
۲۱۳	حسین خان
۲۱۴	علی پاشا
۲۱۴	حسن خان
۲۱۴	بادگار علی سلطان خلیفه
۲۱۵	عیسی خان
۲۱۵	زینل خان
۲۱۵	کندوغمش سلطان
۲۱۵	صفی قلبخان
۲۱۶	میرزا لطف الله

- ۲۱۶ ..... امیر ابو الولی
- ۲۱۶ ..... خان احمد خان
- ۲۱۷ ..... فرمان وزارت
- ۲۱۸ ..... محمد بیگ
- ۲۱۸ ..... اللہ ویردی خان
- ۲۱۹ ..... امام قلی خان
- ۲۱۹ ..... محمد رضا
- ۲۲۰ ..... علیقلی خان
- ۲۲۰ ..... گنجعلی خان
- ۲۲۱ ..... امیر گونہ خان سارو اصلان
- ۲۲۱ ..... امامقلی خان
- ۲۲۱ ..... آقا شاه علی
- ۲۲۱ ..... اشارہ
- ۲۲۲ ..... تاریخ وفات
- ۲۲۲ ..... میرزا حاتم بیک
- ۲۲۳ ..... میرزا ابو طالب
- ۲۲۳ ..... سلمان خان
- ۲۲۴ ..... میرزا سلمان
- ۲۲۵ ..... خلفای شاه اسماعیل
- ۲۲۵ ..... اشارہ
- ۲۲۷ ..... نظام شاه
- ۲۳۰ ..... سلطان محمد قطب شاه
- ۲۳۰ ..... ابراہیم عادلشاه
- ۲۳۲ ..... سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه
- ۲۳۵ ..... اورنگ زیب
- ۲۳۷ ..... خواجہ جلال الدین

- ۲۳۸ ..... قاضی جهان
- ۲۳۹ ..... خواجه امیر بیگ
- ۲۳۹ ..... حکیم غیاث الدین
- ۲۴۰ ..... حکیم کمال الدین حسین
- ۲۴۰ ..... حکیم عماد الدین محمود
- ۲۴۱ ..... مولانا خواجه محمود
- ۲۴۲ ..... میر سید احمد
- ۲۴۴ ..... میرزا ابراهیم
- ۲۴۴ ..... میر عماد الحسنی
- ۲۴۵ ..... افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی
- ۲۴۷ ..... مولانا ضمیری
- ۲۴۸ ..... مولانا ولی
- ۲۴۹ ..... مولانا وحشی
- ۲۴۹ ..... میر حیدر کاشی
- ۲۵۰ ..... ملک طیفور
- ۲۵۰ ..... میرو الہی قمی
- ۲۵۱ ..... مولانا ظہوری و مولانا ملک قمی
- ۲۵۲ ..... مولانا فہمی
- ۲۵۲ ..... مولانا حاتم کاشی
- ۲۵۳ ..... میر حضوری
- ۲۵۳ ..... میر صبری روزبہانی
- ۲۵۳ ..... میرزا حسابی
- ۲۵۴ ..... قاضی نور اصفہانی
- ۲۵۴ ..... مولانا حزنی
- ۲۵۶ ..... مولانا ہلاکی
- ۲۵۶ ..... مولانا مظہری کشمیری



- ۲۵۷ ..... مولانا فروغی قزوینی
- ۲۵۷ ..... مولانا طبخی قزوینی
- ۲۵۹ ..... مولانا شانی
- ۲۵۹ ..... مولانا عجزی تبریزی
- ۲۶۰ ..... مولانا قوسی
- ۲۶۰ ..... شیخ علی نقی
- ۲۶۱ ..... خواجه حسین ثنائی
- ۲۶۲ ..... میرزا قاسم سمنانی
- ۲۶۷ ..... مولانا عرفی
- ۲۶۸ ..... میرزا داود
- ۲۶۹ ..... حکیم شفائی اصفهانی
- ۲۷۰ ..... میرزا ابو طالب رضوی
- ۲۷۲ ..... سید حسین کمونہ
- ۲۷۲ ..... تقی الدین محمد
- ۲۷۳ ..... میر ابو المعالی نطنزی
- ۲۷۳ ..... میرزا فصیحی هروی
- ۲۷۴ ..... جمال الدین کاشی
- ۲۷۴ ..... سلطان العلماء خلیفہ سلطان حسین
- ۲۷۵ ..... نصیرای ہمدانی
- ۲۸۵ ..... میرزا قاسم جنابدی
- ۲۹۱ ..... مولانا احمد اردبیلی
- ۲۹۳ ..... آقا حسین ولد جمال الدین محمد خونساری
- ۲۹۵ ..... مولانا محمّد باقر المجلسی طیب اللہ روحہ القدسی
- ۲۹۶ ..... مولانا محمّد طاهر
- ۳۰۰ ..... آقا رضی متولی
- ۳۰۱ ..... قاضی میرک

- ۳۰۲ ----- شیخ حسن بن الشیخ زین الدین علی بن
- ۳۰۵ ----- میر حسن
- ۳۰۷ ----- میر سید حسین
- ۳۲۲ ----- میر فخر الدین سماکی
- ۳۲۲ ----- مولانا محمد امین
- ۳۲۳ ----- میر رحمت اللہ
- ۳۲۴ ----- مولانا محمد باقر
- ۳۲۴ ----- میر غیاث اللہ
- ۳۲۴ ----- میرزا محمد استرآبادی
- ۳۲۵ ----- میر مؤمن استرآبادی
- ۳۲۶ ----- میر شجاع الدین محمود
- ۳۲۶ ----- میر سید علی خطیب استرآبادی
- ۳۲۷ ----- میرزا مخدوم شریفی
- ۳۲۷ ----- میرزا طاہر کاشی
- ۳۲۷ ----- میر زین العابدین کاشی و میر ابو الولی
- ۳۲۸ ----- میرزا ابراہیم ہمدانی
- ۳۲۹ ----- میرزا عبد الحسین
- ۳۲۹ ----- شاہ عبد العلی یزدی
- ۳۳۰ ----- میر کلان استرآبادی
- ۳۳۰ ----- میر ابو علی
- ۳۳۰ ----- میر ابو طالب اصفہانی
- ۳۳۱ ----- میر اشرف استرآبادی
- ۳۳۱ ----- میرزا ابو طالب رضوی
- ۳۳۱ ----- میر مستب نقیب، و میر محمد جعفر
- ۳۳۲ ----- میرزا محمود
- ۳۳۳ ----- میر محمد

- ٣٣٣ ..... شيخ على
- ٣٣٤ ..... مجتهد ثانی شيخ عبد العالی
- ٣٣٧ ..... شيخ على عرب
- ٣٣٨ ..... مولانا عبد الله شوشتری مقتول
- ٣٣٩ ..... مولانا خليل القزوينی
- ٣٤٠ ..... خواجه افضل الدين تركه
- ٣٤٥ ..... فريد عصر و يگانة زمان شيخ حسين بن شيخ عبد الصمد
- ٣٤٩ ..... شيخ بهاء الدين محمّد
- ٣٤١ ..... شيخ لطف الله
- ٣٤٢ ..... شيخ جعفر
- ٣٤٢ ..... مير شمس الدين محمد صدر
- ٣٤٣ ..... ميرزا رفيع الدين محمّد صدر خليفه
- ٣٤٤ ..... مولانا عبد الله
- ٣٤٩ ..... مير محمّد رفيع واعظ قزوينی
- ٣٧١ ..... ميرزا ابراهيم همدانی
- ٣٧٣ ..... شيخ محمد خاتون
- ٣٧٣ ..... قاضي خان صدر
- ٣٧٤ ..... ميرزا محمّد رضى
- ٣٧٥ ..... ميرزا محمّد رضا منشى الممالک نصيرى
- ٣٧٥ ..... سيد عليخان
- ٣٧٧ ..... لميرزا قوام
- ٣٨٢ ..... سيد محمّد
- ٣٨٤ ..... شيخ على بن محمد ابن شيخ حسن
- ٣٨٥ ..... قاضي نور الله شوشتری
- ٤١١ ..... شيخ على بن محمّد بن مكّي العاملى الجيعى
- ٤١٢ ..... شيخ ابراهيم بن شيخ فخر الدين العاملى البازورى

- ٤١٣ ..... شيخ ابراهيم بن شيخ جعفر بن عبد الصمد العاملي كركي
- ٤١٣ ..... شيخ ابراهيم بن علي بن عبد العالي العاملي
- ٤١٤ ..... شيخ ابراهيم بن علي العاملي الجبعي
- ٤١٤ ..... شيخ ابراهيم بن سليمان القطيفي
- ٤١٤ ..... شيخ احمد بن خاتون العاملي العيناثي
- ٤١٥ ..... سيد احمد بن سيد زين العابدين الحسيني العاملي
- ٤١٥ ..... مولانا احمد بن ملا خليل القزويني
- ٤١٥ ..... شيخ احمد بن السلامه الجزائري
- ٤١٦ ..... شيخ احمد بن عبد الصمد الحسيني البحراني
- ٤١٦ ..... مولانا احمد بن محمد التوني البشروي
- ٤١٦ ..... سيد اسماعيل بن علي العاملي الكفرحوني
- ٤١٦ ..... السيد بدر الدين بن احمد الحسيني العاملي الانصاري
- ٤١٧ ..... السيد بدر الدين محمد بن ناصر الدين العاملي
- ٤١٧ ..... مولانا مقيم كاشي
- ٤٢٣ ..... شيخ حرّ
- ٤٢٨ ..... صلحنامه و سنورنامه (سرحد نامه)
- ٤٢٨ ..... اشاره
- ٤٣١ ..... ترجمه صلحنامه و سنورنامه
- ٤٣٦ ..... فهرستها
- ٤٣٦ ..... اشاره
- ٤٣٨ ..... آيات قرآن
- ٤٤٥ ..... احاديث، اخبار و مأثورات
- ٤٥٦ ..... ابیات و مصراعهای فارسی و عربی
- ٤٥٦ ..... \*آ
- ٤٥٧ ..... \*ا
- ٤٦٥ ..... \*ب

- ۴۷۸ ..... پ\*
- ۴۷۹ ..... ت\*
- ۴۸۰ ..... ث\*
- ۴۸۱ ..... ج\*
- ۴۸۲ ..... چ\*
- ۴۸۶ ..... ح\*
- ۴۸۸ ..... خ\*
- ۴۸۹ ..... د\*
- ۴۹۵ ..... ذ\*
- ۴۹۵ ..... ر\*
- ۴۹۷ ..... ز\*
- ۵۰۱ ..... س\*
- ۵۰۳ ..... ش\*
- ۵۰۷ ..... ص\*
- ۵۰۹ ..... ط\*
- ۵۰۹ ..... ع\*
- ۵۱۰ ..... غ\*
- ۵۱۲ ..... ف\*
- ۵۱۵ ..... ق\*
- ۵۱۵ ..... ک\*
- ۵۱۹ ..... گ\*
- ۵۲۲ ..... ل\*
- ۵۲۴ ..... م\*
- ۵۳۰ ..... ن\*
- ۵۳۲ ..... و\*
- ۵۳۵ ..... ه\*

۵۳۹ .....\*ی

۵۴۲ ..... نام کسان

۵۹۵ ..... نام کتابها و رساله ها

۶۳۵ ..... نام جایها، طوایف و فرقه های مذهبی

۶۷۱ ..... منابع و مآخذ

۶۹۷ ..... درباره مرکز

## محافل المومنین فی ذیل مجالس المومنین

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی عاملی قزوینی، محمدشفیع بن بهاآالدین، قرن ق 12

عنوان و نام پدیدآور: محافل المومنین فی ذیل مجالس المومنین [نورالله بن شریف الدین شوشتری] / [تالیف] محمدشفیع بن بهاآالدین محمد حسینی عاملی؛ تصحیح و تعلیقات ابراهیم عرب پور، منصور جغتایی، [به اشراف نجیب مایل هروی]

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1383.

مشخصات ظاهری: 344 ص. نمونه

شابک: 25000 ریال؛ 25000 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه: ص. [441] - 454؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: مجالس المومنین

موضوع: شیعه -- سرگذشتنامه

موضوع: شیعه -- تاریخ

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: شوشتری، نورالله بن شریف الدین، 1019 - 956ق. مجالس المومنین

شناسه افزوده: عرب پور، ابراهیم، 1344 -، مصحح

شناسه افزوده: جغتایی، منصور، 1344 -، مصحح

شناسه افزوده: مایل هروی، نجیب، . - 1329

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP55/2/ش 9 م 3095

رده بندی دیویی: 297/996

شماره کتابشناسی ملی: م 80-28705

ص: 1

**اشاره**



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2



محافل المومنين فى ذيل مجالس المومنين

نورالله بن شريف الدين شوشترى

تاليف: محمد شفيح بن بهاآالدين محمد حسينى عاملى

تصحيح و تعليقات ابراهيم عرب پور، منصور جغتايى، [به اشراف نجيب مايل هروى]

ص: 4

\*مقدمه مصححان پانزده-چهل و دو

\*-نگاهی به زندگانی مؤلف پانزده

\*-خاندان مؤلف هفده

\*-آثار مؤلف بیست و دو

شعشعۀ ذوالفقار فی غزوات حیدر الکترار بیست و دو

زلال العیون بیست و سه

مثنوی گهربار بیست و چهار

تاریخ العرفا بیست و پنج

محافل المؤمنین بیست و پنج

\*-اهمیت محافل المؤمنین بیست و هفت

\*-نقد محافل المؤمنین بیست و نه

\*-نقدی بر شیعه شناسی مؤلف سی و سه

\*-نقد مؤلف بر قاضی نور الله شوشتری سی و پنج

\*-دفاع مؤلف از قاضی نور الله شوشتری سی و هفت

\*-مآخذ محافل المؤمنین سی و هشت

\*-معرفی نسخه سی و نه

\*-کاتب نسخه چهل

\*-شیوه تصحیح چهل و یک

\*-تصویر نسخه چهل و سه

\*محافل المؤمنین [متن] 1

\*دیباچه 11-3

\*افتتاح کتاب محافل المؤمنین 19-13

\*در بیان احوال سلاطین صفویّه 124-21

\*-در بیان احوال شاه والا شاه اسماعیل صفوی 21

\*-شاه نعمت الله ولی 34

\*-جدول معرفت السلاطین الصفویّه-قدس الله ارواحهم 37

\*-ذکر احوال خیریت مآل سلطان معرفت بنیان شاه طهماسب علیه الرحمه و الغفران 48

\*-شرح استخراج تاریخ محتشم رحمه الله 59

\*-بیان احوال سعادت مآل شاه عباس 62

\*-مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب خدمه روضه علیّه متبرکه 64

\*-جواب مکتوب علمای ماوراء النهر از جانب محمّد خادم روضه علیّه 68

\*-بیان احوال سام میرزا مشهور به شاه صفی 95

\*-صلح نامه و سنورنامه [به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و ساروخان] 98

\*-بیان احوال شاه عباس صاحب قران ثانی 99

\*-بیان احوال شاه صفی مشهور به شاه سلیمان 103

\*-ذکر احوال شاه سلطان حسین بن شاه صفی 107

\*-ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس 115

\*-صورت صلح نامیچۀ رومیہ با شاه طهماسب ثانی 117

\*گفتار در بیان احوال نادرشاه افشار جلالت آثار 125-135

\*ظہور دولت دوران عدت محمد کریم خان زند 136-140

ص:6

\*بیان احوال والیان و بیگلربیگی ها 141-152

\*-سیّد مبارک خان 141

\*-حسین خان شاملو 141

\*-علی پاشا 142

\*-حسن خان استاجلو 142

\*-یادگار علی سلطان خلیفه 142

\*-عیسی خان ولد سیّد بیگ صفوی 143

\*-زینل خان 143

\*-کندوغمش سلطان 143

\*-صفی قلیخان 143

\*-میرزا لطف الله شیرازی 144

\*-امیر ابو الولی انجو شیرازی 144

\*-خان احمد خان والی گیلان 144

\*-فرمان وزارت 145

\*-محمّد بیگ بیگدلی شاملو 146

\*-الله ویردی خان 146

\*-امام قلی خان بیگلربیگی فارس 147

\*-محمّد رضا قزوینی مشهور به سارو خواجه 147

\*-علیقلی خان شاملو 148

\*-گنجعلی خان 148

\*-امیر گونه خان سارو اصلان 149

\*-امامقلی خان قاجار 149

\*-آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی 149

\*-میرزا حاتم بیک اردویادی 150

\*-میرزا ابو طالب اعتماد الدوله پسر حاتم بیک اردویادی 151

\*-سلمان خان بن شاه علی میرزا ابن عبد الله خان استاجلو 151

\*-میرزا سلمان جابری اصفهانی 152

ص:7



\*خلفای شاه اسماعیل 153-154

خلیفه اوچی 153

خلیفه فولاد 153

خلیفه سلیمان 153

محمد قلی خلیفه قرقلو 153

محمد خلیفه 153

شاه علی خلیفه 153

علی خلیفه آغچه لو 153

اردوغدی خلیفه 154

ابراهیم خلیفه 154

میرزا علی خلیفه 154

حسین بیگ لله شاه اسماعیل 154

معصوم بیگ 154

\*در بیان احوال سلاطین و حکام شیعه هندوستان 155-164

\*-نظام شاه 155

\*-سلطان محمد قطب شاه 158

\*-ابراهیم عادل شاه 158

\*-سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه 160

\*-اورنگ زیب 163

\*در بیان احوال دانشمندان و سخنوران 165-344

\*-خواجه جلال الدین کججی تبریزی 165

\*-قاضي جهان سيفي قرويني 166

\*-خواجه امير بيگ كججي 167

\*-حكيم غياث الدين كاشي 167

\*-حكيم كمال الدين حسين شيرازي 168

\*-حكيم عماد الدين محمود بن مسعود شيرازي 168

\*-مولانا خواجه محمود سياوشاني 169

ص:8

- \*-میر سید احمد ولد میرزا اشرف 170
- \*-میرزا ابراهیم اصفہانی 172
- \*-میر عماد الحسنی 172
- \*-افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی 173
- \*-مولانا ضمیری 175
- \*-مولانا ولی دشت بیاضی 176
- \*-مولانا وحشی 177
- \*-میر حیدر کاشی 177
- \*-ملک طیفور انجدانی 178
- \*-میر والہی قمی 178
- \*-مولانا ظہوری و مولانا ملک قمی 179
- \*-مولانا فہمی 180
- \*-مولانا حاتم کاشی 180
- \*-میر حضوری قمی 181
- \*-میر صبری روزبہانی 181
- \*-میرزا حسابی 181
- \*-قاضی نور اصفہانی 182
- \*-مولانا حزنی 182
- \*-مولانا ہلاکی 183
- \*-مولانا مظہری کشمیری 183
- \*-مولانا فروغی قزوینی 184

\*-مولانا طبعی قزوینی 184

\*-مولانا شانی 185

\*-مولانا عجزی تبریزی 185

\*-مولانا قوسی شوشتری 186

\*-شیخ علی نقی کمره ای 186

\*-خواجه حسین ثنائی هروی 187

ص:9

- \*-میرزا قاسم سمنانی 188
- \*-مولانا عرفی 191
- \*-میرزا داود اصفهانی متخلص به «عشق» 192
- \*-حکیم شفائی اصفهانی 193
- \*-میرزا ابو طالب رضوی 194
- \*-سیّد حسین کمونه 195
- \*-تقی الدّین محمّد مشهور به ساروتقی 195
- \*-میر ابو المعالی نطنزی 196
- \*-میرزا فصیحی هروی 196
- \*-جمال الدّین کاشی 197
- \*-سلطان العلماء خلیفه سلطان حسین 197
- \*-نصیرای همدانی 198
- \*-سؤال علمای هند از علمای ایران و جواب آن از نصیرای همدانی 199
- \*-میرزا قاسم جنابدی 208
- \*-مولانا احمد اردبیلی 211
- \*-آقا حسین ولد جمال الدّین محمّد خونساری 213
- \*-آقا جمال [خونساری] 214
- \*-مولانا محمّد باقر المجلسی-طیب اللّٰه روحه القدسی- 215
- \*-مولانا محمّد طاهر قمی 216
- \*-آقا رضی متولّی [رضی الدین محمّد بن حسن قزوینی] 219
- \*-قاضی میرک خالدی 220

\*-شيخ حسن بن الشيخ زين الدين علي بن احمد الشهيد الثاني العاملي الجبعي 221

\*-مير سيد حسن بن سيد جعفر بن...الأعرج الحسيني العاملي الكركي 224

\*-مير سيد حسين بن سيد حسن الحسيني الموسوي الكركي العاملي 226

\*-مير فخر الدين سماكي 241

\*-مولانا محمد امين استرآبادي 241

\*-مير رحمت الله نجفي 242

ص:10

\*-مولانا محمد باقر بن الغازی القزوینی 243

\*-میر غیاث اللہ نقیب اصفہانی 243

\*-میرزا محمد استرآبادی 243

\*-میر مؤمن استرآبادی 244

\*-میر شجاع الدین محمود اصفہانی 245

\*-میر سید علی خطیب استرآبادی 245

\*-میرزا مخدوم شریفی 246

\*-میرزا طاہر کاشی 246

\*-میر زین العابدین کاشی و میر ابو الولی 246

\*-میرزا ابراہیم ہمدانی مشہور بہ قاضی زادہ 247

\*-میرزا عبد الحسین جہانشاہی 248

\*-شاہ عبد العلی یزدی 248

\*-میر کلان استرآبادی 249

\*-میر ابو علی (میر سید علی خطیب) 249

\*-میر ابو طالب اصفہانی 249

\*-میر اشرف استرآبادی 250

\*-میرزا ابو طالب رضوی 250

\*-میر مسیب نقیب، و میر محمد جعفر بن میر محمد سعید، و میرزا الخ [رضوی] 250

\*-میرزا محمود نقیب النقا ولد شمس الدین علی ماضی 251

\*-میر سید محمد ولد میر سید علی 252

\*-شیخ علی بن عبد العال 252

\*-مجتهد ثانی شیخ عبد العالی [خلف شیخ علی عبد العالی] 255

\*-شیخ علی عرب 256

\*-مولانا عبد اللہ شوشتری مقتول 257

\*-مولانا خلیل قزوینی 258

\*-خواجہ افضل الدین ترکہ 259

ص: 11



\*-شيخ حسين بن شيخ عبد الصمد الحارثي 264

\*-شيخ بهاء الدين محمد عاملي 268

\*-شيخ لطف الله ميسي 279

\*-شيخ جعفر بن شيخ لطف الله ميسي 280

\*-مير شمس الدين محمد صدر 280

\*-ميرزا رفيع الدين محمد صدر خليفه 281

\*-مولانا عبد الله شوشتری 282

\*-مير محمد باقر داماد 284

\*-مير محمد رفيع واعظ قزوینی 287

\*-مير سيد احمد عاملي 289

\*-ميرزا ابراهيم همدانی 289

\*-ميرزا ابراهيم بن سيد محمد بن مير سيد حسين اعرج كركی عاملي 290

\*-ميرزا محمد رضی صدر 290

\*-شيخ محمد خاتون العاملي العيناثي 291

\*-قاضي خان صدر 291

\*-ميرزا محمد رضا مستوفی فرزند مير محمد شفيع تبریزی 292

\*-ميرزا محمد رضا منشی الممالک نصیری 293

\*-سيد عليخان مدنی 293

\*-شيخ زين الدين الشهيد الثاني 296

\*-سيد محمد بن سيد علي الموسوي العاملي الجبعي 300

\*-شيخ علي بن محمد بن شيخ حسن بن الشيخ زين الدين بن علي بن احمد الشهيد الثاني العاملي الجبعي 302

\*-قاضى نور الله شوشترى 303

\*-شيخ على بن محمد بن مكى العاملى الجبعى 329

\*-شيخ ابراهيم بن شيخ فخر الدين العاملى البازورى 330

\*-شيخ ابراهيم بن شيخ جعفر بن عبد الصمد العاملى كركى 331

\*-شيخ ابراهيم بن على بن عبد العالى العاملى 331

ص:12

- \*-شيخ ابراهيم بن على العاملى الجبعى 332
- \*-شيخ ابراهيم بن سليمان القطيفى 332
- \*-شيخ احمد بن خاتون العاملى العينائى 332
- \*-سيّد احمد بن سيّد زين العابدين الحسينى العاملى 333
- \*-مولانا احمد بن ملاّ خليل القزوينى 333
- \*-شيخ احمد بن السّلامه الجزايرى 333
- \*-شيخ احمد بن عبد الصّمّد الحسينى البحرانى 334
- \*-مولانا احمد بن محمّد التّونى البشروى 334
- \*-سيّد اسماعيل بن على العاملى الكفر حونى 334
- \*-السّيّد بدر الدّين بن احمد الحسينى العاملى الانصارى 334
- \*-السّيّد بدر الدّين محمّد بن ناصر الدّين العاملى 335
- \*-مولانا مقيم كاشى 335
- \*-شيخ حرّ عاملى 341
- \*-صلحنامه و سنورنامه [به زبان تركى] 345-347
- \*-ترجمه صلحنامه و سنورنامه 348-352
- \*-فهرستها 353-440
- \*-آيات قرآن 355
- \*-احاديث، اخبار و مأثورات 359
- \*-ابيات و مصراعهاى فارسى و عربى 365
- \*-نام كسان 395
- \*-نام كتابها و رساله ها 413

\*-نام جایها، طوایف و فرقه های مذهبی 428

\*منابع و مآخذ 441-454

ص: 13



نگاهی به زندگانی مؤلف

شیخ الاسلام سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید محمد شفیع بن سید بهاء الدین محمد بن سید کمال الدین حسین بن سید عبد العالی بن سید حسین مجتهد کرکی عاملی متخلص به «فکرت» در شهر قزوین در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشود. (1) مؤلف خود در این کتاب به نام و نام خانوادگی اش تصریح کرده و خود را چنین معرفی نموده است: «اسم این خادم و کلب این درگاه، محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی العاملی الشیخ الاسلام بالقزوین است». (2) سید محمد شفیع مذکور عالمی عامل و عارفی واصل و ادیبی کامل و شاعری ماهر و فاضلی کم نظیر بوده

ص: 15

---

1- -ر.ک: اعیان الشیعه، 364/9؛ فوائد الرضویه، ص 541؛ الکواکب المنتشره، صص 346 - 347؛ رجال بامداد، 409/3؛ مینودر، 900/2؛ مقدمه مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، 165/7-167-شعشعه ذو الفقار، نسخه خطی مجلس.

2- -محافل المؤمنین، ص 11.

است. (1) اما شیخ عباس قمی مؤلف را بالجمله عالم، عارف و فاضل می داند و در این باره می نویسد: «و بالجمله میر محمد شفیع مذکور عالم، عارف و فاضل بوده است». (2) وی شیخ الاسلام قزوین به روزگار کریم خان زند (و- / 1119 ج- / 1163 د- / 1193 ه. ق) بوده است. (3) او کریم خان زند را بسیار ستوده و به تعریف و تمجید او پرداخته است، (4) اما نادر شاه افشار (و- / 1100 ج- / 1148 د- / 1160 ه. ق) را مذمت بسیار کرده و برخی ستمگریهایش را برشمرده است. (5)

مؤلف از نوادگان میر سید حسین مجتهد کرکی عاملی است. او و پدرانش یکی پس از دیگری شیخ الاسلام قزوین بوده اند. (6) خود مؤلف در این باره چنین گزارش می دهد:

ص: 16

1- ر. ک: الكواكب المنتشرة، صص 346-347.

2- فوائد الرضویة، ص 541.

3- ر. ک: محافل المؤمنین، ص 11.

4- مؤلف درباره کریم خان زند و عملکرد او می نویسد: «تا آن که در سنه 1171 ه. ق بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدم میمنت لزوم ایشان روزبه روز دفع مواد فساد از یک طرف، و رفع قحط و غلا از طرف دیگر شد... از تاریخ قران الی الآن که سنه 1190 است عباد الله در آسایش، و مأكولات ارزان، و خلائق اوقات خود را به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی صرف می نمایند. و از روزی که طلوع تابشیر این دولت خداداد و ظهور و مناشیر سعادت آیین خدیو معالی نژاد... خورشید مرتبت کیوان منزلت برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت... ثریا مکان محمد کریم در ایران در خشید قحط و غلا برطرف شد». - محافل المؤمنین، صص 138-139.

5- مؤلف درباره نادر شاه و ستمگریهایش می نویسد: «نادر باب بی حسابی گشاده به این طور که هر بی گناهی ده الف و بیست الف- که هر الفی پنج هزار تومان بوده باشد- از ضرب چوب به اسم خود می نوشتند و اگر از ایشان به عمل نمی آمد از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر بازیافت می شد. و در دهم محرم سنه 1160 که از اصفهان حرکت می کرد کله مناری از رئوس ضعفای و بی گناهان در هر منزلی ترتیب می داد». - محافل المؤمنین، ص 130.

6- ر. ک: شجره نامه بانی مدرسه مسعودیه (- شیخ الاسلام) قزوین به نقل سید محمد گلریز در مینودر، 612/2؛ اعیان الشیعه، 364/9؛ فوائد الرضویة، 541؛ رجال بامداد، 40/3؛ یادداشت واقف نسخه محافل المؤمنین محمد تقی شهابی بر پشت برگ اول نسخه؛ الكواكب المنتشرة، صص 346-347.

«بعد از آن که میر سید حسین مجتهد به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال الدین حسین به شغل شیخ الاسلامی قزوین منصوب شد و بعد از میرزا کمال الدین حسین، میرزا بهاء الدین محمد متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین گردید و بعد از او میرزا محمد شفیع و بعد از میرزا محمد شفیع، میرزا بهاء الدین محمد والد راقم الحروف متوجه این امر شد». (1) مؤلف بعد از پدرش میرزا بهاء الدین محمد به منصب جلیل شیخ الاسلامی قزوین نائل آمد. خود مؤلف به این مطلب تصریح کرده است. (2) بعد از وی فرزندان و نوادگانش متصدی امر شیخ الاسلامی قزوین بوده اند. (3) به همین جهت این دودمان به خاندان «شیخ الاسلام» های قزوین شهرت یافته است. فرزند مؤلف شیخ الاسلام فضل الله بن محمد شفیع الحسینی دو پسر داشته است: یکی جد آقایان «شیخ الاسلام» های قزوین است، و دیگری مرحوم میرزا محمد حسین بن فضل الله الحسینی عضد الملک جد خاندان «صدر الممالک» قزوین است. (4)

## خاندان مؤلف

وی از خاندان شیخ الاسلام قزوین است که سلسله نسب آنان به امام همام جعفر بن محمد الصادق -علیهما السلام- می رسد. شجره نامه این خاندان در یک ستون از دیوار غربی مدرسه مسعودیه (-شیخ الاسلام) قزوین که به همت یکی از افراد این خاندان؛ یعنی شیخ الاسلام حاج میرزا مسعود قزوینی، به سال 1321 ه.ق. ساخته شده است، در کاشی لا-جوردی به خط نسخ بسیار عالی کار گذاشته شده است. صورت شجره نامه مذکور چنین است:

«اما بعد؛ بعون الله و نصرته و توفیقه بنی هذه المدرسه العالیه المبارکه الموسومه بالمسعودیه... السید الجلیل شیخ الاسلام و ملاذ الأنام مسعود بن شیخ الاسلام مفید بن

ص: 17

1- -محافل المؤمنین، ص 239.

2- -ر.ک: همان جا، ص 11.

3- -ر.ک: شجره نامه و وقفنامه مدرسه مسعودیه قزوین -مینودر، 611/2-613.

4- -ر.ک: رجال بامداد، 409/3؛ یادداشت محمد تقی شهابی، واقف نسخه محافل المؤمنین.



شیخ الاسلام حسن بن شیخ الاسلام تقی بن شیخ الاسلام باقر بن شیخ الاسلام نقی بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام شفیع بن شیخ الاسلام بهاء الدین بن شیخ الاسلام کمال الدین بن شیخ الاسلام عبد العال بن میر سید حسین خاتم المجتهدین بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن علی بن عبد الله بن مفضل بن احمد بن جعفر بن محفوظ بن حسن بن عدی بن محمد الملقب بالذبیاج بن الأمام جعفر الصادق بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین...» (1).

بنابه نوشته مؤلف منصب شیخ الاسلامی قزوین، اردبیل، اصفهان و تهران از دوره صفویّه تا دوره های بعد در دست این خاندان دست به دست می گشته است. صاحب محافل در این باره می نویسد: شیخ الاسلامی قزوین به میرزا کمال الدین فرزند سید حسین مجتهد کرکی و شیخ الاسلامی دار الارشاد اردبیل به ولد دیگر سید مشار الیه انتقال یافته که الحال میر سید محمد نام از آن ذریّه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی آن دیار است. میرزا علیرضا-فرزند دوم میرزا حبیب الله صدر فرزند اوسط میر سید حسین مجتهد-شیخ الاسلام اصفهان است که در ایّام دولت شاه سلطان سلیمان در سنه 1091 ه.ق. به امور شرعیّات دار السّلطنه اصفهان قیام می فرموده، چون طلّیعه انوار افادات... مولانا محمد باقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید. و احوال اولاد میرزا حبیب الله بن میر سید حسین مجتهد- که الحال در دار السّلطنه اصفهان اند- در کمال عسرت می گذرد. و از میرزا محمد ولد دیگر سید حسین مجتهد بعضی ارباب کمال به هم رسیده اند، مانند: میرزا ابراهیم شیخ الاسلام بلده طیبیه طهران که الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میر سید علی متولّی امام زاده واجب التعظیم شاه عبد العظیم باقی است. (2)

این خانواده همواره دارای مشاغل مهم- از صدارت، وزارت، شیخ الاسلامی

ص: 18

1- - مینودر، 612/1.

2- - ر.ک: محافل المؤمنین، صص 239-241.

شهرهای مختلف چون: قزوین، اردبیل، تهران، اصفهان و سفارت روسیه و تولیت آستان قدس رضوی، امام زاده شاه عبد العظیم و شیخ صفی الدین اردبیلی - بوده اند. و افراد زیادی از این خاندان مناصب دولتی داشته اند. از آن جمله اند: میرزا مهدی اعتماد الدوله فرزند میرزا حبیب الله صدر که به سریر وزارت اعظم نشست. (1) میرزا محمد حسین بن فضل الله الحسینی عضد الملک - نوه مؤلف - که چندین سال متوالی و غیر متوالی به تولیت آستان قدس فائز گردید و آثار خوب از جمله طومار مشهور عضد الملکی را از خود به یادگار گذاشت. در اغلب کتیبه های آستان قدس و مسجد گوهرشاد اسم آن مرحوم به تجلیل یاد شده است. در سال 1304 ه. ق. میرزا محمد علی صدر الممالک مشهور به صدر قزوینی پسر آن مرحوم مأمور تولیت آستان قدس شده و دو سه سال شاغل این شغل جلیل بود. و در حفظ منافع آستان قدس کوشش کرده، و مجددا در سال 1311 که آستان قدس کسر بودجه آورده بود آن مرحوم را برای تسویه و تنقیح جمع و خرج آستانه فرستاده اند، و تا 1314 در خدمت مزبور باقی بوده است و حین رفتن مبلغی وجه نقد فاضل در آمد آستان قدس را تحویل صندوق داده، در سال 1324 پسر ارشد آن مرحوم میرزا شفیع خان صدر الممالک خداوند اخلاق به تولیت آستانه آمده تا سال 1329 به این شغل جلیل فائز بود. (2)

از این خاندان است سید جمال الدین عاملی قزوینی معاصر که در 1330 ه. ق.

وفات یافت. (3)

بزرگ این دودمان میر سید حسین فرزند سید حسن کرکی عاملی نوه دختری محقق ثانی مشهور به محقق کرکی و پسر خاله میرداماد است. (4) پدر میر سید حسین مجتهد،

ص: 19

1- ر. ک: همان جا، ص 240.

2- ر. ک: یادداشت محمد تقی شهابی، واقف نسخه محافل المؤمنین؛ رجال بامداد، 409/3.

3- ر. ک: نقباء البشر، ص 314.

4- ر. ک: عالم آرای عباسی، 1/123؛ ریحانه الادب، 5/181؛ ریاض العلماء، 2/62-75؛ امل الآمل، 1/69؛ تتمه امل الآمل، 123-124؛ محافل المؤمنین، ص 226؛ روضات الجنات، 2/312-318؛ اعیان الشیعه، 5/473-476؛ احیاء الدائر، صص 71-72.

سید حسن بن سید جعفر کرکی، ساکن کرک نوح-شهری نزدیک بعلبک-بود. وی از فقهای بزرگ جهان تشیع به شمار می رود. او پسر خاله شیخ علی بن عبد العالی مشهور به محقق ثانی و محقق کرکی و داماد اوست. استاد شهید ثانی و شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی پدر شیخ بهایی بوده است. شهید ثانی در اجازه نامه ای که برای شیخ حسین بن عبد الصمد مرقوم کرده، به تعریف سید مذکور پرداخته است. از آثار اوست:

العمده الجلیله، المحجّه البیضاء، تفسیر الآیات الفقهیه، کتاب الطّهاره، مقنع الطّلاب و شرح الطّیبه الجزریّه ... (1) شهید ثانی در اجازه نامه به فرزندش شیخ حسن او را بسیار ستوده است. (2)

احتمالا سید حسن همه عمرش را در کرک نوح به سر برده و بنابه گزارش کتابشناس شهیر جهان تشیع میرزا عبد الله افندی در 6 رمضان 934 ه.ق. در همان جا درگذشته است. (3) گرچه منابع رجالی تولّد میر سید حسین را ذکر نکرده اند، اما به یقین او در کوک نوح دیده به جهان گشوده و احتمالا دوران کودکی و نوجوانی را در همان جا سپری کرده و از محضر پربرکت پدر دانشمند و جدّ بزرگوارش محقق کرکی و دیگر استادان آن جا سود جسته است. می توان حدس زد که او در حدود 959 ه.ق. همراه پدر بزرگش محقق ثانی (4) به ایران آمده و در رتق و فتق امور شرعیّه به وی کمک می کرده است. (5) بعد از وفات محقق کرکی سید حسین در نزد تمامی امرا و سلاطین وقت قائم

ص: 20

- 
- 1- ر.ک: امل الآمل، 57/1؛ ریاض العلماء، 165/1-168؛ الأجازه الکبیره، 452؛ فوائد الرضویّه، صص 96-97؛ محافل المؤمنین، صص 221-223.
  - 2- ر.ک: الاجازه الکبیره، ص 452؛ ریاض العلماء، 166/1.
  - 3- ر.ک: ریاض العلماء، 166/1.
  - 4- علی بن حسین کرکی عاملی معروف به محقق کرکی و شیخ العلانی، از دانشمندان زاهد و فقیهان کامل قرن نهم و دهم و متوفی 940 ه.ق. است که به دعوت شاه طهماسب به ایران آمد و به نشر معارف شیعی اهتمام کرد. ر.ک: حبیب السیر، 609/4؛ امل الآمل، 121/1؛ ریاض العلماء، 441/3-460؛ احسن التّواریخ، 331؛ نقد الرّجال، 238؛ لؤلؤه البحرین، 151-159؛ محافل المؤمنین، ص 252.
  - 5- ر.ک: عالم آرای عباسی، 342/2، 112/1-343.

مقام او و دارای اعتباری تمام شد.

طبق گزارش عالم آرای عباسی میر سید حسین نخست در اردبیل مدتی به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهمان شرعیته قیام داشت و بعد از آن به درگاه معلی آمد و منظور نظر شاه طهماسب قرار گرفت. (1) برخی از محققان بر این باورند که وی مدتی در قزوین متوجه امر شیخ الاسلامی بود و بعد به دستور شاه عباس اول به سمت شیخ الاسلامی به اردبیل رفت. (2) مؤلف کتاب حاضر که از نوادگان سید حسین است، سخن عالم آرا را تأیید می کند و می نویسد: «میر سید حسین به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دار الارشاد اردبیل و قزوین معین گردید و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود». (3) از این گزارش صاحب محافل روشن می شود که سید حسین ابتدا شیخ الاسلام اردبیل بوده و سپس به قزوین آمده و شیخ الاسلام آن جا شده است.

به هر حال میر سید حسین در اواخر دوره شاه طهماسب و اسماعیل دوم و محمد خداپنده و اوایل حکومت شاه عباس اول شیخ الاسلام قزوین بوده است. نقل است که وی شاه طهماسب را غسل داده و بر وی نماز گزارده است. (4) میر سید حسین در دوران کوتاه حکومت اسماعیل دوم در قزوین بود و موضعی مخالف در برابر سیاست سنی گری شاه و میر مخدوم شریفی پیش گرفت. (5)

طبق گزارش میرزا عبد الله افندی وی مسؤول غسل جسد شاه اسماعیل دوم در رمضان 985 ه.ق. بود. (6) زمانی که حامیان شاهزاده عباس میرزا به قزوین رسیدند و او را در سال (994 ه.ق) بر تخت سلطنت نشانند، میر سید حسین هیأتی را برای

ص: 21

---

1- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/145.

2- ر.ک: ریاض العلماء، 2/65؛ ریحانه الأدب، 5/181-182.

3- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 239.

4- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/123؛ ریاض العلماء، 2/73.

5- ر.ک: ریاض العلماء، 2/72-75.

6- ر.ک: ریاض العلماء، 2/73.

خوشامدگویی به خارج شهر قزوین فرستاد. (1)

کراماتی به سید حسین منسوب است که از آن جمله است: مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم که بارها سید را به قتل تهدید کرده بود، تا این که شی سید به دعای علوی مصری توسل نمود و شاه در همان شب از دنیا رفت. (2)

سید حسین دارای فطرت عالی، طبع کامل، حافظه ای قوی و فصیح البیان، و ملیح اللسان و دستگیر مستمندان و گرفتاران روزگار بود. سرانجام بر اثر طاعون در 1001 ه.ق. در قزوین درگذشت. (3) افراد زیادی او را ستوده اند، از آن جمله شیخ ابراهیم البازوری که قصیده ای در شأن سید مذکور سروده است. (4)

## آثار مؤلف

شعشعه ذو الفقار فی غزوات حیدر الکزار: مؤلف آن را به نام نامی علی بن ابی طالب «ع» سروده است. وی در دیباچه همین کتاب از آن یاد کرده و گفته است: «چون شعشعه ذو الفقار که مشتمل بر غزوات حیدر کزار و امام ابرار-نظما و نثر-به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود. لهذا این شگرف نامه نامی (5) به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر می شود.» (6) این کتاب به فارسی فصیح و بلیغ تألیف شده است که مهارت مؤلف را در نظم و نثر ادب فارسی نشان می دهد. (7)

مؤلف در این کتاب به مناسبت، بسیاری از اشعارش -مانند «ساقی نامه» و

ص: 22

---

1- ر.ک: عالم آرای عباسی، 458/1.

2- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 232؛ ریحانه الادب، 182/5؛ روضات الجنّات، 321/2؛ عالم آرای عباسی، 452/1.

3- ر.ک: عالم آرای عباسی، 458/1.

4- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 233.

5- مقصود محافل المؤمنین است.

6- محافل المؤمنین، ص 9.

7- ر.ک: الدرّیعه، 198/14؛ مینودر، 813/2؛ گلچین معانی، فهرست کتب خطّی کتابخانه آستان قدس، 319/7.

«رباعیات» و جز آن-را ذکر کرده است. (1) او این اثر را برده شعشعه مرتّب کرده است.

شعشعه اول در غزوه «بدر»، دوم در غزوه «احد»، سوم در غزوه «خندق»، چهارم در غزوه «خیبر»، پنجم در «فتح مکه»، ششم در غزوه «حنین»، هفتم در غزوه «ذات السلاسل»، هشتم در جنگ «جمل»، نهم در جنگ «صفین» و دهم در حرب «خوارج مارقین». (2) وی این کتاب را به نام کریم خان زند (1193/1163 ه.ق) تألیف کرده؛ گرچه به نام او تصریح نکرده است، ولی او را بسیار ستوده و در شعر خود به نام او اشاره کرده است:

طوطیان را تا بود ذکر تسلسل یا کریم

طوطی نطقم به اوصافِ خوشش گوینده باد

و در آخر آن امیر المؤمنین را مدح و «ذو الفقار» و «دلّیل» را مفصّلاً وصف کرده است. او در سؤال 1184 ه.ق. از تألیف کتاب فراغت یافته و خود به تاریخ اتمام آن اشاره کرده است: «این شعشعه ذو الفقار به تأیید حیدر کّرار در شهر سؤال سال یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار سمت اختتام پذیرفت». (3)

نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن مجموعه شماره 2290 موجود است. (4)

زالال العیون: از دیگر آثار محمّد شفیع حسینی زلال العیون است که شرحی است به فارسی بر عیون اخبار الرضا و در سال 1172 ه.ق. به پایان رسیده است. (5) مؤلف بسیاری از شعرهای خود را در این کتاب گنجانده و در آن اثر دیگرش مثنوی گهربار بسیار نقل نموده (6) و از آن چنین یاد کرده است: «این مثنوی درباره داستان سلامان و

ص: 23

1- ر.ک: الذریعه، 198/14؛ مینودر، 813/2.

2- ر.ک: الذریعه، 197/14-198؛ مینودر، 813/2.

3- الذریعه، 198/14؛ مینودر، 813/2.

4- ر.ک: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، 1916/10.

5- ر.ک: الکواکب المنتشرة، ص 346-347؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، 1915/1.

6- ر.ک: فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، 319/7؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، 1915/10.

نسخه خطی زلال العیون در 60 ورق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در اول مجموعه شماره 2990 موجود است. این نسخه تا شرح گفتگوی امام رضا-علیه السلام- با هرزد اکبر را دربردارد. مؤلف در پایان نسخه می نویسد: «میر سید حسین نگذارده است که اسرار این حدیث شریف «داستان هرزد» را به فارسی بنویسم و به همین اندازه بس کردم». (2)

مؤلف در این کتاب نیز کریم خان زند را ستوده و نادر شاه را مذمت کرده است. (3)

مثنوی گهربار: شیخ آقا بزرگ می نویسد: «ذکره فی کتابه زلال العیون و قال فیہ إنّه مثنوی فی قصه «سالامان و ابسال» بروایه ابی علی سینا». (4)

داستان سالامان و ابسال از ابن سیناست چنان که خود در اشارات و شاگردش جوزجانی و محقق طوسی در شرح الاشارات ذکر کرده اند، اصل این داستان به زبان یونانی بوده است که آن را حنین بن اسحاق عبادی (و-196/د-260 ه ق) به عربی ترجمه و ابن سینا آن را شرح کرده است. (5)

خواجه نصیر طوسی گفته است: داستان سالامان و ابسال دو قصه اند، یکی از آن دو از تألیفات ارسطوست که حنین بن اسحاق آن را از یونانی به عربی برگردانده است و دومی را خود ابن سینا تألیف نموده است. سپس فهرستی از هر دو داستان ذکر کرده

ص: 24

1- -الذریعه، 274/19؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، 1915/10.

2- -فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، 1915/10.

3- -ر.ک: الکواکب المنتشره، ص 347؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، 1915/10.

4- -الذریعه، 274/19؛ 94/17.

5- -خلاصه داستان به گزارش آقا بزرگ چنین است: پادشاهی فرزندی داشت به نام سالامان او را به مرضعه ای سپرد که نامش ابسال بود. چون پسر بزرگ شد مرضعه شیفته او شد و او را به سوی خود فراخواند. پس ملک آگاه شد و پسر را از آن منع نمود. آن دو از آن سرزمین فرار کردند. بو علی سینا این داستان را تأویل نمود به این که مراد از سالامان «نفس ناطقه» است و مراد به ابسال «عقل فطری»-الذریعه، 94/17-95.

است. (1)

تاریخ العرفا: قسمت عمده این کتاب شرح اشعار مثنوی مولوی است. در آخر آن شرح حال عده ای از عرفا را آورده است. این کتاب در سال 1185 ه.ق. به پایان رسیده است. (2)

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در کتاب فوائد الرضویه ضمن شرح حال مؤلف می نویسد: «کتابی نوشته در شرح مثنوی یعنی اشعاری را که قادحین مثنوی در آن قدح کرده اند ذکر و شرح کرده و بعضی اصطلاحات عرفا و صوفیه و ترجمه جمله ای از علما و عرفا را ذکر کرده است. و ما گاهی در این کتاب شریف از آن نقل می کنیم» (3). استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از آن سود جسته است. (4)

نسخه خطی این کتاب متعلق به آقای مدرّس رضوی است. (5)

محافل المؤمنین: ذیلی است بر کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری که مؤلف آن را به سال 1190 ه.ق. در زمان دولت کریم خان زند (ج/ 1163-1193 ه.ق) تألیف کرده است. (6) این کتاب بر همان روش و اسلوب مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری تألیف شده است. (7) چنان که مؤلف در این باره می نویسد: «بر متدبران حکایات سلف پوشیده نماناد که غرض مسود اوراق، تاریخ احوال سلاطین نیست، بلکه مدعا از تسوید این صحیفه [آن است که] تحقیق حالات مؤمنین و کسانی که در طریق انیق ترویج دین مبین و منهج خیر الوصیین سعی موفور به ظهور

ص: 25

---

1- -الذریعه، 33/8.

2- ر.ک: مقدّمه مجمل التّواریخ گلستانه به قلم استاد مدرّس رضوی، ص سی و سه؛ الذریعه، 668/26؛ همان جا، 198/14؛ مینودر، 813/2؛ الکواکب المنتشره، 346-347.

3- -فوائد الرضویه، ص 541.

4- ر.ک: مقدّمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و دو و سی و سه.

5- ر.ک: همان جا، ص سی و سه.

6- ر.ک: دیباچه محافل؛ الذریعه، 130/20؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، 164/7-165؛ مینودر، 813/2، 909.

7- ر.ک: مقدّمه مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.



رسانیده اند، نگاشته شود که تواند قابلیت جلد ثانی مجالس المؤمنین به هم رساند». (1)

مؤلف نام شماری از بزرگان شیعه را که از کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله فوت شده است و یا همزمان قاضی و یا بعد از او زیسته اند، در این کتاب یاد کرده است. (2) او می نویسد: «این کتاب در حکم تَمَمُّهٔ مجالس المؤمنین است؛ زیرا جمعی کثیر و جمعی غفیر که در این کتاب مذکورند، اکثر آنان قبل از شاه اسماعیل شیعه اثنا عشری بوده اند و در حقیقت این اثر مَتَمُّم و مکمل مجالس المؤمنین است». (3)

مؤلف در دیباچهٔ کتاب محافل المؤمنین می نویسد: «چون قاضی نور الله شوشتری در کتاب فیض آیین مجالس المؤمنین - در تحقیق اسامی مؤمنین عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذل جهد فرموده... و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته، (4) و به نظر قاصر نرسیده که ذکر اعظام دین و محبتان خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توگلا علی الله رب العالمین و توسلا بذیل خیر المرسلین و عترته الطیبین الطاهیرین... شروع به آن نمود». (5) مؤلف در دیباچه محافل المؤمنین به نام آن تصریح کرده و گفته است: «این تحفه را من قبیل هدیه التمل الی سلیمان در پیشگاه بارگاه ولایت پناه گذرانیده، به محافل المؤمنین نامیده می شود - بمنته وجوده». (6)

با این حال به گفته استاد گلچین معانی، مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین و نیم دیگر آن را از تاریخ عالم آرای عباسی گرفته

ص: 26

1- - محافل المؤمنین، ص 97.

2- ر. ک: مقدمهٔ مجمل التواریخ گلستانه، ص سی و سه.

3- - محافل المؤمنین، ص 14.

4- - از تاریخ تألیف مجالس المؤمنین تا تاریخ تألیف محافل المؤمنین یک صد و هشتاد سال گذشته بوده است، نه سیصد سال چنان که مؤلف ادعا کرده است؛ زیرا مجالس المؤمنین به سال 1010 ه. ق. تألیف شده است و محافل المؤمنین به سال 1190 ه. ق. بنابراین فاصلهٔ بین تألیف مجالس و محافل به یقین 180 سال است.

5- - دیباچه محافل المؤمنین، ص 7-8.

6- - دیباچه محافل المؤمنین، ص 11.

است. (1) این ادعای استاد گلچین معانی تا حدودی درست است؛ زیرا در برخی موارد مؤلف محافل چندین صفحه پی در پی را از مجالس المؤمنین یا از عالم آرای عباسی گرفته است. ما در تعلیقات و پانوشتها به پاره ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

مؤلف در دیباچه محافل می گوید: «این شگرف نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر- که آقای شیعیان است- می شود». (2)

این کتاب مشتمل است بر: الف- دیباچه: در سبب تألیف کتاب و غرض مؤلف.

ب- افتتاح: در بیان غیبت و ظهور حضرت صاحب الامر- علیه السلام- و به دنبال آن تراجم پادشاهان صفویه و افشاریه تا کریم خان زند و امرا و صدور آنان و احوال قطب شاهیان دکن و عادل شاهیان بیجاپور و بعضی از سلاطین تیموری هند و شاعران و خوشنویسان و علما و بزرگان شیعه، بدون ترتیب زمانی یا الفبایی.

### اهمیت محافل المؤمنین

الف- این کتاب مشتمل بر شرح حال جمعی از بزرگان فرقه ناجیه شیعه است که شرح حال برخی از آنان- به ویژه معاصران مؤلف- در هیچ مأخذ دیگری یافت نمی شود.

ب- در این نسخه شریفه گاهی در ضمن شرح احوال دانشمندان، کتابشناسی های خوبی انجام شده است. مصنف در ضمن شرح حال سید علی خان مدنی می گوید: «از جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغه است که... الحق کتاب لغتی به آن سامان تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده، و جناب شیخ محمد یوسف شیرازی می فرموده که نسخه به خط سید در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سید رسیده، فرصت اتمام نیافت». (3)

ص: 27

---

1- ر. ک: فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، 165/7.

2- محافل المؤمنین، ص 9.

3- محافل المؤمنین، ص 294.

ج- از دیگر ویژگیهای مهم این کتاب شریف آن است که مأخذ بسیاری از مصادر و منابع بعد از خود واقع شده است. آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد: «محافل المؤمنین ذیل و مستدرک مجالس المؤمنین است. در جاهای متعدّد دیده ام که از آن نقل شده است: منها ما نقله عنه صاحب الرّوضات تاریخ وفات الشیخ لطف الله المیسی...، و منها ما نقل عنه فی بعض حواشی أمل الآمل من ترجمه الآقا رضی القزوینی الذی توفی 1096 ه.ق. و منها بعض المجامیع الذی نقل عنه ترجمه الشیخ علی العرب و صرّح هناک باسم المصنّف و نسبه» (1).

محقق شهیر حاج شیخ عباس قمی در تألیفات رجالی خود از این کتاب و اثر دیگر مؤلف، یعنی تاریخ العرفا سود جسته است. (2) استاد مدرّس رضوی نیز در تصحیح کتاب مجمل التّواریخ گلستانه از محافل المؤمنین سود جسته و هر جا روایتی مخالف با روایات گلستانه و یا توضیحی و تصحیحی درباره واقعه ای تاریخی مشاهده کرده و یا آن را برای تعیین سال واقعه ای مفید دانسته از آن استفاده کرده است. (3)

بی شک محافل المؤمنین یکی از مصادر تذکره پیمانه اثر استاد گلچین معانی نیز هست. از آن جا که از شرح حال میرزا قاسم سمنانی در منابع دیگر، اطلاع چندانی در دست نیست، استاد گلچین معانی بر مبنای اطلاعات مؤلف محافل ترجمه او را در تذکره پیمانه صفحه 413-415 گنجانده و ابیات ساقی نامه او را نیز از محافل المؤمنین نقل کرده است. (4)

د- در این کتاب به مناسبت از مسائل امامت، به ویژه مسأله غیبت امام عصر -علیه السّلام- بحث شده است که این امر نیز بر اهمیت این کتاب می افزاید. (5)

ص: 28

---

1- -الذّریعه، 130/20، ش 2249.

2- -ر.ک: فوائد الرّضویّه، ص 541.

3- -ر.ک: مقدّمه مجمل التّواریخ، ص سی و سه. استاد مدرّس رضوی در تمام این اثر از کتاب محافل با رمز (م) بهره برده است.

4- -ر.ک: تذکره پیمانه، صص 413-415؛ محافل المؤمنین، ص 188-189.

5- -در این کتاب مسأله غیبت امام عصر علیه السّلام بسیار خوب بررسی شده است.

ه- از دیگر ویژگیهای برجسته این کتاب آن است که قصاید غرّاً و تواریخ نادره از شعرا و حکایات غریبه از عرفا که در کتب متداوله دیگر نیست، در این اثر درج شده است. (1)

و- محافل المؤمنین کتابی است تاریخی مشتمل بر فوائد کثیره که از خواندن تاریخ حاصل می شود. (2)

### نقد محافل المؤمنین

اشتباهها، اجمالها و ابهامهای نسبتاً زیادی به این کتاب راه یافته است که بخشی از آنها از کاتب نسخه است. ما در این مجال به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

الف- مؤلف، شرح حال و نام و نشان میر سید احمد حسینی مشهدی را با میرزا محمد فرزند میرزا اشرف- که هردو خوشنویس بودند- به هم آمیخته است. (3) با توجه به این که مصنف، مطالب مندرج در ذیل شرح حال سید احمد را عیناً از عالم آرای عباسی نقل کرده است، باطمینان می توان این به هم آمیختگی را براساس تاریخ عالم آرای عباسی تصحیح کرد. (4)

ب- یکی دیگر از اشتباههای مصنف این است که میان «والهی قمی» و مولانا «ملک قمی» خلط کرده است. او تألیف کتاب گلزار ابراهیم را که به نام ابراهیم عادلشاه بیجاپوری تسمیه شده و با شرکت ملک قمی و ظهوری ترشیزی انجام یافته، به ظهوری

ص: 29

1- ر.ک: محافل المؤمنین، صص 13-17.

2- مؤلف ده فایده برای خواندن تاریخ ذکر کرده است و در این موضوع بحثی بسیار سودمند ارائه داده است. - محافل المؤمنین، صص 13-17.

3- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 170.

4- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/136؛ برای صحت این ادعا مطالب مندرج در محافل ص 167، در ذیل شرح حال «میر سید احمد» را با مطالب مندرج در عالم آرا بسنجید. برای شرح حال سید احمد- گلستان هنر، 90-93؛ عالم آرای عباسی، 1/128-129؛ و برای شرح حال سید محمد- عالم آرای عباسی، 1/129؛ روضه الصفا، 8/579؛ خلد برین، ص 461؛ احوال و آثار خوشنویسان، 2/501.

و میر والهی نسبت داده و شرح حال ملک قمی را در ذیل والهی قمی آورده است. (1)

مولانا ظهوری ترشیزی پدر زن ملک قمی است که هر دو در دربار ابراهیم عادلشاه می زیسته اند و کتاب گلزار ابراهیم یا نورس را به رشته نظم کشیده و از آن پادشاه صله دریافت داشته اند. اما والهی قمی اصلاً به هندوستان نرفته است. او از سادات قم و از شاعران معاصر شاه طهماسب و هجوسرا بوده است. (2)

ج- مصنف در ترجمه میر محمد فرزند میر شمس الدین علی از سادات بنی المختار دچار اشتباه شده است. وی او را از سادات کتکن دانسته و گفته است: «میر سید محمد از سادات کتکن من اعمال سبزواری است» (3) در حالی که کتکن (-کدکن) در گذشته از توابع نیشابور بوده و اکنون از توابع تربت حیدریه است. میر محمد مذکور از اهالی کسکن سبزواری است نه کتکن و علاوه بر این مؤلف مطالب را عیناً از عالم آرای عباسی نقل کرده است و در آن جا کسکن آمده است. (4)

د- یکی دیگر از اشتباه کاری های مؤلف در این کتاب آن است که ترجمه میر کلان استرآبادی را ذیل عنوان میر عبدالحسین استرآبادی ذکر کرده است.

مصنف مطالب را عیناً از عالم آرای گرفته است؛ بنابراین می توان براساس عالم آرا متن محافل را تصحیح کرد. (5)

ه- از دیگر اشتباهات مؤلف این است که به جای میر عنایت الله (-شاه عنایت الله

ص: 30

---

1- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 179.

2- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/136؛ خلد برین، ص 480؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، 1/459؛ کاروان هند، 2/1340-1355.

3- محافل المؤمنین، ص 252.

4- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/117. برای صحت این مدعا عبارت محافل و عالم آرای عباسی را باهم می سنجیم: عالم آرای عباسی: کسکن من اعمال سبزواری است و در آن ولایت صاحب املاک و رقبات کلی... محافل المؤمنین: کتکن من اعمال سبزواری است و در آن ولایت صاحب املاک کلی.

5- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/116-117؛ محافل المؤمنین، ص 249.

اصفهان) میر غیاث اللہ نقیب اصفهانی ضبط کرده است. مطالب مندرج در ترجمه احوال او عینا به نام میر عنایت اللہ در تاریخ عالم آرای عباسی آمده است. (1)

و-وی همچنین خواجه حسین مروزی را با خواجه حسین مشهدی متخلص به ثنایی اشتباه کرده و از این دو نفر شخصی به نام خواجه حسین ثنایی هروی ساخته است. (2) اما از مطالبی که مؤلف در ذیل شرح حال خواجه حسین ثنایی هروی آورده است، به خوبی روشن می شود که شخص مورد بحث خواجه حسین مروزی است نه خواجه حسین ثنایی مشهدی؛ زیرا خواجه حسین مروزی است که در سرودن ماده تاریخ مهارتی فوق العاده داشته است، چنان که قصیده ای ساخته است که از هر بیت آن سلطان سلیم و تاریخ ولادت او بیرون می آید. و قصیده ای دیگر نیز دارد که از هر بیت آن نام شاه مراد و تاریخ ولادت او (984 ه.ق) به دست می آید. همچنین قصیده ای سروده است که از هر مصرع اول آن جلوس اکبر (963 ه.ق) و از هر مصرع دوم آن (977 ه.ق) تاریخ تولد سلیم استخراج می شود. (3)

ز-سین عمر قاضی نور اللہ شوشتری (شهید در 1019 ه.ق) را به زمان اورنگ زیب و شاه سلیمان صفوی رسانیده و تاریخ تألیف کتاب احقاق الحق را 1088 دانسته است. (4)

ص: 31

1- ر.ک: عالم آرای عباسی، 1/114؛ محافل المؤمنین، ص 243.

2- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 187.

3- ر.ک: تاریخ نظم و نثر در ایران، 1/416؛ محافل المؤمنین، ص 187.

4- مؤلف در محافل (صفحه 306) تاریخ اتمام احقاق الحق را درست ثبت نکرده و او دچار اشتباه شده و عمر قاضی را تا زمان سلطان سلیمان رسانده است. ما این اشتباه را در متن کتاب تصحیح کردیم و عبارت مزبور در اصل نسخه چنین است: «و در آخر عمر به تألیف احقاق در مدت هفت ماه قیام فرموده، و در شعبان سنه 1088 کتاب مزبور به اتمام رسید...» «چون اتمام احقاق الحق در سنه یک هزار و هشتاد و هشت بوده که در ایران شاه سلیمان و در هند اورنگ زیب پادشاه بوده، معلوم است که قاضی نور اللہ عمر طبعی را دریافته چنانچه خود در آخر کتاب احقاق الحق می فرماید که: «پیری به مرتبه ای رسیده بود که ضعف القوی و صار

ح- دوران زندگی عرفی شیرازی (متوفی 999 ه.ق) را که معاصر اکبر شاه بوده از زمان جهانگیر هم گذرانیده و به عهد شاهجهان رسانیده است. (1)

ط- مظهري کشمیری را نظیری کشمیری و مالک دیلمی را هالک دیلمی شناخته است. (2)

ی- در پاره ای از موارد تاریخ واقعه ها را اشتباه ثبت کرده است: مثلاً در مورد تصرف اصفهان به دست افغانه می نویسد: «روز دوشنبه بیستم جمادی الأولى سنهٔ یک هزار و سیصد و سی و چهار مطابق اودئیل در کلون آباد- چهار فرسخی اصفهان- تلافی فریقین واقع و قزلباشیه مغلوب شده.» (3) در حالی که این واقعه به سال 1134 ه.ق.

اتفاق افتاده است. یا تاریخ صله دادن شاه عباس اول به شانی تکلورا سال 1004 ه.ق.

دانسته و گفته است: «در سنهٔ اربع و الف این مقدمه رو داد» (4)، در حالی که در مآخذ دیگر تاریخ این واقعه سال 1000 ه.ق. ثبت شده است. (5)

ک- تاریخ تألیف مجالس المؤمنین را سیصد سال پیش از تألیف محافل المؤمنین دانسته است. او در این باره می نویسد: «الحق کتابی چون مجالس المؤمنین در اسلام تصنیف نگردیده و از ابتدای امر اسلام تا به زمان سلاطین جنت مکین صفویه در تحقیق اسامی عالی مقام و شیعیان ذوی الاحترام بذل جهد فرموده و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته و به نظر قاصر نرسیده که ذکر آن اعظم دین و محبتان

ص: 32

---

1- ر.ک: محافل المؤمنین، ص 191؛ تاریخ نظم و نشر در ایران، 417/1؛ کاروان هنر، 872/2؛ مقدمهٔ دیوان عرفی شیرازی؛ فرهنگ سخنوران، ص 387.

2- ر.ک: محافل المؤمنین، صص 184 و 171.

3- همان جا، ص 109.

4- همان جا، ص 182.

5- ر.ک: تاریخ نظم و نشر در ایران، 413/1؛ زندگانی شاه عباس اول، 348/1. به سال 1000 ه.ق. در قزوین در مجلسی که سفیران روم و اوزبک بودند، شانی تکلوقصیده ای در منقبت علی بن ابی طالب خواند. شاه عباس اول دستور داد ترازویی آوردند. شانی را در یک کفه نهادند و در کفهٔ دیگر زر نهادند تا برابر شد.

خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد. لهذا توکلا علی الله رب العالمین شروع به تألیف آن [مجالس المؤمنین] نموده» (1).

در حالی که مجالس در 1010 ه.ق. و محافل در 1190 ه.ق. تألیف شده است و فاصله بین تألیف این دو کتاب 180 سال بوده است نه سیصد سال چنان که مؤلف ادعا نموده است.

### نقدی بر شیعه شناسی مؤلف

بی شک یکی از هدفهای مؤلف از تألیف این کتاب شریف، تکمیل مجالس المؤمنین بوده است. بنابراین شماری از پادشاهان، وزیران، امیران، دانشمندان و سخنورانی را که قبل از قاضی نور الله شوشتری و یا همزمان او زیسته اند، و قاضی نور الله آنها را یاد نکرده، در این کتاب آورده است تا این کتاب مکمل و متمم مجالس المؤمنین باشد. چنان که خود مؤلف در دیباچه محافل می گوید: «در حقیقت این کتاب متمم مرام صاحب مجالس المؤمنین است». (2) و نیز همو در جایی دیگر می نویسد: «غرض مسود اوراق از تسوید این صحیفه تحقیق حالات مؤمنین است که تواند قابلیت جلد ثانی مجالس المؤمنین به هم رساند». (3)

اما مؤلف در شیعه شناسی دچار اشتباه شده است. او جلال الدین اکبر شاه را در این کتاب جزو پادشاهان شیعه به شمار آورده است، در حالی که به گواهی همه ماخذ، وی نخست سنی مذهب بود و سپس در ایام سلطنت خود آیینی را به نام «دین الهی اکبر شاهی» ارائه داد. (4) البته اکبر در اطراف خود گروهی از مردان لایق و ممتاز را از هر فرقه و

ص: 33

1- -محافل المؤمنین، ص 7-8.

2- -محافل المؤمنین، ص 14.

3- -همان جا، ص 97.

4- -ر.ک: منتخب التواریخ بدایونی، 2/293-295. اکبر شاه «دین الهی» را در سال 1582 م. پدید آورد. این دین مبتنی بر اسلام بود و در آن آنچه را که در ادیان دیگر پسندیده می داشتند داخل کردند. در این دین بردباری و مدارا نسبت به صاحبان ادیان و مذاهب توصیه شده است. ازدواج



نژاد گرد آورده بود که همه خود را وقف او کرده بودند. (1) مردان لایقی از شیعیان نیز در خدمت او بودند. اما هر جا لازم بود دستور قتل شیعیان را صادر می کرد. از جمله برای خواباندن فتنه و سرکشیهای مخالفان، دستور قتل مرد لایقی چون بیرم خان را صادر کرد.

دلیلی که مؤلف بر تشیع جلال الدین اکبر شاه اقامه کرده است، هیچ ربطی به مذهب او ندارد، بلکه حکایتی بیش نیست. (2) به نظر می رسد اکبر در مذهب متعصب نبوده است زیرا زمانی که شکایت از دربار ایران در مورد سخت گیری مذهب زیاد شد، اکبر شاه نامه ای توسط ضیاء الملک به شاه عباس اول فرستاد و از او خواست که مردم را در عقایدشان آزاد بگذارد. (3)

از دیگر کسانی که مؤلف او را شیعه شناسانده اورنگ زیب است. حکایتی که مؤلف دلیل بر تشیع او دانسته است، مأخذ معتبری ندارد، وانگهی همه مأخذ دلالت بر آن دارد که اورنگ زیب سنی متعصب و متصلب بوده است و شمار زیادی از شیعیان به دستور او به قتل رسیده اند. (4)

ص: 34

1- ر.ک: کشف هند، 427/1-428.

2- دلیل مؤلف بر تشیع اکبر شاه: «اکبر شاه محبّ خاندان بود، چه قاضی نور الله در احوال احمد تتوی نوشته که: اکبر در 993 ه.ق. تألیف تاریخ هزار ساله را به او تفویض کرد چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان رسید، روزی اکبر شاه گفتند: ملا احمد، قصه کشته شدن عثمان دراز نوشته ای، مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود، از روی بدیهه عرض نمود: قصه کشته شدن عثمان روضه الشهدای اهل سنت است، به کمتر از این التفات نتوان کرد. آن حضرت تبسم نموده، تحسین او فرمودند. - مجالس المؤمنین، 590/1-592.

مجالس المؤمنین، صص 161-162.

3- ر.ک: زندگانی شاه عباس اول، 226/2.

4- ر.ک: دائره المعارف مصاحب؛ لغت نامه دهخدا...

از جمله کسانی که مؤلف او را شیعه شناخته و بر قاضی نور الله ایراد گرفته است که چرا او را در جمله اهل ایمان ذکر نکرده و به مذمت او پرداخته است، نظامی گنجوی است. مؤلف در این باره می نویسد: «و از جمله شعرای شیعه که قاضی نور الله متوجه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده است و در کتاب احقاق الحق به مذمت او پرداخته، نظامی گنجوی است».<sup>(1)</sup>

قاضی در احقاق الحق در حسن و قبح عقلی می فرماید که اشاعره می گویند: «از حق تعالی صادر می شود چیزی که قبیح می داند آن را عقل، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا کما صرح شیخهم و شاعرهم نظامی الگنجوی حیث قال:

اگر عدل است در دریا و در کوه چرا تو در نشاطی من در اندوه

اگر در تیغ دوران رحمتی هست چرا بُرد ترا ناخن مرا دست

اگر بی مهر شد پستان گردون چرا بخشد تو را شیر و مرا خون<sup>(2)</sup>

در این مورد نیز مؤلف در شیعه شناسی دچار اشتباه شده است؛ زیرا به احتمال زیاد نظامی گنجوی سنی شافعی بوده و به هیچ وجه تشیع او به اثبات نرسیده است. علاوه بر این قاضی نور الله فقط بیتهای نظامی را در مورد حسن و قبح عقلی نقل کرده است و به هیچ روی به مذمت او نپرداخته است، چنان که صاحب محافل ادعا کرده است.<sup>(3)</sup>

از دیگر اعتراضات مؤلف بر قاضی نور الله این است که چرا عبد الرحمان جامی را از جمله اهل ایمان ندانسته است. در این باره گفته است: «تواند بود که جامی شیعه باشد؛ زیرا مشهور عالمیان است که مولانا عبد الرحمان جامی بعد از بازگشت از حج بیت الله در خانه قاضی سمنان چهار بار تبراً نموده است و وصیت کرده است که بعد از او به شیعیان رسانند، تواند بود که مولانا جامی در مقام تقیه بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و

ص: 35

1- -محافل المؤمنین، ص 311.

2- -ر.ک: خمسة نظامی، 1/248؛ احقاق الحق، 1/276.

3- -ر.ک: احقاق الحق، 1/276؛ محافل المؤمنین، ص 311.

جناب سید قاضی نور الله بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد». (1)

مؤلف دلیل دیگری بر تشیع جامی اقامه کرده و گفته است: «از رباعی که قاضی نور الله در احوال شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته تشیع او معلوم می شود» (2):

رباعی ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز

یک ره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز (3)

اعتراض مؤلف بر قاضی نور الله وارد نیست؛ زیرا عبد الرحمان جامی به قطع و یقین سنی متعصب و متصلب بوده است و همه مأخذ شیعی و سنی و آثار و اقوال خود جامی گواه صدق این ادعاست. قاضی نور الله در مجالس از کتاب نفحات الأنس او تعبیر به نفحات نموده، و در موارد متعدد به شدت از او انتقاد می کند.

از دیگر انتقادات مؤلف بر قاضی نور الله این است که قاضی نور الله در مجالس از دمشق تعریف کرده است. (4) صاحب محافل بر این مطلب اعتراض نموده، می نویسد: «از قاضی نور الله تعجب است که به تعریف دمشق پرداخته و استدلال فرموده که: محل خرابی هست که در آن جا شیعه نزول می نماید. وجه تسمیه این محله ظاهراً به خراب آن است که سر مقدس سید الشهداء با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود». (5) سپس مؤلف در تأیید اعتراض خود بر قاضی نور الله روایتی از امالی شیخ طوسی و تفسیر علی بن ابراهیم در مذمت شام ذکر کرده است. (6)

ص: 36

---

1- - محافل المؤمنین، ص 310-311.

2- - محافل المؤمنین، ص 310.

3- - ر.ک: مجالس المؤمنین، 2/152.

4- - ر.ک: همان جا، 1/61.

5- - محافل المؤمنین، ص 18.

6- - روایت چنین است: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «جميع آسمانها وزمینها بر

نخست آن که اعتراض مؤلف بر قاضی در مورد تعریف شام بی وجه است، چون قاضی با استناد به مآخذ گذشته در مذمت اهل دمشق سعی بلیغ نموده و فقط به تعریف محله خراب دمشق که محل اسکان شیعیان در آن زمان بوده، پرداخته است. بنابراین سخن قاضی کاملاً درست است، و نقد مؤلف بر او وارد نیست. (1) وانگهی احادیث فراوانی در تعریف شام در کتب روایی شیعه وارد شده است. مرحوم مجلسی «الارض المقدسه» را که در سورة مائده 23/ آمده است به شام تأویل فرموده است. (2)

### دفاع مؤلف از قاضی نور الله شوشتری

مؤلف گاهی هم به دفاع از قاضی برخاسته و پاسخ منتقدان را داده است. از جمله می نویسد: «برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده گفته اند: از جناب قاضی نور الله شوشتری تعجب است که شیخ علاء الدوله سمنانی را به «سلطان المتألهین» و «رکن الدین» ملقب ساخته است و در توجیه این سخن شیخ علاء الدوله که گفته است: «امام بن الامام محمد بن الحسن العسکری علیه و علی آبائه الکرام در گذشته است». فرموده:

می تواند بود که از مقوله غلط در کشف باشد چنان که شیخ محیی الدین و بعضی از بزرگان این طایفه را در دعوی مهدویّت و خاتم الولاية بودن واقع شده، یا غلط در

ص: 37

- 
- 1- سخن قاضی در مجالس چنین است: «... شعرا را در مدح و ذمّ دمشق اشعار بسیار است و چون ذمّ او در نظر حقیقت شناس اهم است به ذکر شعری که در آن باب اتم بود اقتضار نمود: إذا فآخروا قالوا میاه غزیره عذاب، و للظّامی سلاف مورّق سلاف و لکن السراجین مزجها فشار بها الخرا یتنشق فما هی إلا - بلده جاهلیّه بها تکسد الخیرات و الفسق ینفق فحسبهم جیرون فخرا و زینه و رأس ابن بنت المصطفی فیہ علّقوا» - مجالس، 60/1 ملاحظه می کنید که این شعر نهایت ذمّ اهل دمشق است.
- 2- ر. ک: بحار الانوار، 181/13-210/60، 281/27، 198/18، 186.

همانا در جواب متعرض به قاضی می توان گفت که در این خصوص اخبار آحاد واقع گردیده، مثل آنچه عبد الله بن جعفر حمیری روایت کرده: «سئلت ابا عبد الله هل فی کتاب الله مثل القائم؟ فقال: نعم، آیه صاحب الحمار: أماته الله مائه عام ثم بعته». (2)

و همچنین امام صادق-علیه السلام- فرموده: «وسمى القائم لأنه يقوم بعد ما يموت انه يقوم بأمر عظیم». (3) شیخ طوسی در کتاب الغیبه اخبار مزبور را تأویل به موت ذکر نام آن حضرت نموده است. (4) پس آنچه قاضی در باب شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده کاملاً درست است.

### مآخذ محافل المؤمنین

استاد گلچین معانی نوشته است: «مؤلف نیمی از مطالب کتاب محافل المؤمنین را از مجالس المؤمنین گرفته و نیم دیگر را از عالم آرای عباسی». (5) گرچه مؤلف مطالب فراوانی را از این دو کتاب نقل کرده است و ما در پانوشتها بدان اشاره کردیم، اما از مآخذ فراوان دیگری نیز سود جست است. از آن جمله است: امل الآمل، کتاب الغیبه شیخ طوسی، عالم آرای وحید قزوینی (-عباسنامه)، رساله «شق القمر» صابین الدین ترکه اصفهانی، صلحنامه ها، اجازه نامه های علما، رساله «رفع البدعه فی حلّ المتعه»، سلافه العصر، دیوانهای شعرا، مصفی المقال، بغیه المرید شیخ عودی، احقاق الحق، جامع الاسرار آملی، رساله «شبهات ابلیس و جواب آن»، اصطلاحات الصوفیه عبد الرزاق کاشی، شرح حدیث دعای کمیل از مولانا مقیم کاشی، رساله نصیرای همدانی در جواب علمای هند و نامه علمای ماوراء النهر و جواب آن و کتابهای تاریخی

ص: 38

1- - مجالس المؤمنین، 2/136.

2- - کتاب الغیبه، ص 260.

3- - همان جا، ص 282، 260.

4- - ر.ک: محافل المؤمنین، ص 41-43.

5- - فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، 7/165.

و حدیثی دیگر. از آنجا که مؤلف از خانواده ای روحانی و جلیل القدر بوده، مآخذ فراوانی در اختیار داشته است؛ زیرا در بسیاری از موارد می نویسد: «مسوّدۀ فلان نامه یا اثر یا حکم نزد ما موجود است».

### معرفی نسخه

متأسفانه تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - که همان نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، به شماره 6578 است - ناتمام مانده است و به پایان ترجمه شیخ حرّ عاملی و ذکر نام سیّد صدر الدّین همدانی خاتمه می یابد. گویا نویسنده می خواسته است ذیل خود بر کتاب مجالس المؤمنین را ادامه دهد، اما به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از این کتاب به همین جا پایان یافته و این نسخه شریف ناتمام باقی مانده است.

این نسخه به خط شکسته نستعلیق خوش، در اوائل قرن سیزدهم در حدود سالهای 1200 تا 1210 ه.ق. به درخواست فرزند مؤلف فضل الله بن محمّد شفیع حسینی نوشته شده است. عناوین به سنگرف و کاغذ آن نوعی ترمه است. نسخه مذکور در 84 برگ 21 سطری نوشته شده است. واقف آن حاج محمّد تقی شهابی نظام دفتر، کارمند آستان قدس رضوی است که نسخه مزبور را به تاریخ 10 مرداد 1323 وقف کتابخانه آستان قدس کرده است. واقف در پشت کتاب ترجمه مؤلف و فرزندان وی را نوشته و افزوده است: «...این نسخه حاضر که مسّمی به محافل المؤمنین و در زمان کریم خان زند نوشته شده، یکی از آنهاست که به طبع نرسیده چون به مفاد: العبد و ما فی یده کان لمولاه، هرچه دارم از این آستان فیض نشان است، این نسخه را که بالتّسببه کتاب نفیسی است برای استفاده به کتابخانه آستان قدس تقدیم نمودم که عموم بهره مند شوند و بنده شرمنده را به دعای خیر یاد فرمایند و انا العبد محمّد تقی بن ابو القاسم الناظم الشّهابی 10 مرداد 1323، این نسخه ناتمام است معلوم نیست مصنّف تمام نکرده است یا کاتب موفق به استکتاب نشده است».

نکته قابل توجّه آن که نسخه موجود محافل المؤمنین در چهار مورد بیاض است:

الف- ذیل ترجمه کریم خان زند به قدر یک صفحه و نیم؛ یعنی نصف صفحه

a-53 (و همهٔ صفحهٔ) b-53 سفید است. گویا مسوّدۀ مؤلّف چنین بوده است. به نظر می رسد مؤلّف بر آن بوده است که وقایع و حوادث دوران زندیّه را که پس از سال 1190 ه.ق. روی می دهد و خود شاهد آن است در این جا بگنجانند، اما احتمالا چنین فرصتی نیافته و مجال بازنگری این بخش از اثرش را پیدا نکرده است.

ب- پایان ترجمهٔ حسین بیک؛ یعنی نصف صفحهٔ a-83 (و همهٔ صفحهٔ) b-83 نیز سفید است.

ج- پایان ترجمهٔ محمّد باقر مجلسی؛ یعنی 3/4 از صفحهٔ a-15 (بیاض باقی مانده است).

د- پایان شرح حال سیّد علی خان مدنی؛ یعنی نصف صفحهٔ b-96 (و همهٔ صفحهٔ) a-07 (بیاض است. گویا مؤلّف بر آن بوده است تا در مجالی دیگر بر ترجمهٔ احوال و ذکر آثار مترجم بیش از آنچه آورده است بیفزاید.

### کاتب نسخه

برخی از محققان بر این باورند که کاتب نسخهٔ محافل المؤمنین فرزند مؤلّف شیخ الاسلام فضل الله حسینی است. از آن جمله است استاد مدرّس رضوی. وی می نویسد:

«این نسخه به خط فضل الله پسر مؤلّف است» (1). یکی دیگر از محققانی که معتقد است این کتاب را فرزند مؤلّف استنساخ کرده است، مهدی بامداد است. وی در کتاب رجال می نویسد: «محافل المؤمنین به خطّ پسرش فضل الله جزء کتب آستان قدس رضوی موجود است» (2). آقا بزرگ نیز می نویسد: «ان نسخه محافل المؤمنین بخطّ ولد المؤلف المیر فضل الله بن محمد شفیع» (3). اما استاد گلچین معانی می نویسد: «به نظر نمی رسد که این نسخه به خطّ فضل الله الحسینی باشد؛ چه او از فضلی عهد خود بوده و این نسخه که به خطّ شکستهٔ نستعلیق پخته و صافی نوشته شده، مشحون از اغلاط املائی است از قبیل: «ذو الاحترام»، «السّاکن بالقزوین»، «بالفعل»، «سه هزار آزاده توپ»، «ما توجهات» به

ص: 40

1- مقدمهٔ مجمل التّواریخ گلستانه، ص سی و سه.

2- رجال بامداد، 409/3.

3- الذریعه، 130/20.

جای «ما لوجهات»، «میاشیر سعادت»، به جای «مناشیر سعادت»، «غاری» به جای «قاری»، «سبیان» به جای «صبیان» و مانند اینها. (1) تردید آقای گلچین معانی به قطع و یقین درست است و کاتب نسخه پسر مؤلف نیست؛ چرا که پشت برگ اول نسخه کتابخانه آستان قدس فرزند مؤلف به خط نسخ درشت و زیبا نوشته است: (کتاب محافل المؤمنین من مؤلفات ابي - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - استکتابه لنفسی و أنا المذنب العاصی فضل الله بن محمد شفیع الحسینی، مهر «الراجی فضل الله الحسینی»). از جمله استکتابه لنفسی روشن می شود که نسخه به درخواست پسر مؤلف - توسط کاتبی خوش خط - نوشته شده است؛ زیرا اگر خودش کاتب نسخه بود باید می نوشت: کتبه لنفسی.

### شیوه تصحیح

پایه کار ما براساس تنها نسخه شناخته شده از کتاب شریف محافل المؤمنین - یعنی همان نسخه آستان قدس که متأسفانه ناتمام مانده - استوار است. پاره ای از اجمالها و اشتباهها و ابهامهای راه یافته در متن را با استفاده از کتابهایی که نام آنها را در تعلیقات و حواشی و فهرستها یاد کرده ایم، روشن ساختیم و ایرادهای متن را تا آن جا که ممکن بود بر پایه مآخذ کتاب محافل المؤمنین برطرف کردیم. تعلیقات را به انگیزه بهره بردن بیشتر خواننده محترم و روشن تر شدن مطالب و رفع ابهامها و اجمالهای راه یافته در متن در پانوش گنجاندیم. تا آن جا که میسر شد نامها را مشکول نمودیم تا به تلفظ درست نامها کمک کرده باشیم.

خود نیک می دانیم و معترفیم که این اثر از اشتباهها و لغزشها خالی نیست؛ زیرا از این کتاب تنها یک نسخه موجود است و به اصطلاح نسخه شناسان «تک نسخه است» و تصحیح چنین کتابهایی نمی تواند خالی از اشتباه باشد. لذا چشم امید به صاحب نظران دوخته ایم تا خطاها و لغزشها را با نقدها و نظرهایشان گوشزد فرمایند و ما را از افاضاتشان بهره مند گردانند.

ص: 41



در پایان از جناب استاد مایل هروی که تصحیح کتاب بر عهده ایشان بود و مقداری از کار را انجام داده بودند، ولی مجال تکمیل و اتمام آن را نیافتند، تقدیر و سپاس فراوان داریم. همکاری حجه الاسلام و المسلمین آقای خزاعی در رفع بعضی ابهامها و اعراب گذاری عبارات عربی مورد تشکر و قدردانی است. از مرحوم دکتر ابو الفضل نبی و آقای عباس کیهانفر که ما را در تصحیح سنورنامه (-سرحدنامه)- که به زبان ترکی است- یاری کردند امتنان فراوان داریم و نیز از دوستان فاضل آقایان: علی رضا دستگردی و مرحوم محمد رضا اظهري که ما را در مقابله نسخه و نمونه خوانی این اثر کمک کردند؛ از صمیم دل تشکر می کنیم.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

مشهد مقدّس

آذر 1382-رمضان 1424

ابراهیم عرب پور-منصور جغتائی

ص: 42





بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعین ذکر مجالس حال مؤمنین اختیار، و فکر مدارس قال عالمین ابرار، حمد و ثنا و ستایش بی منتهای پروردگاری است جلّ شأنه که هادیان طریق هدایت و شاریان رحیق (1) ولایت را از زلال سلسبیل خوشگوار عنایت بی نهایت ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت مانند گل سیراب، و از صلصال ماء معین چشمه سار نظر مرحمت اثر و لا خطر علی قلب بشر چون سنبل شاداب گردانید که: **وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ (2)** و ساحت احوال مؤمنین را از رشحات سحاب فیوضات خود گلشن، و کلبه خاطر اهل دین را از قبسات مراحم و لمعات مکارم خویش روشن، و از خار ضلالت و ظلمت جهالت رهانید که: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ (3)**.

. حدیث نبوی است - صحیفه الرضا (ع)، 26-28؛ امالی صدوق، 323، 259؛ بحار الانوار، 334، 329/93، 121، 13/100.

ص: 3

1- .رحیق: خالص، ناب، باده ناب.

2- .الرعد 23/13.

3- .الرعد 29/13.

جملة اشیا شده پیدا ز تو نور وجود است هویدا ز تو  
 رنگِ عدم صیقلِ لُطْفَتِ زدود دستِ کرم پرده هستی گشود  
 جودِ تو بگرفت کران تا کران قافله بر قافله فَيْضَتِ روان  
 صبحِ عنایاتِ تویی شامِ گشت دانه انعامِ تویی دامِ گشت  
 چاکرِ تو هم ابد و هم ازل زان صفتِ ذاتِ تو شد لَمْ يَزَلْ  
 غیرِ تو کس کی به بساطِ قَدَمِ از ره تقدیم نهاده قَدَمِ

و صلوات صلوات و تحیات طیبات بر روان فیض بنیان پیغمبر عظیم الشانی که چون در میدان سروری و مضممار برتری، رایت فیروزی آیتش  
 افراخته شد، سروقدان بستان نبوت و اصطفا، و سهی قامتان گلستان صفوت و اجتناب را علم شریعت، نگون و خمید، و تا آن که در گلشن  
 رسالت و چمن نبوت گل همیشه بهار دین مبین و ملت مستبیش شگفته شد؛ حدایق حقایق ادیان و بساتین آیین پیغمبران پژمرده و افسرده  
 گردید، چونسمات جانفزا و نفحات دلگشا و رشحات غم زدا که از مهبت الطاف و مصب اعطافش اهتزاز و انتصاب یافته به مؤمنین اخلاص  
 قرین یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ [الف 1] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (1) رسانیده، و چو شبنم عطرسا و نفعه دلارا که از گلشن انفاس قدسی  
 اساسش وزیده، دماغ جان مستشقیین روایحِ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (2) را عنبر آلود مشک آلود گردانیده.

صلِّ علی نور سماء العلی من هو نور بریاض الهدی  
 مهرِ جمالش چو تَتَّقِ برکشید نورِ نخستین به جهان شد پدید

1- الأفعال 64/8.

2- الدخان 51/44.

عزّ و علا رتبهٔ اعلاش بود چون ز «دنی» پایهٔ اذناش بود

چار ملک مرغِ سخنِ دانِ او صحنِ فلک سبزهٔ بستانِ او

خاکِ رهش تاجِ سرِ اولیا تاجِ سرش خاکِ درِ کبریا

چون به نبوتِ علمِ افراخت او غلغله بر چرخ در انداخت او

آتشی بر خرمنِ موسی فتاد دینِ مسیح از دم او شد به باد

و بر آل طیبین و ذریت طاهرین او باد که وارثان دیهیم نبوت، و حارسان ملک و ملت، و ینایع نهر جود، و مفاتیح ابواب وجودند. خصوصاً به نسخهٔ جامعهٔ عالم غیب و شهود، و خازن نقود هست و بود، طلّیعهٔ لشکر خداپرستی، و طلایهٔ صبح هستی، مظهر قدرت ازلی، و مظهر صنعت لم یزلی، معمار قصر دین و مسمار دیدهٔ جاحدین، امام محراب آفرینش، قبلهٔ سجدهٔ اهل بینش، عقده گشای مسایل معضلهٔ دین، راهنمای مراحل مشکلهٔ اهل یقین، امّ الکتاب ارقام الهی، کتاب المبین فیوضات نامتناهی، نیر اعظم سپهر فیوض، هادی طرق سنن و فروض، مولای حاضر و غایب، امیر المؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی طالب.

لمؤلّفه

مطلعِ انوارِ صبحِ فیضِ بی همتا علی است منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است

مظهِرِ جودِ خدا و مَظْهَرِ اشیا علی است اهل دین را در دو عالم عروه الوثقی علی است

زانچه آید در خیالت اعظم و اعلی، علی است

قاسمِ نار و جحیم، محیی عَظْمِ رَمیمِ کاف، ها، یس، طه، صاحبِ خُلُقِ عظیم

حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم او بُود با جمله اشیا آن چنان در گل شمیم

آنچه باشد جمله اسماء، اندرو پیدا علی است

هست وجه الله و عین الله هم امّ الکتاب لوحِ محفوظ (1) و قلم، قرآنِ ناطق آن جناب

چاشنی یابِ نوالش در دو عالم شیخ و شاب دستگیرِ روز محشرِ دوستان را در حساب

ص: 5

در طواسین «طا» و در حا میمها هم «حا» علی است

مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان از الف «با» «تا» به آخر حرفها هر یک چنان

صادر اول چنین باشد به نزد عارفان جمله عالم گشته اندر «با» ی بسم الله نهران

خود بیان فرموده آن شه: نقطه در «با» علی است

از برای «اتما» «بلغ» بیان ایزد نمود رتبه اش را مصطفی در کنت مولا ه فرود

«هل اُتی» و «لا فتی» در شأن او آمد فرود با زبان درهای علم و دست او خبیر گشود

والی مُلک ولایت، شاه دین، مولا علی است

صاحب «ملکا کبیرا»، قدوه روحانیان عرش اعظم، عقل اول، پادشاه انس و جان

سدره و طوبی چه باشد پیش آن عالی مکان ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران

کارفرمای دو عالم، والی والا علی است

آیت الله قدرت الله بود و هم «زیتون» و «تین» صاحب میسم، خدیو دین امیر المؤمنین

یعنی [ب 1] آن فاروقی اکبر سرور اهل یقین ماه برج کتف پیغمبر، امام اولین

ابن عم مصطفی، سلطان «أو أدنی» علی است

ساقی کوثر که جاری گشته از وی سلسبیل در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل

شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل بود مولا و حبیب حق، خداوند جلیل

ذات او مَمسوس با حق شد، از آن حق با علی است

آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام گرچه می کردند در ظاهر به هر امری قیام

لیک در باطن اعانت می نمودی آن امام بود حاضر با همه آن خسرو عالی مقام

رهنمای خضر و یار موسی و عیسی علی است

هست در انجیل و تورات و زبور انبیا نام پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا

اشاره دارد به حدیث نبوی: «من كنت مولاه فعليّ مولاه ربّ اوال من والاه وعاد من عاداه»-سنن ترمذی، 633/5؛ کنز العمّال، 32916/11؛ مسند احمد بن حنبل، 347/5؛ مناقب ابن المغازلی، 24؛ مناقب خوارزمی، 134؛ حلیه الأولیاء، 294/6.

ص:6



سرورِ مردانِ عالمِ صاحبِ حمد و لواقِدِ رفِعه‌ناهِ عَلِیّا گشته در ذکرش ادا

در کتابِ انفسی اَیضاً جهانِ آرا علی است

زُو هَیُولَا یافِتِ صُورَتِ، جِسمِ شَدِ مَمزُوجِ جانِ شَدِ پَدیدِ از نورِ پاکش این زمین و آسمان

دُرهای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان لؤلؤ و مرجان دَرُو بحری بود بس بیکران

چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است

گلستانِ عالمِ امکان که خوش با رنگ و بوست سنبُل و نسَرین و گل‌هایش همه در طرفِ جُوست

سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست آنچه می خواهد دلت از میوه‌ها جمله دَرُوست

گلشنِ دنیا و عقبی را چمنِ پیرا علی است

در مَرایا صورتِ واحد چُه گردد جلوه گر عکسها آید به قدرِ آن مَرایا در نظر

نیست بر اهلِ حقیقت، سرّ اینها مُستترِ وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مَقر

غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هر جا علی است

می شود حاضر به مُردن، بر سرِ هر کس امام قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام

از گنهارِ مُحَبّسِ کی کُشد حق انتقام هر که باشد در ولایش خلد را گیرد مقام

دادرس این جا و هم در نشأه عقبی علی است

دست زن بر دامنِ حیدر که او شیرِ خداست زوجِ زهرا، صاحبِ دُلُئل، شه هردو سراسر است

بهر این فرعونِ اَمّت، ذُو الفقارش چون عصاست چون تورا مولا بود (فکرت)، ز دشمنِ غم چراست

لمعه یابِ صد تجلّی با ید و بیضا علی است

أما بعد؛ مخفی نماناد که چون کتاب فیض آیین مجالس المؤمنین نسخه شریفه ای است که مبتدی و منتهی را به کار می آید و اساس دین و

بنیان منهج اهل یقین را محکم می نماید و دیده بصیرت [را] به احوال مؤمنین می گشاید، گاه چون عندلیب در بستان سخن سرایی به

هزارستان تفسیر آیات قرآنی را در ضمن دلایل سراید، و زمانی به لسان شکرین و زبان شیرین از طوطی و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى (1) آغاز

نماید. جواهر زواهر کلمات ائمه هدی را به نحوی در نگین



بیان ترصیع نماید که صرّاف جواهر سخن در حیرت ماند و زواهر عبارات حقّه را چنان در شجر بیان (1) جلوه دهد که باغبان اندیشه زیاده بر آن تصوّر ننماید. براهین قاطعه اش هر یک در دفع شبهه معاندین سیفی است قاطع، و حجج واضحه اش در استتضاءت دلایل شمععی است لامع. الحقّ چنین کتابی در اسلام تصنیف و تألیف نگردیده. چنان که خود فرموده: [الف 2]

گلشنی از حقایق است الحق چمنی از شقایق است الحق

غنچه های حدیقه ناز است تازه گل‌های گلشن راز است

شعله شوق جان گدازان است زاده طبع پاک زادان است

آفتابی است چشم بد زو دور آسمانی است پرکواکب و نور

نازنین شاهدی، بری از عیب جلوه گر آمده ز عالم غیب

و از ابتدای امر اسلام تا به زمان سلاطین جنّت مکین صفویّه-انار الله برهانهم و جعل الله الجنّه مکانهم- در تحقیق اسامی مؤمنین عالی مقام و شیعیان ذو الاحترام بذل جهد فرموده شکر الله سعیه و قدّس الله روحه. و ان شاء الله تعالی احوال خیریت مآل سعادت اشتمال مؤلف آن بیان خواهد شد. و قریب به سیصد سال است که از آن تاریخ گذشته، و به نظر قاصر نرسیده که ذکر آن اعظم دین و محبّان خاندان طیبین را به طور کتاب مجالس المؤمنین احدی از دانشمندان فصاحت قرین به رشته بیان کشیده باشد، لهذا توکّلا علی الله ربّ العالمین و توسّلا به ذیل خیر المرسلین و عترته الطیبین الطّاهرین لا سیّما مولانا امیر المؤمنین و الامام المسدّد المؤید من الله الملك المئان صاحب العصر و الزّمان-علیه و علی آبائه الأقدسین الف الف سلام و تحیّه من الله السّبحان- شروع به آن نمود. و چون هر متاعی را خواهانی باید پا برجا، و هر کالایی را لا بدّ است از راغبی به شرای، خصوصاً قماش کاسد تألیف که لا بدّ است از مشتری. و در این عصر نه از این کالا و صاحب کالا

ص: 8

1- اصل: تیبان.

خبری، و نه از طالب و خریدار آن اثری است. این مرغ خیال چنان پرواز نموده که با عنقا در یک قاف غنوده، و در یک مرحله راه فقدان پیموده. باز از قاف و عنقا اسمی زبازد خاص و عام می شود، و ازین متاع مطلق اسم و رسمی نیست. همانا چون سلاطین والا شکوه و خوانین دانش پژوه به مضمون دعای حضرت خلیل الرحمن - علیه التحیه و الثناء - که: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (1)»، طالب نام نیک بوده اند که اسامی سامی ایشان در دفاتر و اوراق باقی ماند؛ چه از اول بدیهیات است که اگر دولت سلیمانی و گنج قارونی باشد به اندک وقتی فانی می گردد و اسم باقی می ماند، در رواج آن می کوشیده اند. و در این ایام خوانین ذوی الاحترام را همّت به تحصیل نان مقصور گردیده، این آثار منطمس و منهدم شده، حتی بعضی از فضلالی اصفهان - که همیشه آن ولایت در ایام دولت صفویّه و غیرهم محلّ ارباب کمال و موضع صاحبان فضل و افضال بوده - می نمود که به هرکه از طلبه می رسید بگویند که: «در این ایام تصنیف ارباب طرب بهتر از تصنیف اصحاب طلب است لله الحمد و المئه که این عمل خالی از ریا، و عنوان آن آلوده به مدح از اهل دنیا نگردیده، چون شعشعه ذو الفقار که مشتمل بر غزوات حیدر کّرار و امام ابرار - نظما و نثرا - به نام نامی آن بزرگوار مرقوم گردیده بود.

لهذا این شگرف نامه نامی که محتوی بر احوال شیعیان اخلاص شعار و مؤمنین عالی مقدار است به رسم پیشکش تحفه سرکار امام عصر - که آقای شیعیان است - می شود، یعنی خاتم الائمه و امام الائمه، نور خورشید فیوضات الهی و مطلع صبح عنایات نامتناهی [ب 2]، آخرین موج بحر ولایت، معلّم زورق هدایت، شمع حریم این نه فانوس مینافام، و سرو چمن آرای ریاض لیالی و ایام، امیر ارباب فوز و فلاح، سرّ الله نُورُ السَّمَاوَاتِ

ص: 9

وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِثَّةٍ كَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ (1)، نگهدار زمام توسن عالم، انتظام بخش امور بنی آدم، باعث قرار زمین و آسمان، سلطان والا جاه انس و جان، مشعل طریق خلافت و کرامت، و ماه آسمان سلطنت و امامت، واسطه ایجاد موجودات و رابطه فراید مجرّادات به مادّیات، عالم از هر طلال سحاب مرحمتش نصرت پیرا، و روزگار از فیضان نسیم مکرمتش طراوت افزا، زلال روح پرور اکرامش خشک لبان وادی حاجات را قایم مقام آب حیوان، و ابر گوهرریز احسانش مشتاقان لآلی متمنیات را نایب مناب بحر عمان. از خوان جودش خلایق به نوال مرادات رسیده، و آفتاب افضالش به ساحت آمال عباد الله تاییده. تنسیم نسایم صبا و شمال نفعه [ای] از جهت انفاس قدسی اساس اوست که دمیده، و تقاطر امطار دریابار قطره [ای] از محیط سخای اوست که متقاطر گردیده. نافه در چین شمیمی از شمامه خلق ملکوت آن جناب والا القاب، و از فروغ رخسار کثیر الأنوارش لمعه ای است آفتاب عالمتاب. مشاطگان عروس روزگار، شاهد شب و روز به جهت او کحلی غازه فام ساخته اند و جلوه فرمایان دلبر صبا و مسا، گاه تکمه گریبان پیراهن شبرنگ را بسته، و گاهی به ظهور سینه سمن زار برای او پرداخته اند.

معماران قضا طرح این اساس عالی و بنای متعالی را به محض وجود ذی جود او انداخته اند و کارگزاران پیشگاه قدر تاروپود امتزاج عناصر را در دستگاه عالم به سبب او بافته اند. امام الحق، نور المطلق. سمی جدّ ماجده حبیب الرحمن یعنی حضرت صاحب الأمر و العصر و الزّمان - علیه و علی آبائه و آله الف الف التحیّه من الله الملك المنان.

لمؤلفه

امام عالم و عادل که گشته او مستور ز دیده ها ز برای مصالح جمهور

مدار مقصد کار جهانیان از اوست برای او شده حکم قضای حق مقصور

ص: 10

به فرقِ چرخِ بُودِ خاکِ پایِ او چون تاجِ غبارِ موکبِ او بهرِ دیده هاست ضرور

به بادِ قهرِ دهد خاکِ طاغیان بر باد به آبِ تیغِ نشاند شرارِ اهلِ شرور

به پاسِ داریِ نامحرمان ز بهرِ اِناثِ در آب و آینه پیدا نمی شوند ذکور

دلِ عدو شود از خوفِ پر ز خون چو انار تهی شود سرِ دشمن ز مغز چون طنبور

ز بهرِ دیدنِ رویش به رقص می آیند چو سر ز خاک برآرند جمله اهلِ قبور

اساسِ لهُو نمائند به جا به دولتِ او ز پا فسوق درافتد، گنَد ز بیخِ فجور

دَمِ مسیحِ نشانش حیات می بخشد شفاپذیر ز انفاسِ او شود رنجور

فتد ز نظمِ جهان شخصِ عقل در حیرت به روی خاک نهد عدلِ حضرتش دستور

درونِ بطنِ بخواند آیه [ای] از بهرِ ضعیف که انتقام کشم عن قریب ز اهلِ غرور

به مهد کرد تکلم: مَنْم ولیّ خدا مراسمِ امرِ ولایت ز حال تا به نشور

نموده بود چهل روز از ولادت خویش بسان مرد چهل ساله رویِ خاک مرور

نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه بگفت: «یرحمک الله» به خادمِ مذکور [الف 3]

چنان به لطفِ تکلم نمود آن ایام که از فصیح و بلیغ عرب نیافت صدور

برآوری یدِ بیضا شها چُه بعد ازین فتد چه نور تجلی به جان موسی طور

شود چو وقتِ ظهورت به لوح، امر شود کند مفوض رای تو حادثات دهور

به روزِ حشرِ جحیم و جنان به دستِ تو است یکی عذاب نمایی، دگر کنی مسرور

مُحِبِّ خویش به غلمان انیس می سازی به گردنش فکنی گیسوانِ حورِ قصور

شها مَنْم که درین آستان، تمامی عمر به مدحِ آلِ نبی گشته ام چنان مشهور

که نامِ من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر به مدح و منقبتت صرف گشته فکر و شعور

امیدوار است که در مجلس پرنور و محفل لازم السّرور و بزم واجب الحبور آن شفیع روز نشور اسم این خادم و کلب این درگاه، محمّد شفیع بن بهاء الدین محمّد الحسینی عاملی شیخ الاسلام، الساکن بالقزوین مذکور، و این تحفه را من قبیل هدیه التّمّل الی سلیمان در

پیشگاه بارگاه ولایت پناه گذرانیده، به محافل المؤمنین نامیده شد-بمنه وجوده.

ص: 11





افتتاح قلم بدایع آثار، بعد از حمد حضرت کردگار، و نعت احمد مختار، و منقبت ائمه اطهار؛ حقایق نگار فواید این نسخه شریفه-که محتوی بر فواید کتاب رجال است که مدار دین بر آن است-گردید، و از مقوله کتاب حکایات ندانند؛ چه بر هرکسی لازم است که آنچه را که از معالم دین مبین و معارف منهج مستبین تحصیل نماید قایل آن را داند. چنان که حضرت حکیم علیم می فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (1). از معصوم-صلوات الله علیه-تفسیر این را پرسیدند، حضرت فرمود: «علمه الذي يأخذه عمّن يأخذه».

و در حدیث نبوی-صلی الله علیه و آله و سلم-وارد شده که فرمود:

«اللهم ارحم خلفائي. قيل يا رسول الله! و من خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى يروون حديثي و سنتي و يعلمونها الناس بعدى» (2).

حدیث نبوی است-مجلسی، بحار الانوار، 2/145-144؛ 221/89؛ كنز العمال، 10/29167، 29208، 29488.

ص: 13

---

1- .عبس 24/80.

2- .من لا يحضره الفقيه، 4/302 ح 915: «و يعلمونها... بعدى» را ندارد.

و شیخ صدوق - قدس الله روحه - در آخر کتاب من لا يحضره الفقيه فرموده: و روی: «هل الدين الا معرفه الرجال؟» و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق مروی است که فرمود: «اعرفوا منازل الرجال [منا] على قدر رواياتهم عنا.»

و أيضا از آن حضرت روایت است که فرمود: «اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنا.»

و غیر این احادیث و اخبار بسیار در مدح رجال شرف ورود یافته. و از بعضی احادیث شریفه تعریف کتب و عمل آن نیز مستنبط می گردد. چنانچه در آخر کتاب من لا يحضره الفقيه و در کتاب اکمال الدین به اسناد از جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در وصیتی که به مولای مؤمنان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - فرموده اند، مذکور است که: «يا على اعجب الناس ايماناً و اعظمهم يقيناً قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي و حجب عنهم الحجة فأمنوا بسواد على بياض.» و شکی نیست که غرض از این رجال فرقه ناجیه شیعه اند و مطلب از سواد بر بياض کتب شریفه ایشان است. چنانچه حضرت سید الساجدین و زین العابدین در حدیث طویلی در کتاب اکمال الدین فی باب النص علی الأئمة مذکور است، می فرماید: «يا ابا خالد انّ أهل زمان غيبته و القائلين بامامته و المنتظرين لظهوره [ب 3]. أفضل من كل أهل زمان لانّ الله [تعالی] ذكره [اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفه ما این سخن شیخ صدوق (ره) - که ما آن را در من لا يحضر نیاقتیم - تعبیری است مشهور که متأخران نیز آن را تکرار کرده اند. مجلسی آورده است: «انّ الدين ائمة هو معرفه الرجال» بحار الانوار، 286/24؛ «عرفت انّ اصل الدين معرفه الرجال» - همانجا.

- مجلسی، بحار الانوار، 150/2.

- همو، همان، 82/2.

- من لا يحضره الفقيه، 265/4؛ مکارم الاخلاق، 440؛ اثبات الهداه، 453/3؛ اکمال الدین، 288/1؛ ينابيع الموده، 494؛ منتخب الأثر، 513.

ص: 14

صارت [به] الغيبة عندهم بمنزله المشاهده و جعلهم فى ذلك الزمان بمنزله المجاهدين بين يدى رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- بالسيف أولئك المخلصون حقاً و شيعتنا صدقا و الدعاة الى دين الله سراً و جهراً.»

فايدة ثانياً - اين كه جمعى كثير و جسمى غفير كه در اين كتاب مذكورند، اكثر آنها قبل از ظهور سلطان مغفرت نشان شاه اسماعيل صاحب قران شيعه اثنا عشرى بوده اند و حقيقت اين متمم، مرام صاحب مجالس المؤمنين است.

فايدة ثالثة - آن كه در ذيل احوال بعضى كه مناسب افتد، مسایل امامت كه ركنى از ارکان اصول مذهب شيعه است مذكور مى گردد.

فايدة رابعة - منافع دیدن تاريخ، متمرده ثمر است به نحوى كه مؤرخين متوجه شده اند:

ثمر اول: علم تاريخ موجب خرمى و بشاشت است چه حاسّ سمع به مضمون مثل لا تشيع العين من نظر و لا السمع من خبر و لا الأرض من مطر. از آن محظوظ (1) مى گردد.

ثمر ثانياً: آن كه علمى سهل المأخذ است.

ثمر ثالث: آن كه استماع احوالات نمايد، داند كه اين خبر صدق است و آن خبر كذب.

ثمر چهارم: آن كه عقل را چند مرتبه است: يك مرتبه آن عقل تجارى است و به مقتضای كريمة أولئك الذين هدى الله فيهم داهم افتده (2) ملاحظه احوال نيكوکاران و بدکاران موجب آگاهی او مى گردد.

-بحار الانوار، 387/36؛ اكمال الدين، 319/1؛ اعلام الوری، 384؛ الاحتجاج، 317/2-318؛ اثبات الهداه، 514/1؛ حليه الابرار، 138/2؛ غايه المرام، 203؛ منتخب الأثر، 243.

عن أبى عبد الله (ع) قال: «اربعه لا- يشبعن من اربعه: الأرض من مطر و العين من نظر، و الأثني من ذكر، و العالم من العلم» -بحار الانوار، 221/1؛ نیز- همان، 230/78.

ص: 15

1- اصل: محضوظ.

2- الانعام 90/6.

پنجم: این علم دستور العملی است که در امور محتاج به مشوره مشیر نیست.

ششم: آن که معرفت اشخاص گذشته به حس میسر نیست بلکه باید به سمع ادراک شود و آن موقوف به این علم است.

هفتم: آن که موجب زیادتی عقل است. چنانچه ابوزر جمهر می گوید که:

«علم تاریخ مؤید و معین رای صواب است».

هشتم: ضمایر اصحاب اختیار به سبب مطالعه این فن، مطمئن و برقرار گردد.

نهم: آن که شخصی که مطلع بر اخبار و تواریخ بود، به حصول مرتبه صبر و رضا فایز و بهره مند شود.

دهم: آن که در تغییر حالات گذشتگان چون متذکر گردند که نعمت و نعمت و منحت و محنت را چندان بقایی نیست، و چون سعادت ناجیان و عادلان و شرف درجات این طایفه معلوم فرمایند، از سیرت مذمومه عدول نمایند.

فایده خامسه - بعضی قصاید غرّا و تواریخ نادره از شعرا، و حکایات غریبه از عرفا که در کتب متداوله نیست در این جا درج شده، و غیر از اینها فواید دیگر از این نسخه می توان یافت. الحَقّ استسناخ آن بر اکثر مردم لازم است؛ چه احوال اجداد کرام ایشان و حقیقت مذهب آبا و اجداد آنها مذکور و مسطور است، خصوصا اهل جبل العامل، که نور محبت خاندان امامت از جباه ایشان چون مهر انور ساطع و لامع است؛ چه هیچ قریه از آن نیست که جمعی از فضلا و علمای امامیه از آنجا طلوع نکرده باشند. و جمیع اهالی آنجا شیعه خالص اند، حتی نقل جراب و آب مشهور است و شیخ جلیل القدر محمد بن حرّ العاملی - قدّس الله روحه - فرمود که: در عصر شهید ثانی و نزدیک به آن، در دهی از دهات جبل العامل هفتاد مجتهد بود.

جبل العامل ولایتی [الف 4] است از اعمال شام. و ظاهراً بعضی از قرای آن مثل بقاع در میان بعلبک و حمص و دمشق افتاده. از این جا است که صاحب معجم البلدان به واسطه شدت اتصال، او را داخل (1) بعلبک شمرده، اما مشهور و اصح آن است که داخل شام است.

و در تاریخ مغربی ذکر نموده که جبل العامل لبنان است و واقع است در جنوبی دمشق شام. طول او هجده فرسخ است و عرض او نه فرسخ. و وجه تسمیه آن چنان است که عامله بن سبا پادشاه یمن بانی آن گردید. و نصف آن بالفعل در میانه دریا مغمور است و نصف موجود. دیوان مشهور آن زمین است و شیخ جلیل القدر راوندی از حضرت باقر - علیه السلام - روایت نموده در حدیثی که بعد از آن که طوفان نوح واقع شد بیت الهی که حج و طواف می نمودند مفقود بود و انبیا حج می کردند و مکان آن را نمی دانستند تا آن که حضرت ابراهیم - علیه السلام - مأمور به ساختن خانه شد «حتی بؤاه الله لبراهیم فاعلمه مکانه فبناه من خمسه أجبل ثبیر من حراء و ثبیر و لبنان و جبل الطور و جبل الخمر.»

صاحب قاموس گوید که احادیث بسیار در خصوص شام وارد گردیده چنانچه عیاشی در تفسیر خود از داود رقی (2)، از حضرت ابی عبد الله - علیه السلام - روایت کرده است: «ان الله قال ادخلوا الأرض المقدسه التي كتب الله لكم»، یعنی الشام.

و شیخ محمد بن یعقوب الكلینی - طیب الله روحه - از حضرت امام محمد باقر

نسبت جبل عامل به بعلبک به این صراحت از سوی یاقوت مطرح نشده است - معجم البلدان، 249/4. اما مؤلف این عبارت را عیناً از مجالس المؤمنین شوشتری، 1/77 گرفته است.

- بحار الانوار، 60/223؛ 99/65 به صورت... جبل الحمر.

- تفسیر عیاشی، 1/305-306؛ بحار الانوار، 13/182.

ص: 17

1- اصل: +به.

2- اصل: برقی.

-علیه السلام- روایت کرده، قال: «اوحی الله الی موسی ان احمل عظام یوسف من مصر قبل ان تخرج منها الی الأرض المقدسه بالشام.»

و شیخ حمیری در قرب الاسناد در حدیثی از حضرت امام رضا -علیه السلام- نقل کرده که فرمود: «لقد اوحی الله تعالی الی موسی أن یرج عظام یوسف من مصر، الی أن قال: فلما اخرجہ طلع القمر فحملہ الی الشام فلذکک تحمل أهل الکتاب موتاهم الی الشام.»

راقم الحروف مدتها در این متأمل بود که شام اکثر اوقات مسکن ذوات الاذنب [بود] و مدتها در آن جا سب مولاى متقیان می شد، و اکثر ایشان ناصبی بودند و بلکه هستند، و بالفعل روز عاشورا را از ایام متبرکه می دانند؛ چون است که این احادیث و آیات در شأن آن جا وارد شده باشد؟ چون احادیث مزبوره را به جبل العامل تنزیل نمود، لله الحمد رفع شبهات گردید و از مهبط فیض آله قاضی نور الله -رحمه الله علیه- تعجب است که به تعریف دمشق پرداخته و استدلال فرموده که: محل خرابی هست که در آن جا شیعه نزول می نماید، وجه تسمیه این محله ظاهرا به خراب آن است که سر مقدس حضرت سید الشهداء با عترت اطهار به آن جا نزول فرمود. و حال آن که در کتاب مجالس از حضرت صادق -علیه السلام- مروی است که: «جمع آسمانها و زمینها بر حضرت سید الشهداء -علیه السلام- گریستند الا بصره -اصول کافی، 8/155.

متن کامل حدیث چنین است: «و لقد اوحی الله تبارک و تعالی الی موسی (ع) ان یرج عظام یوسف منها فاستدلّ موسی علی من یعرف القبر فدّل علی أمره عمیاء زمنه فسنلها موسی ان تدلّه علیه فأبت الا علی خصلتین فیدعو الله فیذهب بزمانتها و یصیرها الله معه فی الجنة فی الدرجه التی هو فیها فاعظم ذلک موسی فاوحی الله الیه و ما یعظم علیک من هذا اعطها ما سنلت ففعل فوعده طلوع القمر فحبس الله القمر حتی جاء موسی لموعده فاخرج من النیل فی سفت مرم فحمله موسی و لقد قال رسول الله (ص): لا تغسلوا رؤوسکم بطینها و لا تأکلوا فی فخارها فانه یورث الذلّه و یذهب الغیره قلنا له قد قال ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال: نعم.» قرب الاسناد، 1/166.

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که حضرت صادق -علیه السلام- فرمود: «لا تقولوا من أهل الشام، و لكن قولوا من أهل الشوم، هم أبناء مصر، لعنوا علی لسان داود و جعل الله منهم القردة و الخنازیر.»

فاضل مجلسی -قدس الله روحه- در کتاب بحار الأنوار احادیث تعریف شام را [ب 4] تأویل به این نموده که: چون مکان انبیای قبل بوده بعد از آن که به حضرت سید الشهداء نگریست مذموم شد.

و بعد تأویل ظاهر است، چه احادیث از حضرت صادق -علیه السلام- مروی است و آن بعد از مقدمه حضرت سید الشهداء بود. و از شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء نقل نموده که: سنه ستین و ثلاثمائه أعلن (1) المؤذنون بدمشق فی الأذان بحی علی خیر العمل بأمر جعفر بن فلاح نائب دمشق للمعز بالله و لم یجتز علی مخالفته احد. و فی أربع و ستین و ثلاثمائه و بعدها علا الرّفص و فار (2) بمصر و الشام و المغرب و المشرق، و نودی بقطع صلاه التراویح من جهة العبیدی.

لفظ حدیث چنین است: «لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ (ع) بَكَتَ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا يَرِي وَ مَا لَا يَرِي إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ:

البصره و دمشق و آل الحكم بن العاص.» بحار الانوار، 205/60؛ نیز- همان، 202/45-201؛ امالی شیخ طوسی، 53/1.

-تفسیر قمی، 596؛ بحار الانوار، 233/33؛ 208/60.

مجلسی احادیث زیادی در تعریف شام آورده است و گاه ارض مقدس را در قرآن [الارض المقدسه، المائده، 23] به شام تأویل کرده است- بحار الانوار، 210/60؛ 198/18؛ 186/13؛ 281/27؛ 181/13.

-تاریخ الخلفاء، 463، 459؛ نیز-وفیات الاعیان، 375، 361/1؛ تاریخ ابن کثیر، 287/11.

ص: 19

1- اصل: اعین؛ متن برابر تاریخ الخلفاء، 459 است.

2- اصل: فاش، متن برابر تاریخ الخلفاء، 463.





## در بیان احوال شاه و الاجاه شاه اسماعیل صفوی

آن ناصر ملّت و دین، و غلام به اخلاص خاندان طیبین، مظهر آیات قدرت سبحانی، و مظهر آثار عنایت یزدانی، صاحب شیم ملکیت و وارث نهم قدسیّه، ما صدق السّلمطان العادل کالمطر الهاطل، مؤید به تأیید قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ (1)، به طلوع مهر شمشیرش از افق نیام والی مصر و شام در پرده تواری نهان، و از سطوع لوامع تیغ بی دریغش افراسیاب منشان ترکستان در زاویه گمنامی نهان گردیدند. رومی آفتاب از خوف خنجرش التجا به زنگی شب بردی و دشنه به خون اعدا تشنه اش خار وجود دشمنان خاندان را از صفحه روزگار ستردی. دل خاقان چین از نهیب پردلش چون نافه پر خون و دیده ترک ماوراء النهر از صولت سنان جان ستانش مانند رود جیحون. ایمان

مثل سائر است نظیر آن در گفتار علی (ع) به این صورت آمده است: «امام عادل خیر من مطر و ابل». شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم آمدی، 386/1: المعجم المفهرس لالفاظ غرر الحکم، 2699/3.

ص: 21

و ایمانیان از او در امان، و افغان پرفغان از او در افغان. در میدان مردافکنی قیصر پیاده به رکاب ظفرانتسابش، و در مقام انتقام صد شیبک در شبکه دام، مروّج مذهب حق یقین، مشیّد اساس دین، صاحب قران علوی نشان شاه اسماعیل صفویّ موسوی بهادر خان سلطان ابن السلطان حیدر بن سلطان حمید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن صدر الدّین موسی بن سلطان شیخ صفی الدّین اسحاق که وارث دیهیم سلطنت ملک و ملکوت بالارث و الاستحقاق بوده، از اولاد کرام حمزه بن الامام العالم موسی الکاظم -علیه التّحیّه و الثّناء- فی تعریفه:

شهی کاسمان پایه تخت اوست مدارِ فلک تابعِ بختِ اوست

سکندرُ شکوهی که دین پرور است صفِ لشکرش سدّ اسکندر است

رُخّش را فروغ از جمالِ علی است جمالش گلِ باغِ آلِ علی است

سپهرِ جهان دیده را ماه و مهر دو چشم اند و او نورِ چشمِ سپهر

کفِ او سحابی و پُر از نوالِ رُخّش آفتابی ولی بی زوال

چُه هست آفتابی چنین بر زمین چرا مهر تابد ز چرخ برین؟

فلک گر ببیند جمالش ز دور بریزد ز تابِ تجلّی چُه طور

بُود آفتابِ سپهرِ کمالِ الهی کمالش نبیند زوال

جوادی به مردانگی و یلی نبود و نباشد به غیر از علی

جهان را که تیغش حمایت بُود نمودارِ دستِ ولایت بُود

همه زبردست و زبردستِ اوست اگر در جهان رستمی هست، اوست

ممالک که از دادِ عدلش بجاست خدا دادش و دادِ خداست [الف 5]

نقل کرده اند که والده سلطان صدر الدّین دختر شیخ زاهد گیلانی است، و مشهور است که در روز عقد شیخ زاهد به طریقی که کس عالی شأنی را تعظیم کنند از مسند برخاست و نشست. و خواص ارباب اختصاص از سبب آن استفسار نمودند، جواب داد که عن قریب از این دو بزرگوار عظیم القدری تولد خواهد نمود که سلاطین روی زمین به او در مقام بندگی باشند. و مژده قدوم فیض

لزوم او به شیخ رسید، فرمود که: این کسی است که شیخ ما در مجلس عقد جهت او قیام فرمود. و شیخ جلیل القدر ابو جعفر طوسی در کتاب غیبت روایت نموده: عن النبی (ص) انه قال: «يخرج الرجل من الدّيلم يملأ الجبال والسهل والوعور خوفاً ومهابه ويسرع الناس الى طاعته البرّ والفاجر ويؤيد هذا الذين.» یعنی منقول است از حضرت رسول خدا-صلی الله علیه و آله و سلّم- که فرمود: (بیرون می آید مردی از دیلم که پر می کند آن مرد کوهها و صحراهای هموار و ناهموار را از ترس و هیبت، و می شتابند مردمان به سوی طاعتش، خواه مردمان نیکوکار و خواه بدکار، و مدد می کند دین مرا).

راقم الحروف این حدیث را احتمال می دهد که به اشاره به خروج آن پادشاه و الاجاه بوده باشد که طلوع آن تیر فلک جلال از سامان توابع دیلمان بوده؛ چه در تاریخ جهان آرا مسطور است که اول صباح سه شنبه بیست و پنجم رجب در سال هشتصد و نود و دو و به طالع عقرب موافق با طالع امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -علیه التحیه و الثناء- متولد گردیده و دولت قزلباش و طلوع تیر شاه اسماعیل تاریخ میلاد او واقع گردیده. و در نوروز پیچی نیل روز چهارشنبه دهم شعبان از موضع اردوی سامان از توابع دیلمان کارکیا را وداع نموده قرین فتح و ظفر به صوب توجه حیث شنت فائک منصور لوای جهان گشا برافراخت و در سال ثانی خروج- که ستّ و تسعمائه بوده باشد- به ترویج مذهب امامیه پرداخت. «الحقّ مذهبک» تاریخ آن زمان است. و آن جناب در آن وقت در سنّ صبا بوده و جناب امیر المؤمنین -صلوات الله علیه- در دیوان اعجاز نشان فرموده:

صبيّ من الصّبيان لا رأی عنده ولا عنده جدّ (1) ولا هو يعقل

از بدایع اسرار غیبی آن که کلمات این بیت مطابق عدد کلام ما هو الا شاه

در کتاب الغیبه حدیث مزبور دیده نشد، نیز-الصواعق المحرقة، 165.

ص: 23

---

1- اصل: عند جده، مطابق با ضبط دیوان منسوب به امام علی (ع)، ص 462 تصحیح شد.

اسماعیل بن حیدر بن جنید الموسوی است. الحاصل خروج او از دیلمان محقق است. پس معنی حدیث شریف ظاهر گردید.

و تعجب است از فاضل جلیل مولانا محمد خلیل قزوینی -قدس الله روحه- که حدیث را حمل بر ظهور شاه عباس ثانی نموده و گفته: چون لفظ «دیلم» مشترک است میان محلی از محلات قزوین که دولتخانه مبارکه در آن جا واقع است و الحال به دیلمه کوچه مشهور است و میان طایفه و موضعی که قزوین سرحد آن است. در جواب می توان گفت که: هر محله از محلات قزوین که اتصال به دروازه دارد به اسم آن دروازه خوانده می شود. مثل درب ری و راه چمان و درب صامغان. این دیلمه کوچه نیز از آن قرار باشد که محله ای است که راه دیلمان است.

و حدیث دیگر همان فاضل روایت نموده اند، آنه قال: «یخرج بقزوین رجل اسمه اسم النبی [ب 5] یسرع الناس الی طاعته المشرک و المؤمن یملأ الجبال خوفا» کافی است.

مجملاً آنچه از سلطان مزبور در باب مذهب تشیع به ظهور رسید از متخیله هیچ سلطان عظیم الشانی خطور ننموده بود. چنانچه المعتضد بالله عباسی که حکم او بر شرق و غرب عالم جاری بود در اربع و ثمانین و مائتین خواست تا بر منابر لعن معاویه کند و صحیفه ای که مخبر بود از مناقب اهل بیت، و مأمون آن را تألیف نموده، بخواند، میسر نشد. و همچنین معز الدوله دیلمی که هریک از برادرانش پادشاه عراق و فارس بودند و خود فرمان فرمای عرب، و در کمال بهادری، در ربیع الثانی سنه احدی و خمسین و ثلاثمائه (1) خواست تا کلماتی که به طریق کنایه مخبر از لعن ملاعین باشد به در مساجد نقش کند، مقدورش نبود و حسب الصلاح بعضی بر آن قرار یافت که این کلمات را

- کتاب الغیبه، 270.

ص: 24

1- اصل: ثمانمائه.

بنویسند: لعن الله الظالمين لآل محمد من الاولين و الاخرين. اما اين قدر شد که اسم معاويه را بصريح ذکر کنند. و به دستور سلطان محمد خدابنده - که قدمت دودمان و قهر و غلبه لشکریانش مخفی و مستور نیست - در تسع و سبعماهه (1) از صمیم قلب امر فرمود که: در سگه و خطبه اسامی حضرات ائمه را ذکر کنند، بعضی از بیم قبول نموده، اهل اصفهان به قدم ممانعت پیش آمده قبول نمی کردند تا آن که قریب به بیست هزار سوار مقرر شد که بدان جا رفته متمرّدان را تأدیب کنند. بعد از آن به زحمت بسیار مقدّم ستیان ملاّ ابو اسحاق نامی را گرفته به اردو آوردند و آن مدعا به واسطه حلول اجل سلطان محمد در حیّز توقف ماند.

و همچنین سلطان حسین میرزای بایقرا در بدو دولتش خواست که در خطبه نام همایون حضرات را ذکر کند، از پیش نرفت و هجوم عام به مرتبه ای رسید که میر سید علی واعظ قاینی را از منبر به زیر کشند، انواع اهانت رسانیدند و هیچ یک از سلاطین صاحب بصیرت بر اجرای این امر توفیق نیافتند. و این معنی در خاطر ایشان مانده، به علیّین شتافتند تا آن که حضرت شاه غفران پناه به محض تأییدات الهی و توفیقات نامتناهی بر دو امر غریب - که هر یکی از دیگری اغرب است - موفق گشتند.

اول مهم سلطنت صوری که از عهد امیر المؤمنین - علیه السلام - تا غایت هیچ یک از علویّه در ایران به آن فایز نشده بودند، دیگر در بدو دولت مذهب حقّی را که در این نهصد سال در پس پرده حجاب مانده بود که ظاهر نمی توانستند، بیان نمود به احسن وجهی تمشیت داد. سیم در سنه سبع و تسعمائه که سال سیم از جلوس میمنت مانوس بود رئیس منابر و وجوه دنانیر به اسامی سامی حضرات ائمه هدی و نام نامی آن حضرت مزین شد. و همچنین خطبای اسلام و فرق انام، زبان به لعن دشمنان رسول و آل و اهل

ص: 25

بیت آن سرور گشادند، فَقَطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (1).

و در کتب معتبره مسطور است که شیخ شمس الدین فخری از تلامذه صدر الحکماء میر صدر الدین شیرازی است و در اوایل دولت خاقان مغفور شاه اسماعیل .

لمؤلفه

خدنکش کزو چرخ خواهد امان چه سهم السعادت بود در گمان

به کف برق تیغش که لامع بود بر اعدای دین نص قاطع بود

نهنگ ار کند یاد تیغش در آب شود آب از سهم او تف به آب

اگر باز قهرش گشاید کمین پرد نسر طایر ز چرخ برین

به خشم از زند [الف 6] حمله بر روزگار ز هم بگسلد تار لیل [و] نهار

به دریا اگر بنگرد از عتاب زند آتش از شاخ مرجان در آب

کند پوست از فرق جمشید باز که او سازد از جام وی طبل باز

سلیمان کند خاتمش را رکاب که گردد ز پابوس او کامیاب

چه گیرد به دست از سر فرو هنگ قدح روز بزم و سپر روز جنگ

خجالت برند از جهان تلخ کام سکندر ز آینه و جم ز جام

اگر روی تن از طریق نیاز نگردد ز پابوس او سرفراز

کند روز ناورد کین از عتاب سرش پایمال ستم چون رکاب

سکندر ز آینه روم و زنگ بسازد اگر جوشنش روز جنگ

ز پیکان زره سازدش در مصاف ز تیغش کند همچو جوش شکاف

کفش را چه نسبت به ابر بهار که این دُریشان است و او دُرِنثار

پی مهر دارایی آن جناب فلک خاتم آید نگین آفتاب

بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر بماند چه طمغا به روی حریر



ز عدلش همین جغد بی تاب شد که ویرانه چون گنج نایاب شد

ازو گرگ پُرفتنه اندیشه کرد شبانی به دوران او پیشه کرد

علمای اهل سنت از تمامی ولایت ایران فرار می نمودند و در کاشان اثری از ایشان باقی نماند، و چون مولانا شمس الدین محمد از علمای اهل باطن می بود فرار ننموده، اهل کاشان در مدت دو سال و نیم تحقیق مسایل شرعیّه را رجوع به مولانا می نموده اند و کتب فقهای شیعه در کاشان بهم نمی رسید، مولانا به مقتضای عقل سلیم در جواب استفتاء اهل کاشان مرقوم می نمود، چون شیخ علی عبد العال وارد کاشان گردید فتاوی مزبوره را طلبیده، تمامی موافق قانون شریعت ائمه اثنی عشری بود.

گویند: هریک از علمای اهل سنت که به اجوبه غیر شافیه در باب خلافت و تشکیک در ظهور حضرت صاحب الامر و غیر آن از مسائل مختلفه ما بین فریقین مبادرت می نموده اند، می فرموده که: به برهان قاطع - یعنی شمشیر - جواب می داده اند. با آن که اکثر علما و دانشمندان این طبقه به حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - و سایر مسایل مختلفه خود اعتراف نموده اند چنانچه احمد بن حجر المصری الشافعی در تألیف خود مسمی به الصواعق المحرقة فی الرد علی الرافضیّه و الزندقه در ترجمه ذکر مولانا حسن العسکری - علیه السلام - بیان نموده که از آن حضرت غیر ابی القاسم محمد حجت ولدی متولد نگردید و در وقتی که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود، آن حضرت پنج ساله بود، لکن حق تعالی عطا کرده بود به او حکمت، و نامیده قائم منتظر، به جهت آن که مستور و غایب شده و معلوم نشد که به کجا رفته و بعد از آن تصدیق قول شیعه نموده، می گوید:

و از جمله اخباری که وارد شده در حق مهدی - علیه السلام - خبری است که مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و غیرهم در صحاح اخراج کرده اند - الصواعق المحرقة، 207-208.



که: «المهدی من عترتی من ولد فاطمه علیها السلام». [ب 6] (1)

و همچنین اخراج کرده از صحاح ابو داود و ترمذی و ابن ماجه: «لو لم یبق من الدّهر الاّ یوم لبعث الله فیہ رجلا۔ من عترتی [و فی روایه]: من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا». و بعد از آن بعضی اخبار دیگر معاضد این نقل نموده.

و محمد بن طلحه شافعی در تألیف خود مسمی به مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول گفته که: «آنچه وارد شده از احادیث صحیحه در شأن مهدی- علیه السلام- همه صحیح است».

و حافظان ابو داود و ترمذی هر یک به سند خود از ابی سعید خدری و او از حضرت رسول خدا-صلی الله علیه و آله و سلم-روایت کرد: «سمعت رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلم-المهدی منی اجلی الجبهه اقنی الانف یملا الأرض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و یملک سبعا و ستین».

و ابو داود به سند خود از جناب امیر المؤمنین-علیه السلام-روایت نموده که آن حضرت فرمود: «قال قال رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلم- لو لم یبق من الدّهر الاّ یوم واحد لطول الله ذلك الیوم و بعث فیہ رجلا من اهل بیتی یملاها عدلا کما ملئت جورا».

و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده که: «قال قال رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلم- لا ینقضی الدّنیاء حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطئ

-همان، 163؛ نیز- اثبات الهداه، 180/7؛ کتاب الغیبه شیخ طوسی، 14.

برای روایتهای مختلف آن- کتاب الغیبه، 112؛ سنن ابو داود، 107/4؛ معجم احادیث الامام مهدی، 119/1؛ الصواعق المحرقة، 163.

-الجامع الصّغیر، 672/2؛ اثبات الهداه، 185/7؛ بحار الانوار، 90/51؛ منتخب الاثر، 143؛ العلل المتناهیة، 859/2.

-به منابع مندرج در شماره.

ص: 28

1- اصل: سبع.

و ابو محمد یوسف بن یحیی بن علیّ القدسی الشافعی در تألیف خود مسمی به عقد الدرر فی ظهور المنتظر گفته که: «احادیث بسیاری علمای امت در کتب خود در باب بشارت به ظهور صاحب الامر - علیه السلام - روایت نموده اند». و بعد از آن ذکر احادیث می نماید.

و احمد بن حنبل در مسند خود از حدیثی روایت کرده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «المهدی رجل من ولدی وجهه کالکوکب الدرّی».

و احادیث بسیاری ابو نعیم در صفت مهدی - علیه السلام - که مطابق با احادیث اهل البیت - علیهم السلام - است به اندک تغییری در عبارات از عبد الله بن عمر و او از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و حدیثی نیز از جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده.

و روایتی که قاضی ابو محمد حسین بن مسعود لغوی در کتاب خود مسمی به شرح سنت از مسلم و بخاری و ایشان از ابو هریره و ابو هریره از حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده که: «قال: قال: رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم.» منافاتی با احادیث قبل ندارد چه موافق مذهب شیعه ظهور عیسی بن مریم - علیه السلام - نیز خواهد شد. و اما آنچه میان ایشان مشهور است که سند او را - الصواعق المحرقة، 163؛ کتاب الغیبه، 112.

-عقد الدرر، 180، 148، 33، 32، 21 و دیگر صفحات که بیشتری احادیث و اخبار مربوط به غیبت و ظهور حضرت در آن آمده است.

-الصواعق المحرقة، 164؛ اثبات الهداه، 184/7.

ابو نعیم اصفهانی، سوای تألیف مستقلی که در باب حضرت مهدی (ع) به نام کتاب المهدی داشته است، در حلیه الاولیاء، (4/333) در باب حضرت نیز احادیث بسیاری درباره غیبت و ظهور حضرت آورده است.

-الجامع الصغیر، 97/2؛ اثبات الهداه، 180/7؛ معجم احادیث الامام المهدی، 519/1.

نسبت به رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- می دهند که: لا مهدی الا عیسی بن مریم . اکثر از علمای ایشان تصریح کرده اند به آن که آن خبر موضوع است چنان که ابن حجر گفته و حدیث لا مهدی الا عیسی گفته است.

بیهقی که متفرد است به او محمد بن خالد، و حاکم گفته است که آن خبر مجهول است و نسائی به آن خبر منکر است و اکثر علمای ایشان به نحوی که مذکور شد با شیعه متفق اند در ظهور آن حضرت در آخر الزمان. نهایت انکار غیبت آن حضرت می کنند و می گویند: «شخصی بود غیر از امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر». چنانچه سبائیه از طایفه شیعه قایلند به این که [الف 7] «علی کشته نشده و زنده در آسمان است و رعد صوت او است و برق تازیانه او، و زود است که نزول می کند و زمین را پر می کند از عدل، همچنان که حال پر شده است از جور».

و کیسائیه که قایلند به غیبت محمد بن حنفیه در جبل رضوی به مدینه، و خروج او در آخر الزمان.

و ناووسیّه قایلند به غیبت صادق -علیه السلام- به این نحو و اسماعیلیّه قایلند به غیبت اسماعیل بن جعفر -علیه السلام- همچنان. و واقفیه قایلند به غیبت موسی بن جعفر -علیه السلام- و بعضی دیگر قایلند به غیبت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

بالجمله اخبار متواتره اهل بیت در این که ائمه بعد از رسول خدا اثنا عشرند، در کتب ایشان بسیار است و دو سه حدیث تیمنا نقل می شود.

-البدء و التاريخ، 181/2؛ سنن ابن ماجه، 134/2؛ مستدرک حاکم، 440/4؛ حلیه الاولیاء، 161/9؛ مسند الشهاب، 69-68/2؛ البعث و النشور، 211-209؛ مقدمه ابن خلدون، 255؛ میزان الاعتدال، 535/3؛ تاریخ بغداد، 220/4-221؛ کنز العمال، 263/14.

درباره فرقه سبائیه و آراء و عقایدشان -فرق الشیعه، 22.

درباره فرقه های مزبور و آراء آنان درباره مهدویت -فرق الشیعه، 81، 80، 68، 67، 23.

سعید بن مسیب از عبد الرحمان بن حمزه (1) روایت نموده که فرمود رسول خدا -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- به ابن سمره: «إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي رُوْحُهُ مِنْ رُوْحِي وَطِينَتُهُ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ أَخِي وَأَنَا أَخُوهُ وَهُوَ زَوْجُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ -عَلَيْهَا السَّلَامُ- سَيِّدَةُ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَإِنَّ مِنْهُ أَمَامِي أُمَّتِي وَسَيِّدِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَتَسَعَهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَسَعَهُمْ قَائِمُهُمْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ الْأَرْضَ ظُلْمًا وَجُورًا».

و سعید بن جبیر نیز حدیث طویلی روایت کرده و سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی -رضی الله عنه- روایت کرده که آن جناب گفت: «دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ وَإِذَ الْحُسَيْنِ عَلَى فَخْذِيهِ وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَيَلْتَمِسُ فَاةً وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ بَنِي سَيِّدِ أَنْتَ إِمَامُ بَنِي إِمَامِ أَبُو الْأُمَمَّةِ، أَنْتَ حَبِيبُ بَنِي حَبِيبٍ، تَسَعَهُ مِنْ صَلْبِكَ تَسَعَهُمْ قَائِمُهُمْ».

و شیخ طایفه محققه در کتاب غیبت فرموده: چون ثابت شد که امامت منحصر در ائمه اثناعشر است و اخبار شیعه و سنی در این خصوص به تواتر پیوست که: «أَنَّهُمْ لَا- يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»؛ پس قول دیگران که گویند: در خلفای عباسیه و غیره است خرق اجماع مرگب نموده اند. پس خرق اجماع مرگب جایز نیست. و بعضی از سنن چون دیده اند که چاره باقی نمانده، خبری از داود ترمذی روایت کرده اند که: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَاسْمَ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا».

درباره روایت مختلف حدیث مزبور -بحار الانوار، 226/36؛ امالی صدوق، 17.

برای روایتهای مختلف حدیث مزبور -کمال الدین، 152؛ عیون الاخبار، 31؛ الخصال، 76/2؛ بحار الانوار، 241/36.

درباره حدیث مزبور و روایات عدیده و متواتر آن -نقض عبد الجلیل، 6 و تعلیقه 7؛ الصواعق المحرقة، 165؛ اثبات الهداه، 180/7؛ سنن ترمذی، فتن، 26، مسند احمد بن حنبل، 182/2؛ سنن ابی داود، 106/4.

ص: 31

---

1- اصل: همزه، در برخی از روایات عبد الرحمن بن سمره ضبط شده است.

و می گویند که در حدیث ظاهر می شود که اسم پدر مهدی موعود عبد الله باشد و اسم پدر حضرت صاحب حسن است. پس احتمال می رود که مهدی موعود مهدی عباسی بوده که محمد بن عبد الله منصور است ثالث خلفای عباسیه.

علمای امامیه-قدس الله ارواحهم- در جواب فرموده اند که: «در این خبر و سایر اخبار قید اهل بیت و آل رسول شده و مهدی عباسی آل رسول نبوده، و این خبر از موضوعات است».

چنانچه ذهبی از ابن حجر روایت کرده که به این خبر متفرد است محمد بن ولید مولی بنی هاشم، و او واضح این حدیث است. و در این که وضع احادیث بسیار در زمان خلفای بنی عباسیه می نموده اند شبهه نیست، [ب 7] چنانچه حدیثی از ابن عباس روایت کرده اند: انه قال: منّا اهل البيت اربعة منّا السفّاح و منّا المنذر و منّا المنصور و منّا المهديّ. و در صورت وقوع حدیث سابق در مقام توجیه حدیث برآمده، گفته اند که: اطلاق لفظ «اب» بر «جد» شایع است مثل قول حق تعالی که فرموده: (مِلَّةَ أَبِيكُمْ). (1) و در این حدیث غرض از حضرت سیّد الشّهداء ابا عبد الله الحسین بوده باشد که آن مهدی از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام- است نه از اولاد امام حسن. از لفظ آیه احتمال دیگر داده اند که «ابنه» بوده باشد یا این که او را ولدی باشد عبد الله نام، و منافات به ابو القاسم ندارد. و همچنان که در روایت حذیفه است.

و فرقه اسماعیلیه که قایلند به این که مهدی موعود ابو محمد عبید الله ملقب، از احفاد اسماعیل بن جعفر خواهد بود و به این حدیث متمسک اند که: عن النّبی -صلی الله علیه و سلّم- «ستطلع الشمس من مغربها علی رأس ثلاثمائة».

-ابن حجر، الصواعق المحرقة، 165؛ نیز- عقد الدرر، 150.

درباره روایات عدیده حدیث مزبور-بحار الانوار، 304، 312-29/66، 303-313؛ 204/9؛ 204/17؛ 181، 209/52؛ معجم احادیث الامام المهدي، 272/1.

ص: 32

و می گویند که ظهور او در مغرب در این وقت بود. و حال آن که ارباب تواریخ چهار سال به سیصد مانده خروج او را نقل کرده اند. و بر فرض وقوع او در سیصد منافات به اخبار در آخر الزمان دارد و روایت محتاج به ارتکاب تکلف است. مثل «استخدام». و در وقتی که مهدی عباسی در ولایت مغرب ظهور نمود در دو بیست و نود و شش بود و بنای مهدیه در مغرب زمین سنه سبع و ثلاثمائه، و انتقال ملک به ولد او قائم در سنه اثنین و عشرين و ثلاثمائه بوده، و انقراض ایشان بعد از آن که سه نفر ایشان در مغرب و یازده نفر ایشان در مصر در سنه پانصد و شصت [و] پنج بوده، اگر ما حدیث را مسلم داریم، می تواند شد که گوئیم: خروج حضرت صاحب الامر از دولت خانه خود در آن اوقات بود که به جانب مغرب زمین غایب شده باشد، و مؤید این است وقوع غیبت کبری و انقطاع صغری، و آخر صغری ابو الحسن علی بن محمد السمری (ره) بوده باشد که در سال سیصد و بیست [و] نه هجری به جنه المأوی شتافته.

و مخفی نماناد که توقیت آن حضرت به زمان معین منافی روایات کثیره دالّه است بر [عدم] معرفت احدی از مردمان بخصوص وقت او، و کذب الوقاتون، چه در بعضی اخبار ظهور آن حضرت در اوتار از سالهای هجری است و بعضی از جمله علما رسائل در این باب نوشته اند و اتصال دولت صفویه را به ظهور حضرت صاحب-علیه السلام- مذکور ساخته اند، خالی از چیزی نیست چنانچه خلاف آن مشاهده گردید.

بخشی از حدیث است. همه حدیث به صورتهای زیر روایت شده است: یا مهزم: کذب الوقاتون هلک المستعجلون و نجا المسلمون (معجم احادیث الامام المهدی، 3/379). عن الفضل قال: سألت ابا جعفر هل لهذا الأمر وقت؟ فقال: «كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، كذب الوقاتون» (بحار الانوار، 52/103-104).

و محققین (1) اهل عرفان مثل شاه نعمت الله کرمانی و غیره در این باب به قصاید غزّا پرداخته اند و جناب سید در زمان سلطان شاهرخ بوده و وفات در شهور سنه سبع و عشرين و ثمانمائه اتفاق افتاده که از زمان تولد امیر تا تولد شاه غفران پناه شاه اسماعیل شصت و پنج سال فاصله [الف 8] بوده و قصیده من اوله الی آخره بیان می شود تا عارفان عاقل و عاقلان کامل که رسائل در باب توقیت آن حضرت پرداخته اند و به علوم ناقصه جفر و نجوم و رمل و غیرهم قایلند و اخباری که از خاندان نبوت و ولایت صادر شده حمل بر ظاهر می نمایند و یا آن که برای خود تأویل می کنند و از خبر «انّ احادیثنا صعب مستصعب» غافلند، پنبه غفلت از گوش کشیده، دانند که کارکنان عالم غیب حقیقت احوال را به مضمون وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ (2) و ما یعلم الغیب الاّ هو. (3) کسی را از غیبت از این کارگاه باخبر، و به کلیات امور مستحضر نمی سازند اگر بعضی به حدسی صائب برخورد، از مقوله «گاه» باشد که کودک نادان از غلط، تیر بر نشانه زند.

## شاه نعمت الله ولی

ای عزیزان شور و غوغا در جهان خواهد گرفت

غصّه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

شرم و ناموس از خلائق برطرف خواهد شدن

بی حیایی در میان مردمان خواهد گرفت

مرد از دست زن بد فعل می گردد زبون

زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت

ص: 34

---

1- اصل: تحقیق.

2- الزخرف 85/43.

3- اشاره است به آیه وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ الْأَنْعَامُ 59/6.

دشمنِ جانِ پدرِ گردد پسر از بهرِ مال

دختر از بیِ مهریِ مادرِ امان خواهد گرفت

چون ز هجرتِ نُهصد و نُه سال و کسری بگذرد

فاش در عالم همه رازِ نُهان (1) خواهد گرفت

در جهان یک کس نمی ماند که باشد شادمان

محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت

بعد از آن از «آلِ یس» سروری پیدا شود

مذهب و ملت از نام و نشان خواهد گرفت

شاه اسماعیل بن حیدر بگردد شهریار

خاکِ پایش در جهان کحلِ عیان خواهد گرفت

بعدِ چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد

زین جهان منزلِ سوی دار الجنان خواهد گرفت

بعد از آن شاهی کند فرزندِ او پنجاه سال

طاوہاسب هم ز نامِ او نشان خواهد گرفت

عاقبت ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک

او دگر منزلِ بسوی قدسیان خواهد گرفت

فتنه ها خیزد وزین پس دیگری از نسلِ او

از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت

همچو عباس علی غازی بُود آن شهریار

بعد از آن از نسلِ او آدم مکان خواهد گرفت

بعد از آن هم اسمِ جدِّ خویش باشد دیگری



زر ز نامش سکه صاحب قران خواهد گرفت

ص: 35

---

1- اصل: راز و نهان.

چون رود آید به روی کار نیز از صُلبِ او  
هم سلیمان شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت  
بعد از آن فرزندِ او باشد دگر فرزند او  
از حدودِ روم تا هندوستان خواهد گرفت  
هم جوانی سرخُ رو از نسل او پیدا شود  
کو چُه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت  
دیگری از صُلبِ او چون ابن داود آشکار  
این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت  
ربعِ مسکون را به فرمانِ خدا آن شهریار  
چون سلیمان نبی آن نوجوان خواهد گرفت [ب 8]  
چون چهل سال او بُود نایب به فرمان اله  
مهدی صاحب زمان روی جهان خواهد گرفت  
احتیاج آرزوها برطرف خواهد شدن  
دهر چون فردوسِ اعلی بوی جان خواهد گرفت  
من در آن حین در رکابِ شاه جان خواهم فشانند  
چون غلامان توسنِ او را عنان خواهم گرفت  
هرکه با آلِ علی یک جو عداوت کرده است  
آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت  
از کلامِ حق و قولِ مصطفی گویم خبر  
آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت  
نعمت الله را اگر نادان بدانند خارجی

کوبداند هرکه داند گوشِ جان خواهد گرفت

ص: 36

(1)

(1) اسماعیل اول در 908 ق. به لقب «شاه» ملقب شد و در 19 رجب 930 ق. درگذشت.

(2) طهماسب اول در 19 رجب به سلطنت رسید و در 15 صفر 984 ق. مسموم شد.

(3) شاه اسماعیل دوم در 27 جمادی الاول 984 ق. به سلطنت رسید و در 3 ذی الحجه 985 ق. مسموم شد.

(4) محمد خدابنده در 3 ذی الحجه 985 ق. به سلطنت رسید و در 995 ق. درگذشت. بعد از او سلطان امیر حمزه چند ماهی به حکومت رسید.

(5) شاه عباس کبیر در 965 ق. زاده شد. نخست در 989 ق. در نیشابور با او بیعت کردند و سپس در 996 در اصفهان مجدداً با او بیعت شد. او در 19 جمادی الاول 1038 ق. درگذشت.

(6) سلیمان اول مشهور به صفی ثانی، در نوروز 1079 ق. به نام شاه سلیمان بر تخت نشست.

(7) او در 14 ذی الحجه 1105 ق. به سلطنت رسید و در محرم 1135 ق. توسط محمود افغان عزل شد و در 1141 ق. توسط همو کشته شد.

ص: 37

---

1- (\*). مؤلف آمیزه ای از سلسله های صفوی و افشاری را با ذکر سنوات - که بعضاً کاملاً نادرست است - آورده است. اطلاعات او را بر پایه معجم الانساب زامباور (388-389) تصحیح و تکمیل کردیم.

چه در قصیده منتهای دولت صفویه را با ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السّلام مقترن ساخته، و حال آن که بعد از انصرام دولت صفویّه ظهور سلطان نادر شاه افشار بود که در اواخر دولت او به اهالی ایران، بلکه تمامی ممالک محروسه او بسیار ناخوش گذشت.

و از جمله خبرهایی که داده:

دیگری از صُلب او چون ابن داود آشکار این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت

(1) او در 14 ربیع الاول 1144 ق. توسط نادر شاه عزل شد. پس از او، عباس سوم (17 ربیع الاول 1144 ق.)، و سلیمان دوم (8 محرم 1163 ق.)، و اسماعیل سوم (1163 ق.)، و حسین دوم (1166 ق.)، و محمد شاه (1200 ق.) به حیث حاکمان صفوی در تاریخ ایران شهرت دارند.

(2) نادر شاه، مؤسس سلسله افشاریه در 24 شوال 1148 ق. به حکومت رسید و در 10 جمادی الآخر 1160 ق. کشته شد.

(3) چنین است در اصل، و مراد عادل خان است که در 27 جمادی الآخر 1160 ق. به حکومت رسید و در اول شوال 1161 عزل شد.

(4) ابراهیم شاه در 17 ذی الحجه 1161 ق. به حکومت رسید و در 1163 ق. عزل شد.

(5) او در 8 شوال 1161 ق. به حکومت رسید و در محرم 1163 ق. عزل شد.

(6) مقصود سلیمان دوم از سلسله صفویه است که در 8 محرم 1163 ق. به حکومت رسید و چهل روز فرمانروایی داشت و در 23 شوال 1176 ق. درگذشت.

غرض سید سلطنت نواب میرزا سید محمد ولد مرحوم میرزا داود متولی روضه رضیه رضویه است که در آخر ملقب به شاه سلیمان گردید. سید دولت او را چهل سال بیان فرموده، راقم الحروف چند سال قبل از آن که نواب میرزا سید محمد زینت آرای سریر سلطنت گردد از خود معظم الیه استماع نمود که این فرد را می خواند و تقاضا به سلطنت چهل ساله - که خواهد رو داد - می نمود، آخر به چهل روز منجر گردید، بعد از آن تا به حال تحریر در اکثر ایران، دولت دوران عترت زندیه و در خراسان عترت نادریه است و از ظهور امام شیعیان اثری نیست. بلی می توان گفت که چون سید نعمت الله ملا - حظه نمود که وجوه دنانیر منقوش به نامی حضرت خاتم الانمه صاحب الامر و العصر و الزمان بوده چنانچه در این دولت علیه نقش سکه این است:

فرد

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب الزمان

لهذا خبر به ظهور حضرت داده باشد به این که بقیه از این دودمان ولایت نشان صاحب [الف 9] اورنگ سروری گردیده، متصل به آن دولت علیه گردد. نهایت بعضی علامات در روایات اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده که اذعان آنها داخل کذب الوقاتون نیست. مثل خروج دجال، و سفیانی، و حسنی و صیحه و خسف به مغرب و خسف به جزیره عرب و غیر آنها.

و از جمله چیزهایی که در نزد عوام مستبعد است و بلکه بعضی از خواص اهل سنت نیز بدان رفته اند، غرابت مدت حیات حضرت صاحب الامر است و حال آن که قواطع عقلیه و نقلیه هست که چون باید عرصه زمانه هرگز از وجود معصومی - که خلیفه حق و حجت خداست - خالی نباشد، جناب احدیت یکی از برگزیدگان خود را آنقدر عمر شفقت فرماید تا وقتی که مصلحت در ظهور او بوده باشد.

بخشی از حدیث نبوی است - توضیح شماره صفحه 32.

و عجب تر آن که به بقای حضرت خضر - علیه السلام - که از زمان اسکندر تا به حال باقی است قایلند، و به ایاس قایلند و در آن جناب متوقف. و در کلام حمید مجید ربّانی دعوت نوح هزار و پنجاه سال کم موجود، و مدّت عمر لقمان دو هزار سال و سه هزار سال در تواریخ مرقوم و عمر بابارتن که در زمان سلطنت امیر تیمور ظاهر گردیده شرفیاب خدمت رسول خدا شده، در قاموس و سایر کتب لغت مسطور. و رسیدن علمای نامدار به خدمت آن بزرگوار. مثل مولانا احمد اردبیلی و سیّد اسحاق استرآبادی که اجازه دعای سیفی گرفته، و مولانا محمد تقی مجلسی و غیر آنها از علمای کبار به تواتر شایع و ذایع است.

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

درباره مدّت دعوت نوح (ع) - ناسخ التواریخ، 2/2-183.

مورخان گفته اند که لقمان از خداوند عمر طولانی خواست. خداوند به او عمر هفت کرکس عنایت کرد و چون عمر هر کرکس 500 سال است پس عمر لقمان 3500 سال بوده است - تاریخ گزیده، 68-69؛ روضه الصفا، 1/390-396؛ عقد الفرید، 2/292.

بابا رتن هندی مکنی به ابو الرضا از شیوخ عرفای هند است که درباره او افسانه هایی چند معمول بوده است. از جمله گویند: عمر او یکهزار و چهارصد سال بوده و از حواریان عیسی (ع) بوده و صحبت رسول الله (ص) کرده و در نیمه نخست سده هفتم هجری درگذشته است - قاموس فیروزآبادی، ذیل رتن؛ تاج العروس، ذیل رتن.

احمد بن محمد معروف به مقدّس اردبیلی (د 993 ه. ق) مراد است که گفته اند: به خدمت صاحب الامر رسیده است - روضات الجنات، 1/79؛ فوائد الرضویه، 23-28؛ تنقیح المقال، 1/80؛ اعیان الشیعه، 3/80-83؛ ریاض العلماء، 1/56.

بر طبق منابع شیعی، سید اسحاق استرآبادی از شیعیانی بوده است که در راه مکه صاحب الامر (عج) را زیارت کرده و دعای حرز یمانی نزد آن حضرت تصحیح کرده و اجازه روایت گرفته است. - بحار الانوار، 175/52؛ منتهی الآمال، 2/459-460.

دعای مشهوری است از امیر مؤمنان علی (ع) - الصّحیفه العلویه، 75-76.

محمد تقی مجلسی (1003-1070 ه. ق) از دانشمندان مشهور عصر صفوی، که گفته اند به خدمت صاحب الامر شرفیاب شده است - فوائد الرضویه، 439؛ اعیان الشیعه، 9/192؛ مرآت الاحوال جهان نما، 1/57 به بعد.

و بعضی دیگر ملاحظه نموده اند که دیگر مجال انکار نیست اقرار به ولادت و اعتراف به غیبت نموده، گفته اند که: بعد از آن، آن جناب از دار فنا به دار بقا رحلت نمود و بعد از آن علی بن الحسین البغدادی تا نوزده سال خلعت قطیبت پوشیده، عثمان بن یعقوب الجوینی به این مرتبه فایز گردید.

و برخی از دانشمندان در مقام اعتراض برآمده، گفته اند: از جناب قاضی نور الله شوشتری -قدس الله روحه- تعجب است که بعد از آن که قایل را -که شیخ علاء الدوله سمنانی بوده باشد- به سلطان المتألهین و رکن الدین ملقب ساخته در توجیه این عبارت فرموده، غلط در کشف است. همچنان که شیخ محیی الدین در دعوی بودن او خاتم ولایت نموده و صدور این قول از غیر شیخ علاء الدوله سمنانی سامعه افروز نگردیده، همانا در جواب متعرض به قاضی می توان گفت که در این خصوص، یعنی اخبار آحاد واقع گردیده مثل نظیر این نظر را برخی از محققان صوفیه داده اند. علاء الدوله سمنانی در العروه لأهل الخلوه و الجلوه (367) آورده است: بدان که محمد بن حسن العسکری -رضی الله عنه- و عن آبائه الکرام چون غایب شد از چشم خلق، به دایره ابدال پیوست و ترقی کرد تا سید افراد شد و به مرتبه قطیبت رسید. بعد از آن که علی بن الحسین البغدادی به جوار حق پیوست، او قطب شد به جای علی مذکور. و مدفون است در شونیزیه، و نماز بر وی گزارده و برای وی بنشست شانزده سال. بعد از آن به جوار حق پیوسته به روح و ریحان، و نماز گزارده بر وی عثمان بن یعقوب الجوینی الخراسانی.

نظر قاضی نور الله شوشتری درباره رأی علاء الدوله سمنانی نسبت به حضرت صاحب الامر (عج) همان است که مؤلف محافل المؤمنین گفته است -مجالس المؤمنین، 136/2-137.

اما باید دانست که رأی علاء الدوله سمنانی درباره حضرت حجّت (عج) به مرور زمان دگرگون شده است بطوری که آنچه در العروه (367) گفته است با آنچه در بیان الاحسان لأهل العرفان در این مورد نوشته است، تفاوت دارد -مصتفات فارسی علاء الدوله سمنانی، 129) و عدول او از رأی نخستش در ملفوظات وی نیز مشهود است -مقدمه چهل مجلس، صص 27-29.

درباره ختم ولایت، و نسبت ابن عربی به این مقام -شرح فصوص الحکم منسوب به خواجه محمد پارسا، 84؛ و نیز رد آن از سوی سید حیدر آملی در جامع الاسرار 432-448.



آنچه روایت کرده عبد الله بن جعفر حمیری از مؤذن مسجد احمر که گفت: سئلت ابا عبد الله هل فی کتاب الله مثل القائم؟ (فقال: نعم، آیه صاحب الحمار: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ. (1)

و همچنین روایت کرده فضل بن شاذان به اسناد خود از ابی سعید خراسانی که حضرت ابی عبد الله جعفر صادق -علیه السلام- فرموده: (و سَمِيَ الْقَائِمُ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَا يَمُوتُ إِنَّهُ يَقُومُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ.

و همچنین حماد بن عبد الکریم از حضرت صادق -علیه السلام- روایت کرده که قال ابو عبد الله: «انَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ إِنِّي [ب 9] يَكُونُ هَذَا قَدْ بَلِيَتْ عِظَامُهُ مِنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ».

و شیخ طوسی -قدس الله روحه- در کتاب غیبت اخبار مزبوره را تأویل به موت ذکر آن حضرت نموده. و مؤید آن است حدیثی که از حضرت جواد روایت شده، صقر بن دلف گوید: «عرض کردم به خدمت حضرت جواد که ای پسر رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- لم سَمِيَ الْقَائِمُ؟ (قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ)». پس آنچه قاضی در باب شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده که کشف را غلط کرده هرگاه می فرمود که عمل به اخبار آحاد کرده و در مقام توجیه و تأویل برنیامده، بر معترض -طیب الله روحه- اعتراض وارد نمی شود؛ چه در میان شیعه علمای نامدار عمل به اخبار آحاد نموده و

- کتاب الغیبه، 260.

همان، 260، 282.

همان، 260.

بخشی از حدیثی است که تمامی آن چنین است: ... «قال: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِأَمَامَتِهِ. فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ سَمِيَ الْمُنْتَظَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً» -منتخب الاثر، 223؛ حلیه الابرار، 477/2؛ بحار الانوار، 118/50؛ 30/51.

ص: 42

1- البقره 259/2.

می نمایند، و اخبار آحاد حجت می دانند.

الحاصل سلطان مغفور شاه اسماعیل در ترویج دین مساعی جمیله به ظهور رسانیده و به نحوی که سمت تحریر یافت در سنه 898 سلطان جلیل الشان به نزد کارکیا میرزا علی والی گیلان رفته، کارکیا در کمال اعزاز سلوک مسلوک داشته، در سنه 905 به سمت آذربایجان حرکت، و در تبریز نزول اجلال نموده به اعلان کلمه طیبه «علیّا ولیّ الله» قیام، و رئوس منابر و وجوه دنانیر را به نام نامی ائمه اثنا عشر -علیهم صلوات الله الملك الأكبر- مزین ساخته بنای تولایی و تبرایی گذاشته، به جمع شیعیان خاندان که مختفی بودند پرداخته. در سال بعد یورش میمون به سمت روم اتفاق افتاد، وارد همدان گردید، سلطان مراد بایندری از خوف سلطان خاندان حیدری از همدان به شیراز اراده فرار با هفتاد هزار سوار نمود، سلطان مغفور در مرحله المه قولاغی همدان مقاتله نموده، کوزل احمد بایندر -که امیر الأمراء سلطان مراد بود- با ده هزار نفر به قتل رسیده، سلطان مراد به شیراز رفته، کرمان را به عهده محمد خان بسیاری از علمای شیعه امامیه به خبر آحاد عمل کرده اند و دلایلی نقلی و عقلی بر حجیت خبر واحد عرضه داشته اند. -لغت نامه دهخدا، ذیل خبر؛ رسائل شیخ انصاری، مبحث خبر واحد.

درج تعبیر علیّا ولیّ الله در اذان، مسأله ای است که در زمان شاه اسماعیل صفوی به تجویز علمای شیعه روایی یافت؛ اما باید دانست که این مسأله از دیرباز مطمح نظر عامه شیعه بوده است. چنان که یکی از ایرادهایی که عبد الجلیل رازی قزوینی از قول خصم نو سنی مذهب خود یاد کرده، همین موضوع بوده است و عبد الجلیل به این گونه پاسخ او را گفته است: «...اولا به مذهب شیعت اگر چه علی را نصّ و معصوم و بهتر از هر یک از امت گویند، مذهب ایشان چنین است که اگر در میان فصول بانگ نماز بعد از شهادتین کسی گوید: اشهد انّ علیّا ولیّ الله؛ بانگ نمازش باطل باشد و با سر باید گرفت. و نام علی در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن معصیت، و گوینده این در لعنت و غضب خدای باشد». کتاب نقض، 97. باید دانست که شیعه افزودن نام علی (ع) را در بانگ نماز از روی حبّ به رسول (ص) و خاندان آن حضرت و بر پایه عقیده به وصایت علی صورت داده است نه از روی نقل.

استاجلو و خراسان را به محمود بیک ترکمان مقرّر ساخته، و به همان سال آن دو مملکت مفتوح گردیده، اعلان کلمه حقه در آن جا واقع شده. و در سنه 909 لوی جهانگشا به صوب فارس معطوف داشته، در دویم ربیع الثانی از نوروز آن سال در شیراز نزول اجلال فرموده، خطبای کازرون را که بسیار صاحب مکتب بودند به علت تعصب در مذهب خود به قتل آورده و در جمادی الثانیه اتفاق مراجعت افتاده، قشلاق در قم واقع شد، رایات اجلال در رمضان از راه دیر کاج به صوب ری حرکت فرموده، [اهالی] قلعه گل خندان و دماوند را به قتل رسانید فتح خوار و سمنان و فیروزکوه فرموده، و کلمه طیبه را بر ایشان جاری ساخته. در سنه عشر و تسعمائه به اصفهان مراجعت و به استیصال میر مرثیه و اقوام او که متعصب بودند، پرداخته در بیست [و] هشتم جمادی الثانی آن سال به محاصره یزد حرکت فرموده، قتل عام کرد.

و از آن جا ایلغار به طبرستان برد، در دویم شعبان هفت و هشت هزار که تمرّد نموده بودند به قتل رسانیده، مراجعت به یزد کرد. در این وقت قاضی میر حسین میبدی در یزد بود به تیغ بی دریغش گذرانیدند. و در سنه احدی و عشر و تسعمائه به قزوین و طارم و گیلان عازم گردیده. [الف 10] حسب الاستدعای نجم زرگر یورش گیلان موقوف، و در طارم توقف نموده، به تمشیت مهامّ دین و دولت پرداخته، دو سال دیگر به مهامّ آذربایجان و غیره پرداخته، در سال ثالث عشر و تسعمائه عزیمت تسخیر عراق عرب فرمود باریک والی بغداد، قلعه را گذاشته، فرار [کرده] و رایات جهانگشا وارد بغداد گردیده، متوجه زیارت عتبات عالیات عرش در جات گردید، و جوه دنانیر را میر حسین میبدی، ادیب، ریاضی دان و عارف قرن دهم هجری در 909 ه. ق. کشته شد. او صاحب شرح دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی (ع) بوده است به نام مفاتیح سبعة، که مکرراً چاپ شده است.

در آن اماکن فیض موطن نیز به نام نامی ائمه هدی منقوش، و رئوس منابر را مزین و محلی به ذکر آن بزرگواران گردانید.

آنچه سالها در خاطر سلاطین باوقار و خوانین عظیم المقدار می گذشت و میسر نمی شد و بسا فرمانفرمایان که به این حسرت سر به زیر خاک برده بودند؛ در این وقت به تأیید الهی و توفیق لایتناهی و اخلاص باطنی سلطان ذی شأن جنت مکان و اعانت ارواح پاک ائمه طاهرین این دولت ابدقرین به او میسر گردید، آنچه را که بایست و شایست، به عمل آورده، اعلام ظفر فرجام را به تنبیه اعراب آن جا شقه گشاد.

و بعد از انصراف به جانب خوزستان و شوشتر و هویزه و سادات مشعشع آمده، آن ولایات را تمشیت داده، به اعلان مذهب حق جعفری پرداخته، به شیراز مراجعت فرمود. و در سنه خمس و عشر و تسعمائه به سمت شیروان حرکت، و تمشیت مهام آن جا داده. در سنه ست و عشر و تسعمائه به تنبیه شییک خان پادشاه ترکستان حرکت فرموده، بعد از زیارت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا به سرخس متوجه شده، شییک متحصن به قلعه مرو گردیده، آخر الامر بیرون آمده بهادران اوزبک از دهشت سپاه شوکت پناه در میان خرابه بر بالای هم افتاده، شییک پامال شده، نفسش منقطع شده، سر او را بریده به نظر اقدس رسانیدند. و فضلالی ترکستان هریک، که هدایت پذیر گردیدند به نوازشات خسروانه سرفراز، و آن که تمرد نموده مثل شیخ الاسلام خراسان صفی الدین احمد بن یحیی بن السعد التفتازانی به واسطه مخالفت مذهب کشته شد.

شیخ الاسلام احمد بن یحیی بن سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی ملقب به سیف الدین، و معروف به شیخ الاسلام هروی، از احفاد ملا سعد تفتازانی بود که به قول بعضی در حمله لشکر شاه اسماعیل صفوی، و به قول عده ای به هنگام ورود شاه طهماسب اول به هرات، در حدود 916 ه. ق. به قتل رسیده است. - اعیان الشیعه، 8/209؛ برای اطلاع بیشتر از احوال احمد تفتازانی - مقامات جامی، 244؛ صیدیه، 5 به بعد؛ ریحانه الادب، 3/293.

و در سنهٔ سبع و عشر و تسعمائه رایات اجلال عازم تسخیر ماوراءالنهر شده، خوانین اوزبک از در عجز برآمده، تقصیرات ایشان را عفو و مقرر فرمود که در بلخ و اندخود و شبرغان و سایر ولایات ماوراءالنهر خطبا به ذکر ائمه هدی قیام، و وجوه دنانیر به نام نامی ایشان مزین گردیده، در سال دیگر امیر نجم را به بخارا تعیین نموده، خود به اصفهان رفت، و امیر نجم به دو فرسخی بخارا رفته محمد تیمور بن شیبک به امداد جانی بیک و عبید آمده امر بخارا فیصل نیافت و شکست به امیر نجم رو داده. امر خراسان مغشوش، و تا مشهد به تصرف اوزبک برآمده، رایات جهان گشا حرکت نموده از آوازه ورود او عبید اوزبک از مشهد فرار نموده، و تیمور سلطان که هرات را گرفته بود، او نیز فرار نموده ممالک محروسه باز به تصرف اولیای دولت قاهره برآمده، شیعیان اخلاص نشانی که ضرب [ب 10] اوزبک را خورده بودند، از میامن ضعیف نوازی آن پادشاه و الاجاه مرهم پذیر گردیده در نوروز سنهٔ عشرین و تسعمائه جنگ چالدران با سلطان سلیم خواند کار روم در آذربایجان اتفاق افتاد.

و در سنهٔ اربع و عشرین و تسعمائه مازندران مسخر اولیای دولت گشته، رستم کیا طوق عبودیت بر گردن نهاده، رواج مذهب تشیع در آن جا وقوع یافت. و در نهصد و بیست و پنج کیا احمد والی گیلانات قلادهٔ اطاعت بر گردن نهاده در آنجا مذهب حق شیوع یافت.

و در سنهٔ نهصد و بیست و شش گرجستان مفتوح و وجوه دنانیر به نام نامی حضرات ائمه معصومین منقوش گردید، جزیه پذیر گردیدند.

و آن سلطان والا شأن در نظم اشعار طبع عالی داشته و به شعر ترکی رغبت بیشتر می فرمود و تخلص به شاه خطایی می کرده به جهت آن که با سلطان سلیم معاصر بوده و مولانا امیدی در این مطلع اشاره به آن کرده:

قضا در کارگاه کبریایی فکنده طرح اسلیمی خطایی

و در سنه ثلاثین و تسعمائه در صباح دوشنبه نوزدهم رجب همای همایون روح پادشاه ربع مسکون بر اوج شرفات غرفات جنات تجری  
من تحتها الأنهار (1) نشسته به ارواح آباء کرام- یعنی ائمه اطهار- پیوست اسکنه الله فی غرفات الجنان و افاض علیه رشحات الغفران طاب  
مضجعه، مطابق تاریخ است که از غیب وارد شده.

و بعد از او شاه دین پناه مؤید من عند الله شاه طهماسب [به] ترویج دین مبین، و تشیید مذهب حق ائمه طاهرین پرداخته.

ص: 47

---

1- البقره 25/2.

## ذکر احوال خیریت مآل سلطان معرفت بنیان

شاه طهماسب علیه الرّحمه و الغفران

عندلیب نوایان گلشن بلاغت و چمن آرایان گلستان فصاحت در احوال خیر مآل سلطان والا شأن شاه طهماسب-علیه الرّحمه و الغفران- که چون عقل ثانی از این عقول عشره سلسله ذهبیه و طبقه جلیله موسویّه صفویّه-قدس الله ارواحهم-بوده در ترویج مذهب حق اثنا عشری و تشیید مبانی دین مبین جعفری کمال اهتمام می فرموده، دانشمندان فطانت آیین و فطانت‌مندان دانش قرین گفته اند که: اگرچه سلطان جلیل شاه اسماعیل در تحصیل مذهب حق سعی جمیل فرمود و به دست آورد و لیکن شاه طهماسب والا مقدار نگهدار آن گردید، با دل و جان به قدر تاب و توان، بیضه شرع را پرستاری نمود.

فی تعریفه

زر بیغش به دست چون آمد کار اندر نگاهداری اوست

گفته اند اهل تجربه به جهان که نگهدار مغز باشد پوست

چه در ایام آن والا مقدار علمای کبار و فضلائی نامدار از اطراف و اکناف و

ص: 48

اصقاع و ارباع در حوزه ایران جمع و مشغول به تعلیم و تعلّم گردیده، ایشان را به تشریفات لایقه و انعامات سرافراز ساخته، چنانچه در تواریخ مسطور است که بعد از آن شیخ جلیل در مسند اجتهاد والی، شیخ علی بن عبد العالی از عراق عرب به عراق عجم آمده، به ترویج دین اشتغال نموده، و به تعلیم کتب فقها پرداخت. در آن عصر خاتم حکمای دوران سیّد مغفور [الف 11] امیر غیاث منصور شیرازی به منصب صدارت سرافراز، و در حکمت و سایر علوم ممتاز بود. چنانچه شمه ای از آن در شرح هیاکل النور و غیر آن معلوم می گردد بالجمله سلطان عظیم الشان شاه طهماسب به شیخ علی عبد العالی می فرماید که شرح تجرید را در خدمت میر تلمذ، و میر، قواعد را در خدمت آن محقق ثانی درس بخواند. شیخ شروع به خواندن شرح تجرید فرموده، میر از خواندن قواعد ابا نموده این معنی موجب تکدر آیینۀ خاطر شاه دین پناه گردیده، میر ادراک این معنی نموده از منصب صدارت استعفا نموده به جانب شیراز روانه می شود. و-ان شاء[الله] تعالی- در احوال هریک از فضلا آنچه به نظر احقر رسیده باشد، نگاشته قلم می نماید.

و هر چند که در ایام سلطان شوکت اساس شاه عباس طلوع کوکب فضلا بیش از پیش بوده، نهایت آن نیز از یمن برکات شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده، چه به عنوان تشبیه می توان گفت که نهال این نیکوثر را شاه اسماعیل تحصیل ابو الحسن نور الدین علی بن عبد العالی عاملی کرکی، معروف به محقق کرکی و محقق ثانی (940 ه.ق) از مجتهدین مشهور امامیه در عصر صفوی است و شیخ الاسلام وقت خود.

آثار مشهور او عبارتند از: نفحات اللاهوت؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ شرح شرایع؛ شرح الفیه؛ صیغ العقود. -عالم آرای عباسی، 118؛ خلد برین، 429؛ حبیب السیر، 609/4؛ احسن التواریخ روملو، 253/12؛ ریاض العلماء، 115/4؛ روضات الجنّات، 360/4؛ امل الآمل، 121/1؛ سفینه البحار، 247/2؛ بهجه الآمال، 293/4؛ قصص العلماء، 335؛ تنقیح المقال، 295/2؛ فوائد الرضویه، 303؛ اعیان الشیعه، 208/8؛ مستدرک الوسائل، 431/3؛ لؤلؤه البحرین، 151.

درباره او-به همین کتاب، پس از این.



و غرس، و شاه طهماسب چون باغبان در محافظت و خدمت و آبیاری آن مشغول [گردیده]، و در ایام شاه عباس آن درخت طوبی مثال به ثمر نشسته، و آن شجر دلگشا ما صدق أصلها ثابتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (1) گردیده باشد.

ولادت همایون او در شهاب آباد اصفهان در صباح چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی حجه تسع و عشر به طالع حمل واقع گردیده، جلوس مطابق «ظلّ و بنده شاه ولایت طهماسب و جای پدر گرفتی» یافته اند. در سنه نهصد و سی و شش که جناب محقق ثانی همعنان شاه ولایت بود، به سمت خراسان و ماوراءالنهر حرکت فرموده، عبید الله خان اوزبک را دفع نموده، در سنه نهصد و سی و نه که سنّ شریف به سرحدّ بیست رسیده بود از جمیع مناهمی توبه فرموده تمام سپاه را از شراب و قمار و بیت اللطف و چرس و بنگ و سایر مسکرات و معاجین حرام منع و زجر فرموده، هر ساله مبالغی خطیر اجاره دیوانی آنها می شد، از انتفاع آنها چشم پوشیده، نفس نفیس از آرایش تلذذ و هوی به موجب وعده کریمه وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (2) اجتناب نموده، بعضی از خاصان قدیم آن آستان مثل خواجه شاهقلی وزیر قورچیان به واسطه ارتکاب خمر به قتل رسیده، در ایام سلطنت او هیچ کس را یارای فجور نبود.

فی تعریفه

چنان منع می شد که در روضه، حور فراموش کرد از شراب طهور

و در سال بعد که سنه اربعین و تسعمائه بوده باشد به برکت دین داری و توبه و انابه و زاری به درگاه باری، سلطان سلیمان خواندگار روم با جمعی غفیر به مضمون وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ (3) تا سلطانیه وارد گردیده،

ص: 50

1- ابراهیم 24/14.

2- النازعات 41/79.

3- النمل 17/27.

آن شاه دین پناه را زیاده از هفت هزار کس در رکاب حاضر نبود و سه هزار اسب در اردوی معلاً داشته، چون منزل همایون آن سلطان والا شأن به ابهر و قراآجاج تعیین می یابد که نزدیک به اردوی پادشاه روم باشد، هزار سوار به اتفاق محمد خان ذو القدر فرار، و ملحق به اردوی روم گردیده، روز دیگر جمعی کثیر باقیاسلطان و بی وفایان دیگر فرار به سمت روم (1) نموده آن بزرگوار به مضمون فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ [ب 11] مِنَ الرُّسُلِ (2) پای ثبات برقرار داشته، گویند: در چنان وقتی که سپاه دشمن قریب به پانصد هزار نفر در دو منزلی بوده و آن سلطان پاک اعتقاد با دو-سه هزار نفر در مقابل نشسته، به خدمت شیخ علیّ عبد العال عرض می نماید که چه باید کرد، سپاه دور و دشمن نزدیک است. اگر از مقابل برخیزم تمام ولایات شیعه باز میل به تسنن نموده، سرکردگان عظیم رفته اند رعایا به طریق اولی خواهند طریق ارتداد پیمود، و اگر بنشینم سه هزار نفر با پانصد هزار نفر چگونه معارضه تواند نمود!

شیخ جلیل می فرماید: علاج آن است که به مضمون فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (3) باید دست بر دامن دعا زدن، و از جناب احدیت رفع و ظفر خواستن. شاه دین پناه می فرماید که کار از دعا گذشته و اسباب ظاهری در نور دیده شده. شیخ را از این سخن ناخوش آمده، موجب مراجعت او به جانب عراق عرب می گردد.

بالآخره (4) از یمن دعای آن شیخ بزرگوار، و اخلاص باطنی آن شاه والا مقدر، و به برکت ائمه اطهار در اواخر میزان و اوایل عقرب-که عین خوشی هوای سلطانیّه است-آیت غضب حضرت کردگار ظاهر گردیده، سرمای سردی می شود که دست و پای رومیان از کار و رفتار بازمانده و اکثر

ص: 51

1- اصل: رومی.

2- الاحقاف 35/46.

3- الذاریات 50/51.

4- اصل: بالآخره.

دواب و انعام آن فرقه کالاً نعام بَلْ هُمْ أَضَلُّ (1) به چراگاه عدم رفته، فردای آن روز سلطان سلیمان حرکت کرده، به جانب بغداد روانه گردیده، آن سلطان به تأیید مشحون به مضمون و إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (2) به لطف غیبی [و] عنایت کارکنان عوالم لا ریبی مظفر و منصور گردیده، در همان سال شیخ والا نژاد به فرادیس جنان انتقال می یابد، «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است.

و در سال نهصد و چهل و چهار مرتبه دیگر با عبید الله خان اوزبک محاربه نموده او را شکست داده، فتح قندهار رو داد. و در سال نهصد و شش فتح تفریس نموده اعلان کلمه حق در آن جا نموده. در سال نهصد و پنجاه و یک همایون پادشاه هند به رکاب ظفرانتساب آمده دوازده هزار نفر سپاه گرفته، روانه هند [شده] و فتح نموده. در آن ولایات نیز شیعیان اخلاص نشان از تقیه برآمدند. و در سنه نهصد و شصت و یک مصالحه با سلطان سلیمان نموده. و در سنه نهصد و شصت و پنج امرا و اعیان حضرت از کلّ مناهی توبه کرده، این قطعه در آن تاریخ وارد شده در توبه شاه:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه، خیل و سپاه دین را

تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا سر الهی است این، منکر مباش این را

القصد تمه عمر شریف را به ترویج شریعت غرا و توقیر علما و تعظیم فضلا

مقتدای شیعه به حساب جمل 940 ه.ق. است و ماده تاریخهای فوت علی بن عبد العال به عربی و فارسی این گونه است:

- ثم علی بن عبد العالی محقق ثان و ذو المعالی

بالحق امحی السنه الشیعه للفوت قیل: مقتدای شیعه

- افسوس که رفت مقتدای شیعه آن هادی دین و پیشوای شیعه

تاریخ وفات او چو جستم ز خرد گفتا که بجوز مقتدای شیعه

- فوائد الرضویه، 306؛ خلاصه التواریخ قاضی احمد، 947/2؛ تکمله الاخبار عبدی بیگ، 80-79؛ احسن التواریخ روملو، 331.

ص: 52

1- الاعراف 179/7.

2- الصافات 173/37.

گذرانیده در زمان دولت او آسایش عباد الله و ترفیه رعایا و برابا به مرتبه [ای] رسیده بود که گویند با آن دولت و شوکت و جلال چنان رئوف و رحیم بوده که زنان کلافه ریسمان به نذر سرکار او آورده، خود بدون موانع حجاب فیض یاب حضور موفور السرور او گردیده، عرایض خود را به پیشگاه جلال آن پادشاه بی همال می رسانیده اند. از جمله زنی [الف 12] در قزوین از دست شوهر خود عرض، و آن پادشاه و الاجاه تآی کفش خود را که نعل طلا داشته به زن می دهد که این را ببر و به فرق شوهر خود زده، بگو که حسب الامر پادشاه مقرر است که تغییر سلوک داده، سوء رفتار خود را موقوف نماید. زن کفش را برده، به شوهر نموده گفتگوی ایشان از راه عسرت بوده و از فقر و فاقه، نعل ایشان در آتش بوده، همان لحظه نعل را فروخته به مصرف می رسانند و کفش مزبور تا به اوایل زمان نادری در آن سلسله باقی بوده که تاج سر اعتبار خود کرده، ضبط نموده بودند.

و در امر به معروف و نهی از منکر به نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران در اموری که در او شائبه لهو و لعب باشد، ممنوع گشته، پانصد تومان تریاق فاروق که در سرکار خاصه شریفه بوده، حل کردند.

و آن حضرت به خیرات و مبرات راغب بوده به جهت مولود هریک از حضرات چهارده معصوم-علیهم السلام- مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه از سادات عظام محالّ یقین التشیع می دادند که در میان ایشان قسمت می شد. و در اکثر بلاد اعظم و شهرهای معتبر نان تصدق فرموده به فقرا و محتاجان ذکور و اناث و بینویان آن شهر می داده اند.

در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلّ و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر از ایتم ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلّم و معلّمه شیعه مذهب پرهیزگار قرار داده،

در هنگام بلوغ هرکدام را با دیگری تزویج داده، غیر بالغی در عوض می آوردند.

و موازی سی هزار تومان شاهی عراقی و جوه شوارع را بر وفق خوابی که حضرت صاحب-علیه السلام- را دیده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمائه بخشیده، مال محترفه و مواشی و مراعی اکثر ممالک، خصوصاً محالّ شیعه به تخفیف رعایا مقرر گردیده، از دفاتر اخراج نموده بعد از مستنصر بالله هیچ پادشاهی در اسلام پنجاه و چهار سال سلطنت نکرده بود و پیوسته در محفل خلدمشاکل به مضمون «زینوا مجالسکم بذکر علی بن ابی طالب». علمای دانشمند به ذکر اخبار و احادیث در شأن آن بزرگوار مشغول، و مداحان قصاید و غزلیات در فضایل آن جناب و سایر ائمه اطهار می خوانده اند.

و می فرموده که در آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا (1)** به صیغه جمع اشاره به علی بن ابی طالب-علیه السلام- و اولاد اوست.

الحقّ آن پادشاه دین پرور استدلال صحیحی نموده. و مولانا محمد خلیل قزوینی مؤید این سخن در شرح کافی فرموده که مراد به ایمان در آیه شریفه تابعین آمنین از غلط در افتاء و قضاست و این صفت مخصوص اولاد طیبین و عترت طاهرین آن حضرت است که احکام ایشان از روی ظنّ و گمان نبوده.

و مفسّرین شیعه و سنی در شأن نزول آیه شریفه نقل کرده اند که آیه در شأن

-بحار الانوار، 199/38.

بیشترینه مفسّران نزول آیه شریفه مزبور را در شأن علی (ع) دانسته اند و البته به نام «اولاد» آن حضرت اشاره نکرده اند. برخی مانند جبائی شأن نزول آیه مزبور را در حقّ جمیع مؤمنان دانسته اند-زمخشری، کشاف، 624-623/1؛ قوشچی، شرح تجرید، 368-369؛ تفسیر بیضاوی، 280/1-281؛ التبیان، 559/3.

ملاّ خلیل بن غازی قزوینی (1001-1089 ه.ق.) از دانشمندان مشهور عصر صفوی است صاحب دو شرح فارسی و تازی بر کافی به نامهای صافی و شافی. -ریاض العلماء، 261/2؛ فوائد الرضویّه، 172؛ قصص العلماء تکابنی، 263-265.

ص: 54

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب-علیه السلام-ورود یافته.

وقوشچی در شرح تجرید گوید: «اتفق المفسرون علی انها [ب 12] نزلت فی علی بن ابی طالب.

قاضی بیضاوی گوید: انها نزلت فی علی.

وزمخشری در کشاف گوید: اگر گوید کسی که این آیه در شأن علی بن ابی طالب وارد شده به لفظ جمع چگونه جایز است؟ می گویم من: سبب آن که به لفظ جمع واقع شده هر چند علی بن ابی طالب (ع) شخص واحد است برای آن که مردمان رغبت در آن نموده به ثواب برسند.

و ثعلبی از علمای سنت در تفسیر خود روایت نموده که بعد از آن که جناب علی بن ابی طالب-علیه السلام-در نماز ظهر سائل را خاتم داد، فلما فرغ التبی-صلی الله علیه و آله و سلم-من صلاته، رفع رأسه الی السماء فقال:

«اللهم انّ اخي موسى سألک، فقال: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (1)، فانزلت عليه قرآنا ناطقا سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا، (2) وانا محمد صفيك و نبيك اللهم فاشرح لي صدري \* ويسر لي أمري \* واجعل لي وزيرا من أهلي عليا أخي \* اشدد به أزري \* و اشركه في أمري. قال أبو ذر: فو الله ما استتم رسول الله-صلی الله علیه و آله و سلم-الكلمه حتى نزل عليه جبرئيل من عند الله، فقال: اقرأ يا محمد. قال: و ما اقرأ؟ قال: اقرأ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... (3) الخ.

و روایت خاصه و عامه متواتر است که قبل از آن که پیغمبر-صلی الله علیه

درباره نظر قوشچی-شرح تجرید، 368؛ و درباره نظر بیضاوی-تفسیر، 280/1؛ و در باره نظر زمخشری-کشاف، 623/1.

ص: 55

1- طه 25/32-32.

2- القصص 28/35.

3- المائده 5/55.

و آله و سلّم- این سخنان را بفرماید، فرمود: «الست أولى بكم من أنفسكم». و معلوم است که در این مقام اطلاق ولیّ به چند معنی است، و قطع نظر از این موقع کرده، لغویّین گویند: فلان ولیّ المرءه، یعنی کسی که مالک تدبیر نکاح او بوده باشد. یا ولیّ الدّم؛ یعنی کسی که اختیار قود داشته باشد. یا آن که سلطان ولیّ امر رعیت است، یعنی تدبیر امور با اوست.

و میر در کتاب عبارت در صفات الله گوید: أصل الولیّ الذی هو أولى، أى أحقّ و مثله المولیّ.

و متدبّر آیه شریفه داند که غرض از لفظ «انّما» افاده حصر و تخصیص است و نفی حکم است از ما عدا. پس آنچه بعضی از علمای اهل سنت در معنی «ولیّ» ظاهر و مذکور ساخته اند که در این جا موالات در دین و نصرت و یاری و محبّت است، بسیار مستبعد است. به جهت آن که در لفظ ولیّکم الله، مخاطب پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلّم- و جمیع مؤمنین می باشند. و بعد از آن که «رسوله» فرموده، پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلّم- بیرون رفت به جهت این که مؤمنین را مضاف به ولایت او ساخت. و چون «و الذین آمنوا» فرمود، واجب شد که مخاطب در آن غیر بوده باشد، به جهت آن که مضاف، مضاف الیه می شود و این که هر یک از مؤمنین ولیّ نفس خود می گردد، و معاضد کلام سابق است.

آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی در کتاب حجّت کافی در باب ما نصّ الله عزّ و جلّ و رسوله علی الائمه می فرماید: عن أبی عبد الله- علیه السلام- فی قول الله عزّ و جلّ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا (1)**، قال:

«انّما» یعنی اولی بكم. أى أحقّ بكم و بأموركم من أنفسكم و أموالكم، الله و رسوله و الذین آمنوا، یعنی علیّا و اولاده- علیهم السلام- الی یوم القیامه،

ص: 56

زین سبب پیغمبر باجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد

گفت: هر کوراً منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست [الف 13] مولا آن که آزادت کند بند رقیبت ز پایت وا کند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را از انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو [و] سوسن آزادی کنید

و واحدی در تفسیر خود بیان نموده که: استدلال کرده اند اهل علم به این آیه که عمل قلیل قطع صلوات نمی کند و این که دادن زکات به سائل در نماز جایز است. و مؤید حدیث سابق است که: و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اخی، خبر متواتر مشهور میان شیعه و سنی که: یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی

و مجد الدین فیروزآبادی مؤلف کتاب قاموس اللغه، رساله در بیان احادیث صحیحه و سقیمه تألیف نموده، می گوید که: حدیثی که در فضایل ابو بکر اشهر مشهورات است که: ان الله یتجلی للناس عامه و لأبی بکر خاصه، موضوع است، و حدیث ما صب اللّه فی صدری شیئاً الا صبّه فی صدر ابي بکر و حدیث کان- علیه السلام- اذا اشتاق الی الجنّه قبل شیبه ابي بکر- اصول کافی، 228، 146/1.

مراد از «مؤلفه» در این جا مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی است، ابیات مذکور نیز در مثنوی، دفتر ششم، بیت 4538 به بعد آمده است.

حدیث نبوی است، برای روایات گوناگون آن- بخاری، مناقب اصحاب النبی، 26/5؛ کنز العمال، 603/11.

برای اطلاع بیشتر از موضوع مذکور- حلیه الأولیاء، 12/5؛ المنار المنیف، 115؛ کنز العمال، 345/4.

-المنار المنیف، 115.

-همانجا؛ نیز- سنن ترمذی، مناقب 32.



و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان، و حدیث انّ الله لَمَّا خلق الأرواح اختار روح أبی بکر، و امثال این احادیث که در شأن ابی بکر وارد شده، داخل مفتریات است و عقل، بدیهه حکم به بطلان آنها می نماید.

و در باب فضایل علی - علیه السلام - می فرماید که: احادیث در باب آن حضرت نیز بسیار است که موضوع است [در] خصوص وصیت، که ابتدای آن «یا علی» است. و آنچه ثابت است از آن حدیث، این حدیث است که: «یا علی انت منّی بمنزله هارون من موسی». و الحمد لله که تمام اخبار در شأن آن بزرگوار در نزد علمای نامدار شیعه و سنّی ثابت و متواتر است و به برکت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و سعی سلاطین ذی شأن صفویّه بطلان اقوال باطله به ظهور رسید.

وفات سلطان عظیم المقدار در سنه نهصد و هشتاد و چهار بوده. اللهم اغفره و احشره مع آبائه الاطیین.

بعد از فوت مغفور شاه اسماعیل ثانی خلف او بر سریر سلطنت نشسته، مولانا محتشم رباعیات سنّه مشتمله بر یک هزار و صد و بیست و هشت، تاریخ به جهت جلوس او فرموده، [که] نگاشته می شود. طریقه استخراج این مطلب آن است که بیست و چهار مصرع داریم و باید که هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن استخراج گردد و این یافت می شود در ضمن چهار کفرسی رهان: ضرب المثل است در مورد مسابقه اسب دوانی و سبقت هریک از دو اسب بر دیگری - المنار المنیف، 115؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، 3/428.

- المنار المنیف، 115.

حسان العجم مولانا کمال الدین علی بن میر احمد کاشانی متخلص به محتشم، از شاعران مشهور عصر صفوی (905-996 ه.ق) و از مدّاحان بنام در تاریخ شعر فارسی شیعی، دارنده دیوان اشعار، که به کوشش مهر علی گرگانی (تهران، انتشارات سنائی، 1370) چاپ شده است. علاوه بر منابعی که در مقدمه دیوان او درباره زندگی و اشعارش آمده؛ نیز - خلد برین، 475؛ خلاصه التواریخ احمد قمی، 878/2؛ فوائد الرضویه، 372.

اقتران. اقتران اول نقطه دار است و این حاصل می شود از ضرب هریک از این بیست و چهار مصرع در بیست و سه مصرع، که مجموع پانصد و پنجاه و دو مصرع باشد و از هردو مصرع یک تاریخ بیرون می آید که مجموع مستخرج دویست و هفتاد و شش تاریخ باشد. و اقتران بی نقطه باز به همین طریق است. یعنی از ضرب بیست و چهار در بیست و سه. و اقتران سیم از نقطه دار، مصرع اول است با بی نقطه مصرع دیگر. و در چهارم عکس سیم است. و طریقه سیم و چهارم مثل اولین خواهد بود. و حاصل از چهار اقتران که هریک دویست و هفتاد و شش باشد هزار و صد و چهار می شود و با ضم بیست و چهار که هریک از مصرعی حاصل می شود، مجموع تمام می شود. [ب]

[13]

### شرح استخراج تاریخ محتشم - علیه الرحمه

ازین شش رباعی که کلکم نگاشت برای جلوس خدیو جهان

هزار و صد و بیست تاریخ از او قدم زد برون هشت افزون بدان (1)

بدین سان که از هردو مصرع زدند (2) بهم خالداران دم از اقتران

دگر سادگان پس گروه نخست ثباتی و برعکس آن همچنان

که شد زین چهار اقتران در عدد هزار و صد و چار مطلب عیان

ز هر مصرعی نیز بر وی فرود یکی از تواریخ معجز بیان

ایضا له

می شد چو ز صنع رازق پاک جلیل ملک و ملک و فلک به دار التحویل

- دیوان محتشم، 519.

ص: 59

---

1- دیوان محتشم: بران.

2- دیوان: ززند.

هر ملک و تجمل که اهم بود از لطف دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل

[و ایضا له]

در تکیه گه واسع این بزم جلیل اندر دم امتیاز با سعی جمیل

چون درکِ یکایک از شهان بیند دور فوق همه باد درکِ شاه اسماعیل

ایضا

می کرد چُه سکه حی صاحب تنزیل نقدی که عیار بودش از اصلِ جلیل

سکه چورسانید به تمییز ملوک فرقِ که ومه داد به شاه اسماعیل

ایضا

از ملک و ملوک ما درین بیت جلیل کاراسته صد بلده ز آیینِ جمیل

هر گنج کز آبادی گیتی و دهور گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل

ایضا

این ساعی اگرچه باشد از خس قلیل بی دانایی و راه علم و تحصیل

در هر فتنش دلا به از اهلِ جهان دانند به لاف مهر شاه اسماعیل

ایضا

آن راه که از حال سهیلی (1) است جمیل از میل در او به که نمایم تعجیل

کاشوب [و] نوای فرح نو در دل (?) افکنده طرب نامه شاه اسماعیل

مدّت سلطنت او یک سال کشیده، و مجملی از وقایع حالات او در ضمن حالات سید حسین جبل عاملی - قدس الله روحه - مسطور می گردد. تاریخ جلوس

ماده تاریخ مزبور به صورت پاشیده و غلط در دیوان محتشم، ص 528 آمده است.

همان، 530.

ماده تاریخ مزبور با اندک اختلافی در دیوان محتشم، ص 530 آمده است.

ماده تاریخ مزبور با اختلاف و اغلاطی چند در دیوان محتشم، همانجا آمده است.

- همانجا.

- همانجا.

ص: 60

---

1- اصل: سییل؛ متن مطابق دیوان محتشم، ص 530.

و وفات او را چنین یافته اند در تاریخ:

شهنشاه روی زمین سال شاهی شهنشاه زیر زمین سال رحلت

و بعد از آن در سنه 989 خلف دیگر سلطان مغفور شاه طهماسب، یعنی به اورنگ بزرگی زیننده، شاه سلطان محمد خدا بنده والد ماجد شاه عباس، سریر آرای مسند دولت و زینت تخت سلطنت گردیده، امری که موجب بیان باشد چون از ایشان صدور نیافته، کلک سخن پرداز عطف عنان نموده به میدان بیان احوال شاه عباس پرداخت.

مدت دولت شاه سلطان محمد دوازده سال بوده، وفات او در سال یک هزار و سه که سال هشتم جلوس شاه عباس است اتفاق افتاده.

ص: 61

آن همای اوج سلطنت و بختیاری، و آن درّی برج عظمت و کامکاری، دیباچه طراز کتاب عدل و داد، طغرانگار منشور فریادرسی عباد، ستاره صبح دولت و جلال، و آفتاب آسمان اقبال، صاحب عیار زر ملّت جعفری، و قاید جنود دین و منهج حیدری، معدن گوهر احسان، منبع لؤلؤ امتنان، محدّد الجهات آسمان کشورستانی، مفتاح کنوز اشفاق سبحانی، گوهر تاج دولت و نامداری و نجم ثاقب فلک سروری و بلندمقداری؛ یعنی سلطان شاه عباس عالی اساس که در میان سلاطین عظام صفیّه صفویّه چون مهر درخشان در آسمان چهارم است از نواب مریم شأن مهد علیا خیر النساء بیگم صبیّه سید میر عبد الله خان والی مازندران متولد شده به تاریخ شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک سنه 978 [الف 14]، آخر یونت نیل ترکی در دار السلطنه هرات به طالع سنبله میلاد اوست. الحقّ در ایّام دولت و سلطنت آن سلطان درباره خیر النساء بیگم-عالم آرای عباسی، 183؛ خلاصه التواریخ قمی، 690/2-699؛ خلد برین، 404؛ فارسنامه ناصری، 418؛ زندگانی شاه عباس اول، 19/1-20، 81-89.

ذی شأن به نحوی که گفته اند:

شاه عباس چون به تخت نشست نقش ایران نشست سخت نشست

کار ایران و ایرانیان رونقی تمام گرفته، در ترویج دین مبین و قلع بنیان معاندین کمال تدبیر نموده، اوقاف و خیرات و صدقاتش بی شمار، و آثارش در ولایت ایران بسیار. پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصی ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آن حضرت طرح الفت و آشنایی افکنده، و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه با او از ارسال رسل و رسائل آمیزش نموده و در سنه نهصد و نود و شش به سریر سلطنت جلوس نموده، و در سنه نهصد و نود و هفت عبد المؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته، قبل از آن که به تسخیر مشهد مقدس پردازد، علمای نامدار مشهد مقدس عریضه موعظه آمیز بیرون فرستادند که شاید به این وسیله از خرابی دست بازداشته در معرض اتلاف محصولات که اکثر به سرکار فیض آثار متعلق، و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است، نگردند. علما و فضلاء اوزبکیه در حواب عریضه مکتوبی به اتقیاء مشهد فرستادند، و مولانا محمد مشکک رستمدراری جوابی نوشته، فرستاد و هر درباره رابطه شاه عباس اول با دول فرنگی - ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان، تألیف سیببلا شوستر والسر، ترجمه غلامرضا وهرام، انتشارات امیرکبیر، 1366؛ زندگانی شاه عباس اول، 1623/4-1295؛ ایران در عصر صفوی از راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، 1372.

عبد المؤمن ولد عبد الله خان اوزبک (1006-1007 ه.ق) به مدت کوتاهی در خراسان آشوب و فتنه برپا داشت. برای ماجراهای تلخ ایام تسلط او بر هرات و مشهد رضوی - خلاصه التواریخ قمی، 1083-1088؛ نقاوه الآثار، 591-588؛ عالم آرای عباسی، 305، 346، 410، 412.

محمد بن علی مشکک رستمدراری از فضلا و دانشیان شیعه امامی در قرن دهم بوده که در سال 998 ه.ق بر اثر هجوم عبد المؤمن اوزبک به مشهد رضوی شهید شده است. وی 20 سال در روضه رضویه به تدریس مشغول بود. کتاب الامامه او بین دانشمندان شیعه شهرت داشته است. پاسخ به علمای ماوراء النهر را بسیار علمی و دانشمندانه داده است. نامه مذکور در عالم آرای عباسی و مجالس المؤمنین و هم این کتاب درج شده است - عالم آرای عباسی، 290؛ الذریعه، 337/2؛ خلد برین، 441؛ مجالس المؤمنین، 101/1-105؛ خلاصه التواریخ قمی، 899/2.

ص: 63

### مکتوب علمای ماوراء النهر در جواب خدمه روضه علیه متبرکه

پوشیده نیست بر هیچ مؤمن عالم که تعرض به اموال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه «لا إله إلا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله» (1) اند، مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل به طریقه مرضیه سلف و ائمه -رضی الله عنهم- می نموده باشند، جایز نیست، اما وقتی که با تکلم این کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام اتقیا و علما را بالکلیه مهجور گردانند و مؤمنان را به امان اول نگذاشته اظهار طریقه شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین [و] (2) ذو التورین و بعضی از ازواج طاهرات -رضوان الله تعالی، که کفر است- تجویز کنند. بر پادشاه اسلام، بلکه سایر انام، بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء لیدین الحق (3) واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ امتعه و اموال ایشان جایز. و اگر پادشاه زمان در جهاد، که به اتفاق علما واجب و طریق حضرت رسالت پناه -صلی الله علیه و سلم- و اصحاب کرام است، با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده سؤال و جواب ملک [متعال] (4) -که یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعة و لا

ص: 64

- 1- چنین است در اصل: «علی ولی الله» در نقل قاضی نور الله شوشتری و دیگران نیامده است.
- 2- افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (الف 48) عالم آرای عباسی، 608/2.
- 3- اصل: اعلاء للیدین و الحق؛ متن براساس مجالس المؤمنین و عالم آرا.
- 4- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرا.



يُؤَخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (1)، و آیه کریمه فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ (2) و غیرها ثابت شده-تواند بیرون آمد؟ و هر عاقل که به مقتضای عقل رفته، در آیات و احادیث تأمل نماید، ظاهر می گردد که جماعتی که مشرف به شرف صحبت رسالت گشته، طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته، سالها در اعلاء کلمه حق با کفار در رکاب آن حضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان، و مستحق جنان خواهند بود؛ خصوصا آنها که به مقتضای [ب 14] آیه کریمه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (3) شرف رضوان حضرت ملک مئان مشرف گشته اند اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ (4).

و شک نیست که حضرات شیخین [و] ذو التورین از این جمله اند که به مصاهرت و محافظت آن سرور مقرر و مکرم اند و حضرت حکیم صدیق اعظم را در کلام قدیم نامیده، كما يقول: إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (5)، و به مقتضای وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (6) به موجب وحی است و آن حضرت کمال توقیر و احترام ایشان می داشته، و در توصیف هریک احادیث کثیره وارد شده. پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان است، و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کنندۀ نقص به سرور انس و جان، و معتقد ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد. و بنابه فرموده الله تعالی: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ (7) امید است که به شرف محبوبیت سبحان و عزّ غفران برسند. ایضا شجاعت و

ص: 65

1- البقره 48/2.

2- الاعراف 6/7.

3- الفتح 18/48.

4- الانعام 90/6.

5- التوبه 40/9.

6- النجم 3-4/53.

7- آل عمران 31/3.

اهتمام (1) حضرت امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - در اعلاى حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند که مبايعت و متابعت خلق به ایشان بوده، و خود نیز مبايعت و متابعت کرده. پس آن جماعت که نسبت نقص به آن حضرت می کنند غافل اند از آن که ثبوت نقص به آن جناب لازم می آید.

و أيضا چگونه است نسبت بدی به عایشه - رضی الله عنها - به سبب آن که متفق علیه است که شرف فراش آن حضرت یافته و محبوبه آن حضرت بوده و در قرآن مجید واقع است: **الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ** (2). پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبیث به او منجر به کجا می گردد. و هرگاه زن بازاری را که نسبت به امر شنیعی نمایند آن بازاری در کمال وحشت می گردد، و چگونه صاحب فراش آن حضرت بر آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت می دهند، توان داد. نعوذ بالله منه فاعتبروا یا اولی الألباب. اگر گویند که از امثال ما این امور واقع نشده و نخواهد شد، شک نیست که این مهملات را می شنوند و منع نمی کنند. پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند.

و آنچه نوشته اند که به حکم آیه کریمه **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم** (3)، و حدیث «وَلَا يَحِلُّ مَالُ امْرِءٍ مُسْلِمٍ إِلَّا عَنِ طَيْبِ نَفْسِهِ» چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس می کنند، سبب آن است که در آیه و حدیث اموال به مؤمن و مسلم اطلاق یافته، و آنچه به تواتر ثابت شده، جماعت شیعه آنچه گویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند. و این آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف بعضی دیگر از آیات و احادیث دیگر که احتیاج به نوشتن نیست

-سنن دار قطنی، 26/3.

ص: 66

---

1- اصل: انصار از امام همام.

2- النور 26/24.

3- البقره 188/2.

دلالت دارد بر آن که قتل و غارت اموال و آتش زدن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچ کس را در آن خلافتی نیست. و بر این دالّ است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - کرده اند. و ازین قبیل است حروبی که اعلی حضرت خاقانی و بعضی از مسلمانان نموده اند.

و آنچه نوشته اند که [الف 15] باغات اطراف مشهد مقدّس وقف سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف نموده، چون آن از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین نیست، آن نیز حکم سایر دارد بنابر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که به مصرف نمی رسیده آن را به غازیان لشکر اسلام حلال کرده اند.

و آنچه را که نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار را که ذریت پیغمبرند صلوات الله علیه بر تقدیر تسلیم، گویا آیه کریمه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (1) نشنیده اند.

و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است. و آنچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند.

شعر

هرکه را روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت

و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع [است]. و [بر تقدیر تسلیم، بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود. و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم [است] و قتل و حرب با جماعتی که در مقام حرب نیستند، جایز نیست؛ جوابش آن است که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنابر حدیث صحاح مشهوره [و] بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین - کرم الله وجهه - در رفتن آن حضرت بر سر اعادی دین

ص: 67

در این شهر دالّ است بر این وجه.

و آنچه نوشته اند: **وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (1)** از محکّمات است در آن شکی نیست و لیکن شک نیست که جهاد با کفّار از اعظام عبادات (2) است. وای بر آن جماعت که [ترک] عبادت نموده، سبّ و لعن اکابر صحابه می نمایند، این کفر و ذنوب را باعث ثواب می دانند با آن که متیقّن و متحتّم است که در لعن کردن شیطان که نطق بر ملعونیت آن ملعون ناطق است، ثواب نیست، و عجب است با آن که جمعی در میان ایشان هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث را می توانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث صریح اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمی گردند و بیعت ائمه اثنا عشر - علیهم السّلام - و سلف نمی نما [یند] که آیات لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (3). و اگر بعضی از مضلّین افترا نموده در بعضی ائمه، و سلف در تقویه معتقدات بر ایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی در پی باشد، باید که رئیس خود فرستاده تا سلطان امان داده با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نمایند، باشد که مذهب حق بر ایشان ظاهر گردد، و السّلام علی من اتّبع الهدی.

### جواب مکتوب علمای ماوراءالنهر از جانب محمّد خادم روضه علیه

نتایج افکار و رشحات اقلام علمای ماوراءالنهر - هدیهم الله إلى سبیل الرّشاد و حفظهم الله تعالی و ایانا عن التّعسف و العناد - به وقوف پیوسته، آنچه صواب، و موجب اجر و ثواب است مذکور می شود.

و بر رأی حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماناد که حضرت

ص: 68

1- الذاریات 56/51.

2- اصل: عبادت.

3- الروم 28/30.

خیر المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است، امت را به کتاب الله و عترت وصیت نموده، و چون حضرت امام الجنّ و الانس حضرت سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا-علیه التحیّه و الثناء- [ب 15] در این بلاد مدفون راقم این مکتوب محمّد خادم برای احترام غربت آن حضرت و به واسطه فیوض برکات که از روح آن حضرت فایز شده و ذکر آن در این صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را قبول نموده، نه با قزلباش الفتی دارد و [نه] با اوزبیک کلفتی، بی میل و عناد بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده، آنچه مقتضای امر ملک منان است، اختیار نمود و از روی انصاف کلمه ای چند به عرض می رساند، اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد و إلاّ

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

و ممیّز این سخن کس صاحب ادراک کامل و انصاف شامل می تواند بود و آنچه از طلبه ماوراءالنهر که متردّد این حدودند، مسموع شد آن است که نواب اعلی خاقانی به این دو صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر به فنون فضایل پیراسته اند، اما تصدیقی که از ایشان الی الآن به حکایات علمای ماوراءالنهر واقع شده بنا بر مثل مشهور که «چون تنها به قاضی روی، راضی آیی»، معتبر نیست چه فضلالی مذهب ائمه اثنا عشر به مجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است، و اصلی ندارد. و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اختیار احد [\(1\)](#) المذهبین امری فرماید به حکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منقذ خواهد بود.

مجملاً در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده، اما

ص: 69

---

1- اصل: اخبار احدی؛ متن براساس مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی 613/2.

احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است، و احتیاط مقتضی آن است که آنچه متفق علیه باشد به واسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود؛ زیرا که اهل اسلام منحصر در این دو فرقه اند، اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر-صلوات الله علیه- بلافصل-ان لم یؤدوا رسول الله-ابو بکر را می دانند، اهل سنت اند. و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را می دانند، شیعه اند، و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل. بعد از تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم به کفر شیعه اهل بیت پیغمبر است به دلایل متعدده: اول آن که حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلم- مدح خلفای ثلاث فرموده اند و سخن آن حضرت به مقتضای و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (1) وحی است و شیعه که مذمت خلفای ثلاث می کنند مخالفت وحی می نمایند و مخالفت وحی کفر است. جواب آن است که از این دلیل قده خلفای ثلاث و بطلان خلافت ایشان لازم می آید؛ زیرا که در شرح مواقف از واقدی-که از اکابر علمای اهل سنت است- منقول است که قریب به وقت رحلت حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلم- در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده.

مخالفت اول آن است که حضرت در مرض الموت فرموده: «ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی». عمر بدین راضی نشد و گفت:

ان الرجل غلبه الوجع [الف 16] و عندنا کتاب الله حسبنا. پس صحابه اختلاف

حدیث نبوی است به صورت «ایتونی بکتف و دواه لأکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا»-در حلیه الاولیاء 25/5 آمده است. برای روایات دیگرش-بحار الانوار، 468/22؛ صحیح بخاری، 11/6-12.

ص: 70

کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلم- آزرده گردیده، فرمودند که پیش من نزاع سزاوار نیست. و این حدیث در اوایل صحیح (1) بخاری، و در اکثر کتب سنت به عبارات مختلفه مذکور است.

و مخالفت دویم آن که حضرت در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید به سفر روند و بعضی از آن جماعت تخلف نمودند و به سمع مبارک حضرت رسید، مبالغه تمام فرمودند. «جهّزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عنه». مع هذا خلفای ثلاث داخل جيش اسامه بودند و متابعت نکردند. پس گوییم: امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند، به مقتضای آیه کریمه مذکوره به منزله وحی است (2) و نفیی که عمر کرد [رد] (3) وحی است و انکار وحی کفر است [علی] (4) ما اعترفتهم (5) [به و] (6) علی ما دلّ علیه قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (7)؛ و کافر قابل خلافت نیست. پس هرگاه کفر عمر و عدم قابلیت خلافت از او ثابت شد بنا بر دلیل شما لازم است که ابو بکر و عمر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرگب نشود. چه به مذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و به مذهب شیعه هیچ کدام خلیفه نیستند. این که عمر خلیفه نباشد و ابو بکر و عثمان باشند، موافق رأی هیچ یک از اهل اسلام نیست

- صحیح بخاری، 29/5؛ بحار الانوار، 324/27.

ص: 71

- 1- اصل: صحاح.
- 2- اصل: وصیت؛ متن براساس مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب 50) و عالم آرای عباسی، 614/2.
- 3- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.
- 4- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.
- 5- اصل: ما اعترفتهم.
- 6- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.
- 7- المائده 44/5.

و تخلف از جیش اسامه به مقتضای دلیل مذکور (1) کفر است، و متخلفان خلفای ثلاث اند به اتفاق. و [از] (2) هریک از روایتین مذکورین به وجوه متکثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید، و تفصیل آن در این صحیفه نمی گنجد. و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعت چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آن را ملک متعال می داند و این صحایف گنجایش تذکار آنها ندارد و الله یحَقِّ الحَقَّ و هو یهدی الی سبیل الرِّشَاد. (3)

دیگر چون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که قول و فعل حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و سلم- وحی است الواقع کذالک، پس گوئیم -اخراج حضرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- مروان را از مدینه وحی است و آوردن عثمان او را به مدینه و تقویض امور عظیمه به او نمودن، رد سخن حضرت رسول است و کفر است به دو دلیل:

اول آن که حضرات فرموده اند، دویم آن که قوله تعالی: لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (4). [و] دلایل متین برای تحقیق حق و تزهیق باطل [در] مسأله امامت برهانا و جدالا بسیار است و لیکن در خراسان مثلی مشهور است که «بوسه به پیغام نمی شود»، اگر به شرف ملازمت مشرف شود، معروض خواهد داشت.

شعر

به هر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی و ایتاک

اما به شرطی که مناظره به مقدمات علمی باشد نه به شمشیر و بوکده

واژه ای است ناشناخته، که در فرهنگنامه های فارسی ثبت نشده است. احتمال دارد که واژه ای بوده باشد بومی، از واژه های معمول در مشهد رضوی. زیرا نویسنده در شهر مذکور زیسته و نوشته است. مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری آن را به معنای پتک (چکش بزرگ) دانسته است -قصص الخاقانی، 151/1؛ مجالس المؤمنین، 107/1.

ص: 72

1- اصل: مذکوره.

2- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی.

3- غافر 29/40.

4- المجادله 22/58.



وقلمتراش و نیزه. مدح خلفای ثلاث از این معنی متفق علیه فریقین نیست؛ چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست آنچه دلالت بر ذمّ ایشان کند مثل روایتین مذکور تین و غیرها در کتب فریقین مسطور و مذکور است.

و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای [ب16] مصلحت کرده اند، [پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست، خصوصاً وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند] (1) یا عادل نباشد، و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکوره لا نسلم که کفر باشد و الاّ پس در همه دهر یک مسلمان نبود؛ چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده، و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت به خلفای ثلاث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند؛ چه عقوبت قبل از صدور عصیان، با آن که معلوم الصدور باشد، لایق نیست.

لهذا حضرت علی -علیه السلام- از [عمل] (2) ابن ملجم -علیه اللعنه- خبر داد و عقوبت فرموده. روایتی که دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید (3) نیست، چنان که در آیه کریمه لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ (4) مذکور می شود.

دلیل دویم آن که به مقتضای لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (5)، خلفای ثلاث به رضوان ملک متّان مشرف شدند. پس سبّ ایشان کفر باشد. جواب آن که مدلول آیه عند التّوفيق رضاء الله است از آن فعل

ص: 73

1- افزوده از مجالس المؤمنین، 107/1 و عالم آرای عبّاسی، 615/2.

2- افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب 51) و عالم آرای عبّاسی، 615/2.

3- اصل: مقید؛ متن براساس مجالس المؤمنین و عالم آرای عبّاسی.

4- الفتح 18/48.

5- همانجا.

مخصوص که بیعت است و کسی دغدغه (1) ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده، سخن در آن است که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف عهد و بیعت است. چنان که در امر خلافت مخالفت نصّ حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلم- که در کتب فریقین مذکور است، نمودند و غضب خلافت کردند. و حضرت فاطمه-علیها السلام- را آزرده ساختند. و چنانچه در صحیح (2) بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است: «فخرجت عنه و لم تتکلم معه حتی ماتت. و فقیر خود در صحیح مذکور مشاهده کردم. و نیز در صحیح (3) بخاری در مناقب حضرت فاطمه-علیها السلام- مذکور است: «من اغضبها فقد اغضبنی». و در مشکوه در مناقب آن حضرت مذکور است که:

«من آذاها فقد أذانی و من آذانی فقد آذی الله». و کلام صدق مضمون إنّ الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخیره (4) ناطق است.

حاصل کلام که به واسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که به احصا در نمی آید، مورد مذمت شدند؛ چه سلامت عاقبت به حسن خاتم اعمال و وفا کردن به عهد، و بیعت حضرت رسول متعالی است. و هرکس به سلامت سعادت عاقبت مستسعد نشود به واسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت

-صحیح بخاری، 4/96؛ 5/25؛ کشف الغمه، 2/37.

حدیث نبوی است و به صورت «فاطمه بضعه منی فمن اغضبنی» روایت شده است کنز العمال، 12/34222؛ صحیح بخاری، 36، 5/26.

-بحار الانوار، 17/27.

ص: 74

---

1- اصل: دغدغه؛ تلفظی است گونه ای از دغدغه.

2- اصل: صحاح.

3- اصل: صحاح.

4- الاحزاب 57/33.

می شود. چنان که آیه کریمه فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُورَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا (1) بر این شاهد است.

دلیل سیوم آن که حضرت الله تعالی ابو بکر را «صاحب پیغمبر» خواند. و صاحب قابل ذم نیست. جواب آن که آیه (2) فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ (3) دال است بر آن که مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت در نسب موافق الطرفین است همچون اخوت. پس همچنان که هریک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر، هریک از همراهان نسبت به دیگری [الف 17] مصاحب و همراه است خواه مسلم و خواه کافر.

و آیه کریمه يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَزْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (4)، مؤید مقصود است. و صاحب کشف و بیضاوی تفسیر آن به «صاحبی فی السّجن» کرده اند. یعنی ای (5) دو صاحب [من] در زندان. پس یوسف که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بودند چنان که هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد به این. پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست، و نیک جاری شده به قلم خجسته رقم حضرات که:

هرکه او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت

اما از حضراتی که دعوی ادراک معنی قرآن نموده اند، بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور «هرکه را» به جای «هرکه او» (6) نوشته، رابطه مصرعهای مذکور را برداشته اند و هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته اند، به این دقیقه متفطن نشده، روح ملا جامی را آزرده ساخته اند. و لیکن چون غارت

ص: 75

---

1- الفتح 10/48.

2- اصل: الله.

3- الکهف 34/18: فقال لصاحبه...

4- یوسف 39/12.

5- اصل: این.

6- اصل: «هرکه».

و تالان بر کافّة اهل خراسان واقع شده، خانه ها خراب شد، حضرت مولوی نیز از آن جماعت است. اگر یک بیت او نیز خراب شده باشد، باکی نیست. البلیه إذا عمّت طابت و از اشعار عرب [نیز] استشهاد هست، اما صلاح در ذکر آن نیست. التماس از حضرات آن است که به مجرد ابهام لفظ، بلا تأمل در معنی استدلال نفرمایند.

دلیل چهارم آن که حضرت ولایت پناه باوجود کمال شجاعت در وقت مبیعت کردن مردم با خلفای ثلاث بود و منع فرمودند، این دلیل [حقیقت] بیعت است و اگر نه قدح آن حضرت لازم می آید. جواب آن که قبل از آن که حضرت امیر از تجهیز و تکفین حضرت رسول-صلی الله علیه و آله و سلّم- فارغ شود، خلفای ثلاث در (1) سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر-علیه ما یتحق-بیعت گرفتند به جوهری که ذکر آن در این صحیفه نمی گنجد. و آن حضرت بنا بر قلت اتباع بعد از اطلاع از بیم هلاک [اهل] حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند. و این دلالت بر حقیقت ایشان نمی کند؛ چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر-صلی الله علیه و آله و سلّم- بود و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبود. چنان که آثار و اخبار بر این دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه به اتفاق با قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند، در حدیبیه (2) صلح فرموده مراجعت نمودند. پس هر وجهی که برای جنگ ناکردن پیغمبر و امیر و سایر

تالان: غارت، تاراج. ظهوری گوید: رگ بجنیید بر تن هوشم گشته در گنج شایگان

تالان.

مثل سائر است-دهخدا، امثال و حکم، 237/1.

ص: 76

---

1- اصل: از؛ متن براساس مجالس و عالم آرا.

2- اصل: مدینه؛ متن براساس مجالس المؤمنین، نسخه مجلس ورق (الف 52) و عالم آرا، 617/2.

صحابه گنجد، جهت جنگ ناکردن آن حضرت گنجد مع شیء زائد؛ چه حقیقت کفار (1) قریش مطلقاً متصوّر نیست و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاتر نیز جاری است؛ چه فرعون با دعوی خدایی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت متمکن بود، و هریک از شدّاد و نمرود و غیرها مدّتی بر این [ب 17] دعوی باطل می بودند. حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند. هرگاه در مادّه الله تعالی تأخیر در دفع خصم گنجد، در مادّه بنده بطریق اولی خواهد بود.

آنچه فرموده اند که حضرت امیر-علیه السلام- به ایشان بیعت کرده، وقوع آن بلا اکراه و تقیّه ممنوع است و تحقیق آن در [این] صحیفه نمی گنجد؛ غرض که شارح (2) عقاید نسفی در این که سبّ شیخین کفر باشد، اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند، رد کرده و امام محمد غزالی سبّ شیخین را کفر ندانسته. پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق سبیل مؤمنان است و نه مطابق حدیث و قرآن. باوجود آن که مفهوم تشیع آن است که در صدر صحیفه معلوم شد و نسبت لعن در او معتبر نیست. می گنجد که نام خلفای ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود، اگر جاهلان شیعه حکم به وجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست.

همچنان که جاهلان اهل سنّت حکم به وجوب قتل اهل شیعه می کنند و این حکم مطلقاً مقتضی افکار (3) سلف و انظار خلف نیست.

و آنچه فرموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند، کافر است عقلاً و شرعاً. در این دلیل نیست و قال شیخ ابن سینا: من تعوّد ان

ص: 77

---

1- اصل: حقیقت گفتار؛ متن براساس مجالس المؤمنین، همان.

2- اصل: +شرح.

3- اصل: انکار؛ متن براساس مجالس المؤمنین 1/110 و عالم آراء، 2/618.

يصلِّق من غير دليل فقد انسلخ عن الفطره الانسانيه. و آنچه از خبث و فحش در مادّة عايشه به شيعه نسبت کرده اند، حاشا و ثمّ حاشا که هرگز واقع شده باشد؛ چه نسبت فحش به کافّه آدميان حرام است چه جای حرم رسول. اما چون عايشه مخالفت امر و قرّان في يوتكنّ و لا تَبْرَجَنَّ (1) نموده به بصره آمد و به حرب حضرت امام زمان اقدام نموده، و به حکم حديث «حربك حربى» که فریقين در مناقب آن حضرت نقل فرموده اند [حرب حضرت امير حرب حضرت پیغمبر است] (2)، و محارب حضرت پیغمبر -صلّى الله عليه و سلّم- یقیناً مقبول نمی تواند بود، بنابراین مورد طعن شده. و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شيعه دیده که عايشه در خدمت امير-عليه السلام- از حرب توبه کرد. و هرچند قصه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد، بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهار هزار نفر از صحابه و غیرهم؛ اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد. و الله أعلم بحقائق الأمور و هو يحکم بالحقّ يوم ينفخ فى الصّور.

و آیه کریمه أَلْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ (3) این معنی ندارد که زوجين در ممدوحیت و مذمومیت من جميع الوجوه شریک اند چنان که اگر یکی از ایشان مستحقّ بهشت یا دوزخ باشند آن دیگر را نیز چنین باید بود و الاّ منتقض شود به حضرت نوح-عليه السلام- و لوط-عليه السلام- و زوجه ایشان و آسیه و فرعون؛ بلکه می تواند بود که آیه مزبوره مؤول باشد به آنچه (4) در آیه دیگر صریح شده: الزّانى لا ینکح إلاّ زانیه أو مُشْرِکَه وَ الزّانیه لا ینکحها

حدیث نبوی است و به صورتهای «یا علیّ حربک حربى؛ و سلمک سلمى و حربک حربى» روایت شده است -بحار الانوار، 349/26؛ 53/33، 458؛ 93/32، 217.

ص: 78

1- الاحزاب 33/33.

2- افزوده از مجالس المؤمنین نسخه مجلس ورق (ب 52).

3- النور 26/24.

4- اصل: مأول باشد چنان که؛ متن مطابق ضبط قاضی نور الله در مجالس المؤمنین اصلاح شد.

جواب آنچه در تکفیر سادات عظام- که فرزندان سید انام اند- مرقوم ساخته بودند، محلّ تعجب است چه هرگاه حرم آن حضرت برخلاف امر پیغمبر سفر کند و با شخصی که به اعتقاد کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آن حضرت را شنیده، روایت کرده باشد، جنگ کند؛ و ایضا باعث قتل چهل هزار نفر از صحابه و تابعین گردد، و فرزند پیغمبر نسبت به کسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخنی گوید، و حال [الف 18] آن که به آن فرزند پیغمبر خلافت آن کس ثابت نباشد، و به مقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد که آن کس مخالفت پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده، و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً آزار بدنی و مالی به کسی نرسد، و اگر آن سخن خطا باشد برای آن کس که در حق او گوید، ثواب حاصل شود، آیا کدام از این دو عمل اقبیح و اشنع باشد؟ و اگر به مضمون حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است متمسک شوند، جواب آن ظاهر شد، اگر خبر دیگر افاده فرمایند، مستفید شویم.

به هر حال انصاف مطلوب است و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن امّ مکتوم اعمی در خدمت حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بود، کسی از اهل حرم آن حضرت عبور نمود حضرت از این معنی اعراض فرمود آن شخص گفت: یا رسول الله! این شخص کور است.

پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: تو خود کور نیستی. و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- عایشه را به کتف خود نگاهداشت تا تماشای جمع کند که در کوچه ساز می نواختند.

آورده اند که «یک روز رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- آواز زنگیان شنید که بازی می کردند و پای می کوفتند. عایشه را گفت: خواهی که ببینی؟ گفت: خواهم. به نزدیک درآمد و دست فرمایش داشت تا عایشه زنخدان بر ساعد رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- نهاد و نظاره می کرد ساعتی دراز. گفت: یا عایشه بس نباشد؟ گفت: خاموش باش. تا سه بار بگفت رسول؛ آنگاه بسنده کرد عایشه». - کیمیای سعادت، 315/1؛ اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، 167، 113، 112، 175.

و بعد از مدتی فرمود: «یا حمیرا هل شبعت»؟ این قباحت را به ارذل (1) شخصی نسبت می توان کرد و قباحت این نه به مرتبه ای است که تصریح آن مقدور باشد و به آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد.

به هر حال، بعد از حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف و اکمل از حضرت رسالت-صلی الله علیه و آله و سلم-نمی دانیم و به چیزی که منافی شأن جلالت آن حضرت باشد اعتقاد نمی کنیم، اما فریاد از جرأت‌های حضرات که به واسطه میل تعصب به احادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند.

شعر

اندکی پیش تو گفتم غم دل، ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

و آنچه در ماده نسخ حرمت اشهر حرم فرموده اند اصل عدم آن است که تا معتمد به که نسخ قرآنی تواند بود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهر باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتداء، بلکه اکثر حروب آن حضرت چنین بود هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنان که از اجوبه سابقه معلوم شد، وجهی (2) که برای قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد و الله علیم بذات

ص: 80

---

1- اصل: به ارادل.

2- اصل: وجه.



علیّی حال مزاج پادشاه همچون آتش است و لایق علمای کرام آن است که به زلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند، نه آن که به باد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع بندگان خدا را سوخته، به خاک مذلت اندازند.

شعر

چو آتش مشو تُند و سرکش مبادا که دود از دلِ مبتلایی بر آید

و ظاهر است که با این فتوهای بی ملاحظه اهل سپاهی را بهانه‌ی اهتمام در استیصال [بندگان ملک علام به هم می رسد و استیصال] (2) ایشان- اگرچه کافر باشند- ملایم طبع الله، که در کمال حلم است، نیست. چنان که روایت شرمندگی حضرت نوح- علیه السلام- برای هلاک کفار و خلائق و آثار و اخبار بر این دالّ است؛ چه تفصیل آنها در این صحیفه نمی گنجد. و هرگاه سپاهی به فتوای علمای دین کار کنند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود.

شعر

در آن روز کز فعل پُرسند و قول [ب 18] اولو العزم را تن بلرزد ز هول

به جایی که شرمنده اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا

و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بوده و در اصول و فروع مجتهد بوده و در فقه تصنیف فرموده بنابر آن که حضرت الله تعالی در ماده

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی (د 664 ه.ق) مشهورترین مرد خاندان شیعی ابن طاوس بوده و با علقمی وزیر مصاحبت داشته است. از تألیفات اوست: اللهوف علی قتلی الطفوف؛ سعد السعود؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف- مستدرک الوسائل، 370-472؛ نامه دانشوران، 98/1؛ ریحانه الادب، 76/8-79.

ص: 81

1- آل عمران 154/3.

2- افزوده از مجالس المؤمنین و عالم آرای عباسی، 620/2.

حضرت پیغمبر که دوست آن حضرت است و دنیا را به طفیل آن حضرت خلق کرده، گفته: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (1)**؛ هرگاه در ماده حضرت پیغمبر -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید؟ پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته، احتیاط منظور دارند، بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مظلومان، خصوصاً اطفال که به مضمون «رفع القلم عن الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ وَالمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ» بغایت صعب است.

قطعه

به جرم عشق مرا گر گُشی چه خواهی گفت جوابِ خونِ رفیقی که بی گنه بوده است

مراد من همه زین عرض نیکخواهی تُست وگرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است

چون اکثر مفاسد عالم از اغراض دنیوی است، مناسب آن است که ارباب فضل از این اغراض منزجر شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراءالنهر به حوالی مشهد مقدس تشریف شریف آورند فقیران را از ابنای جنس شمردند، و اگر به واسطه قهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران از شهر بیرون نتوانند آمد، ایشان حرمت امام آنان به جای آورده به سعادت زیارت مستسعد شوند. و این فقیران به برکت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و این

حدیث نبوی است و به صورتهای زیر روایت شده است:

الف) عن علی -عليه السلام- قال، قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: «رفع القلم عن ثلاثة:

عن النَّائم حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، و عن المَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ، و عن الطِّفْلِ حَتَّى يَبْلُغَ». -بحار الانوار، 134/88.

ب) «رفعت الاقلام عن الصغیر حَتَّى يَبْلُغَ و عن النَّائم حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، و عن المَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ». -کنز العمال، 10323/4.

ص: 82

معنی به وجود نیامده، فتوا به قتل فقیران دادند. بارک الله اعظم أجورکم و أصلح أمورکم.

شعر

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مگش مگش که پشیمان شوی و چاره نباشد

و در سنه نهصد و نود و هشت صلح با رومیان نموده تا قلعه نهاوند، که یک حد آن لرستان، و یک حد آن قلمرو علیشکر است در تصرف رومیان مانده. و در سنه الف عبد المؤمن خان اوزبک چهار ماه اسفراین را محاصره نموده، بعد از تسلط قتل عام نموده سبزوار و مزینان و جاجرم و شغان و جورید و آن حدود را ضبط نموده و نورم محمد خان مرو را به تصرف عبد الله خان داده. و در سنه 1001 عبد المؤمن خان نیشابور را گرفته، در سنه 1002 قتل عام سبزوار نموده و در سنه 1003 شاه سلطان محمد والد شاه عباس متوفی گردیده، در سنه سبع و الف نیز دعای مؤمنین خراسان به هدف اجابت قرین گردیده، عبد الله خان اوزبک در سمرقند متوفی گردیده، عبد المؤمن خان از بلخ عازم سمرقند، و به تخت سلطنت جلوس نموده. بعد از شش ماه همان سال در شبی از شبها که عبد المؤمن خان از کنار دهی می گذشت، عبد الصمد بهادر و محمد قلی بهادر سخت کمان هردو در روشنایی مشعل شصت گشاده، تیر هردو بر هدف مراد رسیده، خطا نشد، و او از اسب غلطیده سر او را بریدند.

و سلطان گیتی ستان شاه عباس به تسخیر خراسان عنان عزیمت تافت و در سنه یک هزار و نه آن پادشاه دین دار اخلاص شعار از میدان نقش جهان اصفهان پیاده روانه مشهد مقدس معلی [شد] به عزم زیارت سلطان سریر [الف 19] ارتضا، حضرت علی بن موسی الرضا-علیه السلام- که:

شعر

طواف درش شد به قول رسول برابر به هفتاد حج قبول

درباره هجوم عبد المؤمن اوزبک به اسفراین مخصوصا-عالم آرای عباسی، 333.

ص: 83

گردیده. روز اول از شهر به مسجد طوقچی، و دویم به دولت آباد برخوار- که چهار فرسخ است-رفته، مقرر شد که امرا و ارکان دولت سوار شده، سوای محمد زمان و بایندر سلطان و مهتر و سلیمان رکابدار باشی و میرزا هدایت الله نواده نجم ثانی کسی پیاده نبود. و رفقای ثلاث طنابی به دست گرفته، دوازده هزار ذراع را- که یک فرسخ شرعی است- راه می پیمودند، تا معلوم گردد که از اصفهان به مشهد مقدس چند روز راه است تا آن که در عرض بیست و هشت روز آن مسافت بعیده را قطع نموده، به زیارت آن روضه مینو مثال فایز گردیده، تاریخ آن را چنین یافته اند. تاریخ حرکت:

پیاده رفت و شد تاریخ رفتن «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»

گویند که در اکثر منازل متحمل آبله پا گردیده، به مضمون «أفضل الأعمال أحمرها» در کمال مشقت به این سعادت فایز گردید، نه مثل هرقل پادشاه روم و قسطنطنیه که نذر کرده بود که برهنه پای و پیاده به طواف بیت المقدس رود و در هنگام القاء نذر هر روز خدمتکاران و فرّاشان در راه فرشهای زیبا و ملون گسترانیده، گل و ریحان بر روی آنها می ریختند و او به طریق سیر با ندما و همصحبتان قدمی چند می نهاد تا آن که بیست روز راه را تا دو ماه به این طریق طی کرد.

مجملاً آن پادشاه اخلاص شعار سه ماه رجب و شعبان و رمضان را- که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه است- در آن روضه مقدس به طاعت گذرانیده، و در شبهای جمعه و لیالی الاحیاء، احیاء داشته از اول شام تا طلوع آفتاب به خدمت خادمی و سر شمع گرفتن پرداخته. و در این سال از بواطن ائمه اطهار و اخلاص کیشی آن سلطان عظیم المقدار فتح بحرین که در تصرف فرنگیه عین این مطلب را بتفصیل اسکندر منشی در عالم آرای عباسی، 172 آورده است؛ نیز- همان مأخذ، 452؛ روضه الصفا، 329/8؛ فارسنامه ناصری، 444؛ خلد برین، 779.

مثل سائر است- امثال و حکم دهخدا، 188/1.

بود، روی داده اعلاء کلمه طیبه واقع گردید؛ چه مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در تصرف ولایت عرب بوده، هر چند که در اصل از جزایر فارس است و محل غوص لؤلؤ و مرجان است ده فرسخ طول، و پنج فرسخ عرض دارد.

لؤلؤ که در بحرین غوص می شود زیاده از بحار دیگر اعتبار دارد. و آن ولایت کثیر المنفعت به مرور دهور و ایام به تصرف تورانشاه بن سنغر شاه والی هرمز درآمده که همیشه حاکمی از جانب ولات هرمز به ضبط آنجا قیام داشت. در ایام دولت سنغر شاه بن تورانشاه ثانی مطابق اثنی عشر و تسعمائه جماعت فرنگیه پرتگالیّه ضابط بنادر متعلقه به ایشان وکلاء والی هرمز را به رشوه فریفته و به حيله و تزویر به جزیره هرمز راه یافته، کوت که عبارت از قلعه است، ترتیب داده، مسکن گرفتند و کیتان فرنگیه - که عبارت از امیر و حاکم قلعه است - در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرمز گردیده، بدین جهت در بحرین نیز دخل کرده بودند. در این ایام اللّه ویردی خان بیگلربیگی فارس به تقریب استمداد رکن الدین مسعود وزیر هرمز شیبی قریب به صبح به در خانه رکن الدین مسعود درآمده، او را در منزلی که خوابگاهش بود به قتل آورده، مملکت را متصرف [شد]. و چون این اخبار به هرمز رسید، فیروزشاه والی و کیتان هرمز و فرنگیه هرکدام جمعی از جنود خود را به استرداد ملک نامبرده یکی از سرداران نامی و فداکار و کاردان شاه عباس بود. او اصلاً ارمنی و از مردم گرجستان و عیسوی بود در جوانی به غلامی فروخته شد و سرانجام به خدمت شاه طهماسب اول رسید و در حلقه غلامان وی درآمد، مسلمان شد و چون جوانی صدیق بود، به منصب قوللر آقاسی (ریاست غلامان خاص شاه) رسید. شاه عباس در 1004 او را به مقام امیر الأمرائی ایالت فارس منصوب کرد. یک سال بعد حکومت کوه کیلویه را هم بر حوزه حکمرانی او افزود. سرانجام او بر تمام ولایت جنوبی ایران و سواحل و جزایر فارس حکمران شد.

شاه عباس در جنگهای بزرگی که با عثمانیها می کرد بیشتر به نیروی او متکی بود. وی در ربیع الثانی 1023 ه. ق وفات یافت و در مشهد رضوی به خاک سپرده شد - فارسنامه ناصری، 460؛ عالم آرای عباسی، 544/446؛ آثار العجم، 459؛ زندگانی شاه عباس اول، 430/1.

بحرین مأمور ساخته، فرستادند، [ب 19] ثمری نبخشیده، داخل ولایت شیعه گردیده لله الحمد تا به حال بحرین در تصرف پادشاهان شیعه می باشد.

و فضیلاى نامدار از آن خطّه دلگشا برخاسته اند.

و در این سال لاو نیز به تصرف آمده. و در سنه عشره و الف روانه بلخ گردیده، چون به بلخ رسید به تقریب کثرت مرض در سپاه معاودت [کرده] و عبد الباقی خان اوزبک تعاقب نموده شکست یافت. و بعد از آن وارد اندخود گردیده، در تلافی آنچه عبد الباقی خان و عبد المؤمن خان اوزبک به اهل خراسان نموده بودند چندین هزار نفر نسا و صبیان از اهل اندخود و شبرغان اسیر نموده. و اهل تاریخ گفته اند که اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین در زمان آمدن سلاطین اوزبکیه به خراسان و خواقین روم به آذربایجان جایز نمی دانسته اند، و از بلاد شیعه اسیر نمی برده اند. و لشکر قزلباش نیز در آن مدّت بر این فعل مذموم قیام نمی نموده اند. و در زمان سلطان مراد خان خواندگار روم، سنه 824 که [سال] جلوس اوست لشکر اروان و تاتار آذربایجان و شیروان این شیوه در پیش گرفته. چنان که در قضیه تسخیر تبریز از اطفال سادات اسیر شده، در استنبول به کفره فرنگیه فروختند. و در زمان عبد الله خان و عبد المؤمن خان پسرش طایفه اوزبک نیز در خراسان این شیوه پیش گرفته، چندین هزار نفس از سادات و علما و رعایا اسیر نموده تا کابل و هندوستان فروختند. و بعد از آن حکام استرآباد مکررا به جهت تنبیه متمردان اوخلو و کوکلن - که از مسلمانی به جز نامی ندارند - لشکر کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان به اسیری افتادند. و این شیوه مذمومه شیوع یافته روزه روز تزیید گرفته تا آن که کار به جایی رسیده که کوکلن و یموت و ترکمان عرصه به اهل خراسان تنگ ساخته، در این اوقات قوافل زائرین برای اطلاع بیشتر از برخورد عبد الباقی ازبک با سپاه شاه عباس - فارسنامه ناصری، 436-444.

مشهد مقدّس از خوف آن جماعت مخذول العاقبت از این فوز عظیم محروم گردیده چندی قبل از این به عنوان دزدی جمعی کثیر فراهم آمده از اهل کاشان و ورامین و دامغان و غیر آنها اسیر، و به ولایت بعیده مثل کفره اروس و غیرهم می فروختند. در این ایّام از یمن دولت و پاسبانی بندگان سکندر مثال خاقانی -لله الحمد- متروک گردید.

در سنه احدی و عشر و الف قلعه نهاوند- که در تصرّف رومیه بوده- به تصرف شیعه آمده و با علی پاشا محاربه نموده فتح تبریز و نخجوان و ایروان رو داده. و در همین سال الله ویردی خان حاکم فارس را به بغداد تعیین نموده تا آن که با اوزن احمد والی بغداد در ظاهر بغداد جنگ کرده، فتح نموده، به تقریب آمدن چغال اغلی سرعسکر روم طلبیده اوزن احمد به تعاقب او آمده و دستگیر گردید. و در سنه خمس و عشر و ألف جمیع متملکات و رقبات خاصّه خود را [که] در زمان دولت روزافزون در حیطه تملک و تصرّف شرعی آن حضرت قرار یافته بود، قیمت عادله آنها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی [الف 20] و حاصل آنها بعد از وضع مؤونات زراعت به تسعیر وقت قریب به هفت هزار تومان می شد مع خانات عالیّه و قیصریّه و چهار بازار و دور میدان نقش جهان اصفهان و حمّامات که در بلده جنت نشان ترتیب یافته، وقف حضرات عالیات چهارده معصوم- علیهم السلام- فرموده، و اقلّ حاصل را منظور داشته، چهارده حصّه کردند به هر معصومی یک حصّه و تقسیم به حضرات عالیات نموده، به جهت هریک از حضرات مهری مرصع و بندی مکّلل به یواقیت به نقوشی که خواتیم ایشان منقوش بوده مزین [گردانیده] و چند محل را که حاصل آن بعد از رفع مؤونات زراعت موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آن حضرت، و تولیت وقف مذکور مادام الحیات به خود [کرده] و بعد از آن به پادشاهان گرامی نژاد که در ملک ایران مسندنشین تخت شاهی بوده باشند تفویض فرمودند که جناب

شیخ بهاء الدین محمد عاملی - قدس الله روحه - به خط شریف خود قلمی فرموده، و صارف مصرف اوقاف (1) مزبور را بر آن متولی منوط گردانید که بعد از وضع حق التّولیه به مصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف هر سرکار، و وجه معاش خدمه و مجاورین و زوّار و ارباب فضل و کمال و صلحا و اتقیا و طلبه علوم هر محل آنچه رأی متولی اقتضا کند، صرف نماید.

و در کتاب عالم آرای عباسی بعد از ذکر این بیان فرموده که آن پادشاه والجاه می فرموده اند که جمیع اشیاء سرکار من، و آنچه اطلاق مالیت بر آن توان کرد حتی این دو انگشتی که در دست دارم، وقف است. و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذالک، وقف سرکار حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا فرموده به آستانه مقدسه فرستادند. و آنچه از کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم، با تمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها و بادیه ها و دیگر ظروف نفیسه غوری و فغفوری که در چینی خانه موجود بود، وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه نمود و همچنین جواهر نفیسه و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و ایلخیهای اسبان تازی نژاد و شتر و مواشی و اغنام وقف نموده، به جهت هر یک مصرفی معین فرمود.

و در سنه عشرین و الف مسجد جامع کبیر در دار السلطنه اصفهان بنا گذاشته که حال موسوم به مسجد شاه است، طرح مسجد و مقصوره انداخته. و از غرایب حالات پیدا شدن سنگ مرمر در حوالی اصفهان [است] که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود.

و در سنه احدى و عشرین و الف به توسیع صحن مبارک روضه رضیه رضویه پرداخته و ایوان میر علی شیر که در یک گوشه صحن افتاده بود و بدنما بود، نوعی نموده که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شد، و ایوان دیگر در

ص: 88



مقابل آن به جانب شمال صحن روی به جنوب داشته باشد. و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی عمارت کنند که مشتمل بر چهار ایوان بلندارکان بوده باشد. و خیابانی از دروازه عراق شهر تا [خیابان] شرقی طرح فرمودند که از هر طرف به صحن مبارک رسیده، از میان ایوانها بگذرد. و قنوات مجدد احداث کرده، نهری در میان خیابان، و حوضی بزرگ [ب 20] در وسط صحن احداث فرمودند که آب از حوض گذشته به خیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد.

و همچنین متوجه تعمیر مزار متبرکه خواجه ربیع الخثیم- که در یک فرسخ شهر واقع است- عمارت مرغوب طرح انداخته، و احیای عمارت قدمگاه را نیز- که در حوالی نیشابور است- فرموده. و در سنه یک هزار و سی و یک فتح قندهار روی داده، فتح هرمز که ولایتی از فرنگ بوده و سی ذرع عرض قلعه آن بوده، به دست امام قلی خان سردار فارس مفتوح گردیده.

و در سنه یک هزار و سی و سه فتح بغداد روی داده. و روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع الاول در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه منقوش است خطبه دوازده امام خوانده فراز منابر- که چندین سال بود که از این میمنت عاری و عاطل بود- بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی به ذکر مناقب، و مفاخر امام قلی خان فرزند الله وردی خان بود، به هنگام امیر الامرائی پدر در فارس بود، در 1010 ه. ق که پدرش به خراسان رفته بود، او به جزایر بحرین رفت و آن جزایر را از پرتغالیها گرفت و اموالی فراوان از غنایم جنگی آن جا به خراسان برای شاه عباس فرستاد و شاه او را به لقب «خان» مفتخر ساخت و حکومت لاس را به او سپرد. پس از درگذشت پدر، شاه عباس او را امیر الامرای فارس و سپهسالار ایران کرد. او مانند پدر در جنگهای عثمانیها و اوزبکها شاه عباس را یاری می رساند و شاه نیز به او اعتماد کامل داشت تا آن که در 1042 ه. ق شاه صفی او و سه پسرش را از فارس فراخواند و در قزوین سر برید- عالم آرای عباسی، 794؛ آثار العجم، 495؛ فارسنامه ناصری، 461؛ زندگانی شاه عباس اول، 435/2.

ائمه اثنا عشر-صلوات الله الملك الأكبر-زیب و آرایش یافت. و آن سلطان دیندار بعد از فتح بغداد در یک منزلی آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت، شاهنشاه کشور خلافت و امامت، امام المشارق و المغرب اسد الله الغالب علی بن ابی طالب-علیه السلام-با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی پیاده قدم در آن شاهراه نهاده در کمال ذوق و وفور شوق طی مسافت نموده به شرف خاک بوسی عتبه علیّه مشرف گشته و تا ده روز در آن سده سنیه به مراسم دعا و زیارت اقدام نموده، به خدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغولی داشتند. و نهر آبی که شاه اسماعیل-نور الله مرقد-حفر نموده از نهر فرات، آب به خطه نجف برده بودند و به تصاریف زمان و استیلای مخالفان انباشته گشته بود، احیا فرموده، کلّ عساکر ظفر نشان بدان خدمت مأمور شدند، و آب را تا مسجد کوفه که بر زمین جریان می یافت جاری ساخته، و اراده نمود که آب مزبور را از کوفه به طریق قنات به تقریب بلندی زمین نجف اشرف چاهها حفر نموده آب را از روضه مقدّس گذرانیده به دریای نجف سر دهند.

و در سنه اربع و ثلاثین و الف حافظ احمد پاشا از جانب خواندگار روم با لشکرهای بیکران عازم فتح بغداد و روضات عالیات گردیده، مراد پاشا دو ماه به محاصره حصار نجف اشرف مشغول گردیده، توپ و تفنگ به جانب روضه مقدّس شیر خدا انداخته، از دورباش حارسان غیبی و خواری عادات و ظهور کرامات کاری نساخته. در عالم آرا مذکور است که هر چند شأن متعالی مکان حضرت سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الأعدای و الأحبّا اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد متبادر افتخار و مباحات موالیان و دوستاران اهل بیت آنچه به ظهور آمده، راقم این مقالات از مردم صدقه صادق گفتار استماع نموده، رقم تحریر می یابد:

اول آن که مسود اوراق بی واسطه از مولانا محمود، کلیددار روضه مقدس حضرت ولایت پناه شنیدم که در [الف 21] بدایت حال که مراد پاشا آمده، نجف اشرف را محاصره نمود سیه ها پیش آورده که در تسخیر آن اهتمام تمام داشت. یکی از ابطال رجال بیدق انداز آن قوم همه روزه به پای برج که سیه پیش آمده بود آمده، گاهی بنا بر تعصب و عناد مخالفت مذهب بیهوده گویی آغاز نهاد، سخنان لاطایل به آواز بلند می گفت که: من ابا عن جدّ از دیار عجم و بر شما رحم می آید که عن قریب این حصار ناستوار به قهر غلبه مفتوح گردد و مردان شما طعمه شمشیر، و نسا و صبیان اسیر گشته، اموال به تاراج خواهد رفت. و ترغیب قلعه سپردن می نمود و هرزه گویی از حد می برد. روزی یکی از خردسالان قلعه که مدهال عمر تفنگ به دست نگرفته و طریق انداختن آن نمی دانست، تفنگی به قصد آن بدبخت به دست آورده از روح مقدس حضرت استمداد همّت کرده بر سر برج بر آمد و در حین هرزه گویی او تفنگ را آتش داده، گلوله بر هدف مراد آمده، مغز سرش پریشان شد.

دویم آن که یکی از تفنگچیان متعصب در طرف صقّه صفا تفنگ بلند خانه جزایری به دست گرفته همه روزه از آن طرف می انداخت، او نیز هرزه گویی بسیار می کرد. چنانچه حرف بی ادبانه نسبت به ضریح مبارک بر زبانش جاری می شد. در وقتی که تفنگ را به دست گرفته، عزم انداختن داشت سر فتیله به امداد جنود غیبی به آتشگاه رسیده، آتش در گرفت، ترکید و پارچه ای از آن چنین بر سر او خورد که مغزش پریشان شده زبانش تا قیامت از تکلم ایستاد.

سیم آن که در ایام محاصره، شیری مهیب قوی هیکل در حوالی حصار به نظر رومیان در آمده که در اکثر شبها بر دور حصار می گردیده، و چون در سواحل نهر فرات شیر و سباع ضاّه می باشد، رومیان جزم کردند که از آن جا

به جهت طعمه به حدود آمده و شبها که هنگام سیه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری است از خوف ضرر و آسیب شیر تردّ نمی توانستند کرد.

چهارم از میر بهاء الدّین و صلحا و اتقیا و مورّخین شنیدم که در مدّت محاصره روغن چراغ آنچه در خمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل بروج شده، به اتمام رسیده بود. چنانچه شبی اندک اندک پیه و روغن چراغ از خانه ها جمع کرده، مشاعل افروختند، و کافی نبود، کهنه پاره ها به خمهای روغن سرکار فیض آثار برده، در خمها انداخته، چرب کرده، سوختند. چنانچه مطلقا اثر چربی در خمها نماند و مشاعل افسرده نشد.

محافظان بروج از فقدان روغن بی قرار شده، کار به اضطرار انجامید، مشعلداران به خمخانه آمدند که شاید پارچه از ته خمها چرب توانند کرد، خم بزرگی را که روغن بسیار می گرفت، مشاهده نمودند که از روغن مالامال بود، مژده به یکدیگر داده این معجزات موجب امیدواری محصوران گردید.

پنجم ظهور مباحله است. راقم حروف روزی در حوزه درس سیّد المحقّقین محمد باقر داماد بودم، از پهلوان محسن عاشقبادی سرکرده تفنگچیان، محافظ روضه مقدّسه شنیدم که با جناب میر نقل می نمود که شبی از بی روغنی [ب 21] در برجها مشاعل افروخته نشده بود، مشعلی که در یک برج افروخته بودیم بر دور تمامی حصار و مشاعل افسرده پرتو انداخته، نوری ساطع گشت که روشنی عظیم به نظر مردم بیرون و اندرون آمد، به نوعی که تصوّر مخالفان شد که در کلّ بروج و بارو مشاعل افروخته، چراغان کرده ایم. سفها و جاهلان بیرونی لعن و استهزا می کردند که شما را روغن ظاهرا مراد حوزه درس او (میرداماد) در اصفهان است که پس از 998 ه. ق برقرار بوده و شاگردانی چون محمد ابراهیم ملاصدرا، ملا خلیل قزوینی، ملا شمسای گیلانی و سید احمد عاملی از آنجا برخاسته اند. -خلد برین، 417-418؛ فوائد الرضویه، 418؛ عالم آرای عباسی، 113؛ حکیم استرآباد، 48، 45-49، 53.

بسیار در کار است، چرا این همه چراغ بی صرفه افروخته اید؟ و ما فریاد کردیم که چراغی نیفرخته ایم، این روشنی از نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است. و ایشان استهزا می نمودند. من گفتم که در این باره با شما مباحثه می کنم که اگر آنچه ما می گوئیم صورت وقوع دارد آثاری در این زودی به وضوح پیوندد. و بعد از این گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگ که به قلعه نصب نموده بودند همه روزه می انداختند، و برج به ضرب توپ انهدام پذیرفته بود، در وقت آتش دادن ترقید و توپخانه معطل مانده، برج تعمیر یافت. و مراد پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاد، توپ بزرگ دیگر و مرد و کومک طلب نمود. حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد و اعلام نمود که چون دو سه ماه کاری از پیش نرفته، کوچ کرده به بغداد رفت. و محصوران از میمنت روح مقدّس آن حضرت نجات یافته، انتهی.

محرّر این مقالات عرض می نماید که کدام معجزه بیش از این می تواند بود که مراد پاشا با بیگلربیگی دیاربکر که اشجع امرای روم است و مقتدای سپاه حافظ پاشا بوده، دو ماه متوالی مشغول قلعه گیری گردیده، با آن که حصار نجف اشرف را چندان که متانت و استحکام نیست و مستحفظ آن یکصد و پنجاه نفر تفنگچی اصفهانی بوده باشد و مطلق رخنه نتواند کرد، نیست مگر معجزه آن شاه سریر ولایت و سلطان اقلیم هدایت-علیه و علی آله الطّاهرين الف الف سلام و تحیّه.

و در سنهٔ سبع و ثلاثین و الف عزم تسخیر بصره نموده، امامقلی خان بیگلربیگی فارس به تسخیر ولایت مذکور مأمور گشت، چون به ولایت بصره رسید، اکثر مردم آن ولایت به اطاعت و انقیاد راغب گشتند و رومیّه در قلعه متحصّن گشته، حرف استیمان در میان داشتند که در این اثنا از قضای استیمان واژه ای است عربی: استئمان، به معنای زینهار خواستن، امان طلبیدن، پناه بردن.

آسمانی واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی روی داد، در شب پنج شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الأول سنه مزبوره داعی حق را لیبیک اجابت گفته، طایر روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده به عالم قدس شتافت.

ص: 94

آن صفی صافی سجیت، و وفی وافی طویت، زیننده افسر کیانی و برازنده تاج خسروانی، خسرو فیروزبخت، طراز دولت و تخت، محیی مراسم جهانبانی، آدم صفی آدمی، و شأن خطه کشورستانی، کیخسرو جهان بزرگی و عظمت، نوشیروان ایوان سلطنت، سام نریمان میدان اقبال، و رستم دستان معرکه جلال، هزبر بیشه دلیری و آفتاب فلک جهانگیری، نقاوه خاندان علوی [الف 22] السلطان بن السلطان شاه صفی الصفوی که نام نامیش اولاً سام میرزا بوده که خلف ارجمند شهزاده مغفور صفی میرزا است. و بعد از جلوس بر سریر سلطنت و فرمان فرمایی به شاه صفی- که اسم والد ماجدش خلف سلطان مغفرت اساس شاه عباس باشد- موسوم گردیده. گویند که چون سلطان گیتی ستان مشاهده فرمود که از این دار فنا رفتنی، و از این مرحله گذشتنی است، عالیجاه غفران پناه مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی که منجم باشی دربار شاه عباس و شاه صفی و شاه عباس ثانی بود و به قولی «در بزم می گساری به جرم تنگ شرابی دیده ظاهرین از جهان گذران پوشیده و گوشه نشین و منزوی گردید»- خلد برین، 405؛ زندگانی شاه عباس اول، 746/1؛ حکیم استرآباد، 114.

معمد دولت بود به نزد فاضل ربّانی مولانا مراد مازندرانی - که از افاضل و اتقیاء آن دیار است - فرستاد که در باب ولیعهدی شاه صفی، و آوردن به حضور اقدس به کلام حمید مجید ربّانی تفأل نماید. مولانای مذکور به کلام حق مشورت فرمود این آیه کریمه آمد: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ\* بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (1). از مدلول آیه کریمه ظاهر می شود که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک و میمون است، لیکن در باب آوردن از صفاهان در آیه کریمه اشاره به صبر و سکون بوده و سرّ آن که ظاهر گردیده است که بعد از ورود خبر شاه عباس شهزاده مکحول البصر که در صفاهان بوده موسوم به امام قلی میرزا ولد پادشاه غفران پناه دعوی بینایی کرده، همانا در زمان کور ساختن اندکی از هر طرف مردمک دیده ها از آسیب بیشتر محفوظ مانده بود [که] دولت خواهان شاه صفی از هجوم عام و فتنه اندیشیده، جهت دفع مفسد عظیمه که بر آن مترتب بود عینین آن شهزاده را دست کاری کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند. و زیاده از ده کس به الهام غیبی با یکدیگر به عنوان توارد «ظَلَّ حَقًّا» تاریخ جلوس را یافتند. و مولانا شرمی قزوینی:

صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد

تاریخ جلوس را یافته، و الحقّ تاریخی که استاد الشعراء مولانا محتشم کاشی - قدّس الله سرّه - با آن همه اعجاز به جهت شاه اسماعیل ثانی یافته، آن گوهر ارزنده را به رشته نظم کشیده، به جای خرف فروخت. مسندآرای اریکه سبحان میرزا محمد حسن وزیر کاشان رباعیات سته را که مشتمله بر هزار و صد

ملاً مراد مازندرانی از آخوندهای معروف مازندران محسوب بوده است. شاه عباس اول منجم دربارش - ملا محمد تقی جنابدی - را نزد او فرستاد تا در مورد جانیشینی سام میرزا (شاه صفی) استخاره بگیرد. -زندگانی شاه عباس اول، 1/746.

ص: 96



و بیست و هشت تاریخ است به جهت جلوس شاه صفی به نظم بر آورده مقبول طباع عالمیان گردید:

## تاریخ جلوس

-شاه ایران مقرّر حکم نبوی گل پیرهن و گل گلستان علی

نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل فرمانده صاحب ایل شاه صفی

-بوده است درین کهنه اساس عالی بر کلّ ممالک اعلی، دست قوی

امروز بگردیده تن اهل جهان بی رنج ز کاردانی شاه صفی

-شاه عادل قرار دین معنی بی مثل مراد اهل دل آل علی

تاج سر عقل زیب ملک و گل داد در بحر دینی و دین شاه صفی

-سرو چمن عزّت علم نبوی مدرک داور، نگاهبان گیتی

بحر علم و محیط تقوی عادل با درک ملک فلک مکان شاه صفی

-در عالم ملک نیست اندوه و بدی (1) از دولت جهد و کرم نور نبی

واهب طرح مروت آیین جهان افکند به عالم کرم شاه صفی [ب 22]

-ماهی مدرک که او بود مثل علی مایل به کمال حلم و قتل رومی

معراج نشین حکم و عدل از اقبال اکبر عادل، عدو فکن، شاه صفی

بر متدبران حکایات سلف پوشیده نماناد که غرض مسود اوراق تاریخ احوال سلاطین نیست و بلکه مدعا از تسوید این صحیفه تحقیق حالات مؤمنین و کسانی که در طریق انیق ترویج دین مبین و منهج خیر الوصیین سعی موفور به ظهور رسانیده اند، نگاشته شود که تواند قابلیت جلد ثانی مجالس المؤمنین بهم رساند. لهذا چون از سلاطین عظیم المقدار صفویّه-انار الله برهانهم- که بعد از این اسامی ایشان مرقوم می گردد، صاحب عزم عظیم نبوده بناء علیه حالات خجسته دلالات ایشان را مختصر می سازد.

مجملا بعد از جلوس شاه صفی به اورنگ سلطنت در سنه یک هزار و سی

ص: 97

و نه خسرو پاشا سرعسکر روم از راه کردستان به همدان آمده، خرابی بسیار به آن مرزوبوم رسانیده، و در سنه یک هزار و چهل به محاصره بغداد قیام، و فی مابین محصوران قلعه و خسرو پاشا محاربه عظیمه واقع گردیده، خسرو پاشا شکست فاحشی خورده، آخر الامر به قتل رسید. و در سنه یک هزار و چهل و چهار (1) سلطان مراد خواندگار روم به جانب آذربایجان و به جانب عراق عرب نهضت نموده، فتح بغداد کرده، جمعی از جماعت محصورین قزلباش به درجه شهادت رسیدند، و در سال بعد مصطفی پاشا از جانب خواندگار، و سارو خان از جانب شاه صفی بنای مصالحه گذاشته (2) [الف 23]، بعد از مصالحه روم همت به تسخیر قندهار مصروف ساخته، در سنه یک هزار و پنجاه روح پرفتوحش به اعلا-غرف جنان پرواز نموده، در جوار فائز الأنوار حضرت معصومه-علیها السلام- در دار المؤمنین قم مدفون گردید. مدت سلطنت چهارده سال.

ص: 98

1- اصل: +هزار.

2- (\*). در اصل نامه ای آمده است تحت عنوان صلح نامه و سنورنامه، که به زبان ترکی بین مصطفی پاشا و سارو خان ترتیب یافته است. از آن جا که مؤلف یا کاتب نسخه موجود از محافل المؤمنین ترکی نمی دانسته، نامه مذکور را بسیار نامضبوط و مغلوط کتابت کرده است. ما این نامه را به صورت عکسی به همراه ترجمه فارسی در پایان محافل عرضه داشته ایم.

آن سلطان جلالت نشان عظمت بنیان شوکت توأمان، سرلوح صحیفه شهریاری و دیباچه کتاب دولتیاری، مسند آرای دیوان دانش و زینت افزای ایوان بینش، شاهباز بلند پرواز علو همت و طاوس رنگین بال آشیان سلطنت، نوگل این گلشن مینا رنگ و شمع لگن عقل و فرهنگ، قائد جنود ظفر و فتوحات و سائق لشکر فیوضات، مشعله افروز دودمان شاهی، انجمن آرای محافل دین پناهی، یگه تاز میدان بسالت و حارس حیطان عدالت، رابطه فرائد نامداری و واسطه قلائد عظمت مداری، نگین خاتم جهانبانی السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم شاه عباس صاحب قران ثانی که الحق در معرکه دغا برق خرمین اعدا و در محفل داد و دهش کان جود و سخا بوده، همواره اوقات فرخنده ساعات را به ضوابط مهام جهانداری مصروف، و همگی همت به امور سلطنت معطوف داشته، همیشه در کاهش ملاذ خواقین عظام و آستان رفیع البینانش جبهه سای پادشاهان کرام بوده، در جرأت و جلادت بی مثل و قرین، و افعالش دستور العمل سلاطین باتمکین. بقاع الخیر بسیاری

به جهت شیعیان اخلاص نشان بنا فرموده، و در ترویج دین مبین و رعایت علما و دانشمندان سعی موفور می نموده. چنانچه در عالم آرای وحید مسطور است که چون سلطان صاحب قران وارد دارلحدیث لطنه قزوین گردید جناب جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول، علامه العلمائی مولانا خلیل الله القزوینی را که از جمله علما [ی] عصر و فحول دانشمندان بود، امر فرمود که کتاب کافی شیخ کلینی را به فارسی شرح نماید. و رقم اشرف به عمده العلماء المقدّسین و العارفین مولانا محمد تقی مجلسی مرقوم نمود که من لا یحضره الفقیه را به فارسی شرح کند. و رقم دیگر به طلب عالم ربّانی و مؤید به تأییدات سبحانی، سالک طریق انیق عرفانی و بلد شوارع ایقان مولانا محسن کاشانی نفاذ یافت که چون جناب مولانا محسن وارد قزوین گردید بندگان اقدس به مقتضای دینداری و پرهیزکاری- که موجب رضاجویی خالق و ترغیب عموم خلائق است- به مسجد جامع حاضر شده، افتدا به جامع الفضائل مولانا محسن کاشی نموده، به ادای نماز جماعت قیام نمودند.

مراد عباسنامه و وحید قزوینی است که به نام شاه عباس دوم (1052-1077 ه.ق) و در سرگذشت او تألیف شده است. این اثر به کوشش ابراهیم دهگان در اراک به سال 1329 منتشر شده است.

ملا خلیل قزوینی (1001-1089 ه.ق) از دانشمندان اخباری عصر صفوی است و از مخالفان سرسخت تصوف و فلسفه بوده است. در سال 1064 ه.ق به دستور شاه عباس دوم اصول کافی را به فارسی شرح کرد به نام الصافی فی شرح کافی؛ و سپس به دستور وزیر همان شاه شرحی عربی هم بر کافی به نام الشافی فی شرح کافی نوشت. عبد الله افندی گوید: در شرح ملا خلیل بر کافی اقوال غریب و تصحیفات و تحریفات عجیب دیده می شود. -ریاض العلماء 465/2؛ نیز- روضه الصفا، 475/8؛ عباسنامه، 184؛ روضات الجنات، 270/3.

مجلسی اول به دستور شاه عباس ثانی شرحی به فارسی بر من لا یحضر نوشته است. -ریاض العلماء، 47/5؛ روضه الصفا، 585/8؛ عباسنامه و وحید قزوینی، 184-185؛ فارسنامه ناصری، 480/1.

در بیشتری متون عصری امامت جماعت اصفهان و تفویض آن به ملا محسن کاشی مطرح شده است نه امامت جماعت قزوین. -روضه الصفا، 475/8؛ عباسنامه، 185؛ فارسنامه ناصری، 480/1.

و همچنین بیان فرموده که بندگان اقدس چون به منزل مولانا رجب علی تبریزی و درویش محمد صالح لبنانی (1) و درویش مجنون و درویش مصطفی می رفتند، حکم به احضار مجتهد الزمانی مولانا محسن کاشانی - که سالک طریقین و مست نشأتین است - می فرمودند. و در مجلسی که با درویشان افطار می فرمودند [ب 24] ملا محمد علی مشهدی که از واقفان اسرار و محرمان استار است به شرف مجالست مشرف می شد. مجملاً در سنه یک هزار و پنجاه [و] دو جالس اورنگ سلطنت و صاحب قرانی گردیده، در این سال امام قلی خان پادشاه ترکستان به قصد زیارت بیت الله الحرام وارد دار السلطنه قزوین گردیده و در سنه یک هزار و پنجاه و پنج پادشاه بر بلخ مسلط گردیدند محمد خان پادشاه آن شهر به آستان عظمت بنیان آمده، طلب امداد نموده، سارو خان را به اتفاق او روانه بلخ [کرد].

و در سنه یک هزار و پنجاه و شش آمدن اورنگ زیب پادشاه هندوستان بر سر بلخ و استرداد ندر محمد خان بلخ را، و در سنه یک هزار و پنجاه و هشت به

از بزرگان دانشی عصر شاه عباس ثانی بوده و شاه عباس با او مصاحبت داشته و گاه گاه به منزل او می رفته و با او فقیرانه بسر می برده است. نامبرده در 1065 ه. ق در گذشته است. - ریاض العلماء، 283/2؛ روضه الصفا، 584/8؛ فوائد الرضویه، 181؛ تذکره نصرآبادی، 154؛ ریاض العارفین، 237؛ فرهنگ سخنوران، 637.

لبنان: نام محله ای از محال اصفهان. و درویش محمد صالح لبنانی از صوفیه عصر شاه عباس دوم است که مورد توجه شاه مزبور بوده است. - تذکره نصرآبادی، 209-210؛ عباسنامه، 255؛ کاروان هند، 704-706؛ الذریعه، 323/9.

نامبرده از صوفیه مشهور عصر صفوی است معروف به شیخ علی مؤذن، که در عصر شاه عباس ثانی می زیسته، و تحفه عباسی را به نام او ساخته است. وی از اقطاب سلسله ذهبیه محسوب است که پس از خود سلسله مزبور را به فرزندش میر محمد سپرد. - تذکره نصرآبادی، 210؛ عباسنامه، 255؛ مقدمه تحفه عباسی.

ص: 101

1- اصل: درویش محمد صالح سمنانی.

قصه استرداد قندهار حرکت کرد، فتح قلعه قندهار نموده، معاودت نمود.

و دو دفعه دیگر اورنگ زیب قصه قندهار نموده، کاری نساخت. و چون در سنه هزار و شصت و نه در گجرات با داراشکوه جنگ نموده، فتح کرده باد نخوت و غرور در دماغش راه یافته، اراده قندهار نمود که از قندهار عازم ایران گردد. و سلطان عظیم الشان نیز قصه هندوستان نموده، در یک هزار و هفتاد و شش تربیت خان را با هدایای عظیمه فرستاده، ابواب دوستی را مفتوح نمود، و در سنه یک هزار و هفتاد و هفت مرغ روح آن سلطان غفران نشان به جنان پرواز نموده، به مضمون این فرد که زاده طبع وقاد آن بزرگوار است، جهان فانی را وداع، و به عالم عقبی شتافت.

شاه

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است

ص: 102

## بیان احوال شاه صفی مشهور به شاه سلیمان

آن سلیمان بارگاه فرمانفرمایی، و آن جمشید تخت جهان گشایی، شهبسوار مضمار معدلت پردازی، و شهریار دیار رعیت نوازی، کارپرداز کارگاه دولت، رمزشناس حقایق ملک و ملت، سپهر عظمت و جلال و جهان شوکت و اقبال، فتّاح طلسم معضلات دین، مصباح محفل اشفاق ربّ العالمین، طغرانگار منشور جهانبانی، دیباچه طراز صحیفه کشورستانی، السلطان بن سلطان شاه صفی ثانی مشهور به شاه سلیمان، به تاریخ چهارم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و هفت به سریر سلطنت و اورنگ پادشاهی جلوس میمنت ناموس فرموده، سنّ شریفش در مرحله نوزده سال بوده که گفته اند فی مولوده:

اولین نوباوه صاحب قران عباس شاه

تاریخ مولود مسعود اوست و در سنه یک هزار و هفتاد و نه انوشیر خان خلف ابو الغازی از اورگنج عازم استرآباد گردیده، با جعفر قلی خان حاکم استرآباد منازعه نموده، به قتل رسید، و انوشیر خان مسلط گردیده. در دوازدهم شهر

جمادی الأولى سنهٔ مزبوره نهب اموال اهل استرآباد را نموده، جمعی در آن تاخت به سبب ممانعت دادن اموال به قتل رسیده. چون این خبر سامعه افروز پادشاه جمجاه گردید مقرّب الخاقان شیخ علی خان را به وزارت اعظم تعیین، و منصور خان را در ماه رجب سنهٔ یک هزار و هشتاد به سرداری معین ساخته. چون انوشه خان خبر [الف 25] حرکت منصور خان را استماع می نماید از استرآباد حرکت کرده به سمت بلخ روانه گردیده، تاخت بلخ نموده، و بعد از آن محمد خان را به حکومت استرآباد تعیین نموده، محمد خان حسب الامر الاعلی عازم دشت قبیچاق گردیده، جمعی کثیر و جمی غفیر از اهالی دشت و ترکمان اسیر و دستگیر نموده، تنبیه به تیغ نمود.

و در سنهٔ یک هزار و هشتاد و چهار سلطان جلالت نشان از دار السلطنهٔ اصفهان به قزوین حرکت فرموده به سان سپاه پرداخت. و ثانیاً شیخ علی خان وزیر اعظم را که استعفا از امر وزارت دیوان اعلی نموده بود، خلعت وزارت داده، به آن منصب خطیر سرافراز گردانید.

ملّخص سخن آن که در ایام دولت دوران عدّت آن خدیو سلیمان حشمت اهل ایران در مهد امنیت آسوده، عباد الله را اوقات در کمال رفاهیت گذران، و شیعیان عالی مکان در مساجد و معابد به دعاگویی آن خسرو عادل اشتغال نموده، علما و فضلا به تدوین کتب دین پرداخته.

گویند که آن سلطان عادل به نحوی مهیب و صاحب صولت بوده که به هر که نظر غضب انداختی، آن فقیر مغشی علیه گردیدی. و به نحوی ذهن وقادش مشتعل بود که به آنچه حدس زدی، گویا که علم قطعی داشتی.

و مکرّر با دانشمندان محشور و فضلائی مقدّس را کمال احترام می فرمود.

و از معمّرين استماع شد که آن پادشاه والجاه مدّت هفت سال از حرم محترم به تقریب علاقه [ای] که با یکی از حجله نشینان سرادق عفت داشته، یا ناسازی، بیرون نیامد، و باوجود آن مطلق اختلالی در امر مملکت بهم



نرسیده، دولت کذایی گذران، و هیچ یک از مفتتین شرارت آیین ایران قدم جرأت به میدان فتنه انگیزی نتوانستند گذاشت، هرچند بعضی از فتنه انگیزان تصوّر می نمودند که آن خدیوی بی همال به عالم عقبی انتقال نموده، اما چون ظهور سلطانی که قائم مقام او تواند بود، نبود، دست از پا حرکت نتوانستند داد تا آن که بعد از هفت سال که از حرم محترم بیرون آمد، دوستان سجدات شکر به تقدیم رسانیده، دشمنان از خوف جان در زوایای خمول خزیدند.

و در سنه یک هزار و یکصد و پنج به جنّات عدن شتافته، خوانین دولت خواه حسب الوصیّه شاه شاهزاده سام میرزا را که در کمال رشد به نهایت بوده، اراده می نمایند که جالس سریر سلطنت و قائم مقام سلطان سلیمان مرتبت نمایند. حکیم باشی و سایر امرا و مستوفیان دیوان اعلی، مثل میرزا طاهر وحید مصلحت در آن می دانند که چون سلطان سعید مغفور شاه سام میرزا متخلّص به سامی پسر دوم شاه اسماعیل محسوب است که در 923 ه.ق ولادت یافت. در حیات پدر نخست حکمران گیلان شد و سپس به حکمرانی خراسان در 928 رسید، اما پس از چندی در 930 که پدرش درگذشت، معزول گردید و بر شاه طهماسب طغیان کرد و پس از شکست، از شاه طهماسب امان نامه گرفت و به دربار رفت. او 12 سال در دربار زیست تا آنکه در 955 برادرش القاص میرزا خروج کرد و به عثمانی گریخت. در 956 تولیت اردبیل را به او سپردند. 12 سال دیگر در این مقام ماند و در 965 خروج کرد و شکست خورد و اسیر شد و در قلعه فقهه زندانی گردید و پس از 6 سال حبس در 975 ه.ق درگذشت. سام میرزا شاهزاده ای با ذوق و با فرهنگ بود، کتابی به نام تحفه سامی در احوال شاعران و دانشمندان آخر عهد تیموری و عصر خود نوشته است که بارها چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر - خلاصه التواریخ قمی، 550/1-557؛ احسن التواریخ روملو، 343؛ خلد برین، 291؛ تکمله الاخبار، 232؛ تاریخ نظم و نثر، 379؛ فرهنگ سخنوران، 258.

نامبرده از منشیان مشهور و از اهالی قزوین بود، در 1015 زاده شد و در 1110 ه.ق درگذشت. وی در زمان شاه عباس ثانی مجلس نگار دربار بود و عباس نامه را در وقایع روزگار همان سلطان صفوی تألیف کرد. - مقدمه عباس نامه از مرحوم ابراهیم دهگان، تذکره نصرآبادی، 17؛ ریحانه الادب، 281/4.

سلطان حسین خالی از سطوت و مهابت، و راغب به اجر است و تغییر و تبدیلی به ایشان نمی دهد و امر ایشان در کمال نظام و نسق خواهد بود، از فکر مملکت و صولت سلطنت غافل گردیده، آن سلطان سعید شهید را بهتر دانسته، سام میرزا را مکحول می سازند.

و همچنین از بعضی معمرین استماع شد که روزی دایه سلطان شهید سلطان را به بغل گرفته به نظر پادشاه سلیمان بارگاه می رساند، [ب 25] همان لحظه شاه ملاحظه سلطان سعید را که می نماید به زبان الهام ترجمانش می گذرد که این دولت صفویّه از مظلومی این طفل به باد فنا خواهد رفت.

سلطان سعید و خاقان شهید، رشته تسبیح انتظام دین مبین، و سلک نظام عقد ملت مستبین، گلدسته بند حدیقه شرع انور، و چاکر به اخلاص دودمان حیدر صفدر، ما صدق الشّ فقه علی خلق الله، صاحب اذیال السّ لطان العادل ظلّ الله، مسند آرای دیوان برتری و زینت ایوان سروری، مظهر آثار عنایت سبحانی و مورد مرحمت یزدانی، اشرف افاخم السّ لاطین نسبا و اعظم اکارم الخواقین حسبا، رافع لوای دین، و ماحی آثار جا حدین. طلعت رخسارش صبح جهان افروز عید، و دست دریا نوالش در حین اعطا امید هر نا امید، المسدّد و المؤیّد من الله الملک الغنی، شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان الصفوی الموسوی - قدّس الله تربته - پادشاه عادل کامل، مظلوم نواز رعیت پرور بوده به نحوی که در ایام دولت روزافزون او به جهت طلبه علوم دین اتفاق افتاده در هیچ قرنی کس نشان نداده. در توقیر سادات و علما سعی بلیغ می فرموده، تمام همّت خود را مصروف مراعات این طبقه علیه نموده. از جمله آثار آن سلطان فلک اقتدار مدرسه شاه، واقعه در دار السّلطنه اصفهان است که از

روزی که بانی این اساس سبع شداد برجیس را مدرّس مدرسه فلک ششم ساخته، چنین مدرسه و بنایی ندیده و گوشه نشینیده. و آنچه از کتب علمی که در زمان دولت ابد مقرون او مصنّف گردیده در زمان هیچ یک از سلاطین به جهت فضیلتی شیعه این دولت میسر نگردیده؛ اگرچه تیغ بی دریغش از جهاد اعدا در غلاف بود لکن در باب جهاد علم نهایت جهد می نمود و به ترویج دین مبین می افزود.

بعضی از ناقص فهمان شمشیر زبان آخته و به مذمت آن سلطان معدلت نشان پرداخته، می گویند که او ایران را به باد فنا داد. مگر به کتب سیر نظر ننموده اند که به مضمون و تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوَلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (1)، هر دولت را پایانی، و هر سلطنت را انتهای می باشد. دولت باقی مخصوص پادشاهی است که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (2) گویند. پس از این قرار هر شخصی که در آخر دولتی و انتهای سلطنتی افتاده باشد او مذموم [است] و دولت را به باد داده؟! این بحث بر بزرگان چندی رواست که تعداد نام ایشان در عرصه خامه نیست چه مثلاً در صفحه تقدیر مرتسم گردیده بود که دولت از بنی امیه انتقال به بنی عباس نماید و از بنی عباس به سلاطین ترک چنگیزی، و از ایشان به تیموری. و همچنین نظر به این، آن که در آخر دولت مانده، او مردود خواهد بود؟ نه چنین است بلکه هر امری وابسته به قضا است و جمیع کلیّات و جزئیّات موقوف به رضای خداست. و در حدیث قدسی وارد است که: «نیست به غیر از من خدایی خالق خیر و شرّ، خوشا حال [الف 26] کسی که من خیر به دست او جاری سازم و وای بر کسی که من شرّ به دست او جاری گردانم». قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا

لفظ حدیث مزبور به روایت امام جعفر صادق-علیه السلام- به این قرار است: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَ خَلَقْتُ الشَّرَّ فَطُوبَى لِمَنْ أُجْرِيَتْ عَلَيْهِ الْيَدِ الْخَيْرِ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ أُجْرِيَتْ عَلَيْهِ الْيَدِ الشَّرِّ، وَ وَيْلٌ لِمَنْ قَالَ: كَيْفَ ذَا؟ وَ كَيْفَ ذَا؟» بحار الانوار، 160/5.

ص: 108

1- آل عمران 140/3.

2- غافر 16/40.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (1). و همچنین می فرماید: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (2).

نگویی که افعال سلاطین نامشروع از این جبر لازم است بلکه محققین علما گفته اند که فرق است میان فاعل و موجد؛ چه موجد آن است که فعلی را با جمیع موقوف علیه آن فعل بعمل آورد، و در فاعل همین ارتکاب آن فعل کافی است. پس افعال عباد را موجد خدای تعالی است و ترتب عقاب مثلا بر فعل ایشان به آن که خالق آن دیگر کس است مفسده نیست؛ چه عقاب و ثواب لازم فعل افتاده پس اثر آن باید که در فاعل پدید آید نه موجد.

چنانچه طیب ترکیبی مسموم ترتیب دهد بالضروره، آن کس که خواهد خورد، خواهد مرد، نه آن کس که احداث آن نموده باشد. بالجمله این مقام تقاضای بیان این مسئله غامضه نمی نماید و از موضوع دور می افتد، به حکایات آن سلطان مظلوم می پردازد.

بعد از آن که به تاریخ سنه یک هزار و یکصد و پنج وقت ظهری که سلطان کواکب سریر آرای ملت عاشق گردید، آن خدیو بی همال نیز جالس اورنگ جمشیدی گردیده، تاریخ جلوس او را «ظهر» یافته اند. با رعایا و برایا کمال خوش سلوکی منظور [داشته] و ابواب مراسم به روی کافه ناس گشوده، درهای عیش و نشاط و رفاهیت به روی اهل عالم باز، و هنگامه عدالت و طنطنه رأفت را ساز کرده، از وفور نعمت کار به جایی رسیده که از شخص صادق القولی استماع شد که ملاحظه نموده بود که طعام پر ادویه و گوشت و روغن زیاد از سفره مانده، در پشت دیوار دولت خانه قزوین ریخته بودند، و

ص: 109

1- التوبه 51/9.

2- الحديد 22/57.

احدی رغبت به اکل آن نمی نمود. بعد از چند روز مشاهده کردند که العیاذ باللّٰه کسی بدان بول نموده. و آن سلطان به مرتبه [ای] بی آزار بوده که کلاغی را در درخت زده، بی جان می نماید و به تدارک آن که چرا جاننداری را عبث بی جان نموده مبلغ چهل تومان زری که به زر حال قریب به شصت تومان می شود، به مصرف فقرا رسانیده.

چون اکرام و تعظیم از لوازم امور سلطنت است کلام اللّٰه مجیدی به میان مندیله خود گذاشته که هرکه تعظیم نماید تعظیم قرآن مجید نموده باشد. و اکثر اوقات به خطّ شریف خود مشغول کتابت کلام اللّٰه می گردیده هر امری که رو می داد، دست توکل به دامن توکل زده به دعا و تصدّق رفع می نموده، نهایت امراء عظام در سرحدّات متوجّه امر ثغور بوده. مدّتی دولتش بر همین منوال گذران بود تا آن که به تسویل ملاّباشی و حکیم باشی - که دولت خواه خود بوده اند - امرائی که کار از ایشان متمشّی می شده در امور مملکت داری کمال مهارت داشته اند از آن امر معزول، و بعضی از خوانین که به غیر از شهوت نفس متوجّه امری نمی خواستند شد [ب 26] منصوب نموده. چنانچه فتح علی خان اعتماد الدّوله که مردی کاردان عاقل و شجاع باذل بوده، مکحول، و به این جهت امور سرحدّات و کار ایران و ایرانیان مختل و باطل گردیده، آنچه در پرده غیب مستور بود، به ظهور خرامید.

و نظر به آن که بایست امر دولت به سلطان نادر شاه افشار انتقال یابد، در یک هزار و یکصد و ده ندر قلی بیک که از اهل قرقلو - و قرقلو نوعی از افشار، و افشار از جنس ترکمان می باشد - و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده، در درباره حکیم باشی و ملاّباشی در نظام دیوانی صفویه - تذکره الملوک، 33، 32، 2؛ عباسنامه، 336.

نامبرده وزیر اعظم شاه حسین صفوی بود که به اثر سعایت بدخواهان، شاه او را معزول، و سپس در 1133 ه. ق کور کرد. برای اطلاع بیشتر - تذکره الملوک، 73، 11؛ روضه الصفا، 507/8؛ فارسنامه ناصری، 496؛ جهانگشای نادری، 12؛ مجمع التواریخ، 55، 31.

ایامی که مغولیه به توران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور شاه اسماعیل صفوی به تقریبات چندی کوچ کرده در سرچشمه کوبکان من محالّ ابورد، در قلعه دستجرد دره جز تولد یافت.

و در سنه یک هزار و یکصد و بیست و یک میرویس غلجه افغان که از ظلم گرگین خان، ملقب به شاه نواز خان به جان آمده، بهانه گفته، از قندهار عزم رکاب سلطان مغفور نموده، از بی اعتدالی گرگین خان عرض نمود، دید که فایده ای ندارد و پادشاه دادرسی نمی نماید، بعد از معاودت از مکه گرگین خان را کشته.

این خبر به سلطان مغفور رسیده کیخسرو خان برادر [زاده] گرگین را به تسخیر قندهار مأمور ساخته در سر قلعه به عالم عقبی شتافت. و بعد از آن محمد زمان خان شاملو به این امر مأمور گردیده، در راه زمان عمرش بسر رسید.

میرویس هشت سال به حکومت قندهار اشتغال نموده، متوفی [شد].

عبد العزیز برادرش یک سال حکومت [کرد] و محمود ولد میرویس به قتلش پرداخته. در سنه یک هزار و سی و سه صفی قلی خان، ترکستان اوقلی را به سمت هرات فرستاده، در صحرای کافر قلعه فی مابین او و زمان خان ولد دولت منازعه اتفاق افتاده، بی سر گردید.

و در همین سال ترکمانان خاص خانی استرآباد بنای طغیان گذاشته، ملک محمود سیستانی نیز لوای عصیان برافراشت. و محمود ولد میرویس افغان در سال بعد به بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان قدیم گردید، در نامبرده خود را از اولاد صفاریه می پنداشت، و مدعی سلطنت بود. بخشی از خراسان را تصرف کرد و در مشهد به نام خود سکه زد و تاج کیانی ساخت و بر سر گذاشت. برای اطلاع بیشتر - تذکره الملوک، 77؛ روضه الصفا، 511/8-513؛ فارسنامه ناصری، 506؛ جهانگشای نادری، 96، 62-97؛ احیاء الملوک، 449 به بعد.

درباره محمود افغان، و هجوم افغانها - که کارگزار دولت صفویه در شرق ایران بوده اند - رجوع کنید خصوصاً به ویلم فلور، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه ابو القاسم سّری.

خلال آن حال شهیداد خان بلوچ عازم تاخت کرمان گشته، اهل کرمان قلعه را خالی کرده، ملتمس مقدم محمود نامحمود گشتند. در آن دم خبر شورش قندهار فاش گشته، محمود بعد از شنیدن این خبر، کرمان را تاراج و اسیر کرده، آهنگ قندهار نمود.

و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر گشته با هشت هزار کس عازم کرمان گردید و تاخت نموده، چون به قلعه کیان کرمان رسید در باب تفویض قلعه بدان نامحمود تا انجام کار اصفهان استمهال کرده، محمود نیز قبول کرده، عازم دار السلطنه اصفهان شد. اعیان دولت صفویّه مردم روستایی و بازاری را اسباب جبهه خانه داده، به میدان شتافتند. روز دوشنبه بیستم جمادی الأولى سنه یک هزار و یکصد و سی و چهار (1) مطابق اودیل در کلون آباد، چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع، و قزلباشیه مغلوب [شده] و [الف 27] ارستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار مقتول گشته، تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو به تصرف افغان درآمده، بقیه السیف وارد شهر اصفهان [شده] و بنای سپه بندی دروب و محلات گذاشته. بعد از دو روز، محمود، فرح آباد را به جهت نزول اختیار (2) کرده، قحط در اصفهان شایع [گشته] و سلطان محمد ولد اکبر خاقان سعید و بعد از او صفی میرزا را ولیعهد، و آخر معزول ساخته.

بیست [و] سیم رمضان طهماسب میرزا را در ظلمت لیل روانه کاشان به جهت امداد مقرر فرموده، در یازدهم شهر محرم سنه یک هزار و یکصد و سی [و] پنج مطابق پارس نیل محمود نامحمود شاه شهید را به فرح آباد برده، آن سلطان ذیشان افسر سروری را به محمود داده، محمود بر سر گذاشته، همان شب کس برای ضبط خزاین و دفاین و کارخانه جات پادشاهی روانه اصفهان ساخت و

ص: 112

---

1- اصل: یک هزار و سیصد و سی و چهار هزار.

2- اصل: اخبار.



خود در چهاردهم ماه مزبور با فرّ فرعونى و بيداد شدّادى داخل شهر گشته، و سگّه و خطبه را به نام خود کرد.

و این خبر در آخر محرّم به طهماسب میرزا رسیده، نکته سنجان قزوین «آخر محرّم» را تاریخ جلوس یافتند. و ملک محمود سیستانی در این سال وارد مشهد مقدّس گردید. چون خبر سلطنت محمود به اطراف عالم شیوع یافت، سلاطین به طمع افتاده، ابراهیم پاشا (1)، حاکم ارزن الروم به طرف گرجستان و حافظ احمد پاشا، حاکم وان به تبریز و حسن پاشا، والی بغداد به کرمانشاهان، و روسیه به دارالمرزگیلانات، و ترکمان به استرآباد آمده، تمامی را متصرّف [شدند]. و در سنّه 1136 محمود در اصفهان و ولایت عراق علم حکمرانى افراخته، جمیع اولاد شاه سلطان حسین مرحوم که سی و یک نفر بودند، معروض تیغ جفا ساخته، نعش ایشان را به قم فرستاد.

و از باطن فیض موطن آن شاهزادگان مغفور در همان اوقات مرض جنون و فالج شدیدی طاری او گردیده، بنی عمّش اشرف که به انتظار مرگ او می زیست، او را بخفه هلاک کرده در سریر سلطنت کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران نشست.

و در سال سیم جلوس اشرف، احمد پاشا، والی بغداد به اتفاق حاکم بیان و حاکم موصل به فرهان آمده، ایلچی به نزد اشرف به طلب شاه سلطان حسین فرستاده اشرف ملعون شمرآسا سر حسین مظلوم را بریده به نزد احمد پاشا فرستاد.

و در این سال تلاقی فریقین واقع شده، رومیّه مغلوب [گشتند]. و در سال دیگر مجدداً احمد پاشا بنای جنگ گذاشته، فی مابین رومیّه و افغان چنین قرار یافت که ولایت خوزستان و لرستان و فیلی تا کّرّاز و زنجان و سلطانیّه و خلخال و اردبیل با رومی، و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز به افغانه

ص: 113

1- اصل: ابراهیم پاشای.

متعلق و مقرر باشد. و ایلچیان از طرفین آمده صلح را به عهود و موثیق مؤکد ساختند.

و از بعضی فضلا استماع شد که کلیددار روضه متبرکه حضرت سید الشهداء و سند السعداء ابو عبد الله الحسین در همان شبی که شاه سلطان حسین مرحوم به درجه شهادت فایز می گردیده، در خواب می بیند که جناب سید الشهداء علیه السلام - و علی ابائه ألف التحیه و الثناء - می فرمایند که امشب حسین پادشاه عجم مهمان ماست. و همان روز را تاریخ گذاشته، تا خبر می رسد که آن سلطان [ب 27] مغفور را در همان دم به قتل رسانیده اند.

در نظر عبرت بینان عالم کون و فساد این امر غریب نیست؛ چه صدور این امور به جهت مقرّبین انبیا و اولیا بوده، حضرت امام همام را به جهت وعده حکومت ری به آن نحو به درجه شهادت رسانیدند. هرگاه یک نفر از ذریه او نیز به همان نحو فیض پذیر درجه رفیع گردیده باشد، دور نیست. امیدوار است که جناب احدیت آن شاه مغفور را با اجداد میرور در اعلیٰ غرف جنان آسوده گرداند. مدت سلطنتش سی سال بوده.

ص: 114

## ذکر احوال شاه طهماسب ثانی ابن شاه عباس

آن نقاوة دودمان سلطنت و خلاصهٔ خاندان دولت، جرعه کش بادهٔ جلال و مست صهبای اقبال، همای اوج شهرداری و آفتاب برج بختیاری، خلف الصّدق پادشاهان کامگار و قرّه العین خواقین نامدار، شیردل هژبرافکن و هژبر شیرشکن، زینت سریر جهانبنانی، شاه طهماسب ثانی، بعد از آن که در حین محاصره اصفهان فرار نموده به تدارک لشکر و جمع آوری سپاه پرداخته امان الله نام افغانی از جانب محمود سردار گردیده، بعد از ورود افغانه به ده فرسخی قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت به آذربایجان فرار، و قزوینیان بعد از معاهده و استیمنان، افغانه را داخل شهر ساختند. افغانه بنای تعدی گذاشته، قزوینیان شمشیر حمیت آخته، جمعی از ایشان را به خاک هلاک انداختند. افغانه که در باغات خارج قزوین بودند، فرار کرده، محمود به استماع این خبر از قزلباشیه یکصد و چهارده تن از ایشان را قتل نموده. در سنهٔ 1141 شاه طهماسب به اتفاق ندر قلی بیگ افشار با الله یار افغان مجادله [کرده]، و افغان در کافرقلعهٔ هرات شکست یافته. در سنهٔ 1142، روز

دوشنبه 13 شهر محرم الحرام مطابق تخاقوی نیل اشرف افغان از اصفهان حرکت نموده ششم شهر ربیع الاول با شاه طهماسب و ندر قلی بیک در کنار آب مهمان دوست به مقابله شتافتند. اشرف دم علم کرده، فرار نمود و اسلام [خان] بی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر درّه خوار (1) را که در میان دو کوه واقع بود، گرفته، عبور را مانع، و شکست فاحش یافته، فرار نمودند.

و بعد از ورود به اصفهان امر به قتل عام نموده، سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف و سایر رجال به تیغ گذرانیده. و در ربیع الثانی این سال جنگ مورچه خورت واقع شد که شاه طهماسب در طهران متوقف و ندر قلی بیک آمده جنگ عظیم نموده، افغان را شکست و افغان از اصفهان حرکت، و ندر قلی بیک عازم سمت اصفهان شد و کس به تعاقب شاه طهماسب فرستاده، شاه وارد اصفهان گردید.

بعد از چهل روز ندر قلی بیک به تعاقب اشرف به جانب شیراز حرکت نموده، اشرف در زرقان شکست یافته و سیدال به رسم استیمان آمده ندر قلی بیک اسرا را که صبیّه بکر خاقان مغفور بود، گرفته اشرف از شیراز فرار نموده که ابراهیم غلام حسین او را به جهنم فرستاد.

ندر قلی بیک والیگری خراسان را الی یول کرپی به ضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان به خود متعلق ساخته، رضا قلی میرزای ولد خود را نایب ساخته، در همان سال با تیمور پاشای حاکم [الف 28] وان، و خانای پاشای ولد سلیمان بیه در صحرای ملایر جنگ [کرده]، و رومیه را شکست داده، فتح همدان و کرمانشاهان نمود.

و در سنه 1144 شاه طهماسب حرکت نموده به تسخیر ایروان عازم شد و علی پاشا مقابله نموده شکست فاحشی یافته، احمد پاشای والی بغداد عازم

ص: 116

---

1- اصل: و اسلام پی اسلام افغان پنج هزار افغان برداشته سر در خرار.

عراق گردیده، شاه طهماسب مقابله نموده، شکست یافته، رومی زور آور شده، بنای مصالحه نهادند.

### صورت صلاح نامچه رومیه با شاه طهماسب ثانی

سزاوار ستایش و شایسته سپاس جناب کبریای مالک الملکی است - جلّت عظمته - که اگر وکیل حکمتش اصلاح ما بین سلاطین قاهره طبایع متضاده نمی فرمود، اصناف قبایل و عشایر مکونات از صدمه جنود سپاه حرارت و برودت پایمال سم ستور فنا و زوال گشته در چمن همیشه بهار هستی خیمه بقا برپا نمی توانستند نمود، و انواع رعایای محدثات به علّت استیلا و فود و عساکر رطوبت و بیوست تاراج غارتگران عدم شده و در معموره وجود به اطمینان خاطر نمی توانستند آسود. مدبری عظم سلطانه صلح نامچه حضرت انسان را به اعتبار الفت و مصالحه عقل روحانی و مرابطه جسم هیولانی تشریف شریف و آتاه الله المُلک و الحِکمه (1) در بر کرده، و تاج و هاج اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ (2) بر سر نهاده، و منطقه و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (3) بر کمر بسته، و منصب خلافت کبری و شغل سلطنت عظمی به اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (4) به او ارزانی فرموده، و درود نامعدود بیرون از احاطه حدود نثار مرقد مطهر و مشهد معطر شاهباز عرش نشین لاهوت، و مبلغ کریمه شریفه و الصُّلْحُ خَيْرٌ (5) خطیب منبر فائقوا الله و اصّاحوا ذات بینکم (6)، و رافع لوی و اَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ (7)، اَعْنِي

ص: 117

1- البقره 251/2.

2- ص 26/38.

3- الاسراء 70/17.

4- البقره 30/2.

5- النساء 128/4.

6- الانفال 1/8.

7- النحل 91/16.

جناب مستطاب ختمی مآب سید اکبر-علیه الصّٰلموات و التّٰحیّٰه-و آل طیبین و اصلاب طاهرین او که متابعت ایشان موجب صلاح مواد فاسده کفر و طغیان است و باعث استحکام عهد اسلام و ایمان است. علیهم رضوان الله الملك المّٰن.

اما بعد؛ سبب الفت این کتاب زاکّیات مشروحه البینات مصالحت پیرا، و جهت ارتباط این فقرات طیبیات مؤالفت انما آن است که چون غرض اصلی از وجود سلاطین کامکار، و علّت غایی از تسلّط خواقین گردون اقتدار- که خلعت سلطنت شان به طراز انّ الله یأمُر بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ (1) مطرّز است -انتظام و آبادی امصار و بلاد، و رفاهیت احوال رعایا و عباد است و حرکت ایشان به قصد نزاع و جدال یکدیگر در سر ملک و مال فانی دنیا سبب قطع حرث و نسل، و باعث تهیج نائرة و الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ (2) می گردد و به مقتضای و انّ طائفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا (3)، اصلاح ذات البین بر هر فردی از افراد مسلمین فرض عین و به نصّ حدیث شریف «الفتنه نائمہ لعن الله من ايقظها» مرجوع خواطر طرفین و مطعون لسان شرع و عقل و مؤاخذ نشأتین است. بناء علیه چون قریب به تاریخ تحریر این کتاب الفت تقریر فی ما بین دولت ابد مدّت دوران عدّت شامل المعدلت مفیض المنصفت لزوم البرکت [ب 28] اعلیحضرت سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی و اعلیحضرت ابن شاه سلطان حسین شاه طهماسب ثانی سررشته عقود مصالحه و مصافات گسیخته، و غبار فتنه تا آسمان انگیزته بود، از قبل دولت عثمانیه احمد پاشا و از طرف عتبّه صفویه بنده خیرخواه محمد رضا عبداللوه به تاریخ یوم الاثنین ششم شهر رجب المرجب در محروسه کرمانشاهان به این

کنز العمال، 30891/11.

ص: 118

1- النحل 90/16.

2- البقره 191/2.

3- الحجرات 9/49.

کیفیت عقد و مصالحه و مصافحات و عهد و مؤالفت و مواخات را توثیق و احکام نموده که از حدود عربستان حویزه و لرستان فیلی و از عراق کوهستان اردلان و کرمانشاهان و از آذربایجان ولایات ساوجبلاغ مکرری و ارومیه و افشار و لاجان و چورس و خوی و سلماس کماکان به دستور قدیم، و دار السلطنه تبریز و توابع مضافات آن از محال قول بیکیان الی رود ارس متعلق به دولت علیّه صفویه، و ماورای رود ارس کلّهم کما کان متعلق به دولت خاقانیه آل عثمان [باشد] و بعد الیوم از دولتین عظیمتین به هیچ وجه مخالفت نورزند و طریق منازعت و شقاق نیموده، از طرفین سیوف معاندت و خلاف در غلاف بوده، محافظت شروط قدیمیه را با شروط مفصله ذیل رعایت و مراقبت، و توکید آن عهود و مواثیق را کما هو حقّه متابعت کنند، فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ (1).

شرط اول آن که از ممالک ایران که در تصرف کارگذاران دولت علیّه عثمانیه می ماند که عبارت از نخجوان و ایروان و گنجه و تقلیس و شیروان و داغستان باشد و ولایاتی را که در دست افغان و رومی است، استرداد نموده باشد با صفویه، و این طرف آب ارس با ایران، و آن طرف با رومیه بوده، به علاوه آن نه محل از محال کرمانشاهان که با ایران بوده به صیغه آرپه لق به احمد پاشا مقرر گردد. و نادر شاه در این سال تسخیر هرات نموده، دفع افغانه نموده. سنه 1145 نادر شاه از خراسان حرکت و شاه طهماسب را معزول ساخته، شاهی را به اسم عباس میرزای ولد او که در آن وقت هشت ماهه بود، نامزد کرده، شاه طهماسب را روانه خراسان ساخته. در سنه 1145 نادر شاه از کرمانشاهان حرکت، و روانه کرکوک و بغداد گردیده، به احمد پاشا و سایر پاشایان جنگ و فتح سلطانی نموده به جانب بغداد حرکت، و به تسخیر قلعه بغداد پرداخته. و در آخر محرم سنه 1146 توپال عثمان پاشا صدراعظم سابق

ص: 119

که به سر عسکری مأمور بود با صد هزار نفر از سپاه روم وارد کرکوک، و احمد پاشا با او متفق گردیده با نادر شاه جنگ کرده، شکست داده، نادر شاه به همدان معاودت، و بعد از چند روز دیگر خودسازی و مجدداً با توپال پاشا منازعت نموده، توپال سرعسکر کشته شده، ده هزار نفر از سپاه مقتول، و سه هزار نفر اسیر گردیدند. و عازم تسخیر بغداد گردیده، احمد پاشا عرایض استکانت آمیز مرقوم و التماس کرده که ولایاتی را که در تحت تصرف رومیّه است از گنجه و ایروان و شیروان و تغلیس، به تصرف دولت [الف 29] نادری دهند. لهذا نادر قلی بیک حرکت، و عازم شیروان گردید. بعد از تمشیت مهام آنجا نادر قلی بیک با دوازده هزار نفر سپاه وارد قارص گردید، عبد الله پاشای سرعسکر روم با یکصد و بیست هزار سپاه به مقابله شتافته، عبد الله پاشا شکست یافته، به قلعه رفت، نادر شاه مراجعت نمود، عبد الله پاشا تصور نمود که در ایران امری رو داده، با هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده متعاقب نادر قلی بیک شتافته در محلّ موسوم به پاغورد من اعمال ایروان در بالای تپه موسوم به مراد تپه، جنگ سلطانی نموده، نادر شاه اردوی خود را که پانزده هزار نفر بوده به بالای تپه برده. در بیست و ششم محرم سنه 1148 عبد الله پاشا حرکت کرده، نادر قلی بیک زور آورده، شکست فاحش داده، زیاده بر پنجاه هزار نفر اسیر و دستگیر [کرده]، و عبد الله پاشا و سارو مصطفی خویش خواندگار کشته گردیده، فتح نامی نمود. و احمد پاشا را رخصت مصالحه داده فی ما بین دولتین به تسلیم قلعه ایروان مصالحه شده. و نادر شاه به سمت داغستان ثانیاً حرکت [کرده] و در نهم شهر صیام نادر قلی بیک وارد صحرای مغان گردیده، از هر ولایت جمعی را طلبیده، فرمود که حضرت شاه طهماسب و شاه عباس هردو پادشاه زاده ایشان هرکه را خواهند قبول نمایند. اهل ایران طوعاً او کرها راضی به سلطنت او گردیده، علی پاشا که از جانب سلطان روم به مصالحه آمده بود، حاضر بود.



ندر قلی بیگ که در این اوقات اسم شاهی بر او قرار یافت، گفت که هند و روم و ترکستان به خلافت خلفاء اربعه قایلند، و در ایران هم سابقاً این مذهب رایج بوده، خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل مذهب تشیع را شایع، و به علاوه آن سب و رفض نموده، هرگاه طالب دروغ هستید سالک مذهب اهل سنت گردید، در فروعات مقلد به طریقه امام جعفر صادق شوید. اهل ایران وثیقه نوشتند و به خزانه سپردند، و مضمون نوشته این است:

غرض از تحریر این وثیقه واضحه الدلالات و باعث بر تنمیق این صحیفه صحیحه البینات آن که چون همگی ولایات تا ظهور زمان شاه اسماعیل صفوی در تصرف اهل سنت و جماعت، و ایشان تابع خلفای کبار بوده اند و بعد از آن که شاه اسماعیل متصدی امر سلطنت شد، چون ممالک ایران را از تصرف ترکمانیه و افشار که از اهل سنت بوده اند، گرفته بود، صرفه کار و استحکام اساس دولت خود که مبادا رعایا از راه موافقت مذهب باز مایل به ایشان گشته، رخنه در اساس سلطنتش بهم رسد، فی ما بینهم بنای سب و رفض گذاشته به دستگیری این تدبیر آتش افروز دو بر همزنی کرده (1)، بنیان تقاص را مستحکم ساخت و به این وسیله رسم آمیزش و التیام را از میانه اهل اسلام برانداخت تا این که مسلمین دست از مقاتله کفر برداشته، مشغول اسر و قتل نفوس و فروج و نهب اموال یکدیگر شدند. و از نتایج این قضیه کار ایران به اینجا رسید که طایفه لژکیه بر شیروان، و افاغنه بر عراق و فارس و اصفهان، و ملک محمود سیستانی [ب 29] بر خراسان، و رومیه بر همدان و آذربایجان و کرمانشاهان، و روسیه بر مملکت گیلان الی دربند مسلط و مستولی شدند، و ضعفای ایران و عجزه و مساکین دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور و محن گشته، بعد از آن که دست امید ما از همه جا گسسته و گسیخته، و خاک یأس و نومیدی بر فرق اهل ایران ریخته شد، به

ص: 121

1- اصل: گردیده.

فحوای کریمه سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (1) عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و مهر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت مقرون، نواب سپهر رکاب، برگزیده حضرت خالق، زحمت کش راه خلاق، آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، درّی درج بسالت و گیتی ستانی، مظهر قدرت الهی، طلای دست افشار معدن پادشاهی السلطان الأعظم و الخاقان الأفخم السلطان نادر قلی بهادر خان- خلد الله ملکه و سلطانه- از افق خراسان تابان، و مشعل دولت فروزش را برای ظلمت زدایی شب تیره روزی ما سیه بختان روشن و فروزان ساخت، اولاً به نیروی تأیید الهی دار الملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته، بعد از آن رایت افروز عزیمت به جانب اصفهان گشته و ممالکی را که در تصرف افغان بوده مسخر ساخت. و همچنین ولایات گیلان را از تصرف اروس، و ممالک آذربایجان و سایر قلاع را از تصرف رومیه انتزاع و مسخر گردانیده، آثار جور و عدوان را برانداخت، و در این اوان سعادت نشان که به عون عنایت الهی و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر، و رعایا و ضعفای این بلاد که چندین سال بوده که اسیر انواع مصایب و گرفتار محن و نوایب بودند هریک در مکان و مقرّ خود آسوده حال و رفاهیت روز شدند و کار دشمن شکاری اتمام و امور مملکت انتظام یافته، تمامی اهالی ممالک ایران را از سیّد و فاضل و عالم و جاهل و خرد و بزرگ و تاجیک و ترک و صغیر و کبیر و برنا و پیر در صحرای مغان به اردوی ظفر نشان احضار فرموده، خواهش‌مند اذن کلیات در امور گشته، مقرر فرمودند که برای خود از سلسله صفویه، و سایر طبقات هرکس را که خواهند به سلطنت و ریاست قبول کنند. چون اهالی ایران آنچه در این مدّت به روزگار خود دیده، از گل خیر بوستان صفویه بوده که در عهد ایشان آتش فتنه و تقاضت شعله ور

ص: 122

گشته، اطراف را به دشمن و ما را به دست انواع بلا و محن داده، خود نیز از عهده ضبط و محافظت ما برنیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس می باشیم که ما را از چنگ اعدا نجات، و قالب افسرده ما را دوباره حیات داده اند. لهذا همگی در مقام الحاح و زاری درآمده، دست به دامن رحمتش زده، مستدعی فسخ این عزیمت گشتیم. و بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته، ترک عزیمت مذکوره فرمودند و کمترینان نیز بالطوع و الرغبة قلبا و لسانا متفق اللفظ و الکلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترک تولائی سلسله صفویه کرده، عهد و شرط و اقرار و اعتراف نمودیم که نسلا بعد نسل [الف 30] شیوه سب و رفض و امور مبتدعه دولت صفویه را که منشأ مفساد عظیمه بوده، محو و متروک، و ملت حنیف جعفری را که همیشه از جمله ملل و متبوع ملت احمدی است معمول و مسلوک داشته، از سلسله صفویه ذکورا و اناثا احدی را تابع و مطیع نشویم، و در هر مملکت و شهر که باشند ایشان را اعانت و متابعت نکنیم، و هر یک از کمترینان که نسلا بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود درگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی -صلی الله علیه و آله و سلم- بوده، خون ما هدر، و عرض و ناموس ما مستوجب عقوبت و خطر. تحریرافی چهارم شهر شوال سنه 1148.

و ایلچی روم را گفت که: من بنای مصالحه به پنج شرط می گذارم: اول آن که چون ایرانی از عقاید سابقه نکول کرده اند، علمای اهل سنت ایشان را خامس مذهب شمارند.

دویم رکنی از ارکان کعبه را با یکی از مذاهب شریک بوده به آیین جعفری نماز گزارند.

سیم امیر حاجی برای ایران تعیین شود.

چهارم اسرا را آزاد نمایند.

پنجم وکیلی از طرفین در پای تخت بوده باشد. و ملاباشی را به ایلچی گری فرستاده.

ص: 124

## گفتار در بیان احوال نادر شاه افشار جلالت آثار

آن زینت اورنگ جلال و زیب سریر اقبال، فارس میدان بسالت و شهسوار مضمار جلالت، مظهر جلال باری، آیت غضب قهّاری، سلطان دیهیم فرمانفرمایی و جوهر شمشیر جهان گشایی، تاج بخش ممالک هندوستان، دافع اعادی ایران، السلطان الأعظم و الخاقان الأکرم نادر شاه افشار جلالت شعاع؛ بعد از گرفتن نوشته از اهالی ایران در صحرای مغان، جیقۀ سلطنت بر سر، و سگه و خطبه را به نام خود کرده رضا قلی میرزا را والی خراسان ساخته، و آذربایجان را تا حدّ روم و اروس به ابراهیم خان برادر خود تفویض [کرده] و ایالت هرات را به بابا خان چاوشلو، و فارس را به میرزا تقی شیرازی داده. ملاّ علی اکبر ملاّ باشی را به رسالت روم فرستاده. در این سال میرزا قوام الدین محمد قزوینی مادةّ تاریخ را «الخیر فیما وقع» بسته، بعضی «لا- خیر فیما وقع» یافته اند. چون جلوس در روز بیست و پنجم شهر شوال مزبور واقع گردید، اهالی هر ولایت را مخلّع ساخته، رخصت انصراف ارزانی داشته، عازم قندهار گردید.

و در سنه 1149 فتح بحرین رو داده و تنبیه بختیاری نموده، از اصفهان به سیستان حرکت [کرده] و از آنجا به قندهار رفته، در مکان سرخ شیر بنای نادرآباد را گذاشته، و تمام دور قلعه قندهار را قلعه جات ساخته، تفنگچیان مأمور نمود. و رضا قلی میرزا اندخود و اشبورغان- که مسکن افشار و جلایر است- را گرفته روانه بلخ [شده] و بلخ را گرفته، از راه قرشی عازم بخارا [شده]. و ابو الفیض خان والی بخارا استمداد از ایلبارس خان والی خوارزم خواسته تا پنجاه هزار نفر اوزبکیه در سنه 1150 جمع، و جنگ نموده، ابو الفیض خان شکست یافته، متحصن به قلعه قرشی شده، نامه از جانب نادر شاه به رضا قلی میرزا رسیده که از سر قلعه برخیز که آن جماعت سلسله چنگیز خان اند و رعایت سلسله چنگیز خانیه لازم است. لهذا رضا قلی میرزا معاودت اختیار نموده. و در سنه 1150 فتح قندهار نموده.

و در سنه 1151 جواب نامه خواندگار [ب 30] اروم رسیده که چون هر رکنی به یکی از ائمه اربعه منسوب است به هریک از ائمه که رکن جعفری علاوه شود و تغییر داده شود منشأ فساد عظیمه است و رفتن امیر حاج عجم موجب فتنه است و هرگاه از راه نجف روند مانعی ندارد. ثانیاً علیمردان خان قلی را روانه نموده که در خصوص امیر حاج بشرطی راضی هستم که محافظین بغداد را غدغن [کنند] که آن راه را تعمیر نمایند.

و در سنه 1151 رضا قلی میرزا به آمدن ایران مرخص و به جهت نیابت آمده، نادر شاه روانه هندوستان گردید و فتح پیشاور (1) نموده در سنه مزبوره محمد شاه پادشاه هندوستان با سیصد هزار سپاه جنگی و دو هزار فیل و سه هزار اراده توپ به بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد آمده، سعادت خان صوبه دار با سی هزار نفر به امداد محمد شاه آمده، نادر شاه نیز به دو فرسخی اردوی محمد قلی آمده بنه سعادت خان را تاخت و سعادت خان به جنگ آمده

ص: 126

محمد شاه نیز حرکت کرده، شجاعان ایرانی سعادت خان را دستگیر، و خان دوران زخم‌دار [شد] و سی هزار نفر از سپاه هند و افغان در پنج ساعت به دست غازیان ایران مقتول [شدند] و محمد شاه چون ملاحظه شکست فاحش نمود، با قمر الدین خان به بنه خود مراجعت نموده شاه جلالت دستگاه او را محصور ساخته، روز سیم محاصره محمد شاه تاج سلطنت خود را برداشته، با خوانین و امرا عازم رکاب گردید. نصر الله میرزا تا به خارج اردو استقبال [نموده] و نادر شاه خود نیز از چادر بیرون آمده استقبال کرده در یک مسند نشستند.

و در غرة ذی الحجة این سال نادر شاه و محمد شاه حرکت، و وارد دهی - که مشهور به شاه جهان آباد است - گردیدند. در بیست و ششم محرم این سال نصر الله میرزا را تزویج با دختر محمد شاه اتفاق افتاده، چون نصر الله میرزا به دیدن محمد شاه رفت محمد شاه خفتان دور مرصع مروارید مکمل به جواهر با چند قطعه الماس و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب پیشکش [نموده] و تاج مرصع و تخت طاوس که دو کرور جواهر، به اصطلاح اهل هند هر کروری صد لک، و هر لکی عبارت از صد هزار روپیه به صرف ترجیع آن شده. و همچنین لالی و جواهر بسیاری و چند کرور خزاین محمد شاه و یک کرور زر که پانصد هزار تومان بوده باشد از مال سعادت خان و چندین کرور زر از مال سایر امرای نادر شاه ضبط و پنجاه و هفت روز در جهان آباد مانده محمد شاه را تاج بخشی نموده ممالک آن طرف آب اتک و دریای سند را از حد تبت و کشمیر تا جایی که دریای مزبور به دریای محیط اتصال می یابد به علاوه ولایات تبت و بنادر و قلعه جات تابعه به رسم پیشکش محمد شاه به سلطان نادر شاه داده. و در سنه 1152 رضا قلی میرزا با ایلبارس خان والی خوارزم جنگ نموده شکست داده و فتح ولایت سند نموده.

در سنه 1153 نادر شاه به بخارا [عزیمت] نموده، ابو الفیض خان تاج را به

نادر شاه (1) پیشکش نموده رخصت نشستن در مجلس یافته. روز شانزدهم شعبان سنه مزبوره به ابو الفیض خان تاج بخشی نموده، یک دختر [الف 31] ابو الفیض خان را به جهت خود، و یک دختر دیگر را به جهت علی نقی خان برادرزاده خود که آخر عادل شاه شد، خواسته، از بخارا حرکت نموده به جانب خوارزم آمده با محمد علی اوشاق و اوزبکیه خوارزم جدال نموده، و ایلبارس خان را کشته.

و دویم محرم سنه 1154 نادر شاه وارد علی آباد خبوشان گردیده، به مازندران آمد گلوله از جنگل در پل سفید [ما بین زیر آب و] بهجان به نادر شاه بسته و گلوله از بازو و دو سر انگشت او گذشته، به گردن اسب رسید و اسب غلطید.

در ربیع الاول وارد قزوین گردیده، روانه قراجه باغ و داغستان گردیده، یک ماه در غاری قموق مکث [کرده]، و شمنخال و سرخاب با عظمای داغستان به خدمت آمده. در سنه 1158 یگن محمد پاشای وزیر اعظم سابق از جانب خواندگار با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده حرکت، و نادر شاه، نصر الله میرزا را به تنبیه پاشایانی که از سمت دیاربکر و موصل می آمده اند روانه [کرده] او خود به مراد تپه، دو فرسخی ایروان آمده، جنگ سلطانی اتفاق افتاده، شکست به لشکر رومیه افتاده، سنگر و مطریس ترتیب داده، پیش می آمدند، عریضه از نصر الله میرزا رسید که شکست فاحش به سپاه روم رسیده، نوشته را به جهت سرعسکر فرستاد. در آن حال انقلاب و آشوب میان رومیه بهم رسیده، معلوم می شود که سرعسکر روم بدون مرضی فوت شده. سپاه نادری دوازده هزار نفر از سپاه ایشان کشته و پنج هزار نفر دستگیر [کرده] و اموال ایشان را تاخت نموده. بعد از آن فتح مبین به خواندگار روم نامه نوشت در خصوص خواهش رکن فسخ عزیمت شده.

ص: 128



و در این سال سه نفر ایلچی پادشاه ختن و ختا که دو نفر از اولاد چنگیز خان اند که یکی سلطنت ختا را دارد و یکی سلطنت ختن را، با تحف و هدایا و نامه به نزد نادر شاه فرستاده که بعضی ایالت ایشان در ترکستان می باشند و اطاعت نمی نمایند. شاه فرمان نوشته ایالت را به ایشان داد.

در دهم محرم سنه 1159 از اصفهان نهضت [نموده] و از راه بیابان طبرستان عازم ارض اقدس گردیده و از آنجا به سیر کلات رفته، در این وقت نظیف افندی را پادشاه روم به محض استماع این که نادر شاه دست از مطالب برداشته، فرستاده و صلح نامهٔ معمولی مرقوم و ارسال نموده، و در اصفهان نظیف افندی به خدمت رسیده. در سنه 1160 از این طرف مصطفی خان شاملو و میرزا مهدی خان منشی الممالک را به سفارت روم تعیین کرده، تخت طلای مرصع به لالی غلطان را با دو زنجیر فیل رقاص برای پادشاه روم ارسال نموده، و ملخص مضمون صلح نامهٔ این که چون سب و رفض که در زمان شاه اسماعیل معمول ایران بود، ترک گردیده و سابقا خواهش رکنی شده بود و آن را صلاح ندانستند، چون غرض اطفاء مادهٔ فساد است بر این نهج [ب 31] قرار یافت که اساس صلحی که در زمان سلطان مراد خان رابع واقع شد فی مابین دولتین مرعی، و حدود و ثغوری (1) که بوده، تغییر نیابد به شرط آن که من بعد فتنه نائم، و تیغ در نیام بوده.

مادهٔ ثانی: شخصی از طرفین در هر سال در دولتین حاضر باشد.

مادهٔ ثالث: اسراء طرفین مطلق العنان، و من بعد اسیر نشوند و حکام سرحدات به افعال ناشایست قیام نمایند. و این جماعت که به کعبه می روند و به عتبات مشرف می شوند دورمه و باج نخواهند، و هرگاه مال التجاره باشد، تسلیم نمایند.

و چون نادر شاه بنابه استیلای وساوس و توهمات دیگر چشم رضا قلی

ص: 129

1- اصل: سغوری.

میرزا را کنده، از غم این معنی تغییر در احوال او رو داده، آشفته مزاج گشت، در خلال این احوال خبر رسید که نقی خان شیرازی، کلبعلی خان کوسه [و] احمدلو سردار را به قتل رسانیده، لوای مخالفت افراشته. و اهالی شیروان حیدر خان افشار را کشته محمد ولد سرخاب لکزی را حاکم کرده. و در تبریز سام نام مجهولی را پادشاه نموده. و محمد حسن خان قاجار با ترکمانیه متفق شده، ظهور این امور سبب شدت ماده [فساد] گردیده، باب ابواب بی حساب گشاده، به این طور که هر بیگناهی ده الف و بیست الف- که هر الفی پنج هزار تومان بوده باشد- از ضرب چوب به اسم خود می نوشتند و [اگر] از ایشان بعمل نمی آمد، از خویشان و اقوام، بلکه از آن شهر بازیافت [می شد]. و در دهم محرم سنه 1160 که از اصفهان حرکت می کرد کله مناری از رؤوس ضعفا و بیگناه در هر منزلی ترتیب می داد. در این بین علی قلی خان ولد ابراهیم خان برادرزاده نادر شاه و طهماسب خان جلایر با اکراد خوبشان یاغی گردیده، ایلچیان را که در قوروق رادکان بوده، تاختند و در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری در منزل فتح آباد دوفرسخی خوبشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی خان ایرلوی افشار و قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی به اشاره علی قلی خان و تمهید صالح خان قرقلوی ایوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان نیم شب نادر شاه را مقتول، و سر او را در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند.

چون نادر شاه به قتل رسید طایفه افغان و اوزبک به اتفاق احمد خان ابدالی- که هواخواه دولت نادریه بوده- با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیزه کرده، افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته به مجادله افغانیه پرداخته، افغانیه را شکست داده و افغانیه تاخت فی الجمله کرده، روانه قندهار شدند.

افشاریه حقیقت حال را به علیقلی خان عرض، و علیقلی خان به سرعت تمام وارد مشهد مقدس گردیده، سهراب خان را با طایفه بختیاری بر سر کلات فرستاده. از

اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آورده اند، نردبان را در همان مکان گذاشته، صعود نمودند، نصر الله میرزا و امام قلی میرزا با شاهرخ میرزا [الف 32] هریک بر اسبی سوار، و به جانب مرو فرار [می کردند] و شاهرخ میرزا از نه فرسخی برگردانیده، قربان قلی قوشجی را از عقب او فرستاده قربان قلی به نصر الله میرزا رسیده نصر الله میرزا او را کشته، بدررفته، جمعی از قراولان مروی او را گرفته، به کلات آورده، رضا قلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد علیقلی خان روانه سرای آخرت نموده، نصر الله میرزا و امام قلی میرزا را به ارض اقدس آورده، آن دو برادر را مقتول، و شاهرخ میرزا را مخفی، و خیر قتل او را منتشر گردانید. علیقلی خان در بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه سنه 1160 در ارض اقدس جلوس نموده، خود را به علی شاه ملقب گردانیده سگه و خطبه به نام خود کرد. و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک- که هر کروری پانصد هزار تومان بوده باشد- در خزاین کلات موجود بوده سوای جواهرخانه و باقی تحایف، به وضع و شریف برافشانند، نقره خام را به بهای شلغم پخته به خرج داده، حسن علی بیک معیر الممالک با سهراب بیک غلام نظام بخش کارخانه گردیده، ابراهیم میرزا برادر خود را سردار عراق کرده، کرد خبوشان یاغی گردیده با ایشان جنگ [کرد] و ایشان را به اطاعت آورده.

در آن اوقات قحط و غلا در خراسان شایع گردیده، علی شاه به سمت مازندران حرکت [کرد] الله یار افغان توخی و عطا خان با قشونها آمده به او ملحق گردیدند، علی شاه بعد از فرستادن ابراهیم میرزا برادر خود بد مظنه گردیده، صالح خان افشار قرقلو از جانب ابراهیم میرزا در هزار جریب قزوین بود، چون خبر ورود علی شاه به اهل قزوین رسید. جمعی کثیر از افغان و اوزبک صالح خان را طعمه شمشیر و خنجر نموده، صالح خان با ده هزار نفر از افغان و اوزبک با علی شاه مقابله نموده، اهل قزوین بنه صالح خان را تاخت نمودند چون صالح

خان خبر بنه را شنید، فرار نموده، بعد از شکست صالح خان، علی شاه وارد قزوین گردیده به مضمون «من أعان ظالما فقد سلطه الله عليه» جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را به سعایت امام قلی بیگ نسقچی باشی از تیغ بیدریغ گذرانیده، از آنجا روانه ابهر و زنجان گردیده. علی شاه با شصت هزار نفر و ابراهیم شاه با بیست و سی هزار نفر در محل موسوم به سمان ارخی تلاقی واقع شده امیر اصلان خان با ابراهیم شاه متفق گشته تمام سپاه از علی شاه جدا گشته، به ابراهیم خان ملحق [شده]، و علی شاه با معدودی از خواص به تهران فرار کرده به تعاقب کس فرستاده. مشار الیه را با برادران دستگیر، و علی شاه را کور نمود. و ابراهیم شاه روانه همدان گردید و امیر اصلان خان از اردوی ابراهیم خان جدا شده، روانه تبریز گردید. ابراهیم خان دانست که بعد از استقلال امیر اصلان خان طرفی نخواهد بست، لهذا او نیز روانه تبریز گردیده در آنجا جنگ عظیم نموده، امیر اصلان خان به قراچه داغ فرار، و کاظم خان او را گرفته به ابراهیم خان داده، ابراهیم خان او را و برادرش را به قتل رسانیده، سگه و خطبه را به نام خود کرده خود را ابراهیم شاه نامید.

در سنه 1162 خوانین کرد و خراسان متفق گردیده، با شاهرخ شاه در روضه مقدسه رضویه عهد و پیمان نموده، او را جالس اورنگ سلطنت گردانیدند.

[ب 32] چون این خبر به ابراهیم شاه رسید، با یکصد و بیست هزار نفر سپاه مستعد و آماده از تبریز حرکت و وارد دار السملطنه قزوین گردیده، سلیم خان افشار قتلو - که وزیر اعظم و مخاطب به خطاب عمو اوقلی بود - همه جا در پیش وارد قزوین گردیده، اهالی قزوین از سادات و فضلا و ارباب عمائم تمامی از در عذرخواهی و استیمان جهله قزوین که آن حرکت را به صالح خان نموده بودند، برآمده، سلیم خان در نزد ابراهیم شاه شفاعت و تقصیر اهل قزوین مقرون به عفو و اغماض گردیده، چند روزی در قزوین چراغان [نموده]، و حرکت - بحار الانوار، 172/92؛ کنز العمال، 7593/30.

کرده، روانه مشهد مقدس گردید. چون ابراهیم شاه با عدت موفور و جمعیت نامحصور از قزوین حرکت نموده در عرض راه مشهد مقدس الله وردی خان توپچی باشی با سپاه روگردان، و به جانب شاهرخ شاه رفته، ابراهیم شاه با افغان به قم رفته، بعد از آن دستگیر گردیده، افشاریه طارم او را به قتل رسانید.

و در سنه 1163 بعضی از طوایف اکراد و میر علم خان جمعیت نموده، میرزا سید محمد ولد نواب میرزا داود متولی آستانه مقدسه و روضه رضیه رضویه - علیه الثناء و التحیه - را که از جانب والده ماجده نواده شاه سلیمان صفوی بود به تخت سلطنت نشانیده، شاهرخ را مکحول ساخته، میرزا سید محمد نظر به آنچه اهل جفر و نجوم و رمل نشان داده بودند که او پادشاه خواهد شد و چهل سال سلطنت او [طول] خواهد کشید، و ملاحظه نمود که سلطنت وقوع یافت گمانش به تحقیق پیوست که سلطنت نیز چهل سال خواهد بود.

در اول امر شروع به بعضی تکالیف نمود که بعد از استقلال آن امر میسر نمی شد، لهذا رای جمعی که معین او بودند، برگشته مجدداً شاهرخ شاه به سریر سلطنت نشانیده. آن سید عالیمقدار را کور نموده مدت سلطنت او چهل روز بوده، و بعد از مدتی به سرای جنان انتقال فرمود. بعضی از ارباب فکر قزوین در تاریخ جلوس دوازده فرد گفته اند که هر مصرعی تاریخ جلوس است. و ظاهراً اغتشاشی که دارد، شاید غرض شاعر بعضی مصاریع باشد یا به جهت انتساخت منتسخین است. چند فردی مرقوم می شود:

جلوس

شده شه را ز لطف ربّ و دود جای بر کرسی سلیمان است

کو در سلک و صلب مصطفوی است پاک اسباط شاه مردان است

زنده ماند عالمی از معدلتش بدن است این جهان، او جان است

این مصارع پی جلوس شریف با حساب آوریش آسان است

در تاریخ معزولی گفته در غزل:

ص: 133

میرزا سید محمد آن که او شد سلیمان روزکی مشهور شد

سلطنت نادیده شد در مسکنت چشم و ناکرده مسکین کور شد

پادشاهی در جهان بازیچه گشت کوری چشم شهان دستور شد

در جهان الحق به این شاهنشهی احمق است آن کس که او مغرور شد

هرکه را بنواخت از مهر آسمان هم به روز دیگرش مقهور شد

سالها در پنجه غم شد اسیر آن که او یک ساعتی مسرور شد

سال مغضوبی و منکوبی او جستم از ایام چون مذکور شد

گفت چه پرسی از آن تاریخ، گفت: او بسر سالی نبرد او کور شد

(سنه 1163)

و میرزا داود [الف 33] ولد او به هندوستان رفته، بالفعل بندگان شاهرخ شاه در خراسان می باشند. و نواب نادر میرزا و نواب نصر الله میرزا دو نفر ولد ارشد معظم الیه است که نواب نادر میرزا اکثر اسباب روضه مقدسه منوره را از میل طلای بالای گنبد و درهای طلا و قنادیل طلا و مرصع و تخت طاوس نادری - که بعد از سلطان نادر شاه تعلق به آن حضرت یافته بود - و سایر آلات و ظروف طلا و نقره، تمامی را تصرف و تخت طاوس را به صیغه ارثیت، و باقی را به عنوان قرض بر خود حلال شمرده، مسکوک نموده، و نواب نصر الله میرزا دیناری و حبه [ای] از مال حضرت ضبط نموده، دو دفعه منازعه با احمد شاه افغان ابدالی نموده، در هر دو دفعه با آن که جمعیت نواب میرزا دویست و سیصد نفر بیش نبوده و جمعیت احمد شاه ابدالی کمتر از دویست و سیصد هزار نفر نبوده، در هر دفعه با جوانان دلیر شیرگیر به معارضه افغان آمده، جمعی کثیر از ایشان را مقتول و مجروح و دستگیر نموده، به قلعه مشهد مقدس رجوع می نموده. چون احمد شاه ابدالی ملاحظه می نماید که به هیچ وجه صلاح در معارضه نیست، چند ماه توقف [نموده] و راه معاودت پیموده، روانه قندهار [شده] و در آنجا به مرض آبله رخت هستی به دار نیستی

ص: 134

کشیده. الحال هرات و قندهار و بعضی از ولایات خراسان در تصرّف تیمور شاه ولد احمد شاه به انضمام اکثر ممالک هندوستان می باشد.

و در سنه 1185 نصر الله میرزا به شیراز آمده، بندگان اقدس ارفع اعلی کمال مراعات سلوک نموده، نواب معظم الیه سالما و غانما به دولت و اقبال مراجعت فرمودند. و بعد از فوت ابراهیم شاه و بلکه نادر شاه احوال عراق و اکثر ممالک ایران مختل گردیده، اشرار و مفتنان که در خبایای زوایای فتنه مترصد این امر بودند، سر برآورده در هر دهی فرمانروایی بهم رسیده، علیمردان خان فیلی در اصفهان، و آزاد خان افغان با فتح علی خان ارومیه [ای] متفق گردیده ولایت آذربایجان را تصرّف [کرده] و عازم عراق گردیده، محمد حسن خان قاجار قوانلو ولد فتح علی خان قاجار از استرآباد به جانب عراق آمده، غفله بر سر قزوین تاخته و غارت و تاراج نموده، و از آنجا به اصفهان رفته اعلی جناب فلک قباب، نوابه بوستان صفوی، گل ریاض چمن مرتضوی مجموعه کمالات صوری و معنوی، خلف ارجمند سید مرتضی صدر را به سریر سلطنت نشانیده، موسوم به شاه اسماعیل گردانیده، به مازندران برده.

اعلی جناب معظم الیه بالفعل در عبادت اصفهان می باشد و در خطوط و نقاشی و شعر و سایر صناعات - که شیوه رضیه بزرگان و بزرگ زادگان می باشد مشغول، و بعد از آن حسن خان قاجار را از اصفهان به شیراز، و در شیراز جمعیت او بهم خورده، عازم مازندران [شده]، عالیجاه غفران پناه شیخ علی خان زند را تعیین، و با حسین خان دولو که برادرزن و بنی عم محمد حسن خان بوده، متفق [شده] و با محمد حسن خان جنگ [کرده] و محمد حسن خان را به قتل رسانید.

چون حضرت حکیم علی الاطلاق-جلت عظمته و عمت نعمته-به سبب سوء اعمال [ب 33] و زشتی افعال عباد الله در مقام تنبیه بندگان و آگاهی روسیاهان برآمده، گاهی صور اعمال ایشان را مجسم فرموده، جمعی را که مطلق بویی از مردمیت و رایحه [ای] از انسانیت در ایشان نیست موکل به مردمان آدمی و ش به تقریب جزای اعمال ساخته، مال و جان ایشان را به معرض هلاکت می رساند. و زمانی قحط و غلا که موجب تباهی ابدان و فنای ارواح است به اشخاص چندی که ادعای انسانیت می نمایند، می سازد که رخت هستی ایشان را به دیار نیستی کشاند. بعد از آن که عباد الله از این معنی آگاه و رو به درگاه حضرت اله آورده ضعفا و اطفال و مشایخ و اهل الله گریه و زاری به درگاه باری نمایند، یم قدرت و محیط مرحمت متلاطم گردیده، سحاب الطاف باران اعطاف ریزش، و به مضمون «و إذا اراد الله برعیه خیرا جعل لها سلطانا رحیما»، پادشاهی خوش سلوک، و رفع قحط و غلا نموده، عباد الله در مهد امن و امان آسایش نمایند.



و از تاریخ 29 شهر صفر المظفر سنه 1154، مقابله شمس و مریخ و قران نحسین، هشت روز قبل از آن واقع، و در سنه 1155 قران علویین شده ستاره ذو ذنب عظیم که خلایق از دیدن آن متوهم می گردیدند، ظاهر گردیده، در همان سال نان که در مرتبه پنجاه دینار بود به هزار دینار رسیده، تا آن که در سال 1161 که علی شاه وارد قزوین گردید، تنگی در میان رعیت و سپاه به مرتبه [ای] شد که قرص نان جو را به مبلغ پانصد دینار که دو مثقال و نیم نقره بوده باشد، دادوستد کردند، و آن نیز معدوم بود، و اکثر مردم چون بهایم در علفزارها چرا می نمودند و می مردند، دست کسی به کفن و دفن نمی رسید. و این قحط در اکثر ممالک ایران شایع بود. و از طرفی دیگر مثل ابراهیم شاه با صد و بیست هزار نفر سپاه که تخمیناً اردویش زیاده بر سیصد و چهارصد هزار کس می شد، وارد هرجا که می شد سیورسات می خواست؛ چه آن کسی که بنای سیورسات گذاشته بود غرض او این بود که لشکر وارد هرجا که شود رعایا جنس را آورده، بفروشدند. و در زمان نادر شاه این معنی ترقی کرده چنین بنا شده بود که جمیع آذوقه سپاهی بایست از مال رعیت بیچاره، سوای مال حسابی که عشر و مالوجهات (1) نامند، گرفته شود و رعایا و برابرا در عوض یک من و دو من غله، اطفال ذکور و اناث خود را که پرورده مهد راحت بودند به افغان و اوزبک به ذل اسیری داده، می فروختند. عالمی را کارد به استخوان و جان به لب رسیده، بعضی اشرار منتهم فرصت می شدند که جماعت اهل آبرو که روز سؤال نمی توانستند نمود، لابد شب به تاریکی به در خانه ها می رفتند، آنها را دو سه نفر متفق شده، می گرفتند و می کشتند و به گوشت و روغن آنها مدارا کرده، گاهی که یقین به خاطر ایشان می رسید روغن انسان را آورده، می فروختند. مردم مطلع گردیده، تعاقب ایشان می روند، ملاحظه می کنند که مقتل و مسلخی در آنجا [است] و قریب به سی و چهل نفر مرد

ص: 137

وزن به سلاخی رسیده، مردم خود به ذلّ اسیری ترکمان و افغان راضی گردیده. و اکثر اوقات گرانی و قحط و غلا بوده به مرتبه [ای] که غسال باشی اصفهان نقل نموده بود به خبر صحیح که بیست هزار نفر که از گرسنگی مرده بود، شسته. و متردّین نقل می نمودند که در آن سال محمد حسن خان قاجار در کمال اقتدار در اصفهان بود [الف 34] از منازل که عبور می شد، میت آدمی روی هم افتاده، حیوانات درنده و سیاع اجساد ایشان را از یکدیگر متلاشی، و کسی را استطاعت دفن نبود إلا نادرا.

تا آن که در سنه 1171 بندگان اقدس ارفع اعلی از شیراز حرکت فرموده، از یمن قدوم میمنت لزوم ایشان روزبه روز دفع موادّ فساد از یک طرف، و رفع قحط و غلا- از طرف دیگر شد و تهران را مقرّ السّ لطنه خود ساخته، به سمت آذربایجان حرکت [کرده] و فتح علی خان ارومیه [ای] و آزاد خان افغان را شکست داده، قلع بنیان افغان نموده. در سنه 1175 قران علویین واقع گردید و به نظر حقیر مشتری مستعلی بود، و احمد شاه را صاحب دولت می دانست.

لله الحمد اثر استعلای مشتری ظاهر گردیده از تاریخ قران الی الآن که سنه 1190 است عباد الله در آسایش، و مأكولات ارزان، و خلایق اوقات خود را مصروف به ساختن مساجد و بقاع الخیر و آبادانی می نمایند. و از روزی که طلوع تباشیر این دولت خداداد و ظهور مناشیر (1) سعادت آیین خدیو معالی نژاد، یعنی اعلیحضرت گردون بسطت خورشید مرتبت کیوان منزلت برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت عطارد فطنت، دژی برج مروّت در صدف فتوت، شهریار دریادل و خسرو باذل سحاب چمن دولت و شعله تیغ سطوت، مرکز پرگار تدبیر مدار دایره جهانگشایی و تسخیر، طغرا نگار منشور جلال، و عنوان طراز صحیفه اقبال، لامعه کوكب عزّ و جاه، بارقه اختر آگاهی و انتباه، جمشید حشم خورشید علم، زلال فیض اکرام و گلبن گلستان

ص: 138

لطف و انعام، شمیم نفحات کریم الطاف، نسیم فیوضات فضل و اعطاف، سپهر عظمت را محور و جهان شوکت را امیر و سرور، نگین بزرگی را خاتم و عالم همت را حاتم، ایوان معدلت را انوشیروان و بارگاه سلطنت را سلیمان، کلید گنج الطاف سبحانی و واسطهٔ مراسم یزدانی، مضممار بسالت را یگه تاز و میدان شجاعت را شهناز فلک پرواز، در قلع بنیان اعدای فیروز جنگ و در ادراک مراتب جهانبانی صاحب دانش و فرهنگ، وادی فیروزیختی را منبع و آسمان سعادت‌مندی را مطلع، شعشعه تیغش میدان لاف رستم را شکسته و گرانی گرزش گیو و گودرز را شسته، نیزه اش خون در دل اسفندیار نموده و خنجرش ابواب حیرت به روی سام نریمان گشوده، کفش چون کان جواهر احسان ریز و دو دستش چون بحرین لؤلؤ امتنان خیز، تدبیرش در تمهید اساس دولت چون شاه عباس گیتی ستان و شمشیرش در کشورستانی ثانی اثین شاه اسماعیل صاحب قران، مروّش مانند شاه طهماسب ماضی جنت مکان، جهانداریش چون سلطان محمود غازی والاشان، یعنی بندگان سکندر مثال ثریا مکان محمد کریم خان-لا زالت جباه ارباب الجاه منوره بتراب اقدامه بمحمد و آله- که از راه آداب و کوچک دلی خود را شاه نامیده و مخاطب به وکیل دولت [ب 34] گردانیده، افعال ستوده خصالش دستورالعمل پادشاهان کامگار و قانون عقلای دانشمند روزگار است. با آن که اکثر عالم در زیر نگین [سلطنت اوست] و در مسند پادشاهی عراق و فارس و آذربایجان و یزد و کرمان و خوزستان و قلمرو علیشکر و دشتستان و از ممالک روم قراچورلان و بصره و غیر آنها از ممالک عالم در تحت تصرف اوست و از جواهر زواهر چون دریای نور و کوه نور که چندین خراج عالم قیمت آنها است، مطلق اعتنا نفرموده به لباس درویشانه به جهت خوشنودی خاطر ضعفا پرداخته، هر یوم قریب هزار دست قلعه از تیرمه و سمور و بادله و زربفت به عموم ناس شفقت می فرماید، خود به لباس چیت ژنده ملّیس

گردیده، اگر بانگ رعیت ضعیفی به گوشش رسد هر چند که فرزند خود معارض او بوده باشد در مقام زجر برمی آید. آثار خیرش در شیرازی بشمار، و شجاعتش به مرتبه ای است که هیچ دلیری در مقابل سنان جان ستانش خودداری نمی تواند نمود.

راقم الحروف از آقا تقی سگاک اصفهانی استماع نموده که سرنیزه بندگان اقدس یک من و نیم تبریز است از حسن خلش حیدر ثانی پادشاه بعضی ممالک هندوستان چند زنجیر فیل و اقسام تحف فرستاده و پادشاهان مسیحیّه با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهاى مابین محیط و عمّان کس به دربارش فرستاده، و عالیجاه عظمت دستگاه، شریک الدوله محمد صادق خان برادر خود را به فتح بصره مقرر ساخته، ولایتی که از زمان امیر المؤمنین تا به حال به تصرف سلاطین شیعه نیامده بود، به تاریخ شهر صفر المظفر سنه 1190 به تصرف اولیای این دولت ابد مدت آمد (1). [الف 35]

ص: 140

---

1- در اینجا نسخه به قدر یک صفحه و نیم، یعنی نصف صفحه a-53 و همه صفحه b-53 بیاض است. گویا مسوده مؤلف چنین بوده است یعنی مؤلف بر آن بوده است که وقایع دوران زندیه را پس از سال 1190 ه.ق، که روی می دهد و او مشاهده می کند، در این جا بگنجانند و ظاهراً او مجال بازنگری و تمیق این بخش از اثرش را نیافته است.

## سید مبارک خان

والی عربستان و هویزه است سید شیعی مذهب پاک اعتقاد بوده، بعد از ارتحال شاه طهماسب به زور بازوی و مردانگی آن ولایت را نگاهداشته، در ترویج مذهب حق بذل جهد نموده در سنهٔ خمس و عشرين و الف متوفی گردید.

## حسین خان

حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان، بیست سال در دار السلطنهٔ هرات در ایام شاه عباس اول به سرحداری قیام نموده، مردانگیها از او به ظهور رسید.

مؤلف اطلاعات راجع به نامبرده را به صورت ناقص از اسکندر بیگ منشی گرفته است -عالم آرای عباسی، 675/2.

وفات او در سنهٔ سبع و عشرين و الف [روی داد].

### علی پاشا

علی پاشا رومی از امرای بزرگ رومیّه و بیگلربیگی دار السملطنه تبریز، شیعه خالص شده، راغب توطن مشهد مقدّس معلّی گردیده، در سنهٔ هزار و بیست و هشت در مشهد مقدّس مدفون گردید.

### حسن خان

حسن خان استاجلو، امیر الأمراء قلمرو علیشکر گشته و بیست و پنج سال در آن ملک اقامت داشته و به محافظت سرحد قیام می نمود. در سنهٔ 1034 وفات یافت.

### یادگار علی سلطان خلیفه

وی از قبیلهٔ طالش، از اولاد خلیفه الخلفاء است که در زمان شاه اسماعیل حاکم بغداد بوده. مرد خیرخواه خداآگاه بوده، در زمان حیات خیرات و مبرّات بسیار از او به ظهور رسیده، مدرسه و آثار خیر او بسیار است سنهٔ ست و ثلاثین و الف از دار دنیا به عقبی شتافت.

نامبرده والی دار السلطنه هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود، در 1027 درگذشت و در مشهد رضوی دفن شد-عالم آرای عبّاسی، 695/3؛ روضه الصفا، 46/8-51، 48.

نامبرده در 1011 ه.ق در جنگ تبریز اسیر شد و به شاه عباس اوّل نزدیک شد. در 1017 ه.ق در مشهد مقیم گردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقدینه و معادل پانصد خروار غلّه از حکومت می گرفت. در 1028 ه.ق در مشهد درگذشت و در روضهٔ رضویه دفن شد -عالم آرای عبّاسی، 698/3، 474/2؛ روضه الصفا، 346/8-349.

نامبرده نخست قورچی تیروکمان بود و سپس به مدت 25 سال امیر الأمراء علیشکر (از نواحی همدان) گردید و در 1024 ه.ق درگذشت-عالم آرای عبّاسی، 765/3.

دربارهٔ او-تاریخ عالم آرای عبّاسی، 784/3.

## عیسی خان

عیسی خان قورچی باشی شاملو ولد سید بیگ صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السّلمطنه شاه طهماسب به رتبه سیادت و شرف مصاهرت ممتاز بوده، در امور خیر بذل جهد می نموده.

## زینل خان

زینل خان ایشک آقاسی و سارو خان شاملو از جمله دلیران، و در دفع دشمنان دین جنگهای مردانه از ایشان صدور یافته، بسیار معزز و مکرم بوده اند.

## کندوغمش سلطان

کندوغمش سلطان بیگدلی که با خیل حشم خود در طاووق کرکوک می بوده و در سفر اول بغداد با جمعی کثیر شاهسون (1) شده به خدمت آمده باعث رواج بازار تشیع گردیده، به سبب آمدن او شکست عظیم به مخالفان رو داد.

## صفی قلیخان

صفی قلیخان گرجی ملقب به شیر علی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف و متولی عتبات عالیات بوده و از خان مشارالیه

نامبرده از طبقه شیخاوند بوده و به منصب قورچی باشیگری رسیده بوده است-روضه الصفا، 437/8؛ عالم آرای عباسی، 788/3.

نامبرده از امرای عهد شاه عباس و شاه صفی بوده است در اصل از طایفه شاملو بوده و به زینل خان بیگدلی شهرت داشته است-روضه الصفاء، 582/8؛ عالم آرای عباسی، 793/3.

یاکوند غمش سلطان بیگدلی از طایفه قزلباش شاملو بوده که به رتبه سلطانی رسیده و در آذربایجان تیولت فراوان داشته است-عالم آراء عباسی، 793/3.

ص: 143

---

1- اصل: شاهسون. ظاهراً شاهسون باشد که تلفظی از شاهسون است.

[در] واقعه فتح بغداد و نجف اشرف کمال مردانگیها به ظهور پیوسته.

### میرزا لطف الله

میرزا لطف الله شیرازی اول وزیر سلطان حمزه میرزا بود و بعد از آن وزیر نواب علیّه عالیّه شده آخر الامر اعتماد الدوله گشته، وزارت با ایالت جمع کرده، صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید، و دو سال من حیث الاستقلال به امر وزارت پرداخت.

### امیر ابو الولی

امیر ابو الولی انجو شیرازی به منصب صدارت سرافراز گردیده.

### خان احمد خان

خان احمد خان والی گیلان از جمله ولات عظیم الشان، و به شرف مصاهرت دودمان رفیع البنیان صفویّه رسیده، از مریم سلطان بیگم صبیّه جلیله سلطان جنت آشیان شاه طهماسب دختری داشته، بعد از آن که خان احمد خان از آن دولت روگردان شده، به روم رفت، شهزاده مکرّمه و صبیّه معظّمه در ایام شاه عباس به دودمان پدر انتقال نمودند. از جمله منشآت او چند کلمه است که در از امرای مشهور عصر شاه صفی بوده است. برای اطلاع از احوال او- خلاصه السیر، 123؛ روضه الصفا، 445/8؛ عالم آرای عباسی، 795/3.

برخی از منابع مدت وزارت نامبرده را چهار سال گفته اند- فارسنامه ناصری، 1184/2؛ نیز- روضه الصفا، 439/8؛ عالم آرای عباسی، 796/3؛ خلد برین، 805؛ خلاصه التواریخ، 627، 847.

نامبرده نخست تولیت آستانه رضویه را بر عهده داشته است و چون با شاه ولی سلطان، حاکم مشهد درگیر شده، از آن منصب معزول گشته، و مدتی قاضی معسکر بوده و زمانی متولی دارالارشاد اردبیل بوده و سرانجام به صدارت رسیده است- خلد برین، 416؛ عالم آرای عباسی، 114/1؛ خلاصه التواریخ، 705/2؛ روضه الصفا، 576/8.



## فرمان وزارت

صدق اقوال حقیقی آن است که مأخوذ تخلّقوا بأخلاق اللّٰه شده بعد از تخلّق [الف 36] بی اختیار حسن الافعال باشد نه آن که همچون سگ نفسان زمانه ما به طریق گربه در پشت بامها جهت فریب گنجشکان به آب دهن مخلوط، به خون نجس موشان طهارت سازد و اصلاً به نمازی که وضو جهت آن واجب شده، نپردازد. و توقیر مآل آن است که به طریق عدالت باشد که غیر آن تکثیر وبال است. و اندیشه مآل این است که منظور حقیقی مال آخرت باشد که اگر نه چنین باشد تدبیر رستگاری از وخامت مآل خیال محال است. و من در این زمانه از این صفات در خود نمی بینم تا به وزیر چه رسد؛ چه اگر احیاناً ملک ظالم و وزیر عادل اتفاق افتاده، امید از کرم مقدر ازلی دارم که نسبت به من به وزرای این بر من چنین نیفتاده باشد(؟) به هر حال به گمان این که شاید از این مرد این اخلاق تواند ظاهر شد، منصب وزارت را به او رجوع کردیم وصیّت من به این مرد آن است که ملاحظه عدالت را اهمّ مهمّات دانسته، توقیر (1) حقیقی مرا در ضمن آن شناسد. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

خان احمد بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای بن میر سید محمد از خاندانهای مشهور عصر صفوی بود. وقتی پدرش در 943 ه. ق درگذشت یک ساله بود که شاه طهماسب او را بر جای پدر منصوب کرد. با این همه بعدها نامبرده بر شاه طهماسب خروج کرد و گرفتار شد و مدت 10 سال محبوس بود تا در زمان سلطان محمد از حبس آزاد شد و به حکومت گیلان رسید. او از ادیبان و منشیان مشهور سده های دهم و یازدهم هجری محسوب است. در شعر، احمد تخلص می کرد و مجموعه منشآتش مکرراً چاپ شده است. در حدود 1020 درگذشته است - روضه الصفا، 8/122-127؛ عالم آرای عباسی، 1/88-91؛ الذریعه، 9/286؛ تاریخ ادبیات براون، 77؛ تاریخ نظم و نثر، 1/386-388؛ مجمع الفصحاء، 8/1.

ص: 145

محمد بیگ بیگدلی شاملو از زمره شیعیان خالص، و محبّین خاندان، و صاحب ثروت و مکنت بوده، و املاک بسیاری داشته که وقف خیرات و مبرّات نموده، از مجلسیان و مقربان مجلس شاه عباس ماضی است.

### الله ویردی خان

الله ویردی خان بیگلربیگی فارس از امرای زمان شاه عباس ماضی [و] در کمال شوکت و جلال [بوده]، امور بسیار در راه دین از او صادر گردیده، فیوضات غریبه نموده، به جهت خود در جوار روضه مقدّسه رضویّه مضجعی بنا نموده. از نوادر اتفاقات در آن چند روز که ملازمی که سرکار آن عمارت بوده، آمده، خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن می نمود، آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوان به جهت مدفن اتمام یافته، منتظر ورود مقدم عالی است. حضار مجلس او را به نادانی و بیهوده گفتن طعن کردند، خان فرمودند که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت، همانا هنگام ارتحال است.

روز چهارشنبه شهر ربیع الثانی سنه اثنان و عشرین رحلت نموده، شاه خود با تمامی امرا و اعیان تا مغسل تشییع جنازه او نموده، نعش او را به مشهد مقدّس فرستاد.

نامبرده از مقربان شاه عباس اول بود، در مازندران بیمار شد، و چون اغذیه نامناسب بکار می برد، مرض او تشدید شد و در 1021 ه. ق درگذشت. شاه عباس جنازه او را به مشهد رضوی فرستاد. محمد بیگ ثروت و مکنت فراوان داشت و چون فرزندی نداشت، همه را حسب الارث شرعی به برادر او حیدر سلطان ایشک آقاسی سپردند. -عالم آرای عباسی، 2/639؛ روضه الصفا، 8/400.

درباره او -عالم آرای عباسی، 2/646؛ فارسنامه ناصری، 1/460-461.

امام قلی خان بیگلربیگی فارس و لار که آثار او در ولایات فارس، خصوص در شیراز بسیار، و مدرسه عالیّه او که حال آثاری از آن برپاست معلوم می شود که چه قدر خطیر در آن خرج نموده؛ چه هر حجره مشتمل بر چند بیوت، و در فوق او نیز چندین حجره بنا گردیده در کمال رصانت و استحکام. الحق می توان گفت که بعد از مدرسه شاه سلطان حسین در دار السلطنه اصفهان آن مدرسه به جمیع مدارس عالم ترجیح داشته.

الحاصل مومی إلیه از تمامی امرا و خوانین سلسله علیّه صفویه به ازدیاد شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش متفرد و ممتاز بود و در ایام حیات مستعار به ترتیب عمارات عالیّه و بناهای خیر موفق گشته، بغایت صاحب علم و حیا و پاکیزه روزگار بوده.

## محمد رضا

محمد رضا قزوینی مشهور به سارو خواجه مولدش از موضع جوین قزوین است به مرتبه وزارت به استقلال آذربایجان رسیده، با شعر و شاعری ربط تمام داشت و به بذله گویی و شیرین بیانی در محفل شاه عباس [ب 36] جلیس و انیس گردیده خالی از علوّ همتی نبوده. و در رعایت حال و تقدّر احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمی داشت. این بیت از اشعار اوست:

منه

می نهادم رختِ رحلت دوش بر دوش صبا سویت ای عمرِ رضا گر دسترس می داشتم

در سنه احدی و ثلاثین و الف متوفی، و در مشهد مقدّس مدفون گردیده.

برای اطلاع بیشتر از احوال امام قلیخان بیگلربیگی - فارسنامه ناصری، 428/1.

نامبرده در خانواده علمی و دانشی رشد کرده بود. پدرش خواجه ملک اهل قلم بود،

علیقلی خان از اویماق کرامانلوی شاملوست در سلک امرای عظام صفویّه به منصب میر دیوانی سرافراز، و صاحب رای و مشورت بوده و در تقویت دین و محافظت ثغور سعی موفور فرموده، و در سنهٔ اربع و ثلاثین و الف رحلت نمود.

## گنجعلی خان

گنجعلی خان از طایفهٔ زنگنه است مردانگیها در فتور اوزبکیّه خراسان و محاربات آن طبقه از او صدور یافته و به لقب ارجمند بابایی از نادر شاه ترقی کرده. در سنهٔ 1034 بر بالای ایوان ارک قندهار در سریری که به محجّر ایوان تکیه داشته، خوابیده بود، محجّر سستی پذیرفته او در میانهٔ خواب و بیداری به پایین افتاده، متوفی گردید. و خان معظم الیه در سرحدّ قندهار به تقریب بیگلربیگی بودن با افغانه جنگهای نمایان نموده.

علیقلی خان شاملو فرزند سلطان حسین خان. از نوادگان دورمیش خان بود. وی لله شاه عباس اول و حاکم هرات بود، پس از آنکه با مرشد قلیخان استاجلو، والی مشهد، اختلاف پیدا کرد و بر اثر جنگی که بین آن دو رخ داد و به شکست علیقلی انجامید، به عبد الله خان ازبک پناه برد و او را به حملهٔ به خراسان تشویق کرد. هرچند نامبرده از این کار پشیمان شد و لیکن در هرات بر اثر حملهٔ ازبکان به قتل رسید-عالم آرای عباسی، 288/2؛ خلاصه التواریخ قمی، 665/2، 704.

نامبرده علاوه بر بیگلربیگی قندهار، سی سال فرمانروای کرمان بود، پس از فوت در قندهار به سال 1034 ه. ق جنازه اش را به مشهد رضوی آوردند و به خاک سپردند. پس از فوتش فرزندش علیمردان بیگ لقب بابای ثانی یافت و بر جای پدر نشست-عالم آرای عباسی، 764/3؛ روضه الصفا، 315/8.

امیر گونه خان سارو اصلان بیگلربیگی ایروان، وی از ایل آقچه قوینلو قاجاریه است پدرش کلانی بیگ امیر الامرای چخور سعد مردانگیها در آن سرحد از او صادر شده که به لقب سارو اصلانی سربلندی یافت. و به جنگ گرجی رفته جمعی کثیر از کفره گرجی را به جهنم فرستاده، زخمی برداشت و در سنه 1034 در آخر سال زخم تشنج کرده درگذشت و طهماسب قلی بیگ پسرش به آن منصب سرافراز شد.

### امامقلی خان

امامقلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ در زمان دولت شاه سلطان محمد و سلطان حمزه میرزا، در گنجه لوای بزرگی افراشته در محاربات رومیه مردانگیها از او ظهور یافته من حیث الاستقلال امیر الامرای قراباغ بوده در آن سرحد کمال اختیار و اقتدار داشت. در سنه ست و تسعین و تسعمائه در گنجه به اصل طبیعی فوت شد.

### آقا شاه علی

#### اشاره

آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی مرد پرهیزگار نیک نفس بود و به استیفاء ممالک در ایام شاه عباس اشتغال داشت. در ایام عمر با خلائق سلوک پسندیده می نمود، در علم سیاق و نویسندگی بی بدل، و استاد المحاسبین سارو اصلان (ترکی: شیر زرد) عنوانی است که در عصر صفویان به برخی از امرا داده شده است. شاه عباس این لقب را به امیر گونه خان داد. او در اصل از ایل آقچه قوینلوی قاجار بود، پدرش (گلابی بیگ) در سلک قورچیان شاه طهماسب بود. خود وی نیز مدتی ایشیک آقاسی حرم و هم داروغه قزوین بود و بر اثر کاردانی به مرتبه امیر الامرائی رسید و با جنگی موفقیت آمیز که با عثمانی داشت به لقب سارو اصلان ملقب شد. برای اطلاع بیشتر - احیاء الملوک، 418؛ عالم آرای عباسی، 764/3؛ روضه الصفا، 389/8.

او از اویماق قاجار بود - عالم آرای عباسی، 286/2؛ خلد برین، 624.

## تاریخ وفات

یک نقطه ز قاف سر زد و گفت قانون حساب از جهان رفت

### میرزا حاتم بیک

میرزا حاتم بیک وزیر ارجمند ملک بهرام اردویادی است، وزیر اعظم بوده. ملک بهرام پدرش در اوایل دولت شاه اسماعیل صاحب قران از خوف به حدود مصر متواری گردیده تا آن که شاه به اردویاد می رود. چون آن منازل دلگشا و ابنیه کثیر الاعتلا منظور نظر سلطان مغفرت نشان می گردد که شخص عظیم الشانی بوده فرمان استمالت نوشته می فرستد و ملک بهرام در آن ایام به منزل خود معاودت می نماید. و در ایام شاه طهماسب بیشتر از پیشتر منظور نظر الطاف اثر گردیده آن بلده جنت مثال مرغوب طبع پادشاه باقبال گردیده، تصویر آن را در ایوان چهل ستون قزوین نقش نموده تا آن که سنّ ملک بهرام از هشتاد متجاوز، و روانه طواف بیت الله الحرام [الف 37] گردیده [همانجا در گذشته] و در مدینه طیبه مدفون [شده]. پنج نفر اولاد اویند: یکی از آنها حاتک بیک است که بعد از فوت والد به منصب کلانتری اردویاد منصوب گشت باوجود حوادث سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش به لوازم آن مهم اشتغال می نمود. بعد از چندی (1) وزارت حاکم خوی اختیار نموده و بعد از این وزیر یعقوب خان حاکم شیراز شده، چون صیت کاردانی او سامعه افروز شاه عباس ماضی گردید، قورچی فرستاده او را احضار، و با فرهاد خان روانه کرمان گردید. آثار خردمندی و هوشیاری میرزای معظم الیه روزه روز به شاه ظاهر گردیده در مقام تربیتش برآمده، به منصب استیفای ممالک

یعنی به سال 1006 ه. ق در گذشته است -عالم آرای عباسی، 797/3.

ص: 150

محروسه معززش ساخت. و آخر کارش بعد از میرزا لطف الله شیرازی به وزارت اعظم سربلندی یافته تا مدت بیست سال در کمال اقتدار و استقلال در ایام دولت شاه عباس گیتی ستان وزیر و اعتماد الدوله بود و در پای قلعه دمدم ارومی فوت شد.

## میرزا ابو طالب

میرزا ابو طالب خلف ارجمند اوست که به جای والد رتبه ارجمندی یافت و تا ده سال متکفل امر وزارت بود و معزول گردید.

## سلمان خان

سلمان خان بن شاه علی میرزا (1) ابن عبد الله خان، فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت، به مرتبه وزارت در ایام شاه عباس سرفراز گردیده در اصفهان مریض گشته به عالم عقبی شتافت.

نامبرده در 1019 ه.ق درگذشته است و جنازه اش را به مشهد آوردند و در حرم رضوی به خاک سپردند- آتشکده آذر، 30؛ ریاض الجنه، 5(2)817؛ روز روشن، 161؛ روضه الصفا، 439/8؛ عالم آرای عباسی، 616/2؛ فارسنامه ناصری، 435/1؛ خلاصه التواریخ، 208/1.

برای اطلاع بیشتر درباره او- روضه الصفا، 457/8؛ عالم آرای عباسی، 796/3؛ فارسنامه ناصری، 475/1-476.

نامبرده وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود. بعد از معاودت از بغداد، در اصفهان مریض شد- ظاهراً بیماری او سرطان بود- و در 1033 ه.ق درگذشت. گفته اند: اموال او را پس از مرگش ضبط کرده اند- خلد برین، 404؛ عالم آرای عباسی، 796، 751/3؛ از شیخ صفی تا شاه صفی، 232.

ص: 151

میرزا سلمان از طبقهٔ جابریه و اشراف و اعیان اصفهان بوده و الحق به وفور قابلیت از امثال و اقران ممتاز بوده و در زمان شاه سلطان محمد زیاده از مرتبهٔ وزرا اقتدار یافت. رتبهٔ شاعری و سخن سرایی را به فنون کمالات آراسته، و اشعار آبدار بدیبه از او بسیار سر می زد. اکثر اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت و ازدحام ارباب حاجات، عرایض مردم به نظم جواب نوشته به قصیده و قطعه می نگاشت. چند روز مانده به قتلش غزلی گفته، مطلعش این است:

منه

خوب رویان که سر کشتنِ سلمان دارید بهتر آن است که اندیشهٔ آن روز کنید

از اشعار اوست:

بازم زیار وعده دیدار می رسد دل در طپیدن است مگر یار می رسد

سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال کز عاشقی بلا به تو بسیار می رسد

این غزل را در جواب ملا حسن کاشی گفته:

وله ایضا

عنانِ حُسن به چشمانِ فتنه باز مده به دستِ مردمِ پُرفتنه اختیار مده

ز زلف پرده به رخسارِ لاله گون مفکن کلیدِ گنجِ سعادت به دست مار مده

میرزا سلمان اصفهانی نسبت خود را به جابر انصاری می رسانده است. وزیر شاه سلطان محمد بود و در هرات به دست قزلباشان شاملو در 991 ه.ق به قتل رسید. این رباعی نیز از سروده های اوست:

بی قدرترم گرچه وفادارترم

آزده ترم گرچه کم آزارترم

آن کوزویم عزیزتر نیست کسی

سبحان الله به چشم او خوارترم

-روضه الصفا، 580/8؛ خلاصه التواریخ، 743/2؛ روز روشن، 299-298؛ آتشکده آذر، 182؛ مجمع الخواص صادقی، 41-42؛ فارسنامهٔ ناصری، 1065/2.



خلفای شاه اسماعیل که هر یک صاحب نقاره و طبل و علم بوده، در فتوحات دین و ترویج مذهب حقّ یقین سعیهای موفور نموده اند:

خلیفه اوچی، که حاکم مشهد مقدس معلاً، و زیاده از دیگر امرا بوده.

خلیفه فولاد، حاکم ولایت همدان بوده.

خلیفه سلیمان، در درگاه معلاً بوده.

محمد قلی خلیفه قرقلو، که از ارکان دولت قاهره [بوده] و قشون آراسته داشت.

محمد خلیفه، عم زاده ابراهیم خان حاجی لر.

شاه علی خلیفه، از امرای بزرگ حاکم دارابجرد فارس بود.

علی خلیفه آغچه لو، حاکم دامغان و بسطام بود.

درباره خلفای عصر صفوی، و احوال و آداب آنان-القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، صص 35-40.

اردوغدی خلیفه، در گیلان الکا داشت.

ابراهیم خلیفه، در چخور سعد [ب 37] الکا داشت.

میرزا علی خلیفه، میر گرایلی در خراسان بود.

حسین بیگ، [که] الله خاقان گیتی ستان ابو البقاء شاه اسماعیل بهادر خان [بود]. معصوم بیگ، در ایام شاه جم جاه امیر دیوان آخر به رتبه وزارت و ایالت و سپهداری رسیده به انتظام امور دین و دولت پرداخته، حضرت شاه جم جاه او را عمو اوقلی، (1) یعنی عم زاده، خطاب می فرمود. بعد از آن که میانه سلطان جم جاه و سلطان سلیم خواندگار روم مصالحه استحکام یافته مشارالیه از هر دو پادشاه مرخص گشته به اتفاق پسرش خان میرزا که از جمله فضلالی عصر بوده روی به راه آورد، رومیان با او غدر کرده در حینی که محرم شده بود بر لباس اعراب بادیه، شبی بر سر او ریخته او را با پسرش به درجه شهادت رسانیدند. اسناد این امر شنیع را به قطع الطریق عرب نمودند.

[ب 38]

نامبرده در سال 914 ه.ق در مقام وکیل و نیز به حیث امیر الامراء رسمیت یافت و در 915 ه.ق توسط شاه اسماعیل عزل شد- تذکره الملوک، 85؛ احسن التواریخ، 146؛ عالم آرای عباسی، 108/1.

معصوم بیگ صفوی که اعتماد الدوله بود، جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد بن خواجه محمد بن سلطان جنید نام داشت و از بنی اعمام صفویه محسوب می شد. نامبرده در 976 ه.ق که به حج رفته بود، با پسرش: خان میرزا در نزدیکی مگه کشته شد- تکمله الاخبار، 111؛ احسن التواریخ روملو، 459-460؛ خلد برین، 357؛ دیوان محتشم کاشانی، ص 524، که اوصاف معصوم بیگ و فرزند او را همراه با تاریخ شهادت آن دو آورده است.

ص: 154

1- اصل: عموم اوقلی.

## نظام شاه

نظام شاه والی دکن پادشاه شیعی اثناعشری بوده و سید اجل تحریر ماهر شاه طاهر بن رضی الدین الاسماعیل الحسینی به خلاف اعتقادی که اهل ایران به او داشتند، در دکن علم مذهب اثناعشری برافراخت و تفصیل این اجمال آن که شاه طاهر به دکن آمده به واسطه استیلای معاندان او را برهان نظام شاه فرزند احمد شاه از سلسله نظامشاهیان هند است که در احمدنگر حکمرانی کرده اند. مؤسس این سلسله شیعی هند احمد نظام شاه بود که به سال 896 ه. ق دعوی استقلال کرد و پس از او ده تن از اولادش به نام سلسله مزبور حکومت کردند- طبقات سلاطین اسلام، 290؛ الذریعه، 406/2؛ لغت نامه دهخدا و قاموس الاعلام، ذیل نظام شاهیان.

نامبرده از اهالی کاشان بود و از شاگردان ممتاز محمد بن احمد خفری. در هند به تبلیغ آرای امامیه همت گماشت و نظام شاه و عادل شاه و قطب شاه را به مبانی تشیع آشنا ساخت. از شاه طاهر آثاری به نام احوال معاد؛ انموذج العلوم؛ حاشیه الهیات شفا؛ شرح باب حادی عشر و غیره در دست است-روضه الصفا، 571/8؛ الذریعه، 406/2؛ مجالس المؤمنین، 234/2؛ ریحانه الادب، 173/3.

در خدمت نظام شاه چندان ترقی حاصل نشده تا آن که بعد از مدتی عبد القادر پسر نظام شاه که محبوب پدر بود، بیمار شد، بیماری او امتداد و اشتداد یافت و اهتمام نظام شاه بر صحّت او به مرتبه [ای] بود که روزی روی خود را به پای قاسم بیک حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پاره ای از جگر من در علاج عبد القادر در کار است، بگو تا من سینه خود را شکافته پاره ای از آن بیرون آورم. و در آن اثنا نذر بسیار می کرد و صدقات بسیار و فراوان به فقرای مسلمان و کافر می داد. و چون شاه طاهر دید که او به فقرای کفار مثل برهمنان و زتارداران نیز نذور می فرستد، جرأت نموده، گفت که شما نذر دوازده امام بکنید که ان شاء الله تعالی فرزند شما خواهد شفا یافت، و در نیت خود این مضمون بگذرانید که اگر به مجرد آن نذر فرزند ارجمند شما شفا یابد، هر راهی که من در باب اعتقاد با علمای دیندار متوجه سازم شما آن را اختیار نمایید. نظام شاه گفت: دوازده امام کیستند؟ شاه طاهر گفت: اول ایشان امیر المؤمنین علی است که یکی از چهار یار است که اهل سنت ایشان را به نیت خاص خلیفه حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- می دانند و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین. و اسم باقی دوازده امام را مذکور ساخت.

نظام شاه به مضمون مذکور نظر نمود و چون شب آمد به خواب رفت و چون شاه طاهر از خدمت شاه به خانه خود مراجعت نمود از جرأت اظهار آن معانی پشیمان شده، ترسید که مبادا نذر نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد و او را از آن رهگذر مضرت رسد؛ لاجرم اسب خود را زین کرده، مترصد آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر بشنود به طرفی دیگر برود.

و چون طلوع صبح شد متعاقب خادمان نظام شاه به طلب شاه طاهر رسیدند و هرچند شاه [طاهر] تعلل می نمود تا در آن اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید، مفید نیامد و او را به خدمت نظام شاه بردند. چون نظر نظام شاه بر او افتاد استقبال کرد و گفت: آنچه می خواستی که بعد از بحث با علمای این

دیار به فعل آورم ظاهر ساز که الحال بجا می آورم. آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود، نمود و گفت: در اثنای شب که مرض عبد القادر اشتداد یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته، غش کرده بود، چون مشاهده حال کثیر الاختلال او نمودم از غایت حزن و ملال به خواب فرو رفتم در اثنای خواب حضرت امیر المؤمنین علی را دیدم که می گوید که نظام! مادامی که پسر تو عبد القادر صحت نیابد با ما ایمان نمی آوری؟ اینک لحاف بر سر او کشیدم و همین زمان به عنایت الهی [الف 39] عرق کرده، صحت می یابد، اما می باید که تو نیز از نیتی که در دل گذرانیده [ای] برنگردی. چون از خواب بیدار شدم، دیدم که لحاف بر سر عبد القادر گسترده اند و عرق بسیار کرده، برخواست و طعام طلبید، به اشتها طعام خورد. شاه طاهر گفت: اکنون وفا به عهد خود بکنید. شاه طاهر گفت:

مادامی که جمعی از سپاهیان شیعه حاضر نباشند تولا و تبراً نمی توان نمود، آخر نظام شاه صبر بر تقیه نتوانست نمود در هر یکی از روزهای عید به عیدگاه رفته، بی وقوف شاه طاهر طالب علمی از اهل عراق طلبیده، فرمود که بر بالای منبر عیدگاه رفته خطبه دوازده امام خواند و نام خلفای ثلاثه را از میان انداخت. چون امرای او خصوصاً نصیر الملوک آن حالت را مشاهده نمود به یکبار در کوچه های شهر با افواج خود ایستاده در مقام دفع حادثه شدند و پیش نظام شاه بغیر از اندکی از غلامان و خواص نماند. نظام شاه او را استمالت داده، نزد خود طلبید، فی الحال امر کرد که چشمهای او را کنده بر کف دست او نهادند، «تا کور شود هر آن که نتواند دید». و بعد از نظام شاه عادل شاه و قطب شاه به شرف ایمان مشرف گردیدند.

میرزا اسکندر منشی در جلد احوال شاه طهماسب در خصوص میر مؤمن استرآبادی گفته که سلسله قطب شاهیه ولات دکن شیعه بوده اند.

-عالم آرای عباسی، 1/113. گفته اند میر محمد مؤمن استرآبادی در زمان استیلای اسماعیل میرزا از ایران کوچید و به هند رفت و در نزد حکام قطب شاهیه به تبلیغ تشیع پرداخت و به مرتبه وکالت و پیشوایی رسید. -روضه الصفا، 8/574.

سلطان محمد قطب شاه ولد محمد امین میرزا برادرزاده محمد قلی قطب شاه و داماد او بود، مدت سلطنتش امتدادی نیافته زود وداع عمر و دولت در سنه 1136 کرد. سلطان عبد الله نام پسر او به صوابدید ارکان دولت جانشین گشته، رتبه قطب شاهی یافت.

### ابراهیم عادلشاه

ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور بود. وی به وسعت الکا و مملکت و امتداد زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات پادشاهانه از سایر سلاطین دکن ممتاز بود و به جهت کوفتی که در اسافل بدن داشت سواری نمی توانست کرد و در قیام عاجز بود، همیشه بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و کاردانی چندین سال به امور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود. مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن پرداز درباره محمد قطب شاه و وقایع حکومت او - تشیع در هند، 415؛ منتخب التواریخ بدائونی.

اطلاعات نویسنده محافل المؤمنین در این موضع، عینا مأخوذ از عالم آرای عباسی است - 783/3.

ملک محمد قمی ملقب به ملک الکلام و متخلص به ملک از سخنوران نیمه دوم قرن دهم هجری است. او در شعر از ولی دشت بیاضی تقلید می کرده است. در نوجوانی به کاشان رفت و سپس به قزوین روی آورد. در قزوین با سخنوران روزگارش سازگار نیامد و در 987 ه. ق به سوی هند رفت و در دربار ابراهیم عادلشاه مقرب و معزز شد. تقی کاشی دیوان شعر او را مشتمل بر دو هزار بیت دانسته است - عالم آرای عباسی، 1/136؛ الذریعه، 24/368؛ کاروان هند، 2/1344؛ تاریخ نظم و نثر، 1/433؛ خلد برین، 480.

نور الدین محمد ظهوری ترشیزی از شاعران مشهور سده های 10 و 11 ه. ق محسوب است که در جوانی به سیروسفر پرداخته و در دکن اقامت گزیده است و در دربار ابراهیم عادلشاه معزز شده و با دختر ملک الکلام قمی ازدواج کرده و در 1025 ه. ق درگذشته است. دیوان غزلیات او متضمن ده هزار بیت است. ساقی نامه او در 450 بیت، مشهورترین و بهترین ساقینامه فارسی دانسته شده است. در نثر بسیار مصنوع و متکلف می نوشته و خوان خلیل، سه نثر و پنج رقعۀ او مشهور است. گلزار ابراهیم را با مشارکت ملک قمی در 900 بیت پرداخته و به نام ابراهیم عادلشاه تسمیه کرده است - آتشکده آذر، 73؛ تذکره میخانه، 412-463؛ کاروان هند، 823؛ فهرست سپهسالار، 2/630؛ الذریعه، 18/215؛ 24/368.

روزگار و ممتاز اقران بودند، در ظلّ رعایت او بسر می بردند. کتاب خوان خلیل و نوری را که نهصد بیت است هرکدام چهارصد و پنجاه بیت، به نام او در سلک بیان آورده اند. نه هزار روپیه طلا که نهصد تومان عراقی باشد، از او جایزه یافتند. و از خطبه خوان مولانا ظهوری - رحمه الله علیه - که به طور جماعت شیعه مشتمل بر نعت و منقبت نوشته، صدق قول صاحب عالم آرا معلوم می شود؛ چه این کتاب را به جهت ابراهیم عادلشاه نوشته، هرگاه میل به تستن می داشت، می بایست به تعریف بعضی پردازد. و تیمنا چند سطر از خطبه خوان خلیل مولانا ظهوری مرقوم می شود:

بیت

ای از تو بر اهل تخت و اکلیل سبیل گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل

نطق از تو به مهمانی (1) ارباب خرد [ب 39] انداخته خوان از سخن خوان خلیل

شکر موهبت جلیلی که حضرت ابراهیم خلیل یکی از پیشکاران خوان خلّت اوست چه اندازه شرح و بیان محمد بن محمودی که حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - در ادای ثنای او به عجز اعتراف نموده چه یارایی کام و زبان، اولی آن که از آل اطهار و اصحاب اخیار خصوصاً از بهار ریاض ولایت علی مرتضی - علیه الصلوه و السلام - که کلام معجز بیانش دون کلام

مجموعه خوان خلیل و نوری همان گلزار ابراهیم را می سازد در 900 بیت، که جایزه ای بزرگ مشتمل بر پنج شتر بار زر به ناظران آن داده شده است - گلزار ابراهیم، نسخه شماره 3051 کتابخانه مجلس شورا؛ تذکره میخانه، 352

ص: 159

---

1- اصل: معانی.

خالق و فوق کلام مخلوق است در یوزة شاخ و برگ سخن نموده نارس مراد از نهال ثنای دارای عادل چیند.

شعر

داورِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام قبله اربابِ ایمان، کعبه اهلِ امان

بالجمله در سنه ست و ثلاثین و الف هجریه متوفی گردیده پسر بزرگترش بیست دو ساله و دخترزاده محمد قلی قطب شاه بوده بعضی از ارباب غرض به جهت دخترزادگی قطب شاه و رابطه قرابت او به سلسله قطب شاهیه و دولت خواهی خانواده عادلشاهی به سلطنت او راضی نبودند به اغوای مادر پسر کوچک او را به حرم سرا طلبیده جمعی در او آویخته، دیده اش را میل کشیدند و پسر کوچک را که علی نام داشت و هفت ساله بود ابراهیم عادلشاه نام نهادند و به سعی آن جماعت جانشین و قائم مقام پدر گشته، مرتبه عادلشاهی یافت. وفات او سنه ست و ثلاثین و الف [اتفاق افتاده].

### سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه

سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه ابن نصر الدین محمد همایون شاه ابن محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن ابو سعید میرزا ابن میران شاه ابن صاحب قران امیر تیمور گورکان پادشاه جلالت نشان هندوستان و محب خاندان بوده چه قاضی نور الله-تور الله نامبرده در چهارده سالگی به حکومت رسید، به زبان فارسی علاقه جدی داشت و در زمان او بیشترین متون دینی و ادبی هندوی به پارسی ترجمه شد. ابو الفضل صدراعظم او بود که کتاب اکبرنامه را در واقعات روزگار او نوشت. همو آئین اکبری را به دستور اکبر شاه تألیف کرد. اکبر شاه نخست سنی مذهب بود ولی در ایام سلطنت خویش آئینی ارائه داد به نام دین الهی اکبرشاهی. برای اطلاع بیشتر-منتخب التواریخ بدانونی، 318، 305/2؛ طبقات سلاطین اسلام، 293-295؛ اکبرنامه ابو الفضل علامی.

ص: 160



مرقده-در احوال احمد بن نصر الله الدبیلی التتوی السندی مرقوم نموده که (بعد از آن که قاضی زاده مزبور به جهت خوابی که دیده بود به شرف تشیع مشرف گردیده مدتها در ایران بسر برده به شرف زیارت حرمین نیز سعادت پذیر [شده] و از راه دریا به هند و دکن رفت و در ولایت گلکنده به خدمت قطب شاه رسید و مشمول عواطف بیدریغ او گردیده بعد از مدت مدیدی به عزم ملازمت پادشاه خلافت پناه سلیمان جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه-خلد الله ملکه-به دارالخلافة فتح پور شتافت و در سلک مقربان درگاه انتظام یافت. و آن حضرت عنایت و التفات بسیار به او نمودند و تألیف تاریخی که شامل احوال هزار سال باشد به او فرموده اند و او مدتی مدید به آن اشتغال داشت و روزبه روز آنچه می نوشت نقیب خان سیفی قزوینی به خدمت حضرت پادشاه می خواند. چون نوشتن تاریخ مذکور به خلافت عثمان بن عفان رسید و کلام مولوی در شرح بواعث و اسباب کشته شدن او در دست اصحاب به اطناب و اسهاب کشید و طبع شریف آن حضرت را از طول مقال ملال رسید، روزی با مولوی خطاب فرموده، گفتند که ملا احمد! این قصه کشته شدن عثمان بلند و دراز نوشته [ای]. مولوی در آن مجلس که مشحون به امرا و اکابر اهل سنت بود از روی بدیهه عرض نمود که پادشاه عالم! قصه کشته شدن عثمان روضه الشهدای [الف 40] اهل سنت و جماعت است به کمتر از این اکتفا نامبرده فرزند قاضی شهر تته هندوستان و از دانشمندان دربار جلال الدین اکبر بوده است، در 22 سالگی به غرض کسب دانش به مشهد، یزد و شیراز سفر کرد و مدتی در دربار شاه طهماسب بود. در 984 ه.ق، پس از درگذشت شاه طهماسب به مکه رفت و از آنجا به هند برگشت. در 993 ه.ق به دستور اکبر شاه تاریخ مشهورش را نوشت، اما چون در 996 ه.ق به قتل رسید، کارش ناتمام ماند، و پس از او تا سال 1000 ه.ق تألیف او توسط دیگران، مانند آصف خان (میرزا قوام الدین) و شاه فتح الله و حکیم همام و حکیم علی و حاج ابراهیم سرهندی و نظام الدین احمد ادامه یافت و به همین مناسبت به تاریخ الفی مشهور شد. نیز-مجالس المؤمنین، 590/1-592.

نمی توان کرد. آن حضرت تبسم نموده تحسین او فرمودند: «انتهی کلام القاضی».

و راقم الحروف ملاحظه تاریخ اکبری نموده، خبری که مشعر بر این باشد نیافت و از مضمون عنوان نامه [ای] که همایون پادشاه به شاه طهماسب مرقوم نموده در وقت آمدن به ایران معلوم می شود که اخلاصی به خاندان طیبین داشته:

شعر

خسروا عمری است تا عنقای اوج همتم قلّه قافِ قناعت را نشیمن کرده است

روزگارِ سفله گندم نمای جو فروش (1) طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است

التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشتِ ازرن کرده است

اکبر شاه جامع فضایل و کمالات بوده، روزی ملاّ حیرتی این غزل خود را به نظر اصلاح درآورد:

شعر

که دل از عشقِ بتان گه جگرم می سوزد عشق هر لحظه به داغِ دگرم می سوزد

همچو پروانه به شمعی سر [و] کار است مرا که اگر پیش روم بال و پر می سوزد

آن پادشاه فرمودند: «می روم پیش اگر بال و پر می سوزد».

از سخنان اکبر پادشاه است که «بنده باید در خداشناسی و خداجویی تشبّه جوید به آن زنانی که دو کوزه و سه کوزه بر بالای هم نهاده بر سر می گیرند و آن را برده پر از آب کرده بر سر گرفته به خانه می آیند و در این اثنا بی آن که دست ایشان در آن کوزه باشد با رفیقان خود صحبت می دارند و حرف و حکایت می کنند اما در هیچ وقت دل ایشان از کوزه هایی که بر سر دارند فارغ نیست که اگر یک لحظه فارغ و غافل شوند آنها افتاده، می شکنند. پس بنده باید که به هر شغلی و کاری که مشغول باشد خدای خود را فراموش نکند و

ص: 162

تمامی باطن خود را در پیش محبت او مرهون دارد تا نسبت بندگی و خدایی بجا ماند».

## اورنگ زیب

اورنگ زیب پادشاه عظیم الشان ولایت هندوستان، و او ولد خرم شاه و خرم شاه ولد شاه سلیم و شاه سلیم ولد جلال الدین اکبر است و در سنه 1056 به حيله مستولی بلخ گردیده، ندر محمد خان پادشاه ترکستان به آستان ولایت نشان شاه عباس ثانی آمده شاه عباس سارو خان را با سپاه تعیین و روانه بلخ نمود، اورنگ زیب از بلخ گریخته. در سنه 1063 بر سر قندهار رفته مدتی محصور ساخته خایب برگشت. و در سنه یک هزار و شصت و هشت فتنه ای عظیم در هند به سبب مرض خرم شاه بهم رسیده، دارا شکوه را ولی عهد ساخته اورنگ زیب با او در گجرات ملاقات کرده، فتح نمود و به سلطنت استقلال یافته. سید عظیم الشانی که مصاحب اورنگ زیب بوده، نقل می نموده که در حین وفات اورنگ زیب کلید صندوقی را به من سپرد و گفت: «بعد از آن که من ودیعه اجل را تسلیم قابض ارواح نمایم، در این صندوق را بگشا و به آن عمل کن».

چون اورنگ زیب فوت شد من در صندوق را گشاده، دیدم کتابی، و در آن عقاید حقه خود نوشته به طریق مذهب اثنا عشریه، و وصیت نموده که او را به طریق شیعه غسل داده به همان طریقه دفن نمایند و تربت حسینیّه بسیاری در آن [ب 40] صندوق با اکفان (1) به تربت نوشته نهاده است و وصیت نموده که خاک لحد را از آن تربت نمایند که من هر مثقال این تربت را به ده هزار مثقال طلا تحصیل نموده ام. آن سید نقل می نموده که من وصیت

ص: 163

اورا بعمل آورده، به آن نحو غسل و کفن و دفن نمودم.

همه منابع رسمی شبه قاره هند، و نیز نگارشهای دائره المعارف فارسی مانند اعلام معین، اعلام مندرج در لغت نامه دهخدا، و دائره المعارف فارسی مصاحب حکایت از آن دارند که اورنگ زیب (محبی الدین محمد، 15 ذی القعدة 1027-28 ذی القعدة 1118 ه.ق.) یکی از فرمانروایان متعصب و متصلب مذهب اهل سنت و جماعت بوده است. اشارتی که صاحب محافل مبتنی بر تشیع تقریبی او می کند، برخاسته از مجادله های شیعی و سنی شبه قاره است که در عصر صفوی، پاره ای از این گونه مجادلات در میان فضلاء ایران مجال طرح می یافته است.

ص: 164

## خواجه جلال الدین

خواجه جلال الدین بعد از قتل میرزا شاه حسین در زمان خاقان سلیمان شأن ابو البقاء شاه اسماعیل -نور الله مرقدہ- به مسند وزارت دیوان اعلی نشست و او با میرزا شاه حسین مربوط بود. گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فرقت جناب میرزا خواند:

شعر

این نور دو دیده جهان افروزم رفتی تو و چون شب سیه شد روزم

گویا من و تو دو شمع بودیم بهم کایام تو را بگشت و من می سوزم

مضمون این بیت

بسا فالی که از بازیچه برخاست چو اختر می گذشت آن فال شد راست

مصادق حال خواجه مذکور گشت. بعد از رحلت خاقان سلیمان شأن و جلوس شاه طهماسب جنت مکان به دستور به رتبه وزارت آن حضرت سرفراز شده، هنوز ایام وزارتش یک سال نگذشته بود که دیو سلطان روملو- که وکیل و

صاحب اقتدار بود-با او بد مظنه شد، فی ما بین غبار نقار ارتقا یافت، او را گرفته به قتل و حرقش فرمان داد که او را به بوریا پیچیده، می سوختند. این بیت را مناسب حال خواند:

بیت

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد

## قاضی جهان

قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی رفعت شأن و بزرگی او از حیث بیان بیرون است و با وجود اعتلای شأن و عظمت و اجلال با خلاق در مقام تواضع و فروتنی بود، در حسن سلوک و آداب تواضع فرو گذاشتی نمی کرد. و در مباحثاتی که در میانه علما از هر علم واقع می شده دخلهای معتبر موجه کرده، قولش را فحول علما معتبر می دانسته اند. و در انشا و سلاست عبارات و نوشته جات مسلم الثبوت راقمان صحایف انشا و ارباب سیاق و حساب بوده، در حسن خط درجه کمال داشته. بعد از خواجه جلال الدین وزارت دیوان اعلی به او انتقال یافته، چندی میر عنایت الله خوزانی اصفهانی با او شریک سال سوزاندن خواجه جلال الدین محمد کججی تبریزی را 930 ه. ق نوشته اند. برای اطلاع بیشتر درباره احوال وزیر مزبور-عالم آرای عباسی، 121/1؛ روضه الصفا، 579/8؛ خلد برین، 443.

قاضی جهان قزوینی از بزرگان عصر صفوی و قاضی قزوین بود و از سلسله سادات حسنی سیفی. او در 888 ه. ق در قزوین زاده شد و به سن 72 سالگی در 960 ه. ق در زنجان درگذشت-خلد برین، 444؛ عالم آرای عباسی، 121/1؛ ریاض العلماء، 401/4؛ احسن التواریخ روملو، 480-483؛ روضه الصفا، 579/8.

امیر سعد الدین عنایت الله خوزانی را اکثر مورخان عصر صفوی به «متانت رای» و «اصابت تدبیر» ستوده اند ولی به علت عشق ناروای او با پسر باسلیق سوزاندن او را در سال 942 ه. ق سزاوار این رفتار بدش دانسته اند-احسن التواریخ روملو، 356؛ خلد برین، 444؛ ریاض العلماء، 404/4؛ عالم آرای عباسی، 122/1.

ص: 166

بوده، آخر میر عنایت الله به سبب بعضی امور نالایق که پسندیده نبوده خصوصا عشق و عاشقی پسر باسلیق بیگ- که از زمره پیش خدمتان محفل اعلی بود- متهم گشته، مغضوب، و آخر سوخته شد. و یکی از طرفا این قطعه را در تاریخ واقعه گفته:

تاریخ

خواجه عنایت که همی زد مدام لافِ خردمندی و فکرِ دقیق

بد عملی کرد و ز منصب فتاد گفتمش: ای با غم و محنت رفیق

از غم عشقِ که، و تاریخ چیست گفت ز عشقِ پسرِ باسلیق

بعد از او قاضی جهان مستقل گردید.

### خواجه امیر بیگ

خواجه امیر بیگ کججی از اقوام میر زکریا مرد قابل و مستعد فضیلت شعار بود، در اول حال وزیر قاضی خان تکلوی مهردار بود و در علم جفر و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشت و به جهت آن که تسخیر آفتاب می نموده، مغضوب شد و در قلعه الموت محبوس و وفات یافت.

### حکیم غیاث الدین

حکیم غیاث الدین کاشی در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی کوشیده [الف 41] در علم طب مرتبه کمال داشت. قولش در میانه حکما قدوه و مأخذ مؤلف در مورد امیر بیگ مهردار نوشته اسکندر بیگ منشی است-عالم آرای عباسی، 122/1. نامبرده به مدت دو سال در بغداد وزیر غازی خان تکلو بود و سپس با غازی خان به هرات رفت و تا 939 ه.ق در آنجا ماند. سپس با مشارکت خواجه غیاث الدین علی شیرازی وزیر دیوان شاه طهماسب شد. در 958 ه.ق به علت تسخیر کواکب او را به زندان انداختند. پس از حبس به تولیت آستان قدس رضوی، و سپس به وزارت خراسان نائل شد، اما چون به اموری نامناسب دست زد، به حکم شاه طهماسب در قلعه قهقهه و سپس در قلعه الموت محبوس شد تا در 983 ه.ق درگذشت. -خلد برین، 444؛ تاریخ نظم و نثر، 692/2.

ص: 167

### حکیم کمال الدین حسین

حکیم کمال الدین حسین شیرازی حکیم دانشمند فاضل نیکو اخلاق بود، اختیارات خاطر بدایع نما و تصرفات طبع مسیح آسایش از مسلک خطا اکثر اوقات دور افتاده، لکن به تقریب ارتکاب شرب خمر- که اطبًا به جهت صحت بدن عموماً جایز می شمارند- از شاه طهماسب زیاده التفاتی نمی یافت.

### حکیم عماد الدین محمود

حکیم عماد الدین محمود قرابت و خویشی به حکیم ابو نصر و میرزا محمد شیرازی داشته، دانشمندی بوده در علم و حکمت میانه ممکنات طاق، و در دانشمندی و صداقت مشهور آفاق بود. رسالات مرغوب و نسخه های غریب در علم طب و ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره غیاث الدین علی بن کمال الدین حسین کاشانی طبیب معروف قرن دهم هجری بود که به سال 987 ه. ق از محقق کرکی اجازه گرفت. از آثار او کتاب الأدوية المفردة؛ و کشف الاسرار فی بیان الادویه المفردة و المرکبه است که به نام شاه اسماعیل صفوی تألیف کرده است- خلد برین، 452؛ روضه الصفا، 579/8؛ عالم آرای عباسی، 127/1.

نامبرده در زمان شاه سلطان محمد، ملازمت خان احمد گیلانی اختیار کرد و تا آخر عمر در کنار او ماند- خلد برین، 452؛ عالم آرای عباسی، 127/1؛ احسن التواریخ، 539.

حکیم ابو نصر گیلانی از طبیبان عصر شاه طهماسب بود، به هنگام درگذشت شاه طهماسب او را به خیانت در معالجه متهم کردند و به قتل رساندند- عالم آرای عباسی، 127/1؛ خلد برین، 453؛ احسن التواریخ روملو، 598؛ فارسنامه ناصری، 411/1؛ خلاصه التواریخ، 592/1.

حکیم محمد شیرازی از پزشکان مشهور عصر صفوی (قرن دهم هجری) بود، به دور از دربار، در یزد به کار طبابت و تدریس علوم طبی اهتمام داشت- خلد برین، 454؛ عالم آرای عباسی، 127/1.



خصوصاً جرب صغیر و کبیر- که بین الجمهور به آتشک مشهور است- [نوشته]. معتمد علیه اطّاست. در اوایل حال در خدمت عبد الله خان اوستاجلو حاکم شروان می بود، عبد الله خان به جهتی از جهات تغییر مزاج با او نموده به سرما و برف تعذیب او کرد، شب تا صبح او را در میان برف گذاشته، جناب حکمت مآب به افراط خوردن افیون علاج خود کرده، از آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حین حیات صاحب رعشه بود.

### مولانا خواجه محمود

مولانا خواجه محمود از جمله خوشنویسان کسی به نزاکت و اندام مولانا محمود نستعلیق را نوشته و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر می دانند و اعتقادشان آن است که مولانا میر علی را شاهد مدعای خود می سازند.

فی شأنه

خواجه محمود گرچه یک چندی بود شاگرد این فقیر حقیر

در حق او نرفت تقصیری گرچه او هم نمی کند تقصیر

هرچه خود می نویسد از بدونیک می کند جمله را به نام فقیر

گویند: خواجه محمود این قطعه را شنیده، گفت: مولانا نیک و بد را غلط گفته، من آنچه بد می نویسم به نام او می کنم. اگر واقع باشد، هر چند مطایبه و درباره امیر عبد الله استاجلو- خلد برین، 454؛ عالم آرای عباسی، 108/1.

صاحب ترجمه از پزشکان مشهور قرن دهم هجری بوده است. پس از آنکه از نزد امیر عبد الله استاجلو رفت، مدتی به دربار شاه طهماسب راه یافت، سپس به هند رفت و 20 سال در آن دیار ماند. آثار او عبارتند از: طریق خوردن چوب چینی؛ رساله در بیخ چینی، تألیف 954 ه.ق؛ رساله در باره مرض آتشک؛ رساله در سموم؛ افیونیه؛ سته ضروریه طبیه- خلد برین، 454؛ عالم آرای عباسی، 127/1؛ تاریخ نظم و نثر، 399/1.

ضبط ابیات مزبور در آثار عصر صفوی متفاوت است. برای پاره هائی از اختلافات- کتاب آرای در تمدن اسلامی، 316.

ص: 169

ظرافت دارد اما نهایت بی ادبی است اهل مشهد میر سید احمد را از او بهتر می دانند.

## میر سید احمد

میر سید احمد ولد میرزا اشرف نستعلیق نویس، و از جمله خوشنویسان عهد بود. وی از سادات سیفی حسنی قزوینی [بود] او و برادرش میر روح الله هردو از اکابر سادات [بودند]. و میر مزبور نستعلیق نویس خوب و شاگرد مولانا مالک (1) دیلمی قزوینی بود که از جمله خوشنویسان مسلم الثبوت عراق

مولانا محمود سیاوشانی از خوشنویسان مشهور قرن دهم هجری است که در قطعه نویسی برای او بدیلی نمی شناختند. او فرزند خواجه اسحاق شهابی سیاوشانی هروی است.

در 935 ه.ق که عبید الله خان ازبک هرات را فتح کرد پدرش را همراه با اعضای خانواده به بخارا کوچانید. محمود سیاوشانی که در این زمان همراه پدر بود، با مصاحبان او - که یکی هم میر علی هروی بود - در آمیخت و شاگردی میر علی را پذیرفت و زیر نظر او در خط نستعلیق به استادی رسید. درباره او - کتاب آرای در تمدن اسلامی، 316؛ گلستان هنر، 84؛ احوال و آثار خوشنویسان، 876/3؛ عالم آرای عباسی، 128/1.

صاحب محافل شرح حال و نام و نشان میر سید احمد را با میرزا محمد بن میرزا اشرف - که هردو خوشنویس بوده اند - بهم آمیخته است. درباره میر سید احمد به مآخذی که در ترجمه احوال محمود سیاوشانی ارجاع شده، مراجعه شود. درباره میرزا محمد بن میرزا اشرف - عالم آرای عباسی، 129/1؛ روضه الصفا، 579/8؛ خلد برین، 461؛ احوال و آثار خوشنویسان، 501/2.

سید روح الله فرزند میرزا اشرف قزوینی، که علاوه بر خوشنویسی به طبابت نیز آشنا بوده است، در جوانی در روزگار محمد خدابنده صفوی وفات یافت - ریاض العلماء، 353/2؛ گلستان هنر، 49؛ عالم آرای عباسی، 128/1؛ روضه الصفا، 579/8؛ خلد برین، 459.

امیر مالک دیلمی از خوشنویسان مشهور سده دهم هجری (924-969 ه.ق) بوده است. برخی او را از تبریز و برخی دیگر از قزوین دانسته اند. مردی دین دار و خوش روی بوده و در انواع خط، خاصه نستعلیق، مهارت داشته و در قلمرو ادب و موسیقی نیز شناخته بوده است - کتاب آرای در تمدن اسلامی، 318؛ عالم آرای عباسی، 129/1؛ امتحان الفضلاء، 179/1؛ روز روشن، 598؛ دانشمندان آذربایجان، 322.

ص: 170

بود و تعلیم خط از او داشت و محرف نویس بوده و در روش خط نستعلیق [به] تتبع خط مولانا سلطان علی و به قلم دقایق آن خط از صاحبان آن فن [ممتاز بود. او] اعتقاد به خط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میر علی داشت (1)، و تتبع او بیشتر از دیگران کرده بود. گویند که در وقتی که مولانا میر علی در این فن ترقی عظیم کرده بلندآوازه گردید، بارها مولانا سلطان علی دعوی کرد ارباب تمیز جانب مولانا سلطان علی را می گرفته اند. روزی جناب میر به خدمت مولانا آمده سه قطعه نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل نموده در میان یکدیگر به خدمت مولانا آمد، مولانا سلطان علی متحیر گشت که آیا خط او کدام است، بعد از تأمل بسیار خط مولانا میر علی را به اعتقاد خط خود برداشت. الحاصل جناب میر به انواع [ب] 41 [قابلیت و استعداد آراستگی داشت. سالها مطالعه کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متأخرین کرده تذکره [ای] تألیف نموده که در ازمنه سابقه کمتر تألیف یافته.

نظام الدین سلطانعلی مشهدی (841-926 ه.ق) از خوشنویسان مشهور عصر تیموری و اوائل عصر صفوی است. او پس از فوت حسین میرزا بایقرا از هرات به مشهد بازگشت و به سن 85 درگذشت و در جوار حضرت رضا (ع) دفن شد. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار او - کتاب آرای در تمدن اسلامی، مقدمه، 45-49؛ مجالس المؤمنین، 489/2؛ عالم آرای عباسی، 129/1؛ خلد برین، 312؛ گلستان هنر، 59؛ احوال و آثار خوشنویسان، 241/1.

میر علی هروی از سادات حسینی هرات، فرزند میر باقر هروی از نستعلیق نویسان مشهور سده های نهم و دهم هجری است. پس از فروپاشیدن تیموریان در هرات، در میانه 935-936 ه.ق عبید الله ازبک او را به بخارا کوچاند و امر کتابت در کتابخانه عبد العزیز خان ازبک را به او سپرد. باین همه میر علی از بودن در بخارا ناخرسند بود اما تا پایان عمر در همانجا ماند.

سال وفات او را به اختلاف 924 تا 976 ه.ق نوشته اند، اما ظاهرا سال 951 ه.ق قرین صواب می نماید - عالم آرای عباسی، 129/1؛ خلد برین، 460، 313؛ تحفه سامی، 47؛ تذکره نصرآبادی، 525؛ کتاب آرای در تمدن اسلامی، مقدمه، 50-53.

ص: 171

---

1- . متن از «به تتبع... داشت» براساس عالم آرا، 129/1 تصحیح شد.

میرزا ابراهیم ولد میرزا شاه حسین او نیز وزیرزاده قابل مستعد خوشنویس بود. و او نیز به طریق میر محرف نویس بود اما خط او رتبه خط میر نداشت، سخی طبع و صاحب همّت قلندروش درویش مشی بود.

### میر عماد الحسنی

مشار الیه از سادات حسنی قزوین است که به سادات سیفی مشهور و معروف است. در خط نستعلیق ترقی عظیم کرده، رقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدّم کشیده در نزاکت قلم و قدرت کتابت ید بیضا (1) داشته.

خطش بی اصلاح خوش اندام [بود]. و میر (2) عبد الغنی تفرشی این رباعی در شأن او گفته:

فی تعریفه

تا کلک تو در نوشتن اعجازنماست بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست

هر دایره ترا فلک (3) حلقه بگوش هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست

او بین الجمهور به تسنن مشهور بود و از اهل قزوین استاد مقصود مسگر از غلوی تشیح یا رفع مظنه تسنن - که عامه مردم قزوین در آن ایام بدان متهم بوده اند -

میرزا ابراهیم اصفهانی، پدرش وزیر شاه اسماعیل بود و خود خوشنویس و اهل کمال بود. هم در میان مردم بود و هم با دربار صفوی نزدیک بود. لغت سره فارسی را می جست و فرهنگی متضمن لغات فارسی نوشت. در شعر و شاعری نیز دست داشت، در قزوین به سال 989 ه. ق درگذشت - عالم آرای عباسی، 1/130؛ مجمع الخواص، 70؛ روضه الصفا، 8/580؛ خلد برین، 462؛ الذریعه، 9/15.

ص: 172

1- اصل: ید و بیضا.

2- اصل: پسر؛ متن براساس عالم آرا، 2/662.

3- اصل: با؛ متن براساس عالم آرا، 2/662.

مرتکب قتل او گردید (1). راقم الحروف چون بعضی قطعات به خط او دیده که رباعیات مشتمل بر تشیع او نوشته بوده، لهذا داخل طبقه علیّه شیعه بود.

### افصح الفصحاء مولانا محتشم کاشی

مولانا محتشم کاشی از جمله شعرای زمان شاه طهماسب-رحمه الله علیه- است. قصیده در مدح شاه و مخدّره زمان شاهزاده پریخان خانم به نظم آورده، از کاشان فرستاده بود به وسیله شهزاده مذکور معروض گشت، شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرای زمان زبان به مدح و ثنای من آلاینند، قصاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین-علیهم السلام- گفته، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند؛ زیرا که به فکر دقیق و معانی بلند و استعاره های دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می دهند که از احسن اوست اکذب او، اکثر در موضع خود نیست، اما اگر به حضرات مقدسات اسناد نمایند شأن معالی ایشان بالاتر از آن است و محتمل الوقوع است. غرض که جناب مولانا از جانب اشرف [چیزی] نیافت. چون این خبر به مولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن کاشی که در شأن حضرت شاه ولایت، سلطان سریر هدایت در رشته نظم کشید- که همانا از الهام الهی دست سخنوران زمان از پیرامن آن کوتاه است- در جواب گفته، به خدمت فرستاد و صله لایق یافت. شعرا شروع در هفت بندگویی کرده قریب به پنجاه و شصت هفت بند غرّا به تدریج در معرض عرض در آوردند و همگی صله یافتند. مجملا صنایع و

درباره مذهب میر عماد حسنی (مقتول 1024 ه. ق) کاتب مشهور عصر صفوی اختلاف نظر دیده می شود، آنچه مسلم می نماید، یعنی از رقعہ های مربوط به او آشکار می گردد، او شیعه بوده است اما نه با پسندهای رایج و شناخته عصر صفوی-عالم آرای عباسی، 662/2؛ روضه الصفا، 581/8.

ص: 173

1- اصل گردیده اند.

بدایعی که مولانا محتشم در شعر درج نموده از هیچ استادی سامعه افروز نگردیده. چنانچه سابقاً شش رباعی تاریخ جلوس شاه اسماعیل سمت نگارش پذیرفت که یک هزار و صد و بیست و هشت تاریخ از آن برمی آید، الحق در مقام اعجاز است، قلم نسخ بر قصاید [الف 42] مصنوع اهلی شیرازی و سلمان ساوجی کشیده، و آنچه گفته اند:

در شعر سه تن پیمبراند قولی است که جملگی برآند

هر چند که لا نبی بعدی خاقانی و انوری و سعدی

همانا صنعت این استاد ماهر از کارگاه خیال ظهور نموده و غزل‌های عاشقانه و مرثیه که به جهت حضرت سید الشهداء خامس آل عبا در سلک نظم آورده، ابیات بلند و معانی دقیق در آنها مندرج است که گوشواره گوش سخنوران روزگار تا یوم القرار از او یادگار است. و دیوان اعجاز‌بیاں او بعد از طلوع کوكب صائب و کلیم از میان افتاده تا آن که سی سال قبل از این درویش مشتاق اصفهانی دیوان مولانا را سرمشق کار خود ساخته و رتبه عالی معانی متعالیه آن را به اهل عالم ظاهر ساخته. الحال بجز آن دیوان که دستور العمل استادان فصاحت بنیان است طبع احدی راغب به غزلیات دیگر نیست مگر بعضی از متأخرین مثل درویش مشتاق و غیره که چون غزلیات ایشان نیز به آن طراز مطرز است لهذا به اشعار دلپذیر بی نظیر ایشان نیز اختلاط می شود.

از شاعران مشهور اواخر سده نهم و نیمه اول سده دهم هجری است متوفای 935 ه.ق، که کلیات اشعار او مکرراً در تهران چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش - فارسنامه ناصری، 1157/2؛ تاریخ نظم و نثر، 1/440؛ و مقدمه دیوان.

خواجه جمال الدین سلمان بن علاء الدین محمد ساوجی (709-778 ه.ق) از شاعران مشهور زبان فارسی محسوب است، درباره او - حبیب السیر، 3/230؛ مجمل فصیحی، ذیل حوادث 765 و 777؛ تذکره الشعراء دولتشاه، 286-296؛ آتشکده آذر، 1123؛ طرائق الحقائق، 2/297؛ مقدمه دیوان.

نقد احوال و ترجمه آثار و هم متن نگارش‌های منظوم و منثور محتشم کاشی به اهتمام مرحوم دکتر سادات ناصری و آقای مهر علی گرگانی بارها در تهران چاپ شده است. اما این نکته درباره او گفتنی است که وی با شاهزاده پریخان خانم نزدیک بوده و فضائل و کمال و جمال آن دختر شاه طهماسب را طی چهار قصیده بلند باز گفته است - دیوان محتشم، 173، 170، 177، 175.

مولانا ضمیری از شعرای ایام شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده و الحال دیوان او کم و نایاب است. و میرزا اسکندر منشی بسیار به تعریف او پرداخته، گفته که چون او علم ضمیر [و] رمل را خوب می دانسته از آن جهت ضمیری تخلص کرده و هر روز لا اقل ده غزل از مطلع طبعش سر می زده و اکثر دواوین شعرای ما تقدّم را جواب گفته. بیتهای عالی بر مثال درر غرر از بحر مّواج طبعش به ساحل ظهور آمده. از جمله این بیت از غزل سر دیوان باباغانی که نسخه [ای] از سحر سامری است و به دیوانی برابر است:

شعر

گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو سوی بدن که آورد جانِ گریز پای را

این بیت هم از مدّاحی عالی گفته:

وله ایضا

روزی که شد افراخته ایوانِ قصرِ رفعتش بوده زمینِ مشتِ گلی، کز دستِ بنا ریخته

و از ابیات عاشقانه اش به این چند [بیت] اکتفا رفت:

وله ایضا

لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود با تو کیفیّتِ آن باده ندانم چون کرد

کمال الدین حسین اصفهانی متخلص به ضمیری (د 973 ه.ق) صاحب آثاری چون نازونیا؛ بهار و خزان؛ وامق و عذرا؛ لیلی و مجنون؛ اسکندرنامه؛ جنه الاخیار، و دیوانی در چهار قسمت مسمّی به طاهرات، صنایع و بدایع الشعر و نهاییه السحر، که به تبع چهار بخش دیوان سعدی ساخته است -عالم آرای عباسی، 133/1؛ خلد برین، 474؛ تحفه سامی، 124؛ تاریخ نظم و نثر، 446/1.

بابا فغانی شیرازی از شاعران مشهور سده های نهم و دهم هجری، متوفای 925 ه.ق در مشهد مراد است -روضه الصفا، 572/8؛ مقدمه دیوان.

ص: 175

نقش بند صورتت زان سان که بایست آفرید بیش ازین خوبی به ظرفِ حسن گنجایش نداشت

در راه کربلای معلاً پای جناب مولوی را سرما برده بود، قطعه ای در آن باب گفته، این ابیات از آنجاست، مناسب حال خود:

بسر بایست رفتن در طریقِ کربلا ای دل که تا یابی طوافِ پادشاه دین و دنیا را

غلط کردم به پا رفتم از آن سرما ربود از من گناه از جانبِ من بود، جرمی نیست سرما را

ولی معذور می دارم که در راه تمنّایت چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پا را

### مولانا ولی

مولانا ولی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال قاین خراسان است.

شاعری شیرین زبان و مرد رنگین خوش صحبت فصیح البیانی بوده. چند فرد از قصیده ای که در مدح و منقبت حضرت امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب در رشته نظم کشیده، مرقوم می گردد:

منه

ای بر اوراقِ فنا میم ممت [ب 42] غضبت را گره پیشانی

بانی عدلت اگر پوشاند بر جهان خلعت آبادانی

بعد ازین از پی آسایش خویش جغد برد طمع از ویرانی

ور شود ابرِ کفّت قطره فشان قطره شاید که کند عمانی

-مرا نادیده می انگارد اما بینشی دارد که نقش پایِ محنت دیده از آسوده شناسد

ولی دشت بیاضی از شاعران شیعی سده دهم هجری است، مدّتی در قزوین در دربار شاه طهماسب بود، پس از آن به خراسان برگشت، و در 999 ه.ق به دست اوزبکها کشته شد- عالم آرای عباسی، 1/134-135؛ روضه الصفا، 8/580؛ تاریخ نظم و نثر، 1/508.



مولانا وحشی از شعرای سخنور و سخنوران فضیلت گستر بود، همیشه در دار العباد یزد اقامت داشت. در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج طبعش در رشته بلاغت انتظام یافت، بین الجمهور مشهور.

شعر

به جاسوسان سپرده راه پرویز خبردار از شمار کام شب‌دیز

اگر بر سنگ خوردی نعلِ شبرنگ وزان خوردن شراری جستی از سنگ

هنوز آثارِ گرمی با شرر بود کزان در مجلسِ شیرین خبر بود

-یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کین جهانِ جان را بدانِ جهان سازم نثار

### میر حیدر کاشی

میر حیدر کاشی از سادات طباطبائی [حسینی] است، در شیوه معما بی مثل.

مولانا وحشی یزدی از شاعران مشهور سده دهم هجری است، علاوه بر دیوان اشعار و مثنوی فرهاد و شیرین، مثنوی های خلد برین و ناظر و منظور او شهرت داشته اند-عالم آرای عبّاسی، 135/1؛ خلد برین، 476؛ روضه الصفا، 573/8؛ فارسنامه ناصری، 995؛ تاریخ یزد، 349؛ آتشکده آذر، 126.

میر حیدر معمائی کاشانی متخلص به رفیعی، از شاعران سده دهم هجری محسوب است و مدتی در ایران و مدتی در هندوستان زیسته است و در زمره شاعران دربار جلال الدین اکبر در آگره به معماگویی و ماده تاریخ سازی اهتمام داشته است. ملک محمود سیستانی در خیر البیان، بخش معاصران، ورق 332 می نویسد: «میر حیدر معمائی در اصل از ولایت کاشان است از سادات طباطبای، به حلیه فضل و کمال آراسته و به معما و تاریخ مشهور. مدتها در ایران مطبوع طبایع بوده، هوای سیر هندوستان دامن دل آن زبده اهل درک را گرفته کشان کشان به سواد اعظم هندش رسانید.

روز اولی که به خدمت اکبر شاه رسید، همان روز معادل هزار تومان به رسم انعام از خزینه به او رسید. ایامی در آن مملکت منظور نظر عواطف بیکران بود و روزبه روز به نوازشات مسرور می شد به تاریخ 1014 ه.ق از هند عزیمت ایران نموده، از راه دریا روان شده، به حوالی کیچ و مکران بسیاری از اموال میر حیدر که در کشتی علی حده بود، به تاراج دزدان دریایی رفت و خود با بعضی اسباب به سلامت از لجه خطرناک بیرون آمد. باز نوبت دیگر اراده هندوستان نمود، مجددا مشمول عواطف پادشاهی گردیده، از آنجا عزیمت مکه نموده، بعد از طوف حرمین متوجه ایران شده، به خدمت شاه عباس اول مشرف گردیده، منظور انظار شاهی شده، به سیورغالات و انعامات سرفراز گشته، مجلس بهشت آیین است.» نیز- خلد برین، 478-479؛ کاروان هند، 460/1؛ عالم آرای عبّاسی، 135/1.

زاهد نکند گنه که قهّاری تو ما غرق گناهیم که غفّاری تو

او قهّارت گوید و من غفّارت یا رب به کدام نام خوش داری تو

### ملک طیفور

ملک طیفور در زمان شاه طهماسب در مدرسهٔ رزمساریهٔ قزوین بود.

نیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد خون در پیالهٔ ما، می در ایغِ مردم

### میرو الهی قمی

(1)

میرو الهی 2 از سادات دار المؤمنین قم است.

### شعر

بر آشیانهٔ بلبل نسیم پا زد و گفت که خان مانِ اسیران خراب می باید

ما چو طفلیم و جهان مکتبِ عشق و تو ادیبِ هجر [و] وصلِ تو در او شنبه و آدینهٔ ما

ملک طیفور انجدانی. از دانشمندان و شاعران سدهٔ دهم هجری بود، گفته اند مردی تنگدست، و در عین حال عیاش بود، در آخر عمر به کاشان رفت و در آنجا عمر را بسر برد. سعید نفیسی حدس زده است که نامبرده اسماعیلی بوده است - تاریخ نظم و نثر، 458/1؛ روضه الصفا، 580/8؛ خلد برین، 479؛ عالم آرای عباسی، 135/1.

ص: 178

مولانا ظهوری و مولانا ملک قمی هردو در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانیده و کتاب نوری که نه هزار بیت است به نام عادلشاه تمام کرده، هریک چهار هزار و پانصد بیت گفته اند و نه هزار همیان بالمناصفه صلّه یافتند. از مولانا ملک قمی (2) است:

شعر

- ما بلبل و گل در نظر، لال زبانیم آویخته از گلبنِ حیرتِ قفسِ ما

- هر ناله که از جگر بر آرم آتش ز دلِ اثر بر آرم

در بیضه بسوخت پیکرم را نگذاشت که بال و پر بر آرم

بگذار که دستِ دل بگیرم زین وادیِ پرخطر بر آرم

نامبرده از شاعران مشهور سده دهم هجری محسوب است. در 987 ه.ق به هند رفت و در احمدنگر اقامت گزید. دیوان اشعار او مشتمل بر دو هزار بیت، و مثنوی گلزار ابراهیم یا نوری که با همکاری پدرزنش، مولانا ظهوری ترشیزی فراهم کرده بود، شهرت داشته است. وی پس از نود سال زندگی در هند درگذشت و در مقبره سنجر کاشی دفن شد -عالم آرای عباسی، 136/1؛ خلد برین، 480؛ کاروان هند، 1355/2-1340؛ تاریخ نظم و نثر، 1/433؛ فرهنگ سخنوران، 563.

مؤلف درباره همکاری مولانا ظهوری و والهی قمی دچار خلط و اشتباه شده است بطوری که این همکاری میان پدرزن-ظهوری ترشیزی- و داماد-ملک قمی مذکور- صورت گرفته است و نتیجه آن همکاری نظم کتاب گلزار ابراهیم یا نوری است که به نام ابراهیم عادلشاه ساخته اند و ما در ذکر ملک قمی از آن یاد کردیم. اما میر والهی قمی اصلاً و ابداً به هندوستان نرفته است، او از سادات قم و از شاعران معاصر شاه طهماسب بوده است و هجوسرا بوده و مردم از هجوگویی او رنجیده بودند. بر اثر علاقه ای که به یکی از امردان طایفه شاملو داشته، گوش و بینی اش بریده بودند. او تصنیف سازی هم می کرده و دیوان شعرش، مشتمل بر شش هزار بیت در عصر صفوی شهرت داشته است -عالم آرای عباسی، 136/1؛ خلد برین، 480؛ تاریخ نظم و نثر، 1/459.

ص: 179

1-1 و 2). اصل: والهی.

2- اصل: والهی.

مولانا فهمی کهنه شاعر سخنور بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتایی می زد، این فرد از اوست:

شعر

بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است بگذار مرا تا به تمنای تو میرم

### مولانا حاتم کاشی

مولانا حاتم کاشی شاعر شیرین گوی سیاه چهره بوده است. وقتی چاقشور سیاهی پوشیده بود، یکی از خوش طبعان گفته: ملا مگر پاچه تنبان را ورمالیده. این فرد از اوست:

منه

-بر گریه های مستی من شب سبوی می خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد [الف 43]

-بی پاره جگر نرود آه من به چرخ زین لعل پاره ها طبق آسمان پر است

و له ایضا

به محشر گر پیرسندت که حاتم را چرا کشتی سرت گردم چه خواهی گفت، تا من هم همان گویم

ایضا

غمزه ات قطع حیات همه کس کرد و کنون چشم بر زندگی خضر و مسیحا دارد

ایضا

من در نماز و سجده بت میکند دلم کو برهنم که خنده زند بر نماز ما

از شاعران مشهور کاشان بوده، و همه سخنوران معاصرش را شاگرد خود می پنداشته است -عالم آرای عباسی، 136/1؛ خلد برین، 480-481.

هدایت الله (یا هیبت الله) حاتم کاشی (متوفای 997 ه.ق) شاعر مشهور سده دهم هجری که به پیشه سمساری مشغول بوده و محتشم کاشانی را مرثیه گفته است. به خاطر سیاه چهرگی، او را «هندو» می خوانده اند و اسباب زحمت و کدورت او را فراهم می آورده اند. -عالم آرای عباسی، 136/1؛ فرهنگ سخنوران، 144؛ تاریخ نظم و نثر، 459/1؛ آتشکده آذر، 247.

میر حضوری سید صالح مسن بوده، این فرد از اوست:

منه

ز وعده های توأم ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست

### میر صبری روزبهانی

میر صبری روزبهانی در بلده اصفهان اقامت داشت، پدرانش از سادات اردستان بوده، این بیت از اوست:

منه

به تویی وفا گمان دلِ مهربان ندارم تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم

### میرزا حسابی

میرزا حسابی از کس زاده های نطنز [بوده است].

میر عزیز الله حضوری قمی از سادات قم بود، مدتی در عتبات زندگی کرد، در زمان اسماعیل میرزا به قزوین آمد و در آنجا با حرمت زیست و سپس به نجف رفت و در آنجا در 1000 ه. ق درگذشت-عالم آرای عباسی، 137/1؛ خلد برین، 481؛ تاریخ نظم و نثر، 460/1.

میر روزبهان صبری اردستانی اصفهانی، از سادات و سخنوران اردستان، مقیم اصفهان بود، در روزگار شاه طهماسب امام مسجد جامع اصفهان بود، در موسیقی و شطرنج مهارت داشت و در شعر و شاعری توانمند بود. نخست فارس تخلص می کرد و سپس صبری. او در غزل تتبع شاهی سبزواری می کرد، به همین جهت او را شاهی ثانی می گفتند-عالم آرای عباسی، 137/1؛ خلد برین، 481-482؛ فرهنگ سخنوران، 330؛ تاریخ نظم و نثر، 460/1.

میرزا سلیمان (یا سلمان) حسابی نطنزی اصفهانی شاعر روزگار شاه طهماسب بود، اهل دانش بود و در شعر و شاعری ورزیدگی داشت. مدتی در قزوین گذراند و هنگام درگذشت شاه طهماسب زنده بود-عالم آرای عباسی، 137/1؛ خلد برین، 481؛ مجمع الخواص، 161؛ آتشکده آذر، 180؛ تاریخ نظم و نثر، 460/1؛ تاریخ تذکره های فارسی، 768/2؛ مؤلف تاریخ تذکره های فارسی ایرادی که بر صاحب محافل المؤمنین در خصوص میرزا حسابی نطنزی وارد کرده است، البته صائب نیست زیرا مؤلف محافل بین ترجمه میرزا حسابی نطنزی و میرزا حسابی نظیری-آن چنان که آقای گلچین معانی حدس زده است-خلط نکرده است.

بر حساب رشک دارد مدعی خوش صحبتی است رشک می برده است بر حسرت کش دیدار هم

ایضا

حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس به فکری رفت هرکس، من به فکر آن دهن رفتم

### قاضی نور اصفهانی

قاضی نور اصفهانی از جمله طالب علمان، و در قزوین با خواجه افضل ترکه مختلط و مربوط بود.

منه

گهی که چشم تو در خانه کمان آید هزار تیر به یک بار بر نشان آید

به ناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک تو مبادا بر استخوان [آید]

مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد که از تصور آن آب در دهان آید

اگرچه بر سر بازار عشق رسوایی مرا همیشه زیان بر سر زیان آید

گشوده ام در دکان جان و منتظرم که بد معامله بر در دکان آید

### مولانا حزنی

مولانا حزنی (1) مرد طالب علم و فاضل و شوخ طبع است.

قاضی نور الدین محمد نور اصفهانی از شاعران سده دهم هجری بود، نزد خواجه افضل الدین ترکه و فخر الدین سماکی تلمذ کرد. در روزگار شاه طهماسب ملازم مسیب خان بن محمد خان تکلو بود و هم منصب قضا را بر عهده داشت. در 1000 ه. ق درگذشت -عالم آرای عباسی، 137/1؛ فرهنگ سخنوران، 460/1؛ تاریخ نظم و نثر، 460/1.

صاحب عالم آرای عباسی (137/1) درباره وی می نویسد: «مرد طالب علم فاضل شوخ طبع [بود] شعر بسیار خوب می گفت و خوب می فهمید. هر عقده ای که در معنی ابیات مشکله و خیالات دقیق پیچیده شعر پیش می آمد، به آسانی می گشود. نهایت شکفته طبعی داشت. می خواست از زمره علما و فضلا باشد، چون در شعر فهمی و هرزه گردی و بی تکلفیهای صاحب مذاقانه - که لازمه شعر است - سرآمد اقران بود، به شاعری شهرت کرد». نیز - خلد برین، 480؛ فرهنگ سخنوران، 155.

1- اصل: حرفی، سپس با خطی دیگر به «حزنی» تبدیل شده است.

در چمن بود زلیخا و به حسرت می گفت یاد زندان که در او انجمن آرایی هست

ایضا

هنوز این اول عشق است، حزنی گریه کمتر کن که وقت گریه های درد دل پرداز می آید

### مولانا هلاکی

مولانا هلاکی مردی درویش نهاد بود و سواد نداشت.

و منه

تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی

### مولانا مظهري کشمیری

(1)

جوان خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود، حسن خطش قلم نسخ بر صحیفه عارض خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداختی. و در آغاز نشوونما از ولایت دلپذیر کشمیر به عزم سیر و ادراک صحبت شعرا به ایران آمد، چنگاه در این دیار سیار بود و از اینجا عزم سفر کرد.

از سخنوران مشهور عصر شاه طهماسب بود، مردی امی و نانویسنده بود، شعرش را توسط دیگران مکتوب می کرد. شاه اسماعیل دوم را پیش از آنکه به سلطنت برسد، مدح گفت و دوازده هزار تومان صله گرفت-عالم آرای عباسی، 1/136؛ خلد برین، 480؛ روضه الصفا، 580/8؛ فرهنگ سخنوران، 630.

نامبرده از شاعران مشهور هندوستان بود، در زمان شاه عباس به ایران آمد و در دربار جلال الدین محمد اکبر شاه سمت میربحری داشت و در 1017 یا 1026 ه. ق درگذشت-تذکره شعرای کشمیر، 5/416؛ خلد برین، 480؛ عالم آرای عباسی، 1/138؛ تاریخ نظم و نثر، 1/513.

ص: 183



چه حالت است ندانم جمالِ سلمی را که پیش دیدنش افزون کند تمنا را  
 رسیده مضطربم کرد و آن قدر نشست که آشنای دل خود کنم تسلا را  
 بیست دیده مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلا را  
 گرم به تیغ جفا کشته ای عفاک الله مده به خاطر خود ره جزای عقبی را  
 که کشته تو همان دم ز صفحه خاطر به خون خویش فرو شست حرفِ دعوی را

### مولانا فروغی قزوینی

مولانا فروغی مرد عطاری بود پیوسته پیش دکان او مجمع ارباب نظم بود.

این ابیات از اوست:

در فراق زان نمی میرم که ناید بر دلت [ب 43] کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت

### مولانا طبخی قزوینی

مولانا طبخی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد سیرت قیافه (1) بود.

-روزی که بشکند سگِ او استخوانِ من آید صدای ناله ام از استخوان هنوز

-طبخی وجودت در این ره حجاب تو آهی ز دل برآر و بسوز این حجاب را

نامبرده در عهد شاه عباس اول، در قزوین می زیسته است -عالم آرای عباسی، 1/138؛ آتشکده آذر، 232؛ تاریخ نظم و نثر، 1/461؛ فرهنگ سخنوران، 445.

از شاعران قزوین در عصر شاه عباس اول بوده، و دیوان همایون اسفرائینی را جواب گفته، و در قزوین دکان آشپزی داشته است -عالم آرای عباسی، 1/138؛ فرهنگ سخنوران، 355؛ تاریخ نظم و نثر، 1/461؛ زندگانی شاه عباس اول، 1/367.

1- چنين است در اصل، شايد: شيرين قيافه.

مولانا شانی شاعر که در عجم مرتبهٔ سحجانی داشته از وفور اخلاص و حسن اعتقاد از ندما و مجلسیان بزم شاه عباسی بود. چند بیت مثنوی در منقبت شاه ولایت پناه [به] سلک نظم آورده در خدمت اشرف می گذرانید، چون بدین بیت رسید:

منه

اگر ساغر کند دشمن و گر دوست به طاقِ ابرو [ی] مردانهٔ اوست

مزاج مقدّس را کیفیتی غریب طاری گشته، این طرز مدّاحی و این مضمون در میزان طبع و قّاد بغایت سنجیده و پسندیده افتاد، همّت بحر خاصیت دربارهٔ مولانا به تموّج درآمده، امر فرمود که زر بسیار در یک کفهٔ ترازو ریخته در یک کفهٔ دیگر مولانا را به وزن درآورده، آن نقود و افره را به صلهٔ این شعر به او عطا فرمودند. شعرا را موجب امیدواری گشته. در اربع و الف این مقدمه رو داد.

### مولانا عجزی تبریزی

در شیوهٔ غزل خود را بی بدل می شمرد و به تقریب دو سه بیت عاشقانه به وساطت مولانا علی رضای خوشنویس چند روزی در مجلس شاه عباس مولانا وجیه الدین نسف آقاشانی تکلو از شاعران منقبت سرای عصر شاه عباس صفوی بود. واقعه ای که صاحب محافل در مورد صله دادن شاه عباس به او مطرح داشته، در تاریخ 1000 ه. ق در قزوین روی داد و شاه عباس که به وزن شاعر زر داد، می خواست تا علاقهٔ خود را در حضور سفیران روم و ازبک به تشییع نشان دهد. باری، آقاشانی در پایان عمر به مشهد آمد و گوشه نشین شد و در 1023 ه. ق درگذشت - آتشکده آذر، 19؛ تاریخ نظم و نثر، 413/1؛ فرهنگ سخنوران، 287-288؛ زندگانی شاه عباس اول، 348/1؛ عالم آرا، 307/2.

نامبرده از ثلث نویسان مشهور سده های دهم و یازدهم هجری است مدتی نزد فرهاد خان در خراسان و مازندران گذراند و سپس در 1001 ه. ق به دربار شاه عباس اول پیوست و تا آخر عمر در دربار به قطعه نویسی اشتغال داشت - گلستان هنر، 124؛ فرهنگ سخنوران، 405؛ تذکره نصرآبادی، 207؛ احوال و آثار خوشنویسان، 456/2؛ زندگانی شاه عباس اول، 373/1-381.

همایون راه یافته روزی در محوطه طویله قزوین در اثنای حکایت بی تقریبی مناسب حرف با زر کشیدن مولانا شانی به میان آورده، گستاخانه گفت که «چرا این گونه التفات شامل حال ما نمی گردد». و حضرت اعلی از روی مطایبه فرمودند که «چون در طویله واقعیم، اگر صلاح باشد شما را با سرگین بکشیم». فریاد از نهاد حاضران حضور اقدس برآمده، موجب انبساط خاطرها گردید. شعرای سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگ بر آن افزوده، نقل انجمنها ساختند، و مولانا شانی را گذاشته به او پرداختند.

### مولانا قوسی

مولانا قوسی شوشتری از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بوده و غزلهای او مشهور است. مشار الیه در سنه عشر و الف در اند خود متوفی گردید.

### شیخ علی نقی

شیخ علی نقی کمره [ای] از جمله شعرای مشهور، و اوصاف او در السنه و افواه مذکور، و در کتب تذکره مذکور است. و مومی الیه در عصر شاه عباس اول بوده. قصیده [ای] در مدح حاتم بیک وزیر اعظم دارد که یک فرد آن این است:

حسن بیک عجزی تبریزی از شاعران مشهور قرن دهم هجری بود و در غزل سبک وقوع را از طریق فغانی تتبع می کرد- آتشکده آذر، 35؛ فرهنگ سخنوران، 384؛ دانشمندان آذربایجان، 271؛ تاریخ نظم و نثر، 512/1؛ عالم آرا، 384/2.

نامبرده در نظم و نثر تسلط داشته و دیباچه ای بر دیوان خاقانی نوشته بوده است که در زمانش شهرت عام داشته است. او به مرض اسهال در 1010 ه. ق درگذشت- تذکره نصرآبادی، 280؛ عالم آرای عباسی، 467/2؛ روضه الصفا، 344/8؛ فرهنگ سخنوران، 477.

عز الدین علی نقی بن شیخ محمد هاشم طغائی کمره ای در 953 ه. ق زاده شد، نزد شیخ بهائی و دیگر معاصران تلمذ کرد، مدتی قاضی شیراز بود و سپس شیخ الاسلام اصفهان شد.

در 1060 ه. ق درگذشت- روضات الجنات، 382/4؛ ریحانه الادب، 55/1؛ فرهنگ سخنوران، 614؛ فهرست سپهسالار، 641/2؛ تذکره نصرآبادی، 234.

تا ابد بارور میوه فضل اند و هنر تا خس و خار که در روضه اردو بادند

این رباعی از اوست:

ایضا

دانی ز چه راقمان دیوان قدیم گشتند کنف نگار آن در یتیم

رو داشت چه نامه رسالت به علی بر پشت زدند مهر ز بهر تعظیم

### خواجه حسین ثنائی

خواجه حسین ثنائی هروی از جمله استادان ماهر فن شعر است که در هندوستان نشوونما یافته در خدمت سلطان جلال الدین اکبر شاه بوده. در تاریخ اکبری در سال نهصد و هفتاد و هفت که تولد ولد اکبر پادشاه اتفاق افتاده، [آمده است که] خواجه حسین هروی قصیده ای به نظر اقدس درآورد [الف 44] که مصراع اول هر بیت گرامی تاریخ جلوس شاهنشاه است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت. و باوجود التزام چنین تاریخ غریب، سلک نظمش خالی از خودبینی نبود. بیتی چند از آن نوشته آمد:

تاریخ

لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار گوهر مجد از محیط عدل آمد برکنار

طایری از آشیان جاه وجود آمد فرود کوبی از اوج عز و ناز گردید آشکار

گلبنی این گونه بنمودند در طرز چمن لاله ای زین گونه بگشود از میان لاله زار

شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار

شاه اقلیم وفا، سلطان ایوان صفا شمع جمع بیدلان، کام دل امیدوار

عادل کامل محمد اکبر صاحب قران پادشاه کامجوی نامدار و کامگار

در باره احوال و آثار صاحب ترجمه - خیامپور، فرهنگ سخنوران.

ص: 187

کامل دانای قابل عدل شاهانِ دهر عادل اعلاى عاقل، بی عدیل روزگار

سایه لطفِ اله آن لایقِ تاج و نگین پادشاهِ دین پناه آن عادلِ عالمِ مدار

مجلس وی را سماءِ چارمین دان عود سوز موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار

نیبرجِ وجودی، گوهرِ دریای جود از هوای اوج دلها شاهبازِ جانِ شکار

پادشاهها اسلک لولوی نفیس آورده ام هدیه از کانِ گرامی بازجوی و گوش دار

کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی هرکه دارد، گویا چیزی که دارد گو بیار

مصرع اول ز وی سالِ جلوسِ پادشاه از دویم مولودِ نور دیدهٔ عالم برآر

تا بود باقی حسابِ روزهای ماه و سال وان حساب از سال و ماه و روزِ دوران پایدار

شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی حساب و سالهای بی شمار

### میرزا قاسم سمنانی

میرزا قاسم سمنانی از جملهٔ شعرای زمان شاه عباس ثانی صاحب قران است و در صنعت شعری ید بیضای موسوی دارد و در حینی که شاه عباس ثانی قدغن شراب نموده، میرزا قاسم سمنانی ساقی نامه مرقوم نموده که مشتمل بر دو بیست و بیست بیت است که هر مصرع از آن تاریخی است و چند فرد از آن مرقوم می شود:

منه

الهی به مستانِ صدرِ صفا ملالت پسندانِ شهیدِ وفا

به حلمِ رسولِ خدای جلیل به ساقی کوثرِ امامِ جمیل

به حزنِ بتول از دوامِ ستم به خُلُقِ حَسَنِ آن امامِ اَمَم

به ریحانی خلد طیب حسین به زین العباد اعد خافقین

از شرح حال میرزا قاسم سمنانی اطلاع کافی در دست نیست. آقای گلچین معانی بر مبنای اطلاعات مؤلف محافل المؤمنین، ترجمهٔ او را در تذکرهٔ پیمانه (413-415) آورده، و ابیات ساقی نامهٔ او را نیز از همین کتاب نقل کرده است.

به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم به خویی که دارد سمی کلیم

به هشتم امام آن امامِ مبین به زهدِ تقی و نقی، شاه دین

به عفو حسن شاهِ عسکر لقب عمید عجم مقتدای عرب

به شاه امین مهدی آن مقتدا که بارد ز رأیش به عالم صفا

به جامِ می وحدت متقی به مستی از آن باده عاشقی

به تسیح زهد و به زتارِ کفر به علمی که باشد سزاوارِ کفر

به پیمانۀ پیمایِ تقوی شکن به آن جامِ سرشارِ دانافکن

به اشکی که ما را چه طوفان شده به آن آه کاتش به دوران زده

به آن قبله پای تا سر قَسَم به قامت کزو شد بلاها عَلم

به آن تارِ کاکل که دل کرد بند به گیسو که جان راست زو صد کمند

به چینِ جبینی که چیش نکوست به محرابِ ابرو که ایمان از اوست

به ایمانما چشمِ مست سیاه [ب 44] به دلهای خون کرده آن نگاه

به آن مردمِ مستِ ناوک فکن که در نرگسِ ناز کرده وطن

به زتارِ بی تارِ زلف سیاه به جعدی که زد تکیه بر مهر و ماه

به رویی کزو گلستان ارم چو لاله شود شعله بار الم

به نازی که جانِ گل از او شکفت به چینِ چینِ زلفی که ایمان بُرفت

به رویی که جوشد ازو آفتاب به نازی که از جان بُرد صبر و تاب

به آن تازه رس سبزه نوبهار که سیراب گردید از شهد یار

به سیبِ زرخندان که او دل ربود به یک دانه خالی که بر او فزود

به گردنِ بلندان و گردنِ کشان سر زلف بر پای دامن کشان

بدان دستِ با لطف و با آب و تاب که وی بُرد سر پنجه از آفتاب

بدان کوه افتاده زیر از کمر هویدا بدان مهر و قرص قمر

بدان ساقِ سیمین که بر ماهتاب بسی طعنه زد چون به شب آفتاب

به قهر و محبت به جور و جفا به حقّ مروت، به عین صفا

ص: 189



که ساقی شیرین دهن را بگویی که زنگ کدورت به باده بشوی  
نگاهی از آن چشم مست سیاه ز کیش وفا نیست با ما گناه  
بده می که بزم است آرام دل حرام است بی جام در کام دل  
ز لبها می شربت آمیز ده مکرر ازین جرعه لبریز ده  
که از دل کنیم (1) جان خود پیر ما فدای تو انسان ز روی صفا  
که از رشک، ای مهر اوج مراد بمیرد ز کین دشمن پر عناد  
بیا ساقی ای سروستان من گل جعفری گلستان من  
کز آن لب، می بی خمارم بده نشان از می چشم یارم بده  
شراب آور ای ساقی ما عیان نشاید که این شعله بینم نهان  
بده ساقی آن می که آرم چو شور به آهی زخم آتش لابه طور  
چو مستم بیا ساقی میگسار بده یک زمانی کنم جان نثار  
بهار است و نوروز و ماه عجب بود موسم عیش و جوش و طرب  
بهار است شاها بگو دور می کنم عمر چون لاله مست طی  
به اقبال شه شد پر از گل جهان گلستان ز گل طعن زد بر جنان  
در عیش بگشاده، می ده به من چو من ساقیا باز توبه شکن  
بزرگان که در بارگاهید و شاه کند بر همه او ز رحمت نگاه  
چو با شاه عباس ثانی به می نشینید شادانه با رود و نی  
به ساقی کوثر که آنجا مدام ز باده به گردش گذارید جام  
بگوید با شاه ازین مستمند می از توبه تا کی ببینم به بند  
ازین ساقی ای شهریار زمان ز جام و ز می توبه کی می توان  
چو دستم دهد او به گاه شراب مرا بوسه بر سر زند آفتاب

شها نهی باده کشان در صبح چرا می کنید ای فدای توروح

چو دیدم شهنشاه گردون جناب جهانی بفرمود منع شراب

ص: 190

---

1- اصل: کنم.

دلم از جفای زمانه شکست چو جامی که از باده افتد ز دست

بفرمای لطف ای شه نامدار که گاهی بگیرم می و دست یار

دمی قاسما لب ببند از سُخن دعاگوی شه باش و لب مُهر کن

### مولانا عرفی

مولانا عرفی از جمله شعرای مشهور که در قصیده از سایر شعرا ممتاز بوده و صیت اوصاف او بلندمقدار، در اطراف و اکناف عالم شایع و ذابیع، و قصاید و غزلیات او در تمام عالم منتشر است. در ایام سلطان جلال الدین اکبر پادشاه هندوستان و شاهزاده سلیم و شاه جهان [الف 45] بوده چنانچه در مقطع این قصیده فرموده:

منه

خموش عرفی ازین ترهات، وقتِ دعاست بر آر دست به درگاه کردگار کریم

همیشه ناگه نگردهد حلال بر فرزند جمیله ای که شود با پدر به حجله مقیم

عروسِ دهر به فتوای ذره با خورشید حلالِ اکبرشه، پادشاه زاده سلیم

مولانا عرفی از جمله تلامذه حکیم ربانی میر ابو الفتح گیلانی بوده و قصاید غرّا در شأن سید والا شأن بسیار دارد از جمله اشعاری به موطن حکیم در این قصیده نموده:

منه

من که از کلک نظام روزگار نقشها بر لوح امکان می زنم

میر ابو الفتح آن که نام و دانشش بر سر افهام و اذهان می زنم

و قصاید در ربار جواهر آثار او در شأن جناب حضرت امیر المؤمنین و عترت طیبین بی شمار است خصوصا قصیده هراس و مماس و قصیده ترجمه الشوق او مشهور است. گویند در آخر امر به جهت این فرد:

به کاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر به هند به خاکم کنی وگر به تبار

جسد شریف او را به نجف اشرف نقل نمودند.

## میرزا داود

میرزا داود متولّی روضه مقدّسه رضویه علی ساکنها آلف التحیه، و از جمله اعظم اهل ایران، و به شرف مصاهرت سلاطین جلیل الشان صفویه ممتاز گردیده در جمیع کمالات سرآمد اهل روزگار بوده، خصوص در فنّ شعر از اکابر شعراست و قصیده او در مدح روضه مقدّسه مشهور عالمیان است. چند فردی از نتایج طبع درربار او مرقوم می گردد:

منه

یارب این ارض مقدس چه مکان است و چه جاست کز زمین تا به فلک مظهر انوارِ خداست

یا شهنشاہ غریبان منِ غربت فرجام آرزومند زمین بوس توأم مدّتهاست

هرچه در خاطر من می گذرد می دانی بنده همچو منی همچو تو سلطان می خواست

دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه در است

بیع می کرد جهان را به من و در عوضش کفِ خاکی ز در شاه خراسان می خواست

گفتم: ای چرخ! تو هر چند که پرزورتری لیک در بیع و شرا جبر نمی آید راست

ذره خاکِ درش را به دو عالم ندهم عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست

سید محمد بن خواجه زین الدین علی شیرازی متخلص به عرفی از شاعران مشهور و صاحب دیوان قرن دهم هجری (متوفای 999 ه.ق) محسوب است. برای اطلاع از احوال و آثار او - مقدمه دیوان او؛ فرهنگ سخنوران، 387؛ کاروان هند، 872؛ تاریخ نظم و نثر، 417/1.

میرزا داود فرزند میرزا عبد الله متخلص به عشق، از خانواده های مشهور عصر صفوی و از شاعران شناخته آن عصر است. جدش میرزا محمد شفیع، مستوفی موقوفات ایران بوده است.

خود او در روزگار شاه سلیمان صفوی معزز دربار بوده و مدت مدیدی تولیت آستان قدس رضوی را بر عهده داشته است. در زمان سلطان حسین، به سمت وزارت برکشیده شد، اما خود امتناع کرد.

در مشهد به سال 1133 ه.ق درگذشت - تذکره نصرآبادی، 14؛ ریاض العارفین، 320؛ فرهنگ سخنوران، 205؛ آتشکده آذر، 180؛ فهرست سپهسالار، 595/2.

وی از طبیب زاده های دار السّلمطنه اصفهان بوده در آغاز تمیز و عنفوان جوانی و شباب به تحصیل علوم متداوله و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پرداخته، حاوی انواع کمالات گشت و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت. بسیار شوخ طبع بوده ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده در آن شیوه مرتبه بلندنامی یافت و از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر گشته، شهره روزگار گردید. اشعارش از قصاید غزّاء و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق رنگین و اداهای شیرین بی شمار [دارد]. از نزاکت طبع، گزندگی، شیوه و شعارش بوده و همواره زبان به هجو ستیزه کاران می گشاد. اگرچه رسم هجا مذموم است اما او در این طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین را به نازکترین روشی ادا می نمود و داد سخن پردازی می داد و از شاه عباس [به لقب] ملک الشعرا ممتاز ایران ملقب گردید. گاهی مذمت او از هجا و بدگویی خلق می کردند. در آخر ایّام حیات [ب 45] از هجا توبه کرد و قطعه ای در معذرت آن در سلک نظم در آورده، گذرانید. و قطعه این است:

در توبه

سوگند می خورم به خدایی که خلق را در کبریای حضرت او نیست اشتباه

کز ناخن تلافی خاطر نخسته ام تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه

شرف الدین حسن طیبی (و 966-د 1037 ه.ق) از طبیبان و شاعران قرون دهم و یازدهم هجری بوده است، درباره او گفته اند: «فضلش را طبابت و طبابتش را شاعری و شاعریش را هجا سائر شد». هم گفته اند: توبه او از هجاگویی بر اثر تقاضای شاه عباس بوده است مثنوی حیدر تلبه را از ترکی ترجمه کرده و کتابی در قراپادین نوشته است. او را مثنوی است بر وزن حدیقه، به نام نمکدان حقیقت، که در قرن یازدهم مشهور بوده است و نیز مثنویهای دیده بیدار، و مهر و محبت او شهرت دارد-روضه الصفا، 581/8؛ عالم آرای عباسی، 791/3؛ تاریخ نظم و نثر، 514/1-515.

ص: 193

از غیر صد هزار خدنگِ جگر شکاف وز من به انتقام یکی خشمگین نگاه

پروایِ انتقامِ اعدای نمی کنم بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه

اما چو رفت بی ادبها ز حد فزون تأدیبِ خصم واجبِ شرعی است گاه گاه

تا کی قفا ز شیشه خورد سنگِ دل شکن تا کی به شعله طعنِ زبونی زند گیاه

باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه

هرکس ز خصم کینه به نوعِ دگر کشد مژگان به گریه، لب به دعا خسرو از سپاه

دستش به انتقام دگر چون نمی رسد شاعر به تیغِ تیز زبان می برد پناه

خود را به یک دو بیت تسلّی کند کزان روی عدو چو صفحه دیوان کند سیاه

رسمِ هجا چو لازمِ ماهیتِ من است چون کهربا کزو نتوان شست جذب کاه

اما پسندِ صاحبِ ایران نمی شود تا با من است این هنر و اعتبار گاه

بارِ دگر نه از لب و بس از صمیم قلب تجدید توبه می کنم اما به دست شاه

شاهی که چرخ را چه نوازد به یک نگاه گردون چو آفتاب به اوج افکند کلاه

و اشعار دلپذیر او بسیار است و این چند [بیت] نغز از غزلیات اوست:

غزل

تورا از شیرۀ جان آفریدند مرا از داغِ حرمان آفریدند

سرم کز سجده دلگیری نداند ز خاکِ پای جانان آفریدند

غمِ عالم پریشانم نمی کرد سر زلفِ پریشان آفریدند

در سنهٔ سبع و ثلاثین و الف هجری به عالم بقا ارتحال نمود.

**میرزا ابو طالب رضوی**

میرزا ابو طالب از سادات عالی درجات مشهد مقدّس معلّی، و متولّی روضهٔ منور سلطان ارتضا بوده و به شرف زیارت روضات مطهّرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته، در حین مراجعت روزی در بلدهٔ تهران میوه های متنوع



الوان خورده، به عالم بقا پیوست.

### سید حسین کمونه

وی از سادات کمونه و [از] نقبای نجف اشرف بوده که ابا عن جدّ از دولت خواهان این دودمان بوده و همیشه صاحب جاه بوده. تاریخ وفات او سنه 1036 [گفته اند].

### تقی الدین محمد

تقی الدین محمد مشهور به سارو تقی نواده خواجه عنایت الله در زمان شاه صفی به وزارت دیوان اعلی رسید، در ایام شاه عباس گیتی ستان وزارت کلّ ولایت طبرستان [را به عهده داشت] که عبارت از رستمدرار و مازندران بوده باشد و الحق امیر به آن تدبیر کم اتفاق افتاده. جامع جمیع کمالات صوری و مستجمع جمیع اخلاق معنوی بود.

نامبرده که در دربار شاه طهماسب معزز بود، پس از آن که به بیماری قلنج درگذشت، جسدش را به مشهد آوردند و در حرم رضا (ع) دفن کردند- تذکره نصرآبادی، 78؛ عالم آرای عباسی، 116/1، 776/3.

نامبرده از ملازمان و هم صحبتان شاه عباس بود، و پس از فوتش، سید ناصر-فرزند او- جای پدر را گرفت-عالم آرای عباسی، 783/3.

میرزا محمد تقی مشهور به سارو تقی یا سارو خواجه در 1015 ه.ق به وزارت قزاق رسید. از آنجا که در مقام وزارت خروس مذهبی داشت، به دستور شاه اخته اش کردند. سارو تقی خود جریان اخته شدنش را در 1028 ه.ق به پیترو دلاواله تعریف کرده است-زندگانی شاه عباس اول، 927؛ هشت مقاله تاریخی و ادبی، 131؛ روضه الصفا، 582/8؛ تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، 250.



میر ابو المعالی نطنزی 1 شخصی جلیل القدر بوده، حسب الأمر شاه عباس مأمور گشته، گروهی از ارامنه و نصاری که در سرحد قرب جوار بختیاری اقامت داشتند و زارع بودند به دین اسلام دعوت فرماید (2)، مومی الیه تا موازی پنج هزار نفس از ایشان را به حلیه اسلام متحلی [الف 46] ساخته کتب ایشان را از مواد انجیل و ما یكون من هذا القبیل از دست قسّ یسان و کشیشان گرفته، معلّم مسلم به جهت ایشان تعیین نمود.

### میرزا فصیحی هروی

میرزا فصیحی هروی از جمله اشراف و سادات هرات است و منتسب به سلسله انصاریّه، و به زیور انواع فضایل و کمالات آراسته، و به مراتب بلند سخن پردازی پیراسته. لآلی طبع در نثارش آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار بوده و از جمله مقربان بساط مجلس شاه عباس عالی اساس بود.

میر ابو المعالی مشهور به آقا میر منشی، مجلس نویس شاه عباس اول (متوفای 1032 ه.ق) بود و از سادات نطنز، که خود را به سید جمال الدین اصفهانی از مریدان شیخ صفی الدین اسحاق نسبت می داد. برای اطلاع از احوال او -عالم آرای عباسی، 742/3؛ زندگانی شاه عباس اول، 1158/3.

فصیحی هروی انصاری فرزند ابو المکارم، ملک الشعرا خراسان بود، شاه عباس اول در 1027 ه.ق او را به اصفهان برد. نامبرده در 1049 ه.ق در اصفهان درگذشت. از او دیوان شعری باقی مانده است -عالم آرای عباسی، 727/3؛ زندگانی شاه عباس اول، 368/1؛ تاریخ نظم و نثر، 665/2؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، 2467.

ص: 196

1- اصل: میر ابو المعالی؛ متن براساس عالم آرا، 742/3.

2- اصل: فرمایند.

جمال الدین کاشی از فضلای دهر و متورّعین روزگار بود. پیش نمازی مسجد جامع جدید عباسی به او تفویض یافته و در حینی که شاه عباس عالی اساس فتح بغداد نموده شیخ مزبور خطبۀ حضرات ائمه اثنا عشر را در کمال فصاحت و بلاغت خوانده. در مسجد آستانۀ مقدّسه کاظمین-علیهم السلام- و مسجد جامع دار السلام بغداد و نجف اشرف امامت می نموده. در کربلای معلّی بیمار گشته به جوار رحمت ایزدی پیوست.

### سلطان العلماء خلیفه سلطان حسین

سلطان حسین بن میر رفیع الدین محمد صدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود است که از سادات عظیم القدر اصفهان، مشهور به سادات خلفا، و از احفاد کرام میر بزرگ والی مازندران اند. مشار الیه به زیور فضل و کمال آراسته و به محاسن اخلاق [و] سلامت نفس پیراسته، در مراتب علوم ترقی فاحش نموده، حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و به عزّ مصاهرت شاهی سرافراز. و بعد از سلیمان خان ولد شاه علی میرزا به رتبه وزارت اعظم ممتاز [گردیده]، تاریخ آنها را چنین یافته اند:

الأولی: زبینه افسر وزارت.

الأخری: وزیر شاه شد سلطان داماد.

والحقّ سیّد بزرگ عالی شأن و فاضل دانشمند نیکو اخلاق بوده و از عهد صبی و اوان نشوونما و حدّ تمییز تا زمان ارتقا (1) به مدارج علیای منصب مذکور [رسیده]. خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده، در فنون

نامبرده در 1032 ه. ق در کربلا- درگذشت. مؤلف عین اطلاعات و عبارات صاحب عالم آرای عباسی، 742/3 را نقل کرده است. گفتنی است که مسجد جدید عباسی، از مساجد جامع ساخته شاه عباس اول در اصفهان بوده است.

ص: 197

علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردید و در اندک زمانی به وفور فهم و فطرت و به درک عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل یافته و به رای صائب و فکر ثاقب او را در دقایق امر وزارت ترقیات عظیم روی داده و تألیف بسیاری از آن جناب مثل حاشیه شرح لمعه، و حاشیه معالم، و حواشی مدارک، و مختصر اصول و غیر آنها از او در صفحه روزگار یادگار مانده و در سنه 1066 از دار فنا به دار بقا رحلت فرمود.

## نصیرای همدانی

نصیرای همدانی آن تاج تارک سخن دانی که در ممالک فصاحت و بلاغت در کشورستانی مشغول بوده، هر تألیفش در عبارت پردازی تألیف دلها نموده، و هر صفحه انشایش در رنگ ریزی کلمات دگان مانی گشوده. خامه اش با شاهد معانی لطیفه مفتون هماغوشی، و با سروش «و ان من الله لحدی» سرگرم سرگوشی. صفحه مسوده اش لوح تعلیم روشندان. و رقیمة مکاتیبش سرمشق استادان. شکفتگی مضامینش گلریز دامن (1) سرور، و نصرت عباراتش منشأ صدگونه حبور. نسیم ریاض استعاراتش [ب 46] غنچه گشای دلها چون گلدون، و شمیم مقالش عطرافزای دماغ هر عاقل و مجنون. بیت انتخاب شعر او حسن مطلع دیوان عرفا، نام نامی او محمد مشهور به نصیرای

سلطان العلماء (متوفای 1066 ه. ق یا 1064 ه. ق) از وزیران دانشمند عصر صفوی بود. از آثار او غیر از آنچه مؤلف ذکر کرده، می توان از توضیح الاخلاق او - که خلاصه اخلاق ناصری از خواجه نصیر الدین طوسی - است و از حاشیه فخری، و حاشیه زبده بهائی، و حاشیه بر پاره ای از ابواب من لا - یحضره الفقیه یاد کرد. برای اطلاع بیشتر درباره او - ریاض العلماء، 52/2؛ فوائد الرضویه، 159؛ عالم آرای عباسی، 796؛ 764/3؛ زندگانی شاه عباس اول، 809/2.

حدیث نبوی است - امالی صدوق، 368؛ کنز العمال، 582/3؛ بحار الانوار، 291/79.

ص: 198

1- اصل: دامن+دامن.

امامی بوده، و رساله شجره مبارکه دلیل بر کمال فضیلت و نهایت علو مرتبت اوست که به جهت سلطان عالی اساس شاه عباس تألیف فرموده؛ چه افاضل هندوستان بر اسلوب معما و طرز لغز سئوالی از علمای ایران نموده، میرداماد- قدس الله روحه- کتاب جذوات را در جواب آن مرقوم نموده، نصیرای همدانی نیز رساله ای در آن خصوص مرقوم نموده. مجملی از جواب و سئوال مرقوم کلک درر سلک می نماید:

سئوال علمای هند: حضرت واجب به کلیم الله در طور سینا کنایه بر حکمت است؛ حروف اول، حرف اول. قلب حرف ثانی، حرف ثانی حرف رابع به تنزل حرف ثالث، به ترقی حرف رابع. چون شمع جمال موسی به انوار تجلی افروخته شد، جمیع اجساد قابل حرقت را منحرقت ساخت، جهت تحجب فلک زحل انوار را برقع او زحل معدن شد.

اسرار برون می نتوان داد وگرنه در کوچۀ ما هست خبرها ز شررها

نصیرا می فرماید: «اکنون ببايد دانست که پیشنهاد قصد قائل ایراد نکته ای است بر مطلبی که منحل می شود به دو مدعا: اول آن که چون حکمت الهی و مشیت ازلی متعلق به آن شد که حضرت کلیم- علی نبینا و علیه شرایف التسلیم- مهبط تجلیات الهی و مظهر سبحات وجه باقی گردد، باعث چه تواند بود که از بسیط ارض با همه طول و عرض و وفور جبال شاهقه و جذوات از آثار مشهور میرداماد است در فلسفه اشراقی، که به نام موافقت نیز شناخته شده است. این اثر را میرداماد در پاسخ به این سؤال که: چرا در موقع تجلی ذات ربوبی در طور سینا، کوه منقرت کردید و جسد موسی (ع) سالم ماند؟ نوشته است. این اثر به صورت سنگی و سپس لوحی، مکررا به چاپ رسیده است.

خواجه نصیر الدین محمود یزدجردی همدانی (د 1030 ه.ق) از سخنوران و دانشیان مشهور سده های دهم و یازدهم هجری است که در هند به دربارهای جلال الدین محمد اکبر و قطب شاه راه یافت. مجموعه منشآت و دیوان شعر او شناخته بوده است- تذکره نصرآبادی، 166؛ آتشکده آذر، 229؛ تذکره میخانه، 895؛ تاریخ نظم و نثر، 532/1؛ تذکره پیمان، 535.

اعلام شامخه جبل سینا- که در نظر بینا چندان امتیازی ندارد- به میقات این سعادت شرف اختصاص یافت و از یمن این عطیه آن بقعه مبارکه مصداق مقال ان بعض البقاع ایمن گشت.

ز نور شهود تو دانا و بیناست اگر پور سینا وگر طور سیناست

دوم آن که سبب چه باشد که جبل عظیم با همهٔ تصلب و تحجر و سخت رویی و سخت جانی و سنگینی و سنگین دلی و عظم جثه و عدم استعداد تأثر، تاب سطوع این نور عالم افروز نیاورد و به یک طرفه العین مصدوقه کلام جعله دکاء (1) شد و ابد الآباد بر آن حال ماند و دیگر اصلاح نیافت. و حضرت کلیم با وجود آن همه نازک دلی و سبک روحی و لطافت جسم و صغر بنیه و استعداد، تأثر از حرقت این نار جهان سوز- که از حرارت آن سنگ در گداز است- منحرق نگشت و زیاده از شیئی مدهوش این بادهٔ آتش مزاج نماند و در روز افاقه یافت.

چراغ افروز مشکات سخن دانی و نورافزای مصباح معانی قاضی نور الدین محمد اصفهانی مربوط به نظم این کلام درّه درّی ضیا سفته و مناسب این مقام بیت غیرت فزا گفته:

منه

در غیرتم که تاب تجلی نداشتن یاد از کمال عاشقی طور می دهد

و در جای دیگر از زبان حال حضرت کلیم این طور عذرخواهی نموده: [الف 47]

زیبا نبود بر همه کس نور فکندن پروانهٔ پر سوخته را دور فکندن

چون نیست به جان سختی من گوی چه حاصل الزام مرا زلزله در طور فکندن

برای اطلاع درباره قاضی نور اصفهانی- همین کتاب، ص 179؛ نیز- تاریخ نظم و نثر، 460/1؛ فرهنگ سخنوران، 465؛ عالم آرای عباسی، 137/1.

ص: 200

و دیگر باید دانست که عبارت مذکوره از اول تا آنجا که «چون شمع جمال موسی به انوار تجلی افروخته شد»، توجیه مطلب اول است و از اینجا تا آخر عبارت تحقیق مطلب ثانی و الله أعلم بحقائق المعانی».

بعد از ذکر بعضی مقدمات می فرماید: «نکته دلپذیر آنکه تجلی حضرت واجب، یعنی ظهور بعضی از آیات یا مرآت آن حقیقت مقدسه به صورت انوار غرایب آثار بر کلیم الله، یعنی حضرت موسی در طور سینا، بخصوصه نه در جای دیگر کنایه از حکمت است یعنی غرض حکمی به آن تعلق گرفته؛ چه اسم مبارک موسی بر ترتیب حجر مبارک، یعنی بر اسلوب نام که آن سینا است، چهار حرف است: حرف اول، یعنی حرف اول از موسی حرف اول است از سینا، و قلب حرف ثانی، حرف ثانی. و حرف رابع به تنزل حرف ثالث است و حرف ثالث به ترقی حرف رابع. اما آن که حرف اول از موسی حرف اول است از سینا؛ بنا بر آن است که در کلمات لطیف اشارات ارباب کشف و عیان و اصحاب علم و عرفان لا سیما عارف اسرار معنوی شیخ سعد الدین حموی مذکور است که «از جمله حروف بیست و هشت گانه میم و سین مشارک اند در این حکم که هر یک مؤلف اند از سه حرف، که هر یک از آن سه حرف اشارت است به معنی واحد. میم مرکب است از سه حرف: دو میم و یک یا. میم اول اشارت است به میل نفس از اضافات نفسانیته، و یا اشاره است به این اضافه. و میم آخر اشاره است به مرادات نفس که سعد الدین محمد بن المؤید بن حمویه جوینی (متوفای 650 ه.ق) از مشایخ خانقاهیان در سده هفتم هجری محسوب است از مریدان نجم الدین کبرا بود و خود به اکثر سرزمینهای مشرق و مغرب اسلامی سیروسیاحت کرد. مدتی در جوین به ارشاد مریدان پرداخت و آثاری به زبانهای فارسی و عربی تألیف کرد. از آن جمله است: سججل الارواح، قلب المنقلب، المصباح فی التصوف. نامبرده به موضوع اسرار حروف و نیز به مسأله مهدویت تعلق خاطر شدید داشت و در شروط ظهور حضرت حجت (عج) چندین اثر تألیف کرد. - سیر اعلام النبلاء، 284/23؛ الوافی بالوفیات، 101/5؛ مرآت الجنان، 121/4؛ مقدمه المصباح فی التصوف.

مضافات اوست. و سین هم مؤلف است از سه حرف: یک سین و یک یا به منزله مرکز است چنان که در میم و سین مذکور کنایه است از سلامت نفس از نسبت کوتیّه، و یا دالّ است بر این نسبت. و نون ایما است به معنویات آن. و بالجمله هریک از میم و سین اشاره شده به میل نفس و سلامت او از نسبت کوتیّه و اضافات نفسانیّه مضاف به ذات آن. و این معنی که از عوارض محموله این دو موضوع است جهت وحدت ایشان گشته و تصحیح نموده که میم سین است.

و نیز در کلام علمای تفسیر و عرفای تأویل مسطور است که «میم اشاره است به حقیقت مقدّسه محمدیّه، که آخر مرتبه ایجاد و متمم دایره وجود است. چنانچه سین نیز اشاره است به همان حقیقت مقدسه. و آیه کریمه «یس» ناظر است؛ چه همچنان که سین سیّد حروف است و در میان حروف به زیادتی کمال موصوف، و مساوات زیر و بینات آن از جمله بینات آن است، همچنین آن حقیقت مقدّسه سیّد کلمات انفسی و آفاقی و اکمل مراتب تقییدی و اطلاقی است». و به آن جهت هم توان گفت که میم سین است و اگر از این مراتب عالیّه تنزل نماید و به مدارک سافله سخن آشنا سازد، توان گفت که میم اشارت است به نود، و نود به شصت. و شصت خود مدلول سین است [ب 47] و به این وجه هم میم سین باشد. بنابراین توجیّهات ثلاث ظاهر شد که حرف اول از موسی حرف اول است از سینا. اما آنکه قلب حرف ثانی از موسی حرف ثانی است از سینا؛ بنابر آن است که در کلمه کمل (1) این طایفه اندراج یافته که از عموم حروف «الف» و «یا» شریک اند در خصوص این معنی هریک اشاره شده به تجلّی ذات از مرآت اسماء

درباره معانی تفسیری آیه مبارکه یس [1/36] - تفسیر فخر رازی، 259/9؛ تفسیر طبری، 1495/6؛ کشف زمخشری، 3/4؛ مجمع البیان (ترجمه)، 362/20.

ص: 202

1- اصل: کمله.

وصفات. و وجه اشارت «یا» به این اشارت در این سیاق محتاج به اجتهاد نیست.

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

اما وجه دلالت الف بر این غرض از وی آن است که الف به وسیله اتصال لام است و لام بی شایبه تأویل دال بر آن است. پس به این اعتبار توان گفت که قلب واو که الف است حرف ثانی است که «یا» است. و نیز تواند بود که مراد از حرف ثانی که واو است صورتی رقمی هندسی او باشد که شش است به این صورت: 6. و قلب او اشاره باشد به صورت رقمی دو، به این شکل: 2.

و مراد از «یا» ده باشد و از ده به دلالت عدد آن دال. و «واو» مقصود از آن دو باشد و به این جهت نیز راست باشد که قلب «واو» «یا» است. بنابراین دو وجه به وضوح پیوست که قلب حرف ثانی از موسی، حرف ثانی است در سینا.

اما آن که حرف رابع از موسی به تنزل حرف ثالث است از سینا، به حکم آن است که از بروز و کمون ارباب اشارات ظهور و بطون بارز و ظاهر است که «یا» اشارت است به مرتبه حیات طبیعی، و تنزل آن اشارت است از موت ارادی که مدلول «موتوا قبل أن تموتوا» است و مضمون «مت بالاراده تحیی بالطبیعه» عبارت است از آن. و نون اشارت است به فنای نفس در عین بقا و انتفای آن در آن ثبوت که مفاد موت ارادی است و به این اعتبار درست باشد که «یا» به اعتبار تنزل صاحب مرتبه نونی است.

و دیگر توان گفت که هرگاه «یا» از مرتبه خود که رتبه عشراتی است تنزل نماید صاحب مرتبه آحادی خواهد شد. یعنی به الف تبدیل خواهد یافت. و الف در این مرتبه اشارت است به مبدأ سلسله وجود، و نون کنایت است از حدیث نبوی است و بعضی آن را از موضوعات دانسته اند - بحار الانوار، 317/69، 59/72؛ جامع الصغیر، 187.



نهایت آن که فی الحقیقه همان مبدأ است چه مبدأ قوس نزولی در این دایره عین منتهای قوس رجوعی است- هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (1).

بنابراین به وضوح پیوست که «یا» بعد از تنزل نون است و به این دو شارع مستقیم عقل رهنمون شد به آن که حرف رابع از اسم شریف موسی بعد از تحقق تنزل حرف ثالث است از نام مبارک سینا. اما آن که حرف ثالث از نام موسی ترقی حرف رابع است از اسم سامی سینا، به مقتضای آن است که در طی اشارات سابقه معلوم شد که عین اشارت است به سلامت نفس از نسب کوئی و اضافات نفسیه. و ترقی آن عبارت است از وفور ظهور این سلامت و صعود نفس بر مدارج آن و عروج او بر مطالب عالیه. و الف در این مرتبه اشارت است به استقامت [الف 48] حال او و استواء امر. چنان که کریمه فَأَسْتَتِمُّ كَمَا أُمِرْتُ (2) حاکی است.

و بالجمله خاطر نشان می شود که استقامت حال نفس و استواء او عبارت است از سلامت او بالکلیه از لوازم نسب (3)، و براثت او بالمره از تبعات اضافت نفسانیه. و به این اعتبار محقق شد که «سین» به ترقی «الف» است. و به دستگیری مطالعه رساله [ای] که شیخ رئیس ابوعلی حسین بن عبد الله بن سینا در اثنای عرض مضمهر از حروف فواتح سور فرقانیه و بذر بروز و کمون دقایق آن را در اراضی قلوب قابله کاشته، می توان گفت که «سین» در این مقام اشاره است به جامعیت شناخت به سین خلق و تکوین، که میم به ازاء اول، و کاف به حذاء ثانی است. و ترقی آن اشارت است به عدم وقوف صاحب این معرفت جامعه در این مرتبه، و تصاعد او بر مدارج عالیه و مراتب دارجه

ص: 204

1- الحدید 3/57.

2- هود 11/112.

3- اصل: +گویند.

ممکنه آن، به این نحو که در این دو مرتبه نماند و از آنها درگذرد و به مرتبه امر رسد، و از آن هم عبور نماید و به پایه ارفع ابداع- که مدلول الف است- واصل گردد؛ چه الف در این سیاق اشارت است به ذات مبدع. بنابراین توان گفت که «سین» به ترقی «الف» است. و به دلالت واضحه این دو دلیل روشن و مبرهن شد که حرف ثالثه از نام مقدس موسی به ترقی حرف رابع است از اسم مبارک سینا. و الله أعلم بسرائر الانبیا و بواطن الأسماء و بیده ملکوت الأشیاء.

و بعد از آن فرمود که در کتاب کفایه التعلیم گفته که: «قمر مرّبی ملّت معطله و ارباب حیرت است و عطارد میان ترسایان، و زهره مروّج ملّت بیضاء اسلام، و شمس از آن آفتاب پرستان، و ستاره [از آن] چوپان، و بت قبله کان، و مریخ باعث گرمی بازار آتش پرستان، و مشتری ناظم امور مطلق ادیان، و زحل حافظ دین یهود، و متصدی صلاح آن ملّت». و از مناسبات این معنی است تعلق زحل به روز شنبه از ایام؛ دیگر می فرماید: خلاصه سخن آن که در آن هنگام که انوار تجلیات سبحانی شعشعه ظهور نمود، طور سینا با همه سنگینی از سطوات آن متدکدک شد، فلک زحل که به تقدیر حکیم علیم مرّبی ملّت موسوی و حارس و حافظ وجود کثیر الجود آن حضرت است، انوار قاهره را از احراق آن جناب مانع آمده، برقع وجود اطهر و پرده ناموس اکبر آن حضرت شد.

و بعد از آن حدیث عیون اخبار الرضا- علیه السلام- که مأمون از حضرت رضا- علیه السلام- سؤال نموده بیان می فرماید و می گوید که از این کلام معجز نظام مستفاد و مستنبط آن است که رؤیت جناب اقدس الهی خواه در دار دنیا و خواه در نشئه عقبی- به نحوی که اعتقاد ظاهرینان جمهور اشاعره است- گمانی باطل است، اگر در حقیقت، رؤیت، خواه به خروج شعاع بوده باشد چنانچه گمان افلاطون و جالینوس و اکثر علمای ریاضی است، و خواه به

انطباع صورت، چنان که مذهب ارسطاطاليس و شيخ الرئيس و جمهور حکمای طبیعی است، و خواه به تکيّف هوای شفاف متوسط میان بصر و مبصر، چنانچه گمان طایفه [ای] از حکماست و خواه... (1) اشراق است [ب 48] میان نفس و مبصر، چنانچه مشرب شيخ اشراق است؛ از سر امعان نظر کنند و به شرایط و لوازم ضروريّه آن از وضع خاص محاذات مخصوص و ديگر امور که در مستتبعات جسمانيات است از روی تدقيق تأمل نمایند همانا که به بديهۀ عقل دريابند که ذات مجرد و حقيقت مقدّس الهی آيينه (2) صرف و وجود بحت و وجوب محض و هستی سازج است و از مشابهت جسم و جسمانی و ممازجت هیولی و صورت منزّه، و از آلايش امکان و لوث حیّز و آمیزش جهت و نقص وضع و محاذات مبرّاست. و گفته که سؤال رؤیت حضرت باری از جناب کلیم بنا بر حکم رضیه و اعراض مرضیه صدور یافته و تجلّی الهی بر طور سینا و احراق آن کوه آسمان شکوه جهت تنبیه غافلان بنی اسرائیل و اسکات سفهای آن قوم تحقّق (3) پذیرفته. و بعد از این فرموده:

ارباب قلوب نمطی غریب گفته اند:

ابکی الی الشّرق ان کانت منازلکم من جانب الغرب خوف القیل و القال

اقول بالخدّ خال حین اذکره خوف الرقیب و ما بالخدّ [من] خال

لبّ لباب کلام در این مقام فصّی است کالتّص، که فیلسوف اعظم، معلّم ثانی، ابو نصر محمد بن محمد بن ازلیغ بن طرخان الفارابی در یکی از فصوص لطیفه النصوص خویش تقریر نموده که: أنّ لک منک غطاء فضلا عن لباسک من البدن فاجتهد أن [ترفع الحجاب و] تتجرّد فحیثئذ تلحق فلا تسأل عمّا تباشره، فانّ أمت (4)

ص: 206

1- در این جا یک کلمه مخدوش است.

2- اصل: که+آيينه.

3- اصل: تحقیق.

4- اصل: انست.

فویل لک و ان سلامت فطوبی لک و أنت فی بدنک [کائک لست فی بدنک]، و کائک من صقع الملكوت. فتری ما لا عین رأّت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. فاتخذ لک عند الحق عهدا الی أن تأتیه فردا.

ای فرد حق و ای وجود مطلق، ای زمین ساز و آسمانگر، ای نفی منکرانت واجب تر از نهی منکر، ای دورتر از سررشته اندیشه و گمان و ای نزدیکتر از رگ جان! به باد دامن کبریا غبار و گرد صورت از ناصیه این محبوس سجن بدن خاکی و افتاده سیاه چاه پیکر هیولایی و رعیت قریه حواس و روسیاهی شهوت (1) دور دار و مرا صاحبی کن و به من وامگذار، و از انجمن قال تنها به خانه حال راه نمای، و اگر من بر خود نبخشودم، تو بر من ببخشای.

## مناجات

گرچه هستم به قید هستی بند هم به تو بر تو می دهم سوگند

هرچه غیر تو، زان نفورم کن پای تا فرق غرقِ نورم کن

چند باشم ز خودپرستی خویش بند در تنگنای هستی خویش

وارهانم ز ننگ این تنگی برسانم به رنگ بی رنگی

تیره چون روز تیره روزانم نکند هیچ کس فروزانم

چون مه چهارده میان نجوم روشنم کن به چهارده معصوم

تاریخ اتمام شجره مبارکه روز اول عشر دویم ماه چهارم سال هفتم، عشر سیم مائه اولی، الف دویم از هجرت مقدسه.

حدیث موضوعی و مشهور است - مجلسی، بحار الانوار، 13/100، 329/93؛ امالی صدوق، 259؛ صحیفه الامام الرضا (ع)، 26-28.

مندرجات مذکور عینا از فصوص الحکمه منسوب به ابو نصر فارابی گرفته شده است - شرح فصوص الحکمه از محمد تقی استرآبادی، 263؛ نیز - آملی، فصوص الحکم، 135.

ص: 207

از جمله شعرای زمان سلطان مغفرت نشان شاه اسماعیل صاحب قران است. الحق داد سخنوری داده و شاهنامه در احوال پادشاه جنّت آرامگاه پرداخته. چند بیتی از آن انتخاب و بیان می شود. در منقبت می گوید:

منه

بیا قاسمی ساحری ساز کن در گنج اندیشه را باز کن

قلم را چنان در سخن کن عَلم که احسنت خیزد ز لوح و قلم

چنان پر کن از گوهر شاهوار به مدح علی شاه دُلْدُل سوار

ایا ترجمان و زمان را امام وصی پیمبر علیه السّلام

خلیلی که نار ازل نور اوست کلیمی که کتف نبی طور اوست [الف 49]

امیر عرب، شهریار عجم وصی نبی، شاه مولد حرم

از آن کعبه شد قبله گاه سجود که آنجا علی آمد اندر وجود

میرزا محمد قاسم بن عبد الله متخلص به قاسمی از شاعران مشهور عهد صفوی، متوفای 982 ه.ق است. نسبتش را به شاه قاسم انوار می رسانده است پدرش کلانتر گناباد بود، پس از مرگ پدر، منصب وی به قاسمی داده شد، اما او نپذیرفت و آن شغل را به برادرش وا گذاشت مردی بود صوفی مشرب و ظریف و بخشنده، که در پایان عمر اموالش را وقف آستانه رضوی کرد.

از جمله آثار او یکی شاهنامه شاه اسماعیل است که چون نظم آن را به پایان رسانید و مورد توجه شاه قرار نگرفت، این شکوائیه را گفت:

بریدم زبان طمع خامه را

که خاصیت این است شهنامه را

ز دونان طمع عین بی دولتی ست

کمال زبونی و دون همی ست

درین باغ دوران که بی برگ نیست

عطای لثیمان کم از مرگ نیست

مثنویهای لیلی و مجنون، گوی و چوگان و شاهرخ نامه، و کارنامه شاه طهماسب نیز از اوست. -واله، خلد برین، 477؛ روملو، احسن

التواريخ، 597؛ سام ميرزا، تحفة سامي، 26؛ ابن يوسف، فهرست كتابخانه مجلس شورا، 480؛ آتشكده آذر، 76؛ مجمع الخواص، 140.

ص: 208

ز نافعِ زمینِ نافه ای شد پدید که عطرش به اطرافِ عالم رسید

ملک را شد آدم از آن قبله گاه که تابنده بود از رُخسِ نورِ شاه

به او داده بیچون ز روزِ آستِ بغیر از نبوت، دگر هر چه هست

نبودی اگر خاتمِ انبیا که بودی نبی جز شه اولیا

صفِ اولیا را زَبَرَدَسْتِ اوست سزاوارِ وحی ار کسی هست، اوست

دلش پر ز الهامِ وحیِ جلیل چه غم گر نیامد به او جبرئیل

چه باک ار نشد پای او عرشِ سایِ همین بس که دوشِ نبی کرد جای

مسیح ار برآمد به چرخِ بلند علی شد ز کتفِ نبی بهره مند

چه غم گر ستند مُدَبِّرِ منبرش که شد منبر از دوشِ پیغمبرش

به جایی رسانید در قَدْرِ پای که از دستِ قدرت سرشش خدای

سرِ اولیا، شاهِ مردان علی است وصیِ نبی، شیرِ یزدان علی است

نباشد کسی از خفی و جلی سزای امامت بغیر از علی

علی شهرِ علمِ نبی را در است ز خاکِ درش علم را افسر است

خدا را نبی و ولی را نبی است علی با خدا و خدا با علی است

اگر مشکلی گرددت مُنْجَلِی ز یادِ علی دان و نادِ علی

بُودِ نامهٔ فتح در مشبِ او کلیدِ درِ خیبر انگشتِ او

سرِ ذو الفقارش که خون بار بود چُه لا از پیِ نفیِ کفار بود

شد از دستِ او فتحِ بابِ چنین چه دستی که بر وی هزار آفرین

ز کارِ چنان طرفه از روی دستِ درِ دین گشاد و درِ کفر بست

نجف گوهرِ ذات او را صدف بُود گوهرش دُرِّ پاک نجف

نجف چون حرمِ کعبهٔ عالم است درِ قبله گاهِ بنی آدم است

کلیدِ درِ خُلد درِ مَشْتِ او نَگینِ یَدِ اللّهِ درِ اَنگِشْتِ او

طَفیلِ قَدومش ریاضِ نَعیمِ برِ او مَنکَشفِ حَالِ خُلدِ و جَحیمِ

بِه فرمانِ حقِ روزِوَشَبِ کَرْدگارِ بُودِ حَکَمِ او حَکَمِ پَروردگارِ

ص: 209



خضر تشنه فیضِ انعامِ اوست میِ زندگی جرعهٔ جامِ اوست  
زلالِ خضر گرچه جانپرور است نمِ چشمهٔ ساقیِ کوثر است  
چو شیطان بد اندیشِ او هرکه هست گرفتارِ لعنتِ ز روزِ الست  
به پر رفته خاکِ درش جبرئیل زده آب از چشمهٔ سلسبیل  
اگر سلسبیل است اگر کوثر است سبیلِ ره آلِ پیغمبر است  
فروغی که خورشیدِ انور گرفت ز رخسارِ آلِ پیمبر گرفت  
چو صبحِ منیر از افقِ سرزند سر از جیبِ رخسارِ حیدرزند  
چمن را کمال از جمالِ علی است جمالِ گل از رنگِ آلِ علی است  
به دهر آنچه هست از خفی و جلی طفیلِ علی دان و آلِ علی  
دو سلطان که فخرِ بنی آدم اند جهان را سرو سرورِ عالم اند  
حسین و حسن آن دو فرخِ سرشتِ دو نخلِ گلستانِ باغِ بهشت  
دو سرو سرافرازِ باغِ دل اند دو نورند و چشم [و] چراغِ دل اند  
دو مهرند و نورِ مه و انجم اند دو چشم اند و در چشمِ جان مردم اند  
دو صبحِ سعادت ز روشنِ دلی یکی چون نبی و یکی چون علی  
از ایشان بود کارِ دین را نظام به ایشان بود دین و ملت تمام  
الهی به شاهی که دین پرور است که سردارِ دین است و دین را سر است  
به حقِّ حسن رهنمایِ زمن [ب 49] دلیلِ حقایق به وجهِ حسن  
به حقِّ حسین آن اسیرِ بلا گلِ گلشنِ روضهٔ کربلا  
به زین العبادِ گرامی صفات که شد نوح کشتیِ بحرِ نجات  
به پاکِ باقر، امامِ انامِ سمیِّ محمد علیه السلام  
به صدق و صفایی که با صادق است که بر نورِ صبحِ صفا سابق است

به موسیٰ کاظم امام سلیم که بودش تجلّی حق چون کلیم

به حقّ رضا قبله هشتمین درش قبله آسمان و زمین

به حقّ تقی سرور اتقیا طفیل رهش طارم کبریا

ص: 210

به حقّ نقی قدوه المّتّقین امام بحق، قطبِ دنیا و دین

به حقّ حسن رهنمای بشر امام زمان عقلِ حادی عشر

به مهدی و هادی که بر راه اوست اگر چشمِ دشمن وگر چشمِ دوست

کزین هشت و چار اخترِ برجِ دین منازلِ شناسانِ راه یقین

بساز آن چنان کار دنیا مرا که حاصل شود کارِ عقبی مرا

ز اعدای ایشان مرا دور دار مرا از محبّانِ ایشان شمار

بیا ساقیا کز غم افسرده ام بده آبِ خضرَم که دل مرده ام

به یک ساغرِ باده ام بنده کن مرا چون مسیح از دمی زنده کن

مَیِ زندگی ریز در جامِ جم اگر آبِ حیوان نباشد چه غم

ز بزم محبّت رسان ساغرم بیا دمی ساقی کوثرم

### مولانا احمد اردبیلی

آن زبده مّتّقین احبار (1) و عمده مقدّسین اخیار روزگار، والی ولایت اجتهاد و دستور العمل زهد و عبّاد، در کشور تجرید چون قدسیان ملاً اعلی، و در مسند تفرید مانند کزو بیان عالم بالا، فاضل محقّق، عالم مدقّق، موج بحر دانش و قبله ارباب بینش، نحریر صافی ضمیر، بیّنه استاد متکلم و فقیه، اورع اهل زمان و اتقی دور و اوان. جلالت مرتبه رفیعه آن بزرگوار دین و سالار اهل یقین نه به مرتبه ای است که قابل تبیین باشد. جناب مولانا محمّد باقر

درباره محقّق اردبیلی - احمد بن محمد - و آثار و نگارشهایش - امل الآمل، 23/2؛ افندی اصفهانی، ریاض العلماء، 56/1؛ الاجازه الکبیره، 25؛ لؤلؤه البحرین، 148؛ کشکول بحرانی، 127/1؛ منتهی المقال، 40؛ روضات الجنات، 79/1؛ جامع الرواه، 61/1؛ بهجه الآمال، 107/2؛ قصص العلماء، 342؛ مستدرک الوسائل، 392/3؛ الکنی و اللقب، 200/3؛ فوائد الرضویه، 23؛ هدیة العارفین، 149/1؛ ایضاح المکنون، 609/1؛ الذریعه، 35/20، 21/12-36؛ معجم رجال الحدیث، 225/2.

ص: 211

1- اصل: اخیار.

مجلسی در کتاب بحار از سید علام نقل نموده که: «جناب مولانا شرفیاب خدمت باسعادت حضرت صاحب الأمر و العصر و الزمان می گردید.» بالجمله عالی جناب مولانا ولد ملا محمد اردبیلی است که در نجف اشرف به اماکن مقدسه توطن فرموده مدّت الحیات در آن مقام ملک خدام بسر برده، زنجیر تمام علایق دنیوی را گسسته و نفس را به زنجیر وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (1) بسته. شرح ارشادش مرشد مجتهدین عظام، و تفسیر آیات احکامش در نهایت اتقان و استحکام.

گویند که در رقعه [ای] که به یکی از سلاطین عصر به جهت شفاعت مظلومی می نویسد، در عنوان آن مرقوم می نماید که «جلالت و رفعت سعادت پناه فلان شاه». در حین نوشتن نادم می شود که «جلالت و رفعت» تعریف ظالم است آن را قلم کشیده، در ذکر «سلطان عصر» به شاه نیز پشیمان شده که «شاه عصر» حضرت صاحب علیه السلام است، می نویسد:

«سیادت پناه عباس را اعلام آن که...».

در مورد چگونگی شرفیاب شدن محقق اردبیلی به خدمت صاحب امر (ع) - مجلسی، بحار الانوار، 174/52-175.

از محقق اردبیلی جز آنچه مؤلف یاد کرده است آثار زیادی در دست است از آن جمله است: حدیقه الشیعه؛ حاشیه بر الهیات؛ شرح التجرید؛ رساله در حرمت خراج؛ شرح المختصر للعضدی؛ رساله در مناسک حج؛ رساله در امامت و غیره، که بیشتری آنها را فضلالی عصر، در سال 1375 خورشیدی به مناسبت بزرگداشت محقق اردبیلی منتشر کرده اند.

این نامه را مقدس اردبیلی به شاه عباس اول نوشت. متن آن چنین است: «بانی ملک عاریت بدانند که اگر این مرد در اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد. کتبه: بنده شاه ولایت، احمد الأردبیلی».

جواب شاه عباس اول به مقدس اردبیلی چنین است: «به عرض می رساند عباس، خدمتی که فرموده بودید، به جان منت دانسته تقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید».

کتبه: کلب آستان علی، عباس». - زندگانی شاه عباس، 3/886؛ قصص العلماء، 175.

ص: 212

مجملاً- در ورع و تقوی بغایت القصوی ترقّی فرموده، و از جمله تألیفات شریفه او کتاب حدیقه الشّیعه است که از آن جناب مشهور است. لیکن جناب غفران مآب میرزا محمد ابراهیم قزوینی- که از جمله مشاهیر علما و مجتهدین زمان بود- به خطّ خود نوشته: «لیس کتاب حدیقه الشّیعه من مؤلّفاته قدّس سرّه علی ما تحقّق عندی»، بلکه احمد نام اردبیلی است نه فاضل مذکور.

وفات او در سنهٔ تسع مائه و تسعین و اثنین [روی داده است].

### آقا حسین ولد جمال الدّین محمد خونساری

آن [الف 50] مست باده معارف و جرعه کش صهبای عوارف، قدوة افاضل دوران و عمده امثال جهان، والی ولایت معرفت، جامع طریق حکمت و شریعت، دیده سالکین آگاه و اسوه مقربین اهل اله، پیشوای ارباب دانش و سرور اصحاب بیش. شرح دروسش دستور العمل مدرّسین و مجتهدین، و حاشیه شفاش شفا بخش طالبین. هر سطری از انشایش اعجاز در فصاحت چون امرء القیس نموده، و هر شطری از ارقام بدیعش سبحان منشان را حیرت بر حیرت افزوده. کمالات ظاهریش با کمالات باطنی چون قطره و عمان، و درجات اخرویش با مراتب دنیوی چون زمین و آسمان. دقایق حواشی قدیمه سوانح جدیده ذهن نقّادش حقایق رموز اشارات حکیمه تلویحات طبع و نقّادش تحصیل علوم را با کمال ریاضت نموده، و مدّتهای مدید با نان خشک افطار می فرموده.

گویند: روزی در مجلس شاه سلیمان اوصاف حمیده آن معسر و پریشان مذکور می گردیده، بعضی از فضلا که به طور حکمت آشنا بوده اند، سلیقه با آن که بعضی از معاصران مانند محمد ابراهیم قزوینی، در نسبت حدیقه به محقّق اردبیلی تردید کرده اند و عموماً تردیدشان بر پایه نسخه های مخدوش و دست خورده حدیقه بوده است (-مهدی تدین، مجله معارف، دوره دوم، شماره 3، ص 110) باین همه نسبت آن به احمد اردبیلی هرگز درخور شک و تردید نیست.

اینکه مرحوم آقا حسین را ترجیح به آقا جمال داده و برخی دیگر که به طریقهٔ تکلم میل داشته اند آقا جمال را ترجیح می داده اند. بالجمله پادشاه می فرماید که «آقا حسین افضل است به جهت آن که تحصیل علوم را به ریاضت نموده و آقا جمال به تنعم ابواب فضیلت به روی خود گشوده». جمیع حضار تحصیل تصدیق قول آن سلطان عظیم المقدار فرموده. و از جملهٔ تصانیفات او شرح دروس، ناتمام؛ و حواشی بر شفا است.

خونساری]

آن جمال یوسف دانش و اجتهاد، و قره العین فضلالی والانژاد، عمده العلماء المتکلمین و قدوه الفضلاء المجتهدین جمال الله فی الأرضین استاد المحققین و الناقدین، برهان المقدمین و المدققین، خلف ارجمند آقا حسین خونساری که در لطافت گفتار سرآمد اهل روزگار بوده، در فقه ثانی علامهٔ حلّی، و در تکلم فایق اقران، و در کمالات انفسی قاید اهل عرفان.

آقا حسین خونساری از مشایخ و اعلام شیعی عصر صفوی متوفای 1098 ه. ق در اصفهان. او نزد ابو القاسم فندرسکی علوم عقلی و نزد محمد تقی مجلسی علوم نقلی را آموخت.

قرآن را به فارسی روان ترجمه کرد بر بیشترین آثار پیشینیان شرح و حاشیه نوشت. رساله های تفسیر سوره الحمد، رساله فی تواریخ و فیات العلماء او حائز اهمیت فراوان است. شرح دروس او موسوم به مشارق الشموس است که تا بحث ففّاع از باب طهارت رسیده است و حاشیهٔ شفای او هم صرفاً بر الهیات شفاست. -افندی، ریاض العلماء، 59/2؛ امل الآمل، 101/2؛ فوائد الرضویه، 153؛ روضات الجنات، 402/3؛ تذکرهٔ نصرآبادی، 528، 152؛ سلافه العصر، 491؛ آتشکدهٔ آذر، 213.

جمال الدین محمد بن حسین بن جمال الدین محمد خونساری متوفای 1125 ه. ق صاحب آثاری بسیار در معارف شیعه است. از آن جمله است: کلثوم ننه، ترجمه و شرح غرر الحکم، ترجمه الفصول المختاره، شرح مفتاح الفلاح و غیره. -امل الآمل، 101/2؛ فوائد الرضویه، 153؛ ریاض العلماء، 114/1.

ص: 214

آن قدوة افاضل دوران و عمدة مجتهدین زمان، علامه العلماء، فهامه الفضلاء، محلل عقاید المسائل، منقح غوامض الدلائل، حلال مشكلات الدقائق، كشاف غوامض الحقائق، المجتهد في الفروع و الاصول، جامع المعقول و المنقول، مفتض اكار الأفكار من قرائح العقول، الحائز باشتات اخبار اهل بيت الرسول، وحيد دهره، فريد عصره، باقر علوم آل النبي، المروج بمنهج الوصي مولانا محمد باقر بن مولانا محمد تقی بن المجلسی الاصفهانی. مساعی جمیلہ او در طریقہ حقہ اثنا عشریہ بر عالمیان عیان، و مصابیح افکار او در شبستان آثار تابان. بحارش در انواع علوم ربانی بحری است بی پایان، و حیوه القلوبش زندگی بخش جانها، و حق یقینش فیض ده روانها.

جلاء العیونش روشنی دیدہ احباب، و زاد المعادش زادروز حساب. مقباسش چون چراغی است روشن. و شرح روضه کافیش صفا بخش صد گلشن. فراند طریفه اش (1) ظرایف فواید، و مرآت العقولش [ب 50] آینه اصول دین و عقاید، حلیه المتقینش زیور جان متقیان و ملاذ الاخیارش ملاذ اهل ایمان. مشکوه الأنوارش چراغ خواطر، تحفه الزائرش زاد مسافر.

جناب مولانا معاصر زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بوده، و مآثر او در مذهب حق ائمه طاهرین زیادہ بر آن است کہ در صحایف و اوراق گنجد.

کتاب بحار الانوارش مشتمل بر بیست و پنج مجلد است کہ جمع جمیع اخبار ائمه اطهار را فرموده الا کتب اربعه و نهج البلاغه. و حل معانی اخبار را به بیانات وافیه و تبیینات کافیه فرموده. الحق چنین کتاب کثیر الفوائدی در اصول و فروع به این جامعیت در اخبار ائمه اطهار تا به حال تصنیف و تألیف

ص: 215

## مولانا محمد طاهر

مولانا محمد طاهر قمی آن طاهر بالاسم و المعنی عن دنس السّمع و الریا، محدّث جلیل القدر عظیم الشان، افقه فقهای دوران، متکلم صافی ضمیر، محقق قدسی تخمیر، خلف ارجمند محمد حسین شیرازی است چندی در نجف اشرف در خدمت فضلا تلمذ فرموده بود، بعد از آن به قم تشریف آورده اهالی قم مقدم شریف او را مغتنم ساخته در آن خطّه مؤمن خیز به امامت جمعه و جماعت و تدریس قیام و اقدام می فرموده. از جمله مؤلفات آن بزرگوار کتاب شرح تهذیب الحدیث و کتاب کلمه العارفين فی رد شبهه المخالفين و کتاب الاربعين فی فضائل امیر المؤمنین و امامه الائمه الطاهرين و رساله جمعه و رساله فواید الدینیه فی الردّ علی الحکماء و الصوفیه و کتاب حجه الاسلام و مونس الابرار در ردّ صوفیه و غیر آن از کتب و رسایل می باشد. و در ردّ صوفیه بسیار مصر است چنانچه مجملی از آن در احوال خیر مآل فاضل متقی مولانا محمد تقی المجلسی - طیب الله روحه القدسی - مذکور و مسطور گردید عاقل حیرت پیشه و فهیم ادراک اندیشه به مضمون «ولا تنظر الی من قال و انظر الی

درباره محمد باقر مجلسی (1037-1111 ه.ق) زندگی و آثارش - امل الآمل، 248؛ ریاض العلماء، 39/5-40؛ لؤلؤه البحرين، 55-60؛ فوائد الرضویه، 410-418؛ منتظم ناصری، 220/2؛ دستور شهریاران، 273، 274؛ زندگی نامه علامه مجلسی از دوانی.

محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی نجفی قمی متوفای 1098 ه.ق از جمله دانشمندان بسیار اثر قرن یازدهم محسوب است که در ستیهنگی با فلسفه و تصوف در عصرش بی مثل و مانند بوده است. درباره احوال و آثارش - ریاض العلماء، 111/5؛ امل الآمل، 490/2؛ فوائد الرضویه، 548؛ ریحانه الادب، 490/4؛ اعیان الشیعه، 414/9.

ص: 216

1- (\*). اصل: در اینجا کاتب به قدر سه چهارم یک صفحه را بیاض گذارده است و ظاهرا به سفارش مؤلف یا طبق مسوده مؤلف چنین کرده است. گویا مؤلف بر آن بوده است تا در مجالی دیگر بر ترجمه احوال و ذکر آثار مرحوم مجلسی بیش از آنچه آورده، بیفزاید.



ما قال»، به اقوال هر یک نظر نموده، طریقه حقه را اخذ نماید و لله علی الناس الحجه البالغه، و نعم ما قیل:

معنی رنگین ز طبع هر که باشد خوش نماست شاخ گل از هر زمینی سرزند شاخ گل است

گویند جهت اشتها مولانا از آن بوده که به خدمت شاه سلیمان عرض می نماید که مولانا محمد طاهر قمی منکر صوفیه و اهل الله است. شاه کس فرستاده، مولانا را به مجلس احضار می نماید چون مولانا حاضر می شود شاه را درد دل بهم رسیده، دوستان مولانا محمد طاهر که از جمله مقربان دربار عظمت مدار بوده اند فرصت سخن یافته، عرض می نمایند که سبب درد دل بندگان اقدس مؤاخذه و احضار مولانا محمد طاهر است. شاه در قلب خود نیت می نماید که بعد از بهبودی مولانا را مرخص نماید. فردای آن روز مولانا را مخلع ساخته، روانه قم می فرماید و به این جهت مولانا کمال شهرت نموده، کوس انکار را مجدداً بلند آوازه تر می نماید؛ چنانچه چندین کتاب در انکار طبقه صوفیه ملاحظه شده. چند فردی از قصیده مونس الابرار مرقوم می گردد:

شعر

به خون دیده نوشتیم بر در و دیوار که چشم لطف ز ابنای روزگار مدار  
مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار  
فریب نر می ابنای روزگار مخور که هست نر می ایشان به رنگ نر می مار  
جماعتی پی تسخیر ابلهان کوشند کلاه و خرقة و عَزَمَزَ زنده همچو حمار  
کنند رقص، چه آواز مطربان شنوند کشند آه ز بهر بتان لاله عذار  
کنند نغمه سربابی چو مطربان، اما بهانه کرده خدا، بهر گرمی بازار  
به دل نباشدشان ذره [ای] ز مهر خدا اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار  
به سر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف بر این گواه بود ذات عالم الاسرار  
هوای دار انا الحق فتاده بر سرشان از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار  
سخن مشهور امیر مؤمنان علی (ع) است - کنز العمال، 269/16.

ص: 217

ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند زنند لاف انا الحق از آن جهت بسیار

زنند لاف خدای بزرگ سبحانی همین کم است ز آیین کفرشان زُتار

جمع پیر و حلاج [و] بایزید و جنید [ب 51] تمام بی خبر از شرع احمد مختار

ز جهل در همه عمر خویش در ره دین (?) نمی روند به طرز ائمه اطهار

کنند دعوی تسخیر جنیان به دروغ که تا کنند الاغان انس را افسار

زنند (1) دستک و رقصند ای مسلمانان نهید پنبه به گوش و کنید استغفار

زنند چرخ وز حیلت کنند طاعت، نام کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار

کنند عاشقی امردان [و] می گویند: بُود مجاز پل عشق حضرت جبار

خدا گواه من است آن که عاشقی هرگز نبوده است ز آیین حیدر کرار

رواق دل که بُود جایگاه بار خدای در او تو راه مده یاد غیر را زنهار

اسیر کاکل و زلف بتان مکن خود را که روزگار شود بر تو تیره چون شب تار

خیال سبزه خط را برون کن از خاطر صفای آینه دل مده ازین زنگار

ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک که روز حشر بُود این متاع را بازار

دگر به دختر رز دست آرزو نکشی اگر به پای تو افتند شاهدان تتر

اگرچه در چمن دهر از کشاکش چرخ چُه خاک راه شدم پای کوب هر خس و خار

ز مهر یک مهر سر و گردن بلندتر گشتم ز یمن مهر علی و ائمه اطهار

[به تاج (2) مهر علی سر بلند گردیدم ز آسمان گذرد گر سرم، عجب مشمار

ز ذوق مهر علی آمده به چرخ، افلاک به مهر او شده سرگرم، ثابت و سیار

محبّش نه همین واجب است بر انسان شده محبّت او فرض بر جبال و بحار

به مهر او چو عقیق یمن بُود معروف برند دست بدستش ز گرمی بازار

نماز و روزه و حجّ کسی قبول نشد مگر به مهر علی و ائمه اطهار

علی است صاحبِ بَدْر، آن که در میانهٔ جیش چه ماهِ بدر بُد و دیگران نجومِ صغار

ص: 218

---

1- اصل: زدند.

2- اصل: تاراج.

علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خویش گرفت مذهب اسلام دست و پا به نگار

کلید فتح نبی بود ذو الفقار علی نبی به تیغ علی کرد فتحها بسیار (1)

## آقا رضی متولی

آن رضی الخصال حمیده فعال، عمده علماء دوران، و قدوة فضلاء ایران، محقق مدقق، صاحب درک صائب و الفطره القدسیه، و قلبه مطرح الأنظار الملکوئیه. جناب مزبور خلف آقا حسن داد ولد قاضی میرک خالدی متولی مسجد جامع قزوین بوده، در کمالات قصب السبق از اعلام ربوده. خصوصاً در ریاضی استاد کامل بوده و کتاب لسان الخواص و رساله قبله و رساله شیروشکر و رساله مقادیر و رساله تهجد و ضیافه الاخوان و هدیه الخلان و کحل الأبصار و رساله نور و غیر آنها از افادات شریفه او مذکور است. و دیوان شعر فارسی و ترکی او از جمله اشعار لطیفه است و جناب مزبور معاصر میرزا صائب شاعر و وحید بوده و مکاتبات و طبع غزلیات فی مابین ایشان مشاهده شده. و در علم حدیث و فقه از جمله تلامذه مرحوم مغفور مولانا خلیل مبرور است اما در حدیث فہمی به طریق دیگران رفته. تاریخ وفات سنه ست و تسعین بعد الألف [بوده است].

و دیوان اشعار بلاغت آثار او بسیار معانی بلند دارد و از جمله چند فرد مرقوم می شود:

منه

- سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها نمی دانم که او رفت از برم، یا من ز خود رفتم

درباره احوال و آثار رضی الدین محمد بن حسن قزوینی - ریاض العلماء، 76/5؛ امل الآمل، 260/2؛ فوائد الرضویه، 464؛ روضات الجنات، 118/7؛ ریحانه الادب، 271/2؛ فهرست رضوی، 72/2؛ فهرست مجلس، 874/10؛ 326/9؛ فهرست دانشگاه، 2807/12؛ الذریعه، 373/9، 42/17؛ 304/18؛ تذکره نصرآبادی، 172؛ هدیه العارفین، 299/2.

ص: 219

1- (\*). ابیات بیندر حاشیه کتابت شده است البتّه به همان خطّ متن.

- اثری به ز سخن نیست پس از اهلِ سخن چارطاقی است رباعی به سرِ تربت ما  
 - چنان از سینه اش مژگانِ دلِ دوزم خبر دارد که یادش از دلِ بیگانه افشا می کند رازم  
 - در مذاقم عیشها طعمِ ندامت می دهند در تأسف می گرم انگشتِ شَهدآلوده را  
 - بیا ساقی اگر می نیست فکرِ مومیایی کن که در طالع شکستی دیده ام مینای خالی را  
 - چون تواند در سرم شورِ تو از جولانِ نشست شعله چون برخاست نتواند دگر آسان نشست  
 - دلِ گیرم از آن ناله که مستانه به پا شد بیزارم از آن شوق که دیوانه به پا شد  
 - گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفو کنم چون فرد توبه نامه به مستی دریده باد  
 - فیضِ عجیبی یافتم از صبح کاین جاده روشن ره میخانه نباشد  
 و آقا رضای ولدِ او نیز صاحبِ طبعِ مستقیم بوده، این فرد از اوست: [الف 52]

شعر

رُخَم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی لباسِ سبزِ خط تا کرد دربر چهره رنگش

### قاضی میرک

او نیز صاحب طبع بود. چنان که گوید:

شعر

به کَسَم نماند دیگر سرِ برگِ آشنایی که نیرزد آشنایی به مشقتِ جدایی

و در علم حساب نیز سرآمد روزگار بوده و تیمنا آنچه به حدیث منبریّه نوشته، مرقوم می شود:

عن سفیان عن رجل لم یسمه عن امیر المؤمنین - علیه السلام - انه سئل و هو فی المنبر عن بنتین و ابوین و زوجہ، فقال بغیر روئے صار ثمنها تسعا فتصوّر المسئلہ علی فرض صححہ الروایہ انّ السّهم المفروض للبنتین الثلثان و للابوین السدسان و للزوجہ الثمن فالمخرج المشترک لہذہ الکسور اربعہ و عشرون، و مجموع تلک الکسور منہ سبعہ و عشرون، فالثلثہ الّتی ہی الثمن من المخرج تصیر بالنسبہ الیہ تسعا، و بہذہ النسبہ ینتقص کلّ من الثلثین، و السدسین أيضا، فاجروا مثل ذلك فی سائر الفرایض و حکموا فی البنتین

ص: 220

و الأبوين و الزوج الذي نصيبه الربع حيث يكون مجموع الكسور من المخرج المشترك ثلثين ان نصيب الزوج منه ستة، فيصير ربه خمسا و هكذا مع ان فقهاءهم حكوا ابطال العول عن محمد بن علي الباقر و محمد بن الحنفية و غيرهما. و العول، و هو عبارة في اللغة عن الزيادة أو النقصان، فزاد السهام على مبلغ المال حتى ينتقص نصيب الجميع بنسبه واحده على قياس الوصايا و الديون.

### شيخ حسن بن الشيخ زين الدين علي بن

احمد الشهيد الثاني العاملي الجبعي

عالمی فاضل و عاملی کامل و مجتهدی متبحر و فقیهی متمهر و محقق مدقق و محدثی جامع و زاهدی بارع [بود]. در فنون ادیبی استاد، و در آثار فضلا اسناد. انتخاب مجموعه روزگار و زبده مستعدان اخيار، معالم الدینش ملاذ مجتهدین، مشکوه القولش چراغ رفتار اهل دین، منتقى الجمانش غیر احادیث صحاح و حسان را منتفی ساخته، و تحریر طاوسیش چون بال و پر طاوس پرتو الوان به تحقیقات انداخته. جواب مسائل مدنیاتش مدینه علمی، و حاشیه مختلفش در رفع اختلافات ممد فهمی.

و جناب مزبور با سید محمد صاحب مدارک کفرسی رهان شریک درس در نزد میرک خالدی از بزرگان قاضیان قزوین محسوب است و از سخنوران عصر صفوی. - تحفه سامی، 114؛ فرهنگ سخنوران، 582.

حسن بن زین الدین علی مشهور به شهید ثانی (د 1011 ه. ق) صاحب آثاری چون معالم الدین؛ مشکوه القول؛ منتقى الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان؛ تحریر طاووسی فی الرجال؛ جواب المدنیات الأولى و الثانیه و الثالثه-ریاض العلماء، 1/225-234؛ سلافه العصر، 304؛ نقد الرجال، 90؛ امل الآمل، 1/57-62.

کفرسی رهان: ضرب المثلی است در مورد مسابقه اسب دوانی. این تعبیر در حدیث موضوعی زیر آمده است: أنا و ابو بکر کفرسی رهان- ابن قیم جوزیه، المنار المنیف، 115، و در باره مفهوم آن تعبیر- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، 3/428. و سید محمد صاحب مدارک همان سید محمد بن علی بن ابو الحسن عاملی شریک درس برادر مادرش شیخ حسن پسر شهید ثانی بوده است. افندی درباره او گفته است که نزد پدرش و احمد اردبیلی درس خوانده و آثاری چون مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام؛ حاشیه الاستبصار؛ شرح المختصر النافع نوشته است و در 1009 ه. ق در قریه جبع درگذشته است-ریاض العلماء، 227/132/5؛ لؤلؤه البحرین، 50-51؛ فوائد الرضویه، 559.

مولانا احمد اردبیلی و مولانا عبد اللہ یزدی و سید علی بن ابی الحسن والد صاحب مدارک و غیر ایشان بوده، و در حینی که شهید ثانی - علیه الرحمہ - به غرفات جنان انتقال، و شربت شهادت چشیدند، جناب شیخ حسن چهار ساله بوده و در نهصد و پنجاه و نه متولد گردید. چون شیخ بهاء الدین - قدس اللہ روحه - وارد کرک نوح گردید، اتفاق [را] ملاقات با شیخ حسن نموده، کمال تودد فی ما بین آن دو عالم ربّانی بهم رسید. و در فنّ خط جناب شیخ حسن نیز ماهر بوده حافظه قویّه در رجال و اخبار و اشعار داشته که آنچه را که به خزینّه حافظه سپرده بود از اشعار متقدّمین و متأخرین و احادیث و اخبار ائمّه طاهرین و اقوال علمای دین، تمامی مضبوط بوده، و شعر را بسیار خوب می فرمود. و آنچه کتابت می فرموده از کتب احادیث، تمام را نظر به حدیثی که شیخ کلینی و غیره روایت نموده اند عن ابی عبد اللہ - علیه السلام - قال: «أعربوا احادیثنا فأنا قوم فصحاء»، اعراب می فرموده. و سید علی خان [ب 52] - قدس سرّه - در سلافه العصر به مدح او پرداخته، می فرماید: شیخ المشایخ عبد اللہ بن شهاب الدین حسین یزدی شهابادی از اعلام علمی سده 10 هجری، متوفای 981 ه. ق. محسوب است از جمله آثار مشهور اوست: شرح فارسی بر تهذیب المنطق تفتازانی. برای احوال و آثار او - امل الآمل، 160/2؛ ریاض العلماء، 191/3-194؛ احسن التواریخ، 591؛ خلد برین، 443؛ فوائد الرضویه، 249.

درباره احوال و آثار سید علی موسوی عاملی - امل الآمل، 117/1؛ فوائد الرضویه، 267؛ ریاض العلماء، 416/3-417.

به همین صورت، و نیز با ضبط «کلامنا» به جای «احادیثنا» در الکافی، کتاب فضل علم، 52/1 و سفینه البحار، 172/2 و بحار الانوار، 151/2 آمده است.

ص: 222

الحلبیة و رئیس المذاهب و المله، الواضح الطریق و السنن و الموضح الفروض و السنن، یم العلم الذی یفید و یفیض و جمّ الفضل الذی لا ینضب و لا یغیض، المحقق الذی له یراع. و المدقق الذی راق فضله و راع. المتفتن فی جمیع الفنون. و المفتخر به الآباء و البنون. قام مقام والده فی تمهید قواعد الشرائع. و شرح الصدر بتصنیفه الرائق و تألیفه الرائع و اما الأدب فهو روضه الأریض و مالک زمام السجع منه و القریض.

و از جمله اشعار آبدار او چند فرد تیمنا مرقوم می شود:

و لقد عجبت و ما عجب ت لكلّ ذی عین قریه

و أمامه یوم عظمی م فیہ تنكشف السریه

هذا و لو ذکر ابن آدم ما یلاقی فی الحفیره

لیبک دما من هول ذ لك مدّه العمر القصیره

فاجهد لنفسك فی الخلاص فدونه سبل عسیره

و در سنه یک هزار و یازده در قریه جبع به رحمت الهی پیوست. و جناب شیخ علی بن محمد مکی - که از جمله تلامذه آن جناب و سیّد محمد است - مرثیه [ای] در وفات ایشان فرموده، مجملش این است:

أسفا لفقدا نّمّه لفواتهم ایدی الفضائل و العلی جذاء

هم غرّه كانت لجبهه دهرنا میمونه و ضّاحه (1) غرّاء

ان عدّ ذو فضل و علم زاخر (2) فهم لعمری القاده العلماء

أو عدّ ذو کرم و فضل شامخ فهم لعمری السّاده الکرماء

حبران ما لهما و حقّک ثالث فاعلم بأنّ الثالث العنقاء

سلافه العصر، 304-305.

ص: 223

1- اصل: فصاحه.

2- اصل: زاخر.



## میر حسن

میر حسن بن سید جعفر بن سید فخر الدین حسن بن نجم الدین بن الأعرج الحسینی العاملی الکرکی آن نقاوة دودمان سیادت و خلاصة خاندان افادت، مرجع علمای دین و ملجاء فضلاى ملّت مستبین، شجرة ثمره دانش و ثمره شجرة بینش، قدوه المجتهدین، والد ماجد سید سند میر سید حسین جبل العاملی است که در مرتبه اجتهاد و فقاہت سرآمد روزگار و عمده اهل حدیث و اخبار است و نام نامی در سند اجازة مجتهدین مذکور است و سید مزبور پسر خاله شیخ علی بن عبد العالی است که به شرف مصاہرت شیخ مزبور نیز مشرف [شده است]. و میر سید حسین دخترزاده شیخ علی است و شیخ محمد بن علی بن حسن بن العودی العاملی الجزینی که اعظم تلامذة شهید ثانی است و کتاب و تاریخی در احوال خیر مآل شهید ثانی تألیف فرموده، ذکر نموده: السید حسن المذكور ابن خاله شیخ علی بن عبد العالی الکرکی و هو من أجداد میرزا حبیب اللہ العاملی السابق، یروی عن الشیخ علی بن عبد العالی المیسی.

و در اجازة شیخ جلیل حسین بن عبد الصمد الحارثی والد شیخ بهاء الدین محمد که شهید ثانی مرقوم فرموده، به تعریف سید سند پرداخته می فرماید: و ارویها

دربارة احوال و آثار او- امل الآمل، 57/1؛ ریاض العلماء، 165/1-168؛ الاجازة الکبیره، 452؛ فوائد الرضویة، 96-97.

دربارة او- ریاض العلماء، 131/5-132؛ فوائد الرضویة، 558.

علی بن حسین کرکی عاملی معروف به محقق ثانی و محقق کرکی و شیخ العلالی، از دانشمندان زاهد و متقی قرن نهم و دهم، متوفای 940 ه.ق، که به خواهش شاه طهماسب به ایران آمد و به نشر معارف شیعی اهتمام کرد. درباره او- به همین کتاب، پس از این، و نیز: حبیب السیر، 609/4؛ بحار الانوار، 41، 21/1؛ ریاض العلماء، 441/3-460؛ احسن التواریخ، 331؛ امل الآمل، 121/1؛ هدیة العارفین، 744/1؛ نقد الرجال، 238؛ لؤلؤة البحرین، 151-159.

ص: 224

عن شيخنا الأجلّ الأعلّم الأكمل ذى النّفس الطّاهره الزكيّه أفضل المتأخّرين فى قوّتيه العلميه و العمليه، السيّد بدر الدّين حسن جميع ما صنّفه و املاه و ألفه و انشأه.

و پیوسته در دفع و نقض مذاهب مبتدعه کوشیده، تمام همّت والا نهمت خود را مصروف به ترویج دین مبین گردانیده.

و از جمله مصنّفات آن بزرگوار به نحوی که شیخ حر در امل الآمل بیان فرموده: کتاب العمده الجلیه فى الأصول الفقهيّه است؛ و کتاب المحبّه البيضاء و الحبّه الغراء؛ جمع فيه بين فروع الشريعه و الحديث و تفسير الآيات الفقهيّه.

و شیخ شهید ثانی در اجازة شیخ حسن فرموده که: «کتاب عمده تمام نگردیده». و همچنین شهید فرموده: «و عندنا منه کتاب الطّهاره، اربعون کراسا.

و منها مقنع الطلاب فيما يتعلّق بكلام الأعراب. و هو كتاب حسن الترتيب ضخّم [الف 53] فى النحو و التصريف و المعانى و البيان. مات قبل إكمال القسم الثالث منه. و منها شرح الطيبه الجزريه فى القرآت العشر. و ليس روايه كتب الأصحاب الا عن شيخنا المذكور فادخلناه فى الطّريق». انتهى كلامه، اعلى الله مقامه.

در مدّت اقامت سيّد مزبور در کرک نوح مشغول تحصيل علوم بوده، فضلاى ديندار و علمای اجتهاد شعار مثل شيخ بهاء الدين شهيد ثانی (ره) و غيره در خدمت او جميع علوم را تلمّذ می فرموده اند. و از آن جمله کتاب عمده الجليله را شيخ در کرک نوح در خدمت او گذرانیده و بعد از آن که سيّد سند مزبور در نهصد و سی و سه از دار فنا به عالم بقا رحلت فرمود، شيخ زين الدّين مراجعت به جيع فرموده چنانچه ان شاء الله تعالى در احوال خير مآل او بيان خواهد شد.

درباره آثار مذکور-رياض العلماء، 167، 166/1؛ امل الآمل، 57/1؛ الذريعه، 335/15، 144/20.

سید حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی (1) العاملی؛ آن درّ درج عوارف، و دری برج معارف، شاهباز اوج اجتهاد، و مرآت حق بین صور اسرار مبدأ و معاد، سید قدسی ضمیر، عالم قدوسی تخمیر، صاحب اساس دین مبین و عالی مناص منهج حقّ یقین، فلک پیمای معراج حقیقت، اوج فرسای همای طریقت، مصباح مشکات معقول و منقول، مفتاح ابواب فروع و اصول، کشف استار حقایق؛ حلال رموز دقایق، تاج تارک افادت اکیلی، فرق افاضت نقاب زدای معضلات، چهره گشای مشکلات، سلاله خاندان طیبین، نقاوه دودمان آل طه و یس، با خلوت گزینان عوالم لاهوتی در ابدان ناسوتی همدم، و در حریم انس با محرمان قدس محرم. فکر ناقش در تنقیح مسائل صد ارسطورا به حیرت نشانیده و ذهن وقّادش در حلّ ما لا ینحل هزار افلاطون در خم حیرت سرگردان گردانیده. چون مفید عالمی از او مستفید دائم، و مانند علم الهدی اعلام هدایت از او پابرجا و قائم.

آن فلک رتبه سید سندی که چه او بی نبود مستندی

عقل اول بود به پیرایش عقل فعال وقت بخشایش

راجح آید اگر شود موزون نسبت علم او به افلاطون

گر بسنجی تو با ارسطویش سر، ارسطو همی نهد سویش

چون ازو گشته فیض علم پدید مستفید از وی است شیخ مفید

هادی راه شبهه و ظلم است علم للهدی به او علم است

مقصود محمد بن محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید و معروف به ابن المعلم (336-413 ه.ق) است.

مراد علی بن الحسین بن موسی بن محمد علوی حسینی موسوی (355-436 ه.ق) است.

ص: 226

ملکِ یونان لمعه پیرایش پور سیناست طور سینایش

یعنی آن زبده نتایج خاک سر عزت رسانده بر افلاک

نامور سیّد بلند مکان میر سیّد حسین عالیشان

اعظم اکارم مجتهدین عزّوا و اشرف افاخم العارفين قدرا و اعلاهم منزله و شأنًا و اسناهم قدرا و مکانا، المصطفوی نسبا و المرتضوی حسبا و الحسنی حسنا، و الحسینی اصلا، و العابدی زهدا، و الباقری علما، و الصادقی قولا، و الموسوی ثناء، و الرضوی خصله [ب 53] و حياء و التّقوی تقاء، و النّقی نقاء، و العسکری شیمما، و المهدوی کرما سیّد حسین بن الحسن الحسینی الموسوی الکرکی -عامله اللّٰه بلطفه الخفی و الجلی- در کتاب عالم آرای میرزا اسکندر منشی مذکور است که سید جلیل الشّان دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی در زمان شاه جنّت مکان از جبل عامل آمده، مدّتی در دار الارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهامّ شرعیہ قیام داشت. بعد از آن به درگاه معلّی آمده، دعوی اجتهاد می نمود و منظور نظر حضرت شاه جنّت مکان گردیده صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عظیم بود؛ گاهی متوجّه فیصل قضایای شرعیّه اردوی معلّی شده، جمعی کثیر همه روزه به محکمه علیّه اش رجوع می نمودند. و در اسانید شرعیّه، کتاب و نایبان محکمه تویع او را «سیّد المحقّقین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین» مرقوم می ساختند. بغایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود و در خدمت شاه جنّت مکان هر عقده که هیچ یک از ارکان دولت، حتّی شاهزادگان عالی منزلت گشاد نمی توانستند داد، به جناب میر توسّل جسته، ملتسمات او از خدمت آن حضرت به اجابت مقرون بود و امداد از او به خلق اللّٰه، خصوصاً گرفتاران حادثه روزگار، بسیار می رسید. تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنا عشریّه و ردّ -عالم آرای عبّاسی،، 112/1، 342/2-343.

ص: 227

و سابقاً نگارش پذیرفت که احوال شاه اسماعیل ثانی در این مقام بیان شود:

مجمعل حالات او این است که طایفه قزلباش از اطوار اسماعیل میرزای مزبور و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می گفت، او را در تشیع سست یافته، گمان تسنن به او بردند. سبب مظنه او آن بود که در طعن عایشه دغدغه کرده به جهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام بر علمای اسلام، خصوصاً خواجه افضل ترکه اصفهانی [عرضه داشت]. روزی اسماعیل میرزا به ایلغار خلیفه-که به منصب خلفایی مغرور و سربلند شده بود، اظهار نمود که: «اگر کسی زوجه ترا در مجمع عوام نام برد و دشنام دهد، ترا بد می آید یا نه؟» جواب داده بود: «بلی». پس گفت: «چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن می کنند؟» ایلغار خلیفه گفت: «دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا، و نفرین است هرکس را که نفرین کنند کار او را به خدا حواله نهند، قصوری ندارد.» اسماعیل میرزا پرسید که: «تو مرد ترک ساده لوحی، این حکایت را چه کس به تو تعلیم داده؟» گفت: «در زمان شاه جنّت مکان از علما شنیدم». خوشامدگویان به عرض رسانیدند که میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل به او خاطر نشان کردند. از این معنی برآشفته، باعث غضب او شد. و [ایلغار] خلیفه را چندان زدند که به صورت مرگ افتاد، و مبحث مربوط به گمان تسنن بر شاه اسماعیل دوم به عین لفظ و عبارت از عالم آرای عباسی، 156-162 مأخوذ است. و همین مطلب را بر پایه مأخذ مذکور، میرزا عبد الله افندی نیز عیناً ترجمه کرده است-ریاض العلماء، 71/2. باری تصویری که شاه صفوی از مسائل مطرح بحث داشته است سرانجام مایه بدگمانی مردم و خصوصاً سران قزلباش در حق او شد. قزلباشان مجلسی برگزار کردند و به این نتیجه رسیدند که چون شاه از تشیع بازگشته است، می بایست حسن میرزا به سلطنت رسد. شاه اسماعیل چون از موضوع مطلع شد، به اندیشه افتاد و علمای سنی مذهب را از خود دور کرد. نیز-زندگانی شاه عباس اول، 49/1-51.

درباره خواجه افضل ترکه (د 991 ه.ق)-عالم آرای عباسی، 158/1، 119/1؛ روضه الصفا، 577/8؛ خلد برین، 432؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، 448/1-452.

سخنان ناشایست نسبت به علما، خصوصاً میر سید حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استرآبادیان که یقیناً تشیع اند، می گفت، و علی الرّغم ایشان حکم کرد که رسم تبرّاً در کوچه ها و محلات مسلوب بوده، من بعد تبرّائیان ترک آن امر نمایند. و می گفت: «مرا با طبقه تبرّائی که لعن را سرمایه معاش ساخته اند [الف 54] صفایی نیست». و از علما جمعی که تهمت زده تسنّن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی و مولانا میرزا جان شیرازی مورد تربیت و نوازش گشتند، و جمعی از علما که نهایت تعصب در تشیع داشتند از اردو اخراج کرده، و جمیع کتب علمی میر سید حسین را فرموده که در خانه نهاده، مهر کردند و او را از منزلی که داشت بیرون کرده، خانه او را نزول داده، و مبلغی نذر صلحای اهل اسلام نموده بود که در مدّت عمر به عشره مبشّره لعن نکرده باشند، بدهند. میرزا مخدوم تقحص این نوع مردم می کرد، بسیاری از اهل طمع تهمت تسنّن بر خود بسته، اما مقبول نیفتاد. جمعی مستحقّان قزوین اسامی خود را به قلم دادند که در مدّت عمر زبان [به] لعن اصحاب، خصوصاً عشره مبشّره نگشوده اند. چون اهل قزوین در ازمنه سابقه شافعی مذهب بوده اند و احتمال آن نداشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند، میرزا مخدوم تصدیق ادعای ایشان کرده، وجوه نذری را که قریب به نامبرده از سادات استرآباد بود، در دربار شاه اسماعیل ثانی خطابت می کرد و گاهی به شغل محتسب الممالک می پرداخت و در امر به معروف و نهی از منکر افراط می نمود. اهالی روزگار - خصوصاً اهل فضل - از دست او معذب بودند - عالم آرای عباسی، 1/116؛ خلد برین، 420؛ روضه الصفا، 8/576.

درباره میرزا مخدوم شریفی و راه و رسم مذهبی او - عالم آرای عباسی، 1/114؛ خلد برین، 415؛ زندگانی شاه عباس، 1/45؛ فرهنگ سخنوران، 43.

میرزا جان از دانشیان سده 10 ه. ق محسوب است (د 994 ه. ق) نزد کمال الدین محمود شیرازی تحصیل علوم عقلی کرد. پس از آن که به تسنّن متّهم شد به ماوراء النهر و هندوستان رفت و در هند درگذشت - عالم آرای عباسی، 1/119؛ خلد برین، 431؛ روضه الصفا، 8/557؛ مرآه الکتب، 1/170.

دویست تومان می شد، به آن جماعت دادند. اما در زمان نواب سکندرشان مسترد گشت و بجز بدنامی تسنن نقدی در کیسه ایشان نماند، و می گفت که «درم و دینار به دست یهود و غیره از کفار می افتد و عوام در حالت جنابت مس می نمایند». آخر به این قرار یافت که این بیت را نوشته، اسامی مطهره خدا و پیغمبر و ائمه-علیهم السلام-موقوف شود:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است

راقم الحروف از معمرین اسلاف خود استماع نموده که شاه اسماعیل را بیشتر ناخوشی از جناب مستطاب سید المحققین و سند المدققین جدّ امجد میر سید حسین-قدس الله روحه-آن بوده که شاه به خدمت سید عرض می نماید که دست زدن (1) بر جلاله خوب نیست. سید استشمام این معنی می فرماید که غرض شاه آن است که اسامی نامی ائمه اطهار-علیهم السلام- از وجوه دنایر موقوف شود. لهذا می فرماید که هرگاه غرض شما این است که اسامی مبارکه ممسوس ایدی کفار و بدان نشود، این فرد مناسب است. به همین جهت شاه کمر عداوت سید سند را بسته، این قدر نکشید که مسموم گردید. چه اسماعیل میرزا به اتفاق حسین بیک حلواچی اعلا-که به او کمال تعشق و تعلق می ورزید-در خانه خوابیده و درها را بسته بودند تا حوالی ظهر در آن خانه بود، حکیم ابو الفتح تبریزی به عقب درآمده، به رسم دعا و نیاز تکلم آغاز نموده، حسین بیک فریاد کرد که: «ای حکیم مرا قوت حرکت نیست در از آن رو بگشا». حکیم در را باز کرده، مشاهده می نماید که اسماعیل میرزا از حرکت افتاده، اما هنوز رمقی دارد. حسین بیک را اسافل بدن لمس شده قوت حرکت ندارد و زیانش لکنتی بهم رسانیده. همگی متحیر و سراسیمه گشته، در همان دم اسماعیل میرزا به متقاضی اجل و دیعت حیات را سپرده، [در]گذشت.

حسین بیک با لکنت زبان به صد تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون

ص: 230

خالص خورده، به من هم داد و بعد از طعام خوردن که ارادهٔ سیر کوچه‌ها کرد ترکیب افیون دار خورد، اما آنچه به من داد، من نخوردم. و در وقت رفتن به در حمامی رسیده، [ب 54] حلوافروشی نشسته بود، از حلوا و کلیچهٔ او بسیار تناول نموده و چون به منزل آمدیم گفت: «صبح نزدیک است، فلونیای دیگر می‌خوریم و می‌خواهیم»، چون حصهٔ فلونیای او را - که همیشه من سر آن را مهر می‌کردم - آوردند، علامت مهر ضایع شده بود، گفتیم: «سر حقه به مهر و نشان من نیست». اقبالی به سخن من نکرده، فلونیا را در آورده، خود زیاده از معتاد بکار برد و به مبالغهٔ تمام به من داد، اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم. چاشتگاه که بیدار شدیم خود را بدین حال دیدم که مشاهده می‌کنید. حکما بعضی احساس سستی از بدن او می‌کردند، و مردم چنین انتقال زدند که چون ثواب پریخان خانم را خفیف و بی اعتبار کرده سم داخل فلونیای او نموده. و بعضی گفتند: مرض قولنجی داشته، عود نموده. و برخی تخمه تصور نموده. ظاهرا باطن فیض موطن سید سند به کار او پرداخته.

مجملا سید سند جلیل الشان بعد از شاه اسماعیل ثانی، سلطان محمد خدابنده به احترام و تعظیم سید افزوده، خلوص طینت و صفای طویت و علو مرتبهٔ او در دین داری و اجتهاد و نهایت صلاح و سداد و قوت نفس و اخلاق زکیه و نامبرده از زنان مدبر و پر قدرت عصر صفوی بود، زادهٔ 955، مقتول 985 ه. ق. وی دخت شاه طهماسب بود، پس از درگذشت پدر، در میان درباریان بر سر جانشینی حیدر میرزا و اسماعیل میرزا اختلاف افتاد. در این گیرودار، تارهایی اسماعیل میرزا از زندان و رسیدن وی به قزوین - 984 ه. ق. - پریخان خان زمام امور را اداره می‌کرد. بعد از فوت برادر هم تا به دست گرفتن قدرت از سوی سلطان محمد خدابنده در امور مملکتی دخالت داشت تا آن که در 985 ه. ق. شب هنگام توسط خلیل خان افشار کشتندش. زن مزبور نامزد بدیع الزمان میرزا بود و با ادب فارسی آشنا بود و در شعر تخلص او حقیقی بود - عالم آرای عباسی، 166، 107/1؛ فارسنامهٔ ناصری، 417/1-418؛ سخنوران آذربایجان، 24/2؛ دانشمندان آذربایجان، 75؛ احسن التواریخ، 653؛ دیوان محتشم، 177، 170.



فطرت عالی، [به] خصوصاً تصلب در منهج تشیع بر همه ظاهر گردیده، کافه ناس جبهه ارادت و اخلاص به مناص عالی اساس او هر روزه ساییده، جمیع مسایل شرعی را رجوع به فتوای آن بزرگوار نموده. حتی آن که پا به مرتبه عالی شیخ عبد العالی نهاده بالاتر ترقی نمودند. چنانچه در جلد اول تاریخ عباسی میرزا اسکندر منشی در متوفیات سنه احدی و ألف بیان فرموده، «خلاصه متوفیات واقعه طاعون و وبای قزوین خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی الکرکی العاملی بود که شمه ای از احوال آن جناب در صحیفه اول در ذکر سادات و علمای زمان شاه جنّت مکان رقم تحریر پذیرفته، و الحق مشارالیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بوده و در میانه علمای عرب و عجم به طلاق لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهاد او بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخته، و در زمان شاه جنّت مکان که اردوی همایون منبع علمای عرب و عجم بود و جناب شیخ المحققین شیخ عبد العالی خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی - علیه الرحمه - مرتبه بلند اجتهاد یافته، جمیع علما اذعان اجتهاد او کرده بودند، میر سید حسین پای از مرتبه او بالاتر نهاده به مرتبه سید المحققین و سند المدققین، وارث علوم الانبیاء و المرسلین، خاتم المجتهدین لقب یافته، در صکوک و سجالات که به توقیع او مزین می شد، این عبارت تسطیر می یافت، و تا حین وفات او را «خاتم المجتهدین» می خواندند. نعلش او را بندگان حضرت اعلی به عتبات عالیات سدره مراتب فرستاده، در آن اماکن مشرفه مدفون گردید، رحمه الله علیه». انتهى.

و نقش مهر این آیه شریفه است که سجالات شرعی به آن مزین ساخته و بای عام قزوین در 1001 ه. ق اتفاق افتاد، بسیاری از مردم شهر را ترک گفتند و عده ای هم به مرض مزبور هلاک شدند - عالم آرای عباسی، 342/2.

[الف 55] می گردیده: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ (1).

و شیخ ابراهیم فخر الدین البازوری قصیده ای در شأن سید والا مکان فرموده، چند فردی مرقوم می شود:

فی تعریفه

لله آیه شمس للعلی طلعت من أفق سعد بها للحائرین هدی

و أی بدر کمال فی الوری طلعت أنواره فانجلت سحب العمی أبدا

قد أصبحت كعبه العافین (2) حضرت ته تطوف من حولها آمال من وفدا

لازلت انسان عین الدهر ما رشفت شمس الضحی من ثغور الزهر ریق ندی

و اولین خلف ارجمند و نخستین فرزند سعادت مند سید جلیل القدر، سید علی است که یگانه گوهر دریای معرفت و دانش و چراغ محفل حکمت و بینش است. مس می به اسم جدّ خود شیخ علی گردیده و شیخ حسن بن شهید ثانی سند اجازت از آن جناب روایت می نماید. و از جمله تألیفات و تصنیفات شریفه او - که در نزد اقلّ العباد موجود است - رساله رفع البدعه فی حلّ المتعه [است که] الحقّ در این مسأله چنین رساله [ای] تألیف نگردیده.

ابراهیم بن فخر الدین عاملی بازوری از اهالی بازوریه، شاعر و ادیب سده 11 ه.ق، از شاگردان شیخ بهائی بوده است و در مشهد طوس در گذشته. دیوان شعرش به عربی و رحله المسافر و غنیه عن المسامر در روزگار میرزا عبد الله افندی مشهور بوده است - ریاض العلماء، 6/1؛ امل الآمل، 25/1؛ طرائف المقال، 76/1؛ مطلع الشمس، 695/2؛ نجوم السماء، 69؛ الروضه النضره، 3-4؛ اعیان الشیعه، 106/2-108.

میر سید حسین مجتهد را سه فرزند پسر بوده است. صاحب ریاض می نویسد: و کان له ثلاثه أولاد، اولهم أميرزا حبيب الله، و الثاني السيد احمد، و الثالث السيد محمد. - ریاض العلماء، 63/2.

اثر مزبور از تألیفات مشهور میر سید حسین کرکی است که برای کمال الدین شیخ اویس تألیف شده و عموماً آن را ستوده اند. عبد الله افندی نسخه ای از آن را داشته است - ریاض العلماء، 65/2-66؛ الذریعه، 242/11.

ص: 233

1- النساء 65/4.

2- اصل: الحافین؛ متن براساس ریاض العلماء 7/1؛ امل الآمل 26/1.

اول در الزام مخالفین به دلایل عقلی کوشیده و بعد از آن از آیات ربّانی و کلمات قرآنی استدلالات واضح فرموده، و از اخبار اهل سنت و جماعت آنچه موثّق و معتمد علیه است بیان کرده، بعد از ثبوت امر از طریق عامّه به احادیث خاصّه پرداخته، که مجملی از آن نگارش می پذیرد:

اما دلیل عقلی: انها منفعه خالیه من امارات المفسد و الصّدر عاجلا و آجلا و کلّ منفعه کذاک فهی مباحه، اما الصّغری فلان المفسد کلّها منتفیه بحکم الأصل، و اما الکبری فلوجوب القطع بحس مثل ذالک ضروره عدم تطرّق استحقاق الذم الی فاعله بعد کونها اجماعیه.

اما دلیل نقلی، از آیات، قول حق تعالی است که می فرماید: **أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِيْنَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ (1)**. چه حقیقت استمتاع شرعیّه نکاح منقطع است بالاتفاق، خصوصا هرگاه اضافه شود به سوی نسا؛ بلکه حقیقت لغویه نیز چنین است چنانچه در صحاح اللغه گوید: استمتع بمعنی تمتّع، و الاسم: المتعه.

و فی عمده السری تمتّعت و استمتعت به بمعنی الاسم المتعه، و منه متعه النکاح. و در قاموس اللغه گوید: المتعه بالضمّ و الکسر، اسم للتمتع و أن تزوّج امرأه تمتّع بها ایاما ثمّ تخلّى سیلها و معاضد آنهاست استعمال، و لفظ حمل نمی شود در شرع مگر بر حقیقت شرعیّه. و در اینجا احصان فرج نیست بلکه چیزی است که حاصل می شود با او تعقّف. و مؤید این است آنچه در اخبار وارد شده که ابو حنیفه سؤال کرد از حضرت صادق - علیه السلام - از متعه؛ حضرت فرمود: «کدام متعه را می خواهی؟» ابو حنیفه عرض نمود که

-الصّحاح، 1282/3.

قاموس فیروزآبادی، ماده مربوط.

ص: 234

«متعه نسا را». حضرت فرمود: سبحان الله! آیا نخوانده ای: فَمَا اسَّ تَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً (1)؟ پس ابو حنیفه عرض کرد که: «گویا من اینها را هرگز نخوانده بودم». و اعتراف نمود.

و مؤید دیگر آن که در قرائت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت سید الساجدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق- صلوات الله علیهم- [ب 55] و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابن جبیر و عطا و مجاهد و جماعت کثیره، فما استمتعتم به منهنّ الی أجل مسمی [است] و آن نص است در این باب، همچنان که روایت کرده است او را. ثعلبی از جبیر ابی ثابت که گفت: «عطا کرد مرا ابن عباس مصحفی که قرائت ابی بود. چون خواندم، دیدم که «اجل مسمی» دارد.» و ثعلبی به اسناد خود از ابی نضره روایت کرده که گفت: سؤال کردم از ابن عباس از متعه، فرمود: «نخوانده [ای] در قرآن: فما استمتعتم به منهنّ الی أجل مسمی. من گفتم که: «نخوانده ام». فرمود: «و الله هكذا أنزله الله- عزّ و جلّ- ثلاث مرّات».

و از ابن عباس منقول است که چون در ایام حکومت عبد الله بن زبیر وارد مکه معظمه گردید، عبد الله بن زبیر در بالای منبر خطبه ادا می کرد. ناگاه نظر آن بی بصیرت به عبد الله بن عباس- رضی الله عنه- افتاده، چون عبد الله بن عباس را بی چشم دید در مقام طعن خطاب به مردم نموده، گفت که: «کوری وارد شما شده که دل او را خدا کور کرده، سبّ می کند عایشه امّ المؤمنین را، و لعن میکند خواری رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلّم- را، و حلال می داند متعه را، و حال آن که زنا محض است». چون عبد الله بن عباس این را شنید، غلام

درباره این آیه و مباحث مربوط به آن در میان فریقین- تفسیر ابو الفتوح، 3/358؛ مجمع البیان، 5/101-102.

درباره حکومت او و خطبه مورد بحث- تهذیب التهذیب، 5/191؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سنه اربع و ستین، 35؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، 237.

ص: 235

خود عکرمه را طلبید و گفت: «مرا نزد این مرد ببر». چون به نزدیک عبد الله بن زبیر رسید، گفت:

أنا إذا ما فته نلقاها نردّ أوليها على أخريها

قد انصف القاره من رامها

اما قول تو، که ما سب عایشه می نمایم، عایشه از ماست نه از تو و آبی تو.

و اما قول تو [در باره سب] حواری رسول -صلی الله علیه و آله و سلم-، [معلوم است] که زبیر نصرت رسول -صلی الله علیه و آله و سلم- نکرد، بعد از وفات او که با زوجه او به جنگ رفت. و اما قول تو که حلال می دانیم متعه را، و او زنای محض است؛ پس قسم به خدا که رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- در عهد خود عمل به متعه نموده، و بعد از او رسولی نیامده که حلال خدا را حرام نماید.

و دلیل بر این، قول ابن صهاک (1) -یعنی عمر بن خطاب- است که گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- و أنا أمنع منهما و أعاقب عليهما. پس ما شهادت عمر را قبول داریم و تحریم او را قبول نداریم. و این که تو از متعه بهم رسیده ای یا نه، اگر [خواسته باشی، برو از مادر خود بپرس.

چون عبد الله بن زبیر به خانه آمد از مادر خود تحقیق نمود، چنان بود که عبد الله بن عباس فرموده بود.

و در صحیح ترمذی روایت کرده که از ابن عمر سؤال کردند از متعه نسا، گفت:

اشاره دارد به جنگ جمل. برای اطلاع بیشتر -نقض، 376-378؛ نبرد جمل، 75-76.

اصل سخن خلیفه دوم -عمر- متضمن نهی از متعه نسا و متعه حج است -مسند حنبل، 406/6. از جابر روایت شده است: «متعتان کانتا علی عهد النبی (ص) فنهانا عنهما عمر فاتتهینا».

-مسند احمد، 52/1، 325/3.

ص: 236

1- اصل: ابن ضحاک.

حلال است. و سائل از اهل شام بود، گفت: یا ابن عمر! پدرت نهی کرده است. ابن عمر گفت: پدرم نهی کرد و لیکن رسول خدا فرموده، ما ترک نمی کنیم سنت پیغمبر را-صلی الله علیه و آله و سلم- که تابع شویم گفتار پدر خود را. آیه قوله تعالی: **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُواهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ (1)**.

و قوله تعالی: **فَأَنْكِحُواهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ (2)**. چه اطلاق اجرت در متعه است نه در نکاح دائم.

و دیگر ابن مسعود از این آیه صحبت نمود: **لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (3)**. و همچنین قول حق تعالی: **فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ (4)**. [الف 56] و همچنین: **وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ (5)**. و همچنین:

**وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (6)**. ابو حنیفه از ابو جعفر مؤمن طاق پرسید از این آیه؛ گفت که روایتی نیز به نسخ آیه متعه وارد شده. ابو جعفر گفت: سوره سال سائل (7) مکی است و آیه متعه مدنی است و روایت تو شاذ است و ردّ وی ابو حنیفه گفت: آیه میراث ناطق است به نسخ متعه؛ چه هرگاه متعه زوجه می بود هر آینه ارث می برد و طلاق واقع می شد. ابو جعفر گفت که ثابت شده نکاح بغیر میراث. ابو حنیفه گفت: در کجا؟ گفت: هرگاه مسلمانی زنی از اهل کتاب را تزویج نماید و مرد بمیرد زن ارث می برد یا نه؟ ابو حنیفه

-الجامع الصحیح للترمذی، 185/3.

ص: 237

1- الممتحنه 10/60.

2- النساء 25/4.

3- المائدة 87/5.

4- النساء 3/4.

5- النساء 24/4.

6- المؤمنون 5/23-7.

7- مقصود سورة المعارج 70 است از سور مکی قرآن، دارای 44 آیه.

گفت: نه. و دلیل بر این است این که آمه در وقتی که زوجه باشد ارث نمی برد و قاتله شوهر ارث نمی برد و غیر از آن صور دیگر بسیار است.

اما اخبار اهل سنت: مسلم در صحیح خود روایت کرده به اسناد خود از ابن جریج که گفت: عطا روایت کرد که در وقتی که جابر بن عبد الله معمر بود، آمدیم ما به منزل او؛ سؤال کردند قوم از او از چندین چیز، یکی از آنها متعه بود، فقال:

«نعم استمتعنا علی عهد رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم-» و ابی بکر و عمر.

و ترمذی در صحیح خود از عبد الله بن عمر نقل کرده که از او پرسیدند از متعه نساء، قال: «هی حلال».

و ترمذی در صحیح خود و در صحیح بخاری از عمرو بن دینار به اسناد خود از جابر بن عبد الله روایت کرده که: «خرج علينا منادی رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- «قد أذن لكم فتمتعوا». یعنی نکاح المتعه.

و احمد بن حنبل در مسند خود از عمران بن حصین روایت کرده که: «أنزلت متعه النساء في كتاب الله و عملناها و فعلناها مع النبي -صلی الله علیه و آله و سلم- و لم ينزل القرآن بحرمتها و لم يمنع عنها حتى مات». و به این عبارت در در صحیح مسلم (183/5) لفظ عربی روایت مزبور چنین است: «حدثنا الحسن الحلواني حدثنا عبد الرزاق أخبرنا ابن جریج قال قال عطاء قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجنناه في منزله فسأله القوم عن أشياء ثم ذكروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- و ابی بکر و عمر. نیز- مسند احمد حنبل، 380/3.

ترمذی، سنن، 185/3.

یکی از صور روایت مزبور چنین است: «... حدثنا شعبه عن عمرو بن دینار قال سمعت الحسن بن محمد يحدث عن جابر بن عبد الله و سلمه بن الأكوع قالوا خرج علينا منادی رسول الله (ص) فقال إن رسول الله (ص) قد أذن لكم أن تستمتعوا یعنی متعه النساء» -صحیح مسلم بشرح النووي، 182/9؛ مسند احمد حنبل، 47/4؛ صحیح بخاری، 16/7.

در صحیح مسلم، 900/2 و در مسند احمد 436/4 با اختلاف در برخی الفاظ آمده است.

جمع بین الصحیحین وارد شده. و بعد از آن اخبار بسیار نیز از آن جماعت نقل کرده، پس از آن به ذکر اخبار ائمه اطهار پرداخته، مذهب جناب شیخ اجل شهید ثانی [را] در شرح لمعه می فرماید.

و او به منصب جلیل تولیت مزار و نقابت و شیخ الاسلامی دار الإرشاد اردبیل و قزوین مفتخر [بود] و رقم مطاع آن در نزد راقم الحروف بوده که القاب بسیاری در آن مرقوم گردیده بود. و بعد از آن که سید مشار الیه به جنت المأوی شتافت، میرزا کمال الدین حسین خلف ارجمند به شغل شیخ الاسلامی قزوین که دار السلطنه سلاطین جنت مکین، خصوصاً سلطان خلدآشیاں شاه طهماسب - علیه الرحمه - بوده و دار الارشاد اردبیل به ولد دیگر مشار الیه انتقال یافته که حال میر سید محمد نام از آن ذریه باقی است و متوجه شیخ الاسلامی است.

و میرزا کمال الدین حسین که به رحمت ایزدی شتافته، میرزا بهاء الدین محمد متوجه امر شیخ الاسلامی قزوین [شد] و بعد از او میرزا محمد شفیع و بعد از میرزا محمد شفیع، میرزا بهاء الدین محمد والد راقم الحروف.

و ولد اوسط میر سید حسین، میرزا حبیب الله صدر است [ب 56] که احوال او بیان می شود. و خلف ارجمند میرزا حبیب الله صدر، میرزا مهدی اعتماد الدوله است که به سریر وزارت اعظم نشست.

درباره احوال کمال الدین حسین بن عبد العالی بن العالم - فوائد الرضویه، 541؛ اعیان الشیعه، 364/9، 473/5؛ مینودر، 365/1.

-فوائد الرضویه، 541؛ مینودر، 612/1؛ اعیان الشیعه، همانجا.

درباره او -فوائد الرضویه، همانجا؛ اعیان الشیعه، همانجا.

درباره او -اعیان الشیعه، همانجا؛ مینودر، 365/1.

درباره او -ریاض العلماء، 70، 63/2؛ امل الآمل، 56/1؛ فوائد الرضویه، 93.

درباره احوال او -امل الآمل، 183/1؛ ریاض العلماء، 70، 64/2.



و بعد از او میرزا علیرضا شیخ الاسلام اصفهان است که در ایام دولت شاه سلیمان در سنه یک هزار و نود و یک به امور شرعیات دار السلطنه اصفهان قیام می نمود.

و بعد از او میرزا معصوم ولد میرزا مهدی اعتماد الدوله به شیخ الاسلامی اصفهان قیام فرموده چون طلیعه انوار افادات مهبط فیوض قدسی مولانا محمد باقر مجلسی تافت، امر مزبور از این سلسله مقطوع گردید.

و احوال اولاد میرزا حبیب الله که حال در دار السلطنه اصفهان اند در کمال عسرت می گذرد.

و فرزند دیگر میر سید حسین، میرزا احمد بوده که معاصر شیخ بهاء الدین محمد عاملی - قدس الله روحه - بوده، و شیخ از او اجازه حدیث دارد. و از میرزا محمد ولد دیگر سید حسین بعضی ارباب کمال بهم رسیده اند مثل میرزا ابراهیم شیخ الاسلام بلده طیبه تهران. و الحال از آن سلسله عالی جناب قدسی القاب میر سید علی متولی امام زاده لازم التکریم شاه عبد العظیم باقی است ابقاهم الله تعالی.

و اراده آن است که احوال هریک را به عنایت الله الملك العزیز در ضمن اسامی سامی ایشان مرقوم سازد و نقال احادیث و اخبار قدوه عبید و احرار، شیخ محمد بن الحسن بن علی الحرّ العاملی در کتاب أمل الآمل فی احوال علماء دربارة احوال او - ریاض العلماء، همانجا؛ أمل الآمل، 120/1.

دربارة او - ریاض العلماء، همانجا؛ أمل الآمل، 180/1.

میرزا احمد عاملی از دانشمندان معاصر شیخ بهائی است و نزد او درس خوانده است - فوائد الرضویه، 15؛ ریاض العلماء، 34/2.

میرزا محمد عاملی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در اصفهان سکونت داشته است - ریاض العلماء، 87/5، 63/2.

میرزا ابراهیم عاملی کرکی نیز از دانشمندان عصر صفوی بوده و در تهران سکونت داشته است - ریاض العلماء، 64، 63/2؛ أمل الآمل، 30/1.

جبل العامل احوال خجسته مآل سید سند میر سید حسین جبل العاملی را چنین نگاشته: «حسین بن الحسن الموسوی العاملی الکرکی والد میرزا حبیب الله السابق ذکره، کان فاضلاً جلیل القدر، له کتاب، سکن اصفهان حتی مات».

### میر فخر الدین سماکی

از سادات عظام موضع سماک، دار المؤمنین استرآباد، و از افاضل علما و دانشمندان زمان شاه طهماسب است و از تلامذه امیر غیاث الدین منصور شیرازی اسم شریفش میر فخر الدین محمد بن سید حسین است همه روزه جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول به مدرسه آن جناب حاضر گشته، استفاده علوم می نموده اند، و از افادات علیه اش مستفید و بهره مند می گشته اند. حاشیه بر الهیات تجرید نوشته و سخنانش موثق به طلبه علوم است و در عنوان حاشیه به تعریف شاه طهماسب بن شاه اسماعیل پرداخته.

### مولانا محمد امین

مولانا محمد امین استرآبادی (1) آن زبده ارباب یقین و شرفیاب مقام *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ* (2)، از جمله فضلاهی مشهور، و در تکلم و فقه و حدیث سرآمد زمان، و اوصاف او در السنه و افواه مذکور، و تألیفات شریفه و تعلیقات انیقه او در میان علما منقول است مثل فواید مدتیّه؛ و شرح اصول کافی؛ و

-امل الآمل، 69/1؛ ریاض العلماء، 69/2.

مؤلف مطالب مذکور را درباره فخر الدین سماکی (د 984 ه.ق) عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی 112/1 نقل کرده است. نیز -خلد برین، 414-415؛ احسن التواریخ، 638؛ تاریخ نظم و نثر، 374/1-375.

درباره او -ریاض العلماء، 35/5-37؛ خلد برین، 420؛ فوائد الرضویه، 398؛ هدیه العارفین، 274/2.

ص: 241

1- اصل: مولانا محمد امیر استرآبادی.

2- الدخان 51/44.

شرح تهذیب حدیث؛ و کتاب ردّ به ملاّ جلال و میر صدر الدّین در حواشی تجرید؛ و فواید حقائق العلوم العربیه؛ و دانش نامه شاهی؛ و شرح استبصار؛ و جواب مسائل شیخ حسین ظهیری و رساله در نجاست و طهارت خمر. مجملاً مجاور بیت اللّٰه الحرام گردیده، تمام عمر خود را در آنجا بسر برده، در سنه یک هزار و سی و شش به جوار رحمت اللّٰه پیوست.

### میر رحمت اللّٰه

میر رحمت اللّٰه نجفی از سادات نجف اشرف و [از] فضلاّی عصر شاه اسماعیل بوده و در درگاه معلاً منصب پیشنمازی داشت [الف 57] مورد شفقت شاهانه بود و بغایت متقی و پرهیزگار. و شعر عربی را بسیار خوب می گفته و در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت. شاگرد بی واسطه مجتهد مغفور شیخ زین الدّین -علیه الرحمه- بوده و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث می شد، و از افاده خالی نبود.

امیر صدر الدین محمد بن امیر غیاث الدین منصور شیرازی (828-903 ه.ق) از دانشمندان مشهور سده های 9 و 10 ق محسوب است - احسن التواریخ، 33؛ فارسنامه ناصری، 359/1؛ روضه الصفا، 575/8؛ خلد برین، 305-306؛ مجالس المؤمنین، 229/2-230؛ فوائد الرضویه، 213.

حسین بن حسن بن یونس بن یوسف ظهیری عاملی عینائی مراد است که رساله مسائل در فقه شهرت عام داشته. وی در همین رساله نسبت به محمد امین استرآبادی حسن عقیده اش را نشان داده و او را ستوده است - ریاض العلماء، 49/2؛ وسائل الشیعه، 50/20؛ امل الآمل، 70/1؛ فوائد الرضویه، 134

مؤلف مطالب ترجمه مذکور را عینا از عالم آرای عباسی، 112/1-113 گرفته است. نیز - ریاض العلماء، 310/2؛ خلد برین، 415. رحمت اللّٰه در شعر «فتان» تخلص می کرده است - روضه الصفا، 574/8.

مقصود شهید ثانی (911-965 ه.ق) است.

محمد باقر بن الغازی القزوینی برادر مولانا خلیل بوده، فاضلی جلیل، و متکلمی منیل بوده و حاشیه بر حاشیه عدّه برادر بزرگوار خود نوشته، و رساله در جمعه، و منتخبی از کتاب عقل و توحید و معیسه جمع نموده مسّی به فهرست کرده.

در مدرسه التفاتیّه قزوین به تدریس اشتغال داشته. گویند که جناب مولانا خلیل - قدّس الله نفسه - اقتدا به جناب مولانا محمد باقر مزبور می فرموده. غرض [آن که] تقدّس ذات او را قزاونه زیاده به ملاّ خلیل می دهند.

## میر غیاث الله

میر غیاث الله نقیب اصفهانی از سادات مرعش دار السلطنه قزوین و در ایام شاه اسماعیل قاضی معسکر ظفراثر [بود] و بعد از فتح گیلان به منصب صدارت آن ولایت بین الأقران شرف امتیاز یافته بود. جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و محدّث خوب بود بغایت خوش صحبت و با کمال تقوی و پرهیزگاری. از کمال ظاهر نیز حظّی وافر داشت.

## میرزا محمد استرآبادی

از جمله فضلاّی ماهر در فقه و رجال و حدیث و تکلم بوده و کتاب رجال کبیر و متوسط و صغیر او محلّ استفادّه جمیع علما و فضلا و اهل حدیث درباره او - ریاض العلماء، 38/5؛ فوائد الرضویه، 404.

چنین است در نسخه محافل المؤمنین، اما بیشترینه منابع عصری از او به صورت میر عنایت الله و شاه عنایت الله یاد کرده اند. متوفای 1032 ه. ق، و همین ضبط درست است؛ زیرا مطالب مندرج در ترجمه احوال او عینا به نام میر عنایت الله در تاریخ عالم آرای عباسی، 114/1 آمده است. نیز - خلد برین، 413-414.

درباره سادات مرعش در قزوین - مجالس المؤمنین، 147/1-148.

است. و در این وقت جناب افضل الفضلاء المتأخرین مولانا محمد باقر بهبهانی حواشی به آن مرقوم فرموده. و از جمله تألیفات مولانا شرح آیات احکام؛ و حاشیه تہذیب؛ و بعضی رسائل موجود است.

### میر مؤمن استرآبادی

از سادات عظام استرآباد، و خواهرزاده میر فخر الدین سماکی است. بسیار فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبع است (1). گاهی به نظم اشعار ملتفت شده غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح در درجه عالی حسب فرمان حضرت خاقان به تعلیم شاهزادگان کامگار سلطان حیدر میرزا قیام داشت بعد از وقوع واقعه هایلہ آن شاهزاده مغفور و زمان استیلاى اسماعیل میرزا تاب توقف در ایران نیاورده، به جانب هند و دکن رفت از ولات عظام دکن بنا بر وقوع تشیع سلسله قطب شاهیہ، ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردید و مرتبه وکالت و پیشوایی یافت و مستحقین هر دیار به وسیله جناب میرزا از آن سلسله علیہ انتفاع می بردند.

در باره آثار و احوال محمد استرآبادی (د 1028 ه.ق) - ریاض العلماء، 5/115-117؛ سلافه العصر، 419؛ لؤلؤہ البحرین، 119؛ فوائد الرضویہ، 554؛ فہرست دانشگاه تهران، 6635، 5984، 8534، 7792، 6848، 6735.

ترجمہ میر مؤمن استرآبادی را مؤلف عینا از تاریخ عالم آرای عباسی، 1/113 اخذ کرده است.

حیدر میرزا (و 962-مقتول 984 ه.ق) فرزند شاه طہماسب اول بود. پس از پدر دعوی سلطنت کرد، اما سلطنت او یک روز بیش نبود و به تحریک خواہرش پری خان خانم به قتل رسید - عالم آرای عباسی، 1/105؛ روضہ الصفا، 8/152؛ احسن التواریخ، 637؛ خلاصہ التواریخ، 601/1-605؛ خلد برین، 489-501.

ص: 244

1- اصل: صاحب طبیعت.

میر شجاع الدین محمود ولد مرحوم میر سید علی از جمله سادات عظیم القدر اصفهان [بود] و در آن ملک به سادات خلیفه مشهور و معروف اند و اجداد عظام ایشان از ولایت مازندران اند از احفاد کرام میر بزرگ والی آن دیار، که از حوادث روزگار به اصفهان افتاده، توطن اختیار نموده اند. خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته طبع و بذله گوی و مطایبه دوست [بود]. جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند [ب 57] و صاحب فطرت عالی بوده و در علوم متداوله، به تخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار. و مجلس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبوده و همواره فقرا و درویشان و طالب علمان و صله ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت می یافتند.

## میر سید علی خطیب استرآبادی

از سادات نسابه دار الملک شیراز است. بسیار فاضل و دانشمند، و از تلامذه شاه فتح الله شیرازی بوده، مباحثات نموده بر معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده، بر مسند افاده دار العلم شیراز تمکن یافته، و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم به مدرسه او حاضر گشته، استفاده علوم می نمودند.

مؤلف ترجمه احوال میر شجاع الدین را عینا از عالم آرای عباسی، 114/1 نقل کرده است نیز- خلد برین، 421.

سید شاه فتح الله شیرازی حسینی از دانشمندان عصر شاه طهماسب صفوی محسوب است درباره او- ریاض العلماء، 315/4؛ خلد برین، 417؛ روضه الصفا، 575/8؛ الذریعه، 69/6.

## میرزا مخدوم شریفی

ولد میر شریف شیرازی، دخترزاده قاضی جهان وزیر سیفی حسنی بوده، فروتن (1) و صاحب فضل و کمال و فهم و فطرت، [و] محدث و مفسر خوب و بسیار خوش محاوره بوده، و وعظ را خوب می گفته و اکثر اوقات ایام متبرک در مسجد حیدریه قزوین، قرب جوار خانه خود به گفتن وعظ اشتغال داشته و جمعیت عظیم در پای منبر وعظ او می شده، چون تهمت آلود تستن بود، از حضرت شاه جنت بارگاه زیاده التفاتی نمی یافت.

## میرزا طاهر کاشی

از سادات عظام شولستان است. سید فاضل متدین نیکو اخلاق و فقیه خوب، و از شاگردان مرغوب شیخ زین الدین - علیه الرحمه - بوده، و کسب علوم در خدمت سلطان العلمائی امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی نموده.

## میر زین العابدین کاشی و میر ابو الولی

ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی سید فاضل فقیه متصلب در تشیع بودند. و میر ابو الولی در فضایل و کمالات از برادرش در پیش، و استحضارش به مسایل فقهی میان فقها از دیگران بیش بود. در اول حال به تولیت سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته، مدتی به خدمت روضه متبرکه

درباره میرزا مخدوم شریفی و گرایش او به تستن و خاندان او - روضه الصفا، 579/8؛ عالم آرای عباسی، 121/1-122؛ ریاض العلماء، 401/4؛ احسن التواریخ، 678.

درباره میرزا طاهر که به قول اسکندر بیگ منشی دست افزار (همکار) میر سید علی خطیب بوده است - عالم آرای عباسی، 116/1؛ خلد برین، 421.

ص: 246

قیام داشت و از آن مهم به جهت نزاعی که فی ما بین او و شاه ولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد مقدّس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده، به اردو رفته و به شرکت برادر متولّی اوقاف غازی شد و در آخر ایّام شاه طهماسب اول تولیت سرکار آستانه مقدّسه صفویّه به میر ابو الولی (1) تفویض یافته، برادرش من حیث الانفراد متولّی غازی گشت. و در زمان سلطان محمد شاه قاضی عساکر گردیده، در ایّام شاه عباس به منصب عالی صدارت سرافراز شد.

### میرزا ابراهیم همدانی

مشهور به قاضی زاده بود. از سادات طباطبایه الحسینی. پدرش در همدان منصب قضا و تصدّی امور شرعیه داشت و او مدّتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمّذ نمود و در دار السلطنه قزوین در خدمت میر فخر الدین سماکی استرآبادی اکتساب علوم عقلیه و نقلیه نموده در حکمیات ترقّی عظیم کرد.

بعد از ارتحال شاه جنّت مکان در همدان منصب موروثی قضا داشت، اما خود کمتر متحمّل مشاغل امر قضا می شد، نایبان محکمه اش به قطع و فصل مرافعات می پرداختند. [الف 58] و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف را صرف مطالعه و مباحثه کرده، جمعی کثیر از طلبه علوم در حوزه درس او مستفیض می شدند و در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید؛ و شرح شفای شیخ علی؛ و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک

مندرجات ترجمه احوال فرزندان میر شاه محمود انجوی را مؤلف عینا از اسکندر بیک منشی اخذ کرده است - عالم آرای عباسی، 116/1؛ خلد برین، 421.

درباره احوال و آثار میرزا ابراهیم بن میرزا حسین بن حسن حسینی همدانی (متوفای 1025 یا 1026 ه.ق) - عالم آرای عباسی، 115/1؛ سلافه العصر، 480؛ امل الآمل، 9/2؛ بحار الانوار، 126/109؛ ریاض العلماء، 9/1؛ روضات الجنات، 33/1؛ تعلیقه امل الآمل، 86؛ مستدرک الوسائل، 417/3؛ هدیه العارفین، 29/1؛ خلد برین، 421.

ص: 247



دارد و در سنهٔ خمس و عشرين و ألف به دار بقا انتقال نمود. میر فانی کرمانی در تاریخ واقعهٔ میرزا گفته:

مرغِ روحِ روانِ ابراهیم کرد پروازِ سویِ باغِ نعیم

آن نبی سیرت و ولی فطرت که عدیلش به دهر بود عدیم

گفتَمش سالِ فوت با دلِ ریش سدره باشد مقامِ ابراهیم

که با تعمیه هزار و بیست و پنج است.

### میرزا عبد الحسین

میرزا عبد الحسین جهانشاهی ولد میر فصیح؛ او نیز از سادات حسنی [بود] و با میر جعفر محتسب الممالک عم زاده بودند. چون والده مشار الیه را از نژاد بنات مکرمهٔ جهانشاهی می گفتند، و در دار السلطنهٔ تبریز در جوار بقعهٔ رفیعه جهانشاهیّه اقامت داشت و تولیت بقعهٔ مذکوره- [که به بقعهٔ مظفریه مشهور است]- از جانب مادرش به او متعلق گردیده.

### شاه عبد العلی یزدی

از سادات رفیع القدر عظیم الشان دار العبّاد یزد بود، پدران او در ولایت بم کرمان بوده اند و به دار العبّاد یزد انتقال نموده اند و در آنجا به قطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام می نمودند. بغایت پرهیزکار و بی طمع بوده، نسبت قرابت به سلسلهٔ علیّهٔ نوربخشیه داشت.

عین مندرجات ترجمهٔ میرزا عبد الحسین را اسکندر بیک منشی در عالم آرای عباسی، 115/1 آورده است.

مطالب مذکور را مؤلف با اندک تصرّفی از عالم آرای عباسی، 115/1 نقل کرده است.

از سادات عظام دار المؤمنین استرآباد، و از اقوام میر فخر الدین سماکی بوده.

در علم فقه مهارت تمام داشته، بغایت بذله گوی و خوش طبع و متدین و متقی و پرهیزگار بوده، و به نیابت و تولیت موقوفات شاهزاده سلطانم (2) همشیره شاه طهماسب-قیام می نمود.

### میر ابو علی

او نیز از سادات استرآباد بوده و در امر به معروف و نهی از منکر مبالغه به سرحد افراط می رسانید، و از تندى مزاج و استیلاى به نفس اماره طبقه علما و فضلا با او به نحوی زندگانی می کردند و باوجود آن از دست و زبان او نمی رستند.

### میر ابو طالب اصفهانی

از سادات اصفهان، [از] طبقه امامی، و متولی بقعه شریفه منسوبه به امام الساجدین و قبله العارفین امام زین العابدین-علیه السلام-واقع شده در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات به اعتقاد خود، خود را از اقران برتر می شمرد.

مؤلف محافل المؤمنین، ترجمه مذکور را ذیل عنوان میر عبد الحسین استرآبادی نقل کرده است، اما عبارات و مطالب او مأخوذ از عالم آرای عباسی، 116/1-117 است که مربوط است به احوال میر کلان استرآبادی، که هیچ یک از مأخذ عصری از او به نام میر عبد الحسین یاد نکرده اند.

نامبرده به میر سید علی خطیب شهرت داشته است. ترجمه احوال او عینا در عالم آرای عباسی، 116/1 آمده است.

-عالم آرای عباسی، 116/1.

ص: 249

1- اصل: میر عبد الحسین، که قطعاً اشتباه است- توضیحات پای برگ.

2- اصل: سلطان خانم؛ متن براساس عالم آرای 116/1-117؛ خلد برین ص 400، 304، 401 و....

## میر اشرف استرآبادی

بنابر وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری همواره به نیابت شرعی شاه طهماسب به زیارت و طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام الانس و الجان رفته.

## میرزا ابو طالب رضوی

ولد ارجمند میرزا ابو القاسم، بغایت بزرگ منش و از جمله سادات خراسان [بود]؛ خصوصاً در مشهد مقدس معلاً به علو شأن شناخته بود، و سایر سادات رضویّه و اقرباء ذوی الارحام از ایشان منتفع و (1) بهره ور بودند.

## میر مسیب نقیب، و میر محمد جعفر

ابن میر محمد سعید، و میرزا الخ

از سادات رضوی اند. میر مسیب به منصب نقابت منسوب و بین الاقران معتبر و معزز بوده و میر محمد جعفر [ب 58] به اکتساب فضل و کمال مشغولی داشت. در اواخر از شیوه فقاہت و علوم منقول ترقی عظیم کرده به مرتبه اجتهاد رسید، اما از فرط احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد، بغایت متورّع و متقی و متزهد و پرهیزگار، و از مآکول و مشروب شبهه ناک - همان اثر، همانجا.

درباره او - تذکره نصرآبادی، 78؛ تاریخ سلطانی، 233؛ عالم آرای عباسی، 116/1، 776/3.

میر مسیب از سادات رضوی است و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار دارد و در شاعری طبعش خوب است. این مطلع از اوست: آمد رقیب و طره جانان من گرفت/ گویا اجل رسید و رگ جان من گرفت. - تحفه سامی، 68؛ عالم آرای عباسی، 116/1.

ص: 250

1- اصل: +به تکلفات.

مجتنب بود. و میرزا الغ با میرزا ابو طالب مذکور عم زاده اند و بسی درویش منش و حلیم و سلیم النفس بود و در زمان شاه عباس خادم باشی روضه مقدسه و کلیددار ضریح مبارک گردید.

## میرزا محمود

ولد شمس الدین علی سلطان از اجله سادات منبع القدر بنی مختار است. میر شمس الدین علی ماضی، اعی جد او- در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتایه از دیار عرب با خیل و حشم و خیول و خدم به خراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت. در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب سیدی به علو شأن و کثرت متبوع و ملازمان و ثروت و مکنت میر شمس الدین علی به ولایت عجم نیامده، و کلام مشهور السماء للملک الجبار و الأرض لبنی المختار بر این معنی شاهد عدل است. منصب جلیل القدر نقیب النقبائی ممالک ایران عموماً و ولایت خراسان خصوصاً به آن جناب تفویض یافته و این بیت مشهور درباره آن سید عالیجاه مذکور السنه و افواه است:

تعریفه

از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون راست می گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب

مؤلف مطالب مربوط به میر محمد جعفر را عیناً از عالم آرای عباسی، 1/116 نقل کرده است.

-عالم آرای عباسی، 1/117.

درباره میرزا محمود نقیب النقباء- مجالس المؤمنین، 1/145؛ روضه الصفا، 8/576؛ عالم آرای عباسی، 1/116؛ حبیب السیر، 4/613.

ص: 251

میر محمد ولد میر سید علی از سادات کتکن من اعمال سبزواری است و در آن ولایت صاحب املاک کلی، و به فهم و فطرت عالی اتّصاف داشته با شعرا و ندما و مردم اهل فهم بی تکلفانه سلوک می نمود. در شعر فہمی پایه بلند داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می گشود و این بیت از او مشہور است:

منہ

گل نیم شب شکفته شود در حریم باغ تعلیم گلرخان به حیا این قدر بس است

### شیخ علی

شیخ علی بن عبد العال، آن علی القدر سنّی المکان، عمدہ مجتہدین دوران، فاضل جلیل ما صدق علماء اُمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل محققى کہ [تا] لوای تحقیقش افراخته شد، لشکر اشکالات را برہم فرو شکست. و مدققى کہ تا کارگاہ تدقیقش آراستہ گردید، موشکافان عبارات را دست حیرت بر عقب بست. ہر فتوایش دستور العمل بر جیس بلند مکان، و رأی حقانیت اقتضایش با قضاء توأمان. سینہ اش مطرح اشعّہ انوار الہی، و خاطرش مہبط احادیث و اخبار حضرت رسالت پناہ. مروج مذهب حقّ یقین، خاتم المجتہدین، صاحب درجہ متعالی، شیخ علی بن عبد العالی.

فی تعریفہ

کلامش مطلع انوار تحقیق ضمیرش منبع اسرار تدقیق

آن جناب در علم و فضل و جلالت قدر و عظم شأن و کثرت تحقیق مؤلف در ترجمہ میر محمد بن میر سید علی اشتباہا او را از سادات کتکن دانستہ و کتکن را از توابع سبزواری. در حالی کہ کتکن (کدکن) از توابع تربت حیدریہ و گاهی ہم از توابع نیشابور محسوب بودہ است و میر محمد از اهالی کسکن سبزواری - عالم آرای عباسی، 117/1؛ مطلع الشمس، 3/1005.

حدیث مشہوری است - مجلسی، بحار الانوار، 24/307، 22/2.

ص: 252

کالشمس فی رابعه النهار مشهور و معروف، و مستغنی از تعریف و توصیف است.

مصرع به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را [الف 59] [ایضا فی تعریفه]

کیست آن شیخ هادی الاسلام مقتدای زمان و فخر انام

مهبط لطف ایزد متعال شیخ اعظم علی عبد العال

حامی دین و ماحی طغیان بحقیقت مربی ایمان

عالمان مقتدانش دانستند فیض بردند تا توانستند

بود در مجلسش به علم یقین بحث از مذهب ائمه دین

در نجف بود حلّه، منزل او کاشف مشکلات شد دل او

تا به توفیق ایزد داور وز عنایات احمد و حیدر

در شهر و سنین نهصد و شش گشت عالم چو باغ رضوان خوش

شاه عالم پناه اسماعیل هادی خلق شاه اسماعیل

گشت از مطلع شرف طالع شد چو خورشید، فیض او شایع

ربیع مسکون به تیغ و تاج گرفت دین اثنا عشر رواج گرفت

داشت آیین جدّ خود مسلوک گشت از وزر جعفری مسکوک

شیخ الاسلام را به خود طلبید بهر تمییز نیک و بد طلبید

شاه فردوس آشیان چون رفت زین سرای سپنج بیرون رفت

شعله شمع دودمان خلیل شاه طهماسب بن اسماعیل

شیخ را بهتر از پدر بناخت عربستان بر او مسلم ساخت

قوت مذهب ائمه دین داد آن پادشاه ملک یقین

مثلی است سائر، که به صورت: کالشمس فی وسط النهار، نیز ثبت شده است - دهخدا، امثال و حکم، 1186/3.

و عمر شریف جناب شیخ هفتاد سال بوده و در حین اعتلای دولت صفویّه در ایران [به] ترویج مذهب حق پرداخته با امیر غیاث الدّین منصور شیرازی مباحثات فرموده، میر غیاث الدّین شیخ را به عدم فهم منسوب، و شیخ او را به عدم تقیید مذکور ساخته. روزی در مجلس شاه جتّ مکان در خصوص بعضی مسائل گفتگوشده، شاه اعانت شیخ می نماید و میر غیاث الدّین منصور که به منصب صدارت سرافراز بوده بدون رخصت روانه شیراز می گردد و شاه به تعظیم و توقیر شیخ پرداخته تا آنکه شیخ معاودت به نجف اشرف نمود، در سنه نهصد و سی و هفت در آن مکان فیض بنیان متوفی گردیده. [وقتی] شرفیاب خدمت سلطان تخت گاه نجف می گردد و شیخ شهید ثانی قبل از آن که به خدمت آن بزرگوار برسد در اظهار شوق و عزم به صحبت فیض البرکت او قصیده [ای] فرموده؛ چند فردی مرقوم می گردد:

من الشّهِید الثّانی

معاقره الاوطان ذلّ و باطل و لا سیّما ان قارنتها الغوایل

ترحلّ عن دار الهوان و لا تکن الی العجز میّالا فلا ساد مایل

فما العزّ الاّ حیث أنت موقر و ما الفضل الاّ حیث ما أنت فاضل

و ما الاهل الاّ من یری لک مثل ما تراه و الاّ فی المودّه باطل

اذا كنت لا تنفی عن النّفس ضیمها فانت لعمر القاصر المتطاول

اذا ما رضیت الذلّ فی غیر منزل فانت الذی عن ذروه العزّ نازل

و شیخ اجل علی بن هلال جزیری از جمله تلامذه آن جناب است. و «مقتدای شیعه» تاریخ فوت او است. و از جمله مصنّفات اوست: شرح قواعد شش مجلّد تا بحث تقویض از کتاب نکاح؛ و جعفریّه، و رساله رضاع؛ و رساله خراج؛ و شیخ زین الدین ابو الحسن علی بن هلال الجزائری کرکی از شاگردان مشهور علی بن عبد العالی، که بعضی ترجمه احوال او را با علی بن هلال بن عیسی آمیخته اند و آن دو را یکی دانسته اند- ریاض العلماء، 4/280؛ فوائد الرضویه، 340؛ امل الآمل، 2/210.

ص: 254

رساله اقسام الأرضین؛ و رساله صیغ العقود و الایقات؛ و تفحات اللاهوت؛ و شرح شرایع؛ [ب 59] و رساله جمعه؛ و شرح الفیه؛ و حاشیه ارشاد؛ و حاشیه مختلف؛ و رساله سجود بر تربت؛ و رساله سبحة؛ و رساله جناز؛ و رساله احکام سلام؛ و نجمیه؛ و منصوریه؛ و رساله در تعریف طهارت، و غیر آن.

### مجتهد ثانی شیخ عبد العالی

خلف صدق مرحمت پناه مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی است. در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار، و بسیار خوش محاوره و نیکونظر و صاحب اخلاق بوده من حیث الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر علمای عصر اذعان اجتهاد آن جناب می نمودند. اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده به درس و افاده اشتغال داشت و جمعی را به فیصل قضاء شرعیه [و] اصلاح بین الناس تعیین [کرده] بود و به نفس شریف نیز گاهی به جهت اجرای احکام شریعت غرا متوجه فیصل قضایا می گشت. و همیشه باب سعادت مآبش خواه در اردوی معلا، و خواه در کاشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان آن عصر بود و اکثر علما در اصول و فروع به قول او عمل می نموده اند. و الحق ذات ملکی صفاتش در آن حین آرایش ملک ایران، بلکه جان جهانیان بود. و اجازه میرداماد-قدس الله سره- به شیخ جلیل القدر می رسد. و رساله شریفه در قبله عالم عموما و در قبله خراسان خصوصا مرقوم مؤلف اسامی کتب شهید ثانی را به فارسی ثبت کرده و حکم و قاعده علمیت را درباره آنها نادیده گرفته است. از آنجا که نگارنده در نمایه های کتاب این نقص روش مؤلف را برطرف خواهد کرد، از ذکر هیأت کامل نام کتابها اجتناب می کند و به ذکر بعضی که نقص آنها چشمگیر است، می پردازد. از آن جمله است: تفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت؛ رساله السجود علی التربه؛ رساله فی تعریف الطهاره-امل الآمل، 1/121؛ نقد الرجال، 238؛ ریاض العلماء، 441/3.

صاحب لؤلؤه البحرین 154 رساله های احکام السلام؛ النجمیه؛ و المنصوریه را یکی دانسته و با عنوان رساله فی احکام السلام و التحیه و المنصوریه یاد کرده است.

مراد رساله فی القبله عموما و فی قبله خراسان خصوصا است که نسخه ای از آن نزد صاحب امل الآمل-1/110 بوده است. نیز-فوائد الرضویه، 232؛ ریاض العلماء، 131/3.



فرموده. و سید مصطفی در نقد الرجال فرموده: «جلیل القدر، عظیم المنزله، رفیع الشان، نقی الکلام، کثیر الحفظ، کان من تلامذه أبیه و تشرفت بخدمته».

## شیخ علی عرب

فاضل فقیه و شاگرد رشید مجتهد مغفور شیخ علی عبد العال بود و در مسایل شرعیه اجوبه [و] فتاوی قولش معتبر و موثق، و در انتظام امور شرعی و عرفی صایب رأی و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جتت مکان، شاه طهماسب به روضات احوالش تافته به منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات دار السلطنه اصفهان - که معظم ممالک از بلاد مشهوره آفاق است - منصوب گشته، و در آن هم کمال استقلال یافته [در] تنظیم معاملات دینی و دنیوی آن ملک و در رفع تسلط ارباب تعدی ید بیضا (1) می نمود.

و شیخ علی عرب (2) فاضلی متبحر و محقق بود و رتبه او از اجازه [ای] که شیخ علی بن عبد العالی نوشته، معلوم می شود. و شیخ شهید به غیر واسطه و به واسطه سید حسن بن سید جعفر [از او] روایت می نماید. توفی قدس الله روحه

-نقد الرجال، 188. مجتهد ثانی از اعلام توانمند و فاضل سده دهم هجری است زاده 926 و متوفای 993 ه. ق در اصفهان. از آثار اوست: شرح الفیه شهید؛ شرح الارشاد علامه حلی؛ تعلیقات بر مختصر النافع؛ تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال جزائری در طهارت؛ کتاب مناظرات او با میرزا مخدوم شریفی در امامت؛ رساله در عدم وجوب عینی؛ نماز جمعه در زمان غیبت. برای اطلاع بیشتر - عالم آرای عباسی، 1/118؛ 2/343؛ امل الآمل، 1/110؛ ریاض العلماء، 3/131؛ لؤلؤه البحرين، 134؛ فوائد الرضویه، 232؛ روضه الصفا، 577/8؛ خلد برین، 429؛ الاجازه الکبیره، 338.

ص: 256

1- اصل: ید و بیضا.

2- اصل: علی بن عبد العالی.

**مولانا عبد الله شوشتری مقتول**

مولد شریفش دار الملک شوشتر است. در اوایل حال مدّتی در بلده شیراز - که آب و هوایش فضل پرور است - به کسب علوم معقول روزگار گذرانیده.

چون همّتش بر تحصیل علوم منقول مقصور گشت، متوجّه سفر عربستان گشته، به صحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار، خصوصاً فقهای جبل العامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشد شده، درجه کمال یافت. و از آنجا به اردوی معلاً آمده رخصت توطن مشهد مقدّس معلاً و مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجنّ و الانس حاصل نموده، مدتی در آن مکان شریف - که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی [بوده است] - به افادت علوم و هدایت و ارشاد خلق الله [الف 60] و ترویج مذهب و تنبیه خلق الله از مسلک غفلت عدول نموده به شاهره هدایت و آگاهی می رسانید.

بالجمله همگی اطوار حمیده اش پسندیده اکابر و اصاغر بود. و در اوان جلوس شاه عباس، اکثر اوقات در مشهد مقدّس به نصایح ارجمند آن حضرت پرداخته، موجب مزید آگاهی می شد و همواره منظور نظر شفقت شاهانه گشته، تا آن که در سال مطابق سنه 998 - که آن بقعه متبرکه به دست اوزبک در آمده - جناب مولانا را گرفته به ماوراء النهر بردند. میانه او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات واقع شد، و باوجود آن که به شعار اهل بیت تقیه کرده خود را شافعی باز نمود، متعصّبان مذهب حنفی در قتل او غلوّ زین الدین علی عرب معروف به منشار عاملی از اعلام علمای امامیه در عصر شاه طهماسب صفوی بود و پدر زن شیخ بهائی. مدّتی در هند گذراند و در عصر شاه عبّاس به شیخ الاسلامی اصفهان نایل آمد. مؤلف محافل در ترجمه احوال او به عالم آرای عبّاسی، 118/1 نظر داشته است. نیز - روضه الصفا، 577/8؛ فوائد الرضویه، 330؛ ریاض العلماء، 266/4؛ خلاصه التواریخ، 1003/2؛ خلد برین، 430.

کرده آن عالم سعادت کیش خیراندیش را با بکده و قلمتراش به درجه بلند شهادت رسانیدند و به آن اکتفا نکرده، جسد شریفش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند. رحمه الله علیه و لعنه الله علی أعدائه.

### مولانا خلیل القزوينی

آن فاضل متدین، ما صدق العلم خلیل المؤمن، علامه علما و فهامة حکما، متکلم محقق، حکیم مدقق، جامع فضایل نشأتین و مستجمع کمالات دارین، فقیه دانش پیشه، محقق صافی اندیشه. شرح کافیش در نهایت ادراک او کافی، و مرآت خاطرش از غلّ و غش صافی. حاشیه عده الاصولش جامع اصول و علوم، و از حاشیه مجمع البیانش جمیع دقایق تفسیری معلوم. مجملا مولانا فرزند قاضی قزوینی بوده. گویند که تحصیل علم را به نحوی با فقر و فاقه فرموده که از بی چیزی مطالعه شب را در دکان عصاری می نموده. هرچند بعضی از دقایق نکات آن بزرگوار ممدوح طبع سلیم علما نیست، نهایت منکرین مطلب آن فاضل جلیل را نیافته اند؛ چه غرض او آن بوده که از زور فضیلت معانی چند بیان فرماید که در پرده دانش دست فرسود علما نگردیده، ابکار افکار بوده باشند. چون در اخبار و احادیث که قریب به هزار مولی شهاب الدین عبد الله بن مولی محمود بن سعید شوشتری مشهدی خراسانی در واقعه اوزبکیه، در سال 997 یا 998 ه. ق به شهادت رسید. قاضی احمد قمی درباره قتل او می نویسد: «چون شهر مشهد گرفته شد و ازبکان داخل شهر گشتند، اکثر صلحا و مؤمنان متحصن به صحن و روضه مقدسه شده، اکثر مردم به درون روضه مقدسه پناه برده، افادت پناه مجتهد الزمان مولانا عبد الله شوشتری به خانه چراغخانه که در دار السیاده واقع است و محلّ روزنه و روشنایی ندارد، مخفی گشته، به دست ازبکان اسیر گردید. وی را نزد سلطان زاده [عبد المؤمن خان] برده، سپردند. عبد المؤمن چون به سوی بلخ رفت، مولانا عبد الله را همراه خود برد. وی بنابر مقوله صادقه التقیه دینی و دین آبائی، عمل نموده به مذهب شافعی عمل می نمودند با این همه طلبه حنفی بخارا او را در آتش انداختند و سوختند». خلاصه التواریخ، 897/2-889؛ نیز -عالم آرای عباسی، 118/1-119؛ روضه الصفا، 577/8؛ ریاض العلماء، 248/3.

سال است، دانشمندان جهان مرور فرموده، آنچه بایست گفته اند و دیگر زمین بگری نمانده الا نادرا؛ لهذا معانی تازه آن فاضل چندان وقعی در قلوب حقانیت پذیر متأخرین ندارد.

گویند که حاشیه عده آخوند ملا آقا حسین خوانساری (ره) حسب الامر شاه عباس ثانی درس می فرموده، فضیله دانش پیشه که در حوزه درس بوده اند، بعضی ایرادات مذکور می ساخته اند، اما می فرموده که حسب الامر شاه است، ساکت باشید. از جمله تألیفات او: شرح کافی فارسی و عربی؛ و شرح عمده الاصول؛ و رساله جمعه؛ و حاشیه مجمع البیان؛ و رساله نجفیه؛ و رساله قمیه و مجمل در نحو؛ و رموز التفاسیر و غیر آنهاست. در سنه یک هزار و هشتاد و نه طایر روحش به روضات جنان پرواز نمود.

### خواجه افضل الدین ترکه

از نژاد قضات ترکه دار السلطنه اصفهان بود، به اردوی سعادت نشان رفت، منظور نظر شفقت شاه جنت مکان شاه طهماسب گردید. بعضی اوقات به شراکت میر علاء الملک مرعشی منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلاً به امر تدریس معزز و محترم، و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود.

بعد از فوت اسماعیل میرزا به اصفهان رفته، [ب 60] به امر قضا که همیشه در سلسله ترکه بود، قیام داشت. و به جهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از درباره احوال و آثار ملا خلیل قزوینی (1001-1089 ه. ق.) -سلافه العصر، 491؛ امل الآمل، 111/2؛ ریاض العلماء، 265/2؛ روضات الجنات، 269/3؛ ریحانه الادب، 452/4. هم برای برخی از نسخ خطی نگارشهای فارسی او -منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی، 792، 995.

مراد میر علاء النبی است از سادات مرعشی، که مدتی قاضی معسکر بود و سپس در عهد شاه طهماسب به منصب صدارت هم رسید. جامع کمالات بود و بسیار بذله گوی و خوش سخن و پرهیزکار. درباره او -خلد برین، 415؛ روضه الصفا، 547/8؛ عالم آرای عباسی، 113/1.

شغل در چیده، منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضویه یافته، مدتی در مشهد مقدس معلاً بدان شغل شگرف پرداخت. در سال قوی نیل، مطابق سنه 991 در موکب شاه جنت مکان از مشهد مقدس به عراق آمده، در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده، به عالم بقا پیوست.

و پیوسته در نژاد قضات ترکه اصفهان اهل کمال بوده اند و خواجه صاین الدین ترکه اصفهانی رساله ای در شق قمر نوشته، به جهت غرابت تأویل آن مجملی مرقوم می گردد. گفته: «چون طبقات مردم هفت طبقه اند، هر یک سخنی گفته اند.

طبقه اول اهل ظاهرند، یعنی محدثان کلام نبوی، که پشت اطمینان بر متکای تقلید زده، از تکاپوی طلب آرمیده گشته اند، و اعتقاد ایشان در این مسأله و امثال آن، آن است که جزم کنند. مثلاً بر شکافتن قمر ظاهراً، و سؤال از چگونگی آن، بدعت دانند. و چون فکر بیشتر عوام از آن نگذرد و ایشان به جهت پیشوایی این طایفه ظاهر شده اند، هرآینه حکمت تامه حکیم علیم چنان اقتضا می کند که فکر ایشان نیز از این مرتبه بگذرد (1).

#### شعر

در گلشنِ جمالش خاریست علمِ ظاهر مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری

طبقه دوم متکلمان اند، اعتقاد اکثر ایشان مثل اعتقاد طایفه اول باشد، و لیکن ایشان منع سؤال نمی کنند (2) بلکه دلیل می گویند بر امکان؛ چه ایشان در اصول خود اثبات کرده اند که خدای تعالی قادر مختار است، و مقرر کرده اند که جرم فلک همچو اجرام عنصری محسوس است که قبول دریدن و

سید صاین الدین علی بن محمد بن محمد ترکه مشهور به صاین اصفهانی از بزرگان معارف اسلامی است که سالهای 830، 835 و 836 را سال وفات او دانسته اند. درباره او و آثارش -مقامات جامی 107، 298؛ روضه الصفا، 702/6؛ ریاض العلماء، 240/4.

ص: 260

1- اصل: نگذرد؛ متن براساس رساله شق قمر، ص 105.

2- اصل: می کنند. مطابق متن رساله شق قمر ترکه تصحیح شد.

شکافتن و امثال آن کند. و چون این دو مقدمه مقرر شد، تواند شد که از برای معجز نبی [از انبیا] (1) آن صورت به اشاره او ظاهر شود. پس ممکن است که شکافتن قمر- که در قرآن مجید واقع است که *اِفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ*؛ (2) و در حدیث نیز مؤید این معنی است،

قرص قمر به کاسه گردون فرو شکست از خوان معجزش چو خسیسی نواله خواست

طبقه سیم حکمای ظاهر و متأخران ایشانند، گویند که قمر ظاهر محسوس شکافته نتواند شد، و می گویند که هر کوکبی و فلکی که هست آن را باطنی اثبات می کنند و عقل می خوانند. و باطن قمر را عقل فعال می خوانند.

و غایت مرتبه کمال آدمی مرتبه ختمی است، و آن آن است که به عقل فعال پیوندد و با او یکی شود. پس شکافتن قمر کنایه باشد از گذشتن ظاهر به باطن، که عقل فعال است به زبان حکمای ظاهر، که ایشان [را] (3) مشائیان گویند که ارسطاطالیس معلم ایشان است و ابن سینا رئیس این طایفه است.

شعر

چو یونان آب بگرفته است خاک راه یثرب شو که یک چشمان این راهند ره بینان یونانی

طبقه چهارم حکمای قدیم که اشراقیان خوانند و بر اصول ایشان نیز شکافتن قمر محسوس محال باشد. و حاصل آن که ایشان نور را- که عبارت از اصل و پیدایی عالم است آن را به دو قسمت نهاده اند: یکی نوری که هیچ گونه ظلمت و تاریکی با او نباشد. دویم نوری که به تاریکی چشم ممتزج تواند شد. قسم اول را علم به کلیات [الف 61] و حقایق مجرد حاصل است و قسم دویم علم او به کلیات و جزئیات محیط تواند شد بعد از آن که از قوه به فعل آید. و گویند که نهایت سلسله موجودات، و تمامش آن است که علم

ص: 261

1- افزوده از رساله شق قمر ص 106 و 107.

2- القمر 1/54.

3- افزوده از رساله شق قمر ص 106 و 107.

به تمامی ظاهر شود. پس «قمر» کنایه از آن نور ممتزج باشد، و شکافتن آن نور عبارت از بروز علم و کمال پیدایی. و «شق» عبارت از صورت است که بیرون آمد و ظاهر گشت و حضرت ختمی چنان که هست، ظاهر و هویدا می گرداند،

فی الجملة منظر همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم است حقیقت چُه بنگری

طبقه پنجم محققین صوفیه اند، و گویند که سبب تنزل اصل وجود در مراتب الهی و عالمهای کمالی، و برآمدن او به هر صورت ظهور کمال اوست و آن کمال از دو گوهر است و او را دو مرتبه است: اولاً- مرتبه ظهور و پیدایی است که در هر چه هست چنانچه هست تمام ظاهر شود، و آن در تمام صورت تواند بود که آدم به عرف انسان عبارت از آن است. یعنی حقیقتی که جامع همه مراتب موجودات باشد. و مرتبه دویم از کمال وجود پیداکنندگی و اظهارات که هر چه هست چنانچه هست، تمام هویدا گرداند. و خاتم معرفت ایشان شخصی باشد که این منصب او را تواند بود. پس «قمر» کنایه از آن صورت تامه است که در عرف سخنوران صورت کامل را به قمر تعبیر کرده اند که متداول جمهور است. چنان که شاعر گفته:

شعر

روی بپوش ای قمرِ خانگی تا نکشد (1) عقل به دیوانگی

و «شق» کنایه از بیرون آمدن تمام معنی است از آن صورت کامله، بی تأمل آلات جعلی و ترتیب مقدمات کسبی. چنانچه موعود حضرت ختمی است.

تعریف

ای نور دیده دور ظهور ولایت است دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است

طبقه ششم رمزخوانان حروف قرآن اند، و تحقیقش آن است که وجود را مراتب بسیار است که منقاد شد در قبول وجود. چنانچه بعضی مستقل اند در

ص: 262

1- اصل: بکشد.

آن و به ذات خود موجود توانند بود چون مرتبه ارواح و اجساد و اجسام. و بعضی تابع و غیر مستقل اند چون افعال و اقوال و امثال آن. و از امتهات مراتب وجود یکی کلام است که هر چه در سایر مراتب الهی و کتابی است از جزئیات حقایق و کلیات آن، همه در او موجودند، بلکه سایر ممتنعات و محالات نیز که در آن مراتب موجود نیستند، همه در این مرتبه موجود می توانند شد. و از خصایص این مرتبه جامعه آن است که معنیهای همه از این مرتبه ظاهر کند و جمله حقایق و معارف بدین مرتبه هویدا و روشن شوند. و تمام معنی که مراد حق است و محبوب مطلق است، هم بر این بحث جلوه خواهد کرد.

فرد

باش تا سرّ او شود پیدا باش تا کار او رسد به ظهور

و لیکن وجود این مرتبه مستقل نیست بلکه اقتباس نور ظهور از متکلم می کند، و وجود او تابع وجودش می باشد. پس «قمر» کنایه از این معنی باشد اولاً از جهت تبعیت پیدایی، که کلام به نور ظهور متکلم ظاهر است چنانچه قمر به نور ظهور تیر اعظم. و بی او در تاریکی عدم است. ثانیاً آن که صورتی که از این مرتبه ثابت و باقی است رقمی است [ب 61] و آثار و احکام وجود بر او ظاهر است. و پوشیده نیست که رقم همان قمر است به اصل حروف، و شکافتن قمر در این باب کنایه از بیرون آمدن معنی اصلی است که از صورت رقمی کتابی بی واسطه فکر بیرون آرند.

طبقه هفتم طبقه اولی الأیدی و الأبصارند که خادمان حضرت ختمی اند و کلام ایشان آن است که کلام کامل حضرت ختمی - که کمال صورت عبارت از آن است بی شک - متضمن تمام معنی است. و هر چند معانی بسیار به او گفته اند و لیکن کنه مراد بر هیچ یک روشن نگشته.

ص: 263



روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست در غنچه [ای] هنوز و صدت عندلیب هست

پس شکافتن به عبارتی که کلام کامل حضرت نبوی آمده در آنجا که فرموده:

إقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ (1)، آن راه نموده و نشان آن داده که (الف ام اف یم 1-283) (2) خادمان دانند. یک نکته از این دفتر گفتیم و همین باشد؛ انتهى.

و بر عارف دیده ور معلوم است و این همه نکات است و حقیقت آن است که مقدمه مزبوره واقع شده. چنانچه متون کتب احادیث و اخبار به آن مشحون است الحق خیالات غریبه نموده. و از جمله عبارات او که تمام فضلا حکم بر تکفیر او نمودند الا مولانا رکن الدین خوافی صاحب حاشیه شمسیه. و آن این است: فهو العابد باعتبار یقینه و تقیده بصوره العبد الذی هو شأن من شئونه الذاتیه و هو المعبود باعتبار اطلاقه.

و خواجه صاین الدین از میرزا شاهرخ به سبب این عبارت، مضرت‌های بسیار یافت. و فوت او در سنه 83 اتفاق افتاد.

### فرید عصر و یگانه زمان شیخ حسین بن شیخ عبد الصمد

وی از مشایخ عظام جبل العامل، و در جمیع فنون، به تخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل دانشمند بود. و خلاصه ایام شباب و روزگار

درباره رکن الدین داود خوافی و آثارش و نیز رای او در مورد صاین الدین ترکه-حبیب السیر، 4/106؛ تاریخ نظم و نشر، 1/274؛ مقامات جامی، 291.

صاین الدین ترکه در عصر شاهرخ بارها از هرات تبعید شد و بخشی از عمرش را در سرگردانی گذراند. البته نسبت او به حروفیه و هم تعلق او به معارف ولائی از جمله عللی بوده است که در عصر شاهرخ علمای حنفی بر او اتهام وارد کردند. با این همه، او با کمال وقار و مناعت در دو رساله نفثه المصدور اول و نفثه المصدور ثانی به اتهام علمای حنفی پاسخ گفته و به صدق و خلوص راه و روش خود توجه داده است. -چهارده رساله صاین الدین ترکه اصفهانی.

ص: 264

1- القمر 1/54.

2- اصل: هم لب ام لف 28313؛ متن براساس رساله شق قمر.

جوانی را در صحبت شهید ثانی و زنده جاودانی شیخ زین الدین -علیه الرحمه- بسر برده، در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب و کمال مشارک و مساهم یکدیگر بودند. از نوادر ازکیای عالی مقدار و اکابر علمای والاتبار، جامع علوم دینی، و مستجمع فضایل یقینی، موج بحر فضیلت و اوج آسمان افادت، بهره مند سعادات دارین، فیض یاب توفیقات نشأتین، مرجع علماء اتقیا، ملجاء مقدسین اولیا، اعلم العلماء الربانیه، افضل الفضلاء الصمدانیه شیخ حسین بن شیخ عبد الصمد بعد از آن که جناب شیخ به جهت تشیع به دست رومیان درجه شهادت یافت مشار الیه از وطن مألوف به جانب عجم آمده به عزّ مجالست همایون شاهی مقرر گردیده، منظور انظار الطاف گوناگون گشت، مراتب عالیة فقاہت و اجتهاد در معرض قبول و اذعان علمای عصر در آمده در اقامت نماز جمعه بنا بر اختلافی که علمای ملت در شروط آن کرده اند و مدّتهای مدید متروک و مهجور بوده، سعی بلیغ به تقدیم رسانیده، با جمعی کثیر از مؤمنین به آن اقدام می نمود. آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدیّ شرعیّات و حکومت ملّیات ممالک خراسان عموماً، و دار السلطنه هرات خصوصاً [الف 62] به امنای خدمتش مرجوع گشته، مدّتی مدید در آن خطّه دلگشا ترویج شریعت غرّا [کرده] و [به] تنظیم و تنسیق بقاع الخیر آن دیار اقدام نموده به افاده علوم دینیّه و افاضه معارف یقینیّه و تصنیف کتب و رسایل و خلّ مشکلات و کشف غوامض و معضلات می پرداخت تا آن که شوق ادراک سعادت حجّ شیخ حسین مذکور (984/918 ه.ق) از اعلام علمای امامیه و پدر شیخ بهائی محسوب است که در شهرهای قزوین، مشهد و هرات شیخ الاسلام بوده. او در 963 ه.ق به ایران آمد و پس از چند سال سفر مگّه اختیار کرد و به بحرین رفت و در آنجا ماندگار شد. درباره احوال، آثار و آرای او -لؤلؤة البحرين، 23-28؛ ریاض العلماء، 108/2؛ فوائد الرضویّه، 138؛ عالم آرای عباسی، 119 (ضمن شرح حال بهائی)؛ الاجازة الکبیره، 320؛ معجم المؤلفین، 17/4؛ تنقیح المقال، 332/1.

بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الأنام و ائمه عالی مقام- [علیهم] صلوات الله الملك العلام- گریبان گیر گشته، قاند شوق عنان توجه او را بدان صوب در حرکت آورده، رحل اقامت انداخته، با فضیله آن مرزوبوم بسر می برد تا آن که در بحرین اجل موعود رسیده، بساط کتب خانه حیات او را در نور دید.

و جلالت قدر و مرتبه رفیعۀ اجتهاد آن جناب از اجازۀ [ای] که شیخ جلیل المقدار شهید ثانی -علیه الرحمه- فرمود، معلوم می شود تیمنا قدری از آن مرقوم می گردد: «ثم انّ الأخ فی الله المصطفى فی الاخوه المختار فی الدین المترقی عن حضيض التقليد الی أوج اليقین الشیخ الامام العالم الأوحّد ذا النفس الطاهره الزکیه و الهمة الباهره العلیه و الأخلاق الزاهره الانسیه، عضد الاسلام و المسلمین عزّ الدنیا و الدین حسین بن الشیخ الصالح العالم المتقن المتقن، خلاصه الأخیار الشیخ عبد الصمد بن شیخ الاسلام الامام شمس الدین محمد الجبعیّ أسعد الله جده ممّن انقطع بکلیته الی طلب المعالی و وصل یقطه الایام باحیاء اللیالی حتّی احرز السبق فی مجاری میدانه و حصل بفضلہ السبق علی سائر أقرانه و صرف برهه من زمانه فی تحصیل هذا العلم و حصل منه علی أكمل نصیب و أوفر سهم فقراً علی هذا الضعیف و سمع کتبا کثیره.

و جناب شیخ بهاء الدین محمد ولد ارجمند او در مرثیه او فرموده:

مرثیه

یا جیره هجروا و استوطنوا هجرا و اها لقلبی المعنی بعدکم و اها

متن کامل اجازۀ مذکور را میرزا عبد الله افندی در ریاض العلماء، 111/2-112 آورده است، نیز- الاجازۀ الکبیره، 317، 52-320.

مؤلف از مرثیه شیخ بهائی چند بیت را انتخاب کرده و همه قصیده را نیاورده است.

برای همه ابیات مرثیه و اختلاف نسخه های آن- سلافه العصر، 295؛ ریاض العلماء، 112/2؛ فوائد الرضویه، 139؛ لؤلؤه البحرین، 27.

ص: 266

یا ثاویا بالمصلی من قری هجر کسیت من حلل الرضوان أصفها

اقتت یا بحر فی البحرین فاجتمعت ثلاثه کنّ أمثالا و أشباها

ثلاثه أنت انداها و اغزرها جودا و اعذبها طعما (1) و اصفها

حویت من درر العلیاء ما حویا لکنّ درّک أعلاها و أغلاها

و یا ضریحا حوی فوق السماک علا علیک من صلوات اللّٰه ازکاهها

فاسحب علی الفلک الأعلى ذیول علا فقد حویت من العلیاء أعلاها

و از جمله مصنفات شیخ بزرگوار: کتاب اربعین حدیث و رساله در رد بر اهل وسواس، که عقد حسینی نامیده و حاشیه ارشاد و رساله حلبیه و دیوان اشعار و رساله تحفه اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان نوشته، رد بر محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی؛ چه شیخ علی در ساختن محاریب مساجد امر می فرموده که در تعیین قبله جدی را مابین کتفین باید گرفت، و شیخ حسین می فرموده که این غلط است به جهت آن که طول این بلاد عراق عجم و خراسان بسیار زیادتر از طول مکه است و همچنین است عرضش. پس لازم است انحراف آنها] 62] از جنوب به سوی مغرب، و به هر ولایت که می رسیده محرابهای مساجد را تغییر می داده. عمر شریف او شصت و شش سال، و تاریخ وفات او نهصد و هشتاد و چهار [است]. و از جمله اشعار آبدار او مرثیه ای است که

چنین است در نسخه محافل، و لیکن جمهور منابع رجالی از سفرنامه شیخ حسین یاد کرده اند: رساله رحلتیه؛ که ظاهرا ضبط مذکور صورت محرّف و مصحّف همین نام است البته شیخ مورد بحث با عده ای از علمای حلب در سال 951 ه. ق در مسئله امامت مناظره داشته است و این مناظرات را خود او مکتوب و مؤلف کرده و به نام رساله فی مناظره مع بعض علماء حلب من العامّه فی مسئله الإمامه خوانده است. ظاهرا مؤلف محافل با توجه به این مناظرات، سفرنامه او را به صورتی ضبط کرده که یادآور مفاد مناظره های شیخ است.

علاوه بر آثاری که مؤلف محافل یاد کرده، آثار زیر هم از شیخ حسین محسوب است: تعلیقات علی الصحیفه الکامله السجادیه؛ الغرر و الدرر؛ رساله فی الواجبات المملکیّه؛ وصول الأخبار الی اصول الأخبار؛ تعلیقات علی خلاصه الرجال.

ص: 267

به جهت شیخ زین الدین شهید ثانی فرموده. انتخاب از آن قصیده می شود:

مرثیه

محمد المصطفى الهادي المشفق في يوم الجزاء و خير الناس كلهم

كفاك فضلا كمالات خصصت بها أخاك حتى دعوت باري النسم

و البيض في كفه سود غوائلها حمر غلائلها تدلى على القمم

بيض متى ركعت في كفه سجدت لها رؤس هوت من قبل للصنم

و لا ألومهم أن يحسدوك (1) فقد حلت نعالك منهم فوق هامهم

مناقب أو هشت من ليس ذا نظر و أسمعت في الوری من كان ذا صمم

من لم يكن بنى الزهراء مقتديا فلا نصيب له في دين جدّهم

أقصر حسين فلا تحصى (2) فضائلهم لو أنّ في كلّ عضو منك ألف فم

و اشعار فارسی و رباعیات بسیار از نتایج طبع درربار او ثبت اوراق است.

### شیخ بهاء الدین محمد

شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی؛ آن بهاء ملّت و دین و سناء شریعت خیر المرسلین که در بحر عوارف یکتا و در بازار معارف متاع پر بها بوده در لباس حیرانی با مجردان روحانی مأنوس، و در طریق ظاهر با اهل باطن ممسوس. عارفان کامل را خرقه عرفان به او متصل، و فقیهان عامل به اسناد و اخبار و احادیث او متوسّل. زمزمه تسبیح عبادتش ذکر سامعه ساکنان عالم بالا، و دمدمه فسون علمش ما

در مورد متن کامل مرثیه شهید ثانی و دیگر اشعار او-ریاض العلماء، 112/2 به بعد.

ص: 268

1- اصل: یخذلوک.

2- اصل: یحصی.

صدق وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (1). قانع بنیان ذمیمه بشری، مروج مذهب حق ائمه اثنا عشری، پادشاه درویش پیشه، و درویش حقانیت اندیشه. قائل

از کتان و سمور بیزارم باز میل قلندری دارم

معمار دل‌های خراب، مسمار دیده ذوات الاذنان، دری برج دقایق، اعظم العلماء المجتهدين و افهم الفضلاء المقدسين و اشرف العرفاء الكاملين و اعلى العلماء الواصلين الى معرفه رب العالمين؛ برهان الحق و اليقين، مدبر به دنیا و ما فيها در عین مقبلی، شیخ بهاء الدین محمد العاملی، خلف صدق شیخ حسین است. در صغر سن با والد ماجد به ولایت عجم آمده به جد و جهد بر حسب رفتار آباء و اجداد به تحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم تفسیر و حدیث و عربیت و فقه و امثال آن از برکات انفاس پدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و حکمت و کلام و بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبد الله مدرس یزدی به دست آورد. و در فنون ریاضی نزد ملا علی مذهب و مولانا افضل قاینی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی از اهل آن فن تلمذ نموده.

در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم جمال الدین محمود طرح مباحثه

عبد الله یزدی از دانشیان سده دهم محسوب است که نزد جمال الدین محمود تلمذ کرد. وی در 981 ه. ق در حجاز درگذشت، حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی، شرح بر تهذیب المنطق از آثار اوست - احسن التواریخ، 591؛ سلافه العصر، 490؛ عالم آرای عباسی، 119/1؛ خلد برین، 434؛ امل الآمل، 160/2؛ ریاض العلماء، 191/3؛ خلاصه الأثر، 40/3؛ کشف الظنون، 476؛ فوائد الرضویه، 249.

علی مذهب نزد عبد الله یزدی مذکور علوم معقول را آموخت و در ریاضی از دانشیان عصر خویش محسوب بود - عالم آرای عباسی، 119/1.

نامبرده از شاگردان میرداماد بود و هم از سخنوران عصر بشمار می رفت. برای نمونه اشعار و نام آثار منظوم او - تذکره نصر آبادی، 202؛ الذریعه، 85/9؛ عالم آرای عباسی، 119/1-120.

جمال الدین محمود قمی از طبیبان مشهور عصر صفوی بود، آثاری چون رساله در طریق خوردن چوب چینی و فواید آن؛ مرگبات الشاهیه؛ رساله بیخ چینی؛ رساله در سموم افیوتیه؛ سته ضروریه طبیه را تألیف کرد - عالم آرای عباسی، 119/1؛ خلد برین، 435.

ص: 269

انداخته بهره کامل از آن یافت. بالجمله در اندک زمانی در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات عظیم روی داده در هر فن افضل فضلاى عصر شد و تصانیف معتبره در فنون علم از رشحات [الف 63] بحر ذاتش مطرح انظار علمای ذی اعتبار گردیده. مثل کتاب عروه الوثقی در تفسیر قرآن مجید؛ و کتاب حبل المتین در جمع بنیان احادیث صحیحہ و حسن و موثق، و (1) شرح هریک از احادیث؛ و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات احکام و احادیث صحیحہ؛ و حاشیہ تفسیر قاضی؛ و حاشیہ قواعد شهیدی؛ و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله؛ و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در هیأت؛ و حاشیہ شرح مختصر اصول؛ و حاشیہ مطول؛ و رساله تشریح الافلاک در هیأت؛ و رساله خلاصه الحساب؛ و رساله در اسطرلاب؛ و اثنی عشریات اربع در طهارت و صوم و صلوات و حج؛ و کتاب زبده الاصول؛ و مفتاح الفلاح در مواقف فرائض و سنن؛ و چند رساله و کتاب دیگر. بعضی از آن تا تاریخ سنه خمس و عشرين و ألف به اتمام رسانیده، بعضی دیگر مثل جامع عباسی، فارسی، که ناتمام مانده.

بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دار السملطنه اصفهان به خدمتش مرجوع گشته، آخر شوق دریافت سعادت حج بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال به امثال آن مهمات مانع آمده، متوجه آن سفر خیراثر شد. بعد از

آثار شیخ بهائی از نامه و اجوبه و رساله و کتاب بیش از یکصد عنوان می شود. تاکنون کتاب شناسی دقیقی از آثار او تألیف نشده است. با این همه علاوه بر فهرس نسخ خطی معاصر، رجوع شود به: ریاض العلماء، 5/88-89؛ عالم آرای عباسی، 1/120؛ خلد برین، 436؛ سلافه العصر، 291؛ که اطلاعات مفیدی درباره نگارشهای فارسی و عربی او دربر دارند.

ص: 270

1- اصل: در.

استسعاد به آن سعادت عظمی نشأه فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده، جریده در کسوت درویشان مسافرت اختیار نموده، مدت‌ها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس می بوده و در ایام سیاحت به صحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجردگزینان خداآگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده، جامع کمالات صوری و معنوی گشت.

و در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار، و به اعتقاد جمهور فضلا و علما به رتبه عالی اجتهاد وارد، و شاه عباس وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته، همیشه مصاحب او بوده و اکثر اوقات در سفر و حضر به وثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخشش مسرور می گردیده اند.

اگرچه شعر و شاعری دون مرتبه عالیه آن جناب است اما ذوق سخن پرداززی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و به عربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زبان زد خاص و عام است به تخصیص مثنویات ملائی روم [سرمشق ساخته]. از نتایج طبع و قادش که به مثال در در رشته نظم کشیده این دو بیت از آن جمله عالی افتاده:

شعر

سهل باشد در ره فقر و فنا گر رسد تن را تعب، جان را عنا

در دُ راحت دان چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ

و مجموعه [ای] ترتیب داده اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آیین و اشعار آبدار قدما و متأخرین و مباحث [ب 63] دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب، و به کَشکول موسوم گردانیده. مجملا کَشکول شیخ بهائی از مشهورترین کتب در نوع خود است که در هفت دفتر تألیف شده و متأسفانه تاکنون تصحیح انتقادی متن آن فراهم نیامده و باوجودی که بارها به فارسی ترجمه شده، هم هنوز ترجمه ای دقیق و علمی از آن عرضه نشده است. این اثر بهائی نشانه ذوق و رای و نظر انتقادی، ادبی و اجتماعی اوست و به لحاظ شناخت ادب فارسی در عصر صفوی حائز اهمیت فراوان تواند بود. مؤلف محافل در توصیف کَشکول عینا عبارات اسکندر بیک منشی را نقل کرده است، بسنجید با عالم آرا، 120/1؛ خلد برین، 437.

ص: 271



بحری بوده مؤاج که آثار فیضانش به اطراف و اکناف رسیده و هرکس از دانشمندان از خوان کثیر الامتتان تصانیفش بهره ور گردیده.

باطن فیض مواطنش به فقر و درویش نهادی موصوف و ظاهرش به رتبه عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه معروف. در سیروسلوک با زمرة اهل الله قرین بوده. در سنه ثلاثین و الف روزی در مقابر مشهور به تربت عارف ربّانی بابا رکن الدین اصفهانی به ادای صلات مشغول بود، آوازی از قبری به گوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از آسودگان قبور و منزل گزیدگان نهانخانه خاک با او به تکلم درآمده، گفته بود که «این همه غفلت چیست؟ حالا- وقت آگاهی و هنگام انتباه است». و قائل نام و نسب خود اظهار نموده بود و حرفی دو سه از اسرار خفیه بر زبان آورده. اما حضرت شیخ تقریر آنها فرمودند و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاه و انتباه اظهار نکردند. بعد از واقعه، آن حضرت یکی از احبّاء- که محرم اسرار شیخ بود- دو سه کلمه به محرمان خود گفته بود. الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریب سر به جیب تفکر فرو برده، چند روز ترک معاشرت احبّاء و خلائق، و مباحثه طالب علمان نموده، آماده سفر آخرت می گردد و مترصد ارتحال از این دار ملال، و متفحص هلال شوال بود و لحظه ای به فراغ بال خاطر نمی غنود تا آن که طلبه علوم که همه روزه از او فیض یاب مسایل یقینیه و شبهات عقلیه بودند، به دلایل و براهین بابا رکن الدین مسعود بن عبد الله انصاری بیضاوی از عارفان مشهور سده هشتم هجری (متوفای 769 ه.ق) بوده و آرامگاه او در تخت فولاد اصفهان مشهور است. ظاهرا نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص- که شرحی است بسیار ارزشمند بر فصوص الحکم ابن عربی- از اوست. برای اطلاع بیشتر درباره او- مجله یادگار، سال 2، شماره 4، صص 42-46؛ تذکره القبور، 153؛ مقدمه دانشمند فقید جلال الدین همائی بر نصوص الخصوص.

مشهوره شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بود به ظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد و ثوابت آن را علاوه طاعات و عبادات شمرد. از تکرار این گونه مقالات خاطر شریفش فی الجملة آرام گرفته، رفته رفته با خلق الله به دستور آمیزش نموده، تا دو سه ماه دیگر ظاهرا اوقات به مباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده و در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشته، و باطنا به آسودگان عالم ارواح همزاد، و با روحانیون عالم اشباح دمساز بوده تا آن که در چهارم شهر شوال این سال سقیم المزاج گشته، هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت و در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم ماه مذکور بود طایر روح پرفتوحش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده به عالم قدسی پرواز نمود. شاه عباس - علیه الرحمه - در ییلاق تشریف داشته، جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازه قدم بر خاک نهاده، وضیع و شریف در برداشتن جنازه به یکدیگر سبقت می جستند.

ازدحام خلاق به مرتبه ای بود که در میدان نقش جهان اصفهان با همه فسحت و وسعت بر زبر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود.

در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل داده علما و فضلا بر آن جنازه محفوف به رحمت حی لا یموت نماز گزارده، در بقعه شریفه منسوبه به حضرت امام زین العابدین گذاشته، از آنجا نقل به مشهد مقدس معلی نموده بر وفق وصیتی که خود گفته بود در پایین پای مبارک حضرت امام الجنّ و الانس در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بود مدفون گشت، رحمه الله علیه. [الف 64]

شیخ بهائی در سنّ 78 سالگی، پس از 7 روز بیماری در 1031 ه. ق در اصفهان درگذشت، جنازه اش را در مسجد جامع عتیق اصفهان غسل دادند و بر طبق وصیت نامه اش به مشهد انتقال دادند و در حرم مطهر، بین مسجد گوهرشاد و صحن نو دفن کردند - سلافه العصر، 291؛ عالم آرا، 712/3؛ لؤلؤه البحرین، 22؛ فوائد الرضویه، 510؛ مطلع الشمس، 445/2-447.

ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند. از آن جمله اعتماد الدوله میرزا ابو طالب این تاریخ را گفته:

فی وفاته

رفت چون شیخ ز دار فانی گشت ایوان جنانش ماوا[ی]

دوستی جُست ز من تاریخش گفتمش: شیخ بهاء الدین وای

و دیگری گفته:

افسوس ز مقتدای دوران

و دیگری یافته:

افسر فضل افتاد و بی سروپا شد شرع

و فی ما بین فوت جناب شیخ و میرداماد مدّت ده سال فاصله گردید چه شیخ بهاء الدین محمّد در هزار و سی از دار دنیا رحلت کرد و [فوت] میرداماد در هزار و چهل بود. و از جمله مراثی که به جهت شیخ، علمای زمان و ارباب دانش دوران مرقوم نموده اند، مرثیه شیخ ابراهیم بازوری (1) است، چند فرد مرقوم می شود:

مرثیه

شیخ الأنام بهاء الدین لا برحت سحائب العفوینشها له الباری

و العلم قد درست آیاته و عفت عنه رسوم أحادیث و أخبار

درباره نامبرده و ماده تاریخ او برای سال وفات شیخ بهائی -عالم آرا، 712/3؛ زندگانی شاه عباس اول، 885/3.

نامبرده از شاگردان شیخ بهائی بود و ادیب و شاعر، که دیوان شعر داشته و هم سفرنامه ای منظوم به نام رحله المسافر -امل الآمل، 25/1؛ ریاض العلماء، 6/1؛ طرائف المقال، 76/1؛ نجوم السماء، 69؛ ریاض الجنّه، 67/1؛ فوائد الرضویه، 8.

مرثیه ابراهیم بازوری در رثای شیخ بهائی طولانی است و همه ابیات آن را صاحب ریاض العلماء، 6/1-7 نقل کرده است. مؤلف محافل هم همه قصیده رثائیّه او را پس از این در ترجمه حال بازوری آورده است.

ص: 274

وسيد علي خان در سلافه العصر به مدح شيخ پرداخته، مي فرمايد: «علم الأئمة الأعلام و سيد علماء الاسلام و بحر العلم المتلاطمه بالفضائل أمواجه و فحل الفضل الناتجه لديه افراده و ازواجه و طود المعارف الراسخ و فضاؤها الآذی لا تحد له فراسخ. و جوادها الآذی لا يؤمل له لحاق. و بدرها الذي لا يعتریه (1) محاق. الرحله الآتی ضربت اليه أكباد الابل و القبله الآتی فطر كل قلب على حبها و جبل فهو علامه البشر و مجدد دين الأئمة (2) على رأس [القرن] الحادى عشر اليه انتهت رئاسه المذهب و الملة. و به قامت قواطيع البراهين و الأدله. جمع فنون العلم و انعقد عليه الاجماع و تفرّد بصنوف الفطن فبهر النواظر و الأسماع فما من فن الا و له فيه القدح المعلى و المورد العذب المعلى. ان قال: لم يدع قولاً لقائل. أو طال لم يأت غيره بطائل، و ما مثله و من تقدّمه من الأفاضل و الأعيان الا كالملة المحمّديّه المتأخره عن الملل و الأديان، جاءت آخر، ففاقت مفاخرها و كلّ وصف قلت في غيره فانه تجربه الخواطر. مولده بعلبك سنه 953، انتقل [به] والده و هو صغير الى الديار العجميه، فنشأ في حجره بتلك الديار المحميه، و أخذ عن والده و غيره من الجهابذ حتى اذعن له كلّ مناضل و منابذ، فلما اشتد كاهله، و صفت له من العلم مناهله، صار بها شيخ الاسلام و فوّضت اليه أمور الشريعه على صاحبها الصلاه و السلام، ثمّ رغب في الفقر و السياحه و استهتّب من مهاب التوفيق رياحه، فترك تلك المناصب و مال لما هو لحاله مناسب، فقصد زياره بيت الله الحرام و زياره النبي و أهل بيته الكرام - عليهم أفضل التحية و السلام - ثمّ أخذ في السياحه فساح ثلاثين سنه و أوتى في الدنيا حسنه و في الآخره حسنه، و اجتمع في اثناء ذلك بكثير من أرباب الفضل و الحال و نال من فيض صحبتهم ما تعذّر على غيره و استحال، ثمّ عاد و توطن أرض العجم و هناك همى غيث

ص: 275

1- اصل: تعبر بها.

2- اصل: الامام.

فضله و انسجم فآلف و صنّف و قرط المسامع و شتّف... و توفّي قدّس سرّه سنه 1031».

و سيّد مصطفی صاحب نقد الرجال (1) فرموده که «آن جناب به مرتبه [ای] عظیم القدر و المنزله و رفیع الشان و كثير الحفظ [ب 64] است که من ندیدم به کثرت علوم و وفور و فضل و علو مرتبه او در کل فنون اسلام احدی را. گویا در هر فنی همان یک فن را در مدّت عمر مشغول بوده».

و این چند کلمه از قصیده ای که در مدح حضرت صاحب-علیه السلام- فرموده، بیان می شود:

فی المدح

خليفة ربّ العالمين و ظلّه علی ساکنی الغبراء من کلّ ديار

امام الهدی لا ذا الزمان بظله (2) و ألقى اليه الدهر مقود خوار

علوم الوری (3) فی جنب أبحر علمه كغرفه كفّ أو كغمسه منقار

امام الوری طود النهی منبع الهدی و صاحب سرّ الله فی هذه الدار

نقل مؤلف محافل گفتار سید علیخان مدنی را با تصرف و گاه تبدیل برخی از واژه هاست -سلافه العصر، 289-290.

سید مصطفی بن حسین تفریسی از دانشمندان سده های 10 و 11 ه.ق است آشنایی او به حسب و نسب رجال، انگیزه تألیف نقد الرجال بود، کتابی که عموماً مورد تحسین و تقدیر اعلام عصر صفوی قرار گرفته است -امل الآمل، 322/2؛ ریاض العلماء، 212/5؛ مصفی المقال، 459؛ بحار الانوار، 269/105.

قصیده شیخ بهائی در مدح صاحب امر (عج) شصت و سه بیت دارد و به نام قصیده الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان (عج) نامیده شده است. بهائی این قصیده را در کشکول (ص 102) نقل کرده است، نیز -اعیان الشیعه، 245/9-246؛ ریاض العلماء، 92/5-93؛ امل الآمل، 158/1-159.

ص: 276

1- اصل: فقه الرجال.

2- اصل: یظله.

3- اصل: علم الوری.

و منه العقول العشر تبغى كمالها و ليس عليها فى التعلّم من عار  
و قصيدة ديكر در مدح امام عصر-عليه السلام-دارد، كه مطلع او اين است:

قصيده

يا كراما صبرنا عنكم محال ان حالى من جفاكم شرّ حال  
صاحب الأمر الامام المنتظر من بما ياباه (1) لا يجرى القدر  
حجّه الله على كلّ البشر خير أهل الأرض فى كلّ الخصال  
\*\* من اليه الكون قد القى القياد مجريا احكامه فيما أراد  
شمس أوج المجد مصباح الظلام صفوه الرّحمن من بين الأنام  
الامام ابن الامام ابن الامام قطب أرباب المعالى و الكمال  
\*\* فاق أهل الأرض فى عزّ و جاه و ارتقى فى المجد أعلى مرتفاه  
لو ملوك الأرض صلّوا فى ذراه كان اعلى صفّهم صفّ التّعال  
\*\* ذو اقتداران يشاء قلب الطّباع صير الأظلام طبعاً للشّعاع  
و ارتدى الامكان برد الإمتناع قدره موهوبه من ذى الجلال  
و همچنين در مدح ائمه اثنا عشر مى فرمايد:

فى يثرب و الغرى و الزوراء فى طوس و كربلا و سامراء  
لى أربعة و عشره بهم ثقّتى فى الحشر و هم حصنى من أعدائى  
و مى فرمايد:

شعر

ان شئت اقصّ قصّه الشوق اليك ان جئت الى طوس فبالله عليك  
قبّل عتّى ضريح مولاي و قل قد مات بهائيك بالشّوق اليك



## مناجات

يا رب انى مذنّب خاطئ مقصّر فى الصالحات القرب

و ليس لى من عمل صالح أرجوه فى الحشر لدفع الكرب

غير اعتقادى حبّ خير الورى و آله و المرء مع من احبّ

و این رباعی از نتایج فکر اوست که بی نقطه است:

واها لصدّ وصالکم علله وعد لکم و صدّکم علله

کم حصّل صدّکم و ما أمله کم أمل و صلکم و ما حصله

از جمله مصنفات آن بزرگوار کتاب حبل المتین است که جمع احادیث صحاح و حسان و موثقات و شرح آنها فرموده؛ و کتاب مشرق الشمسین است که جمع آیات احکام و احادیث صحاح و شرح آنها نموده؛ و کتاب عروه الوثقی فی تفسیر القرآن، که همان سوره مبارکه فاتحه از آن موجود است؛ و حدیقه هلالیه در شرح دعای هلال؛ و حاشیه شرح عضدی بر مختصر اصول؛ و زبده الاصول؛ و لغز زبده؛ و لغز قانون؛ و رساله در موارد؛ و رساله در درایه؛ و رساله در ذبیح اهل کتاب؛ و رساله اثنا عشریه در صلاه؛ و رساله در طهارت؛ [الف 65] و رساله در زکات؛ و رساله در صوم و حجّ؛ و خلاصه الحساب؛ و کشکول کبیر؛ و مخلاه؛ و جامع عباسی در عبادات؛ و محمدیه، و تهذیب در نحو؛ و بحر الحساب؛ و توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنه؛ و حاشیه الفقیه [نا] تمام، و جواب مسائل شیخ جزایری-بیست و دو مسئله-ایضا سه مسئله عجیبه؛ و جواب مسائل مدنیات؛ و شرح فرایض نصیریّه ناتمام؛ و رساله در نسبت اعظم جبال به قطر ارض؛ و تفسیر موسوم به عین الحیات؛ و تشریح الافلاک؛ و رساله کَرّ؛ و رساله اسطرلاب-فارسی و عربی-؛ و شرح صحیفه موسوم به حدائق الصالحین؛ و حاشیه بیضاوی ناتمام؛ و حاشیه مطوّل ناتمام؛ و شرح چهل حدیث؛ و رساله قبله؛ و کتاب سوانح الحجاز من شعره و انشائه؛ و مفتاح الفلاح؛



و حواشی کشف؛ و حاشیه خلاصه الرجال؛ و حاشیه اثنی عشریه شیخ حسن؛ و حاشیه قواعد شهیدیه؛ و رساله در قصر و تخیر در سفر؛ و رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس است؛ و رساله در حل اشکال عطارد و قمر؛ و رساله در احکام سجود تلاوت، و رساله در استحباب سوره و وجوب آن؛ و شرح شرح رومی بر ملخص که در حدیقه هلالیه ذکر نموده؛ و حواشی زبده؛ و حواشی تشریح الافلاک؛ و حواشی شرح تذکره؛ و غیر آن از رسائل و اجوبه مسائل بسیار است که ذکر آنها موجب طول کلام می گردد.

### شیخ لطف الله

شیخ لطف الله میسی نبیره شیخ ابراهیم میسی است که از فضیلتی متبحر و فقهی مشهور عصر بوده. مولد شریفش موضع میس جبل العامل است.

در اوایل سنّ شباب احرام زیارت امام ثامن -علیه التحیه و الثناء- بسته، مدتی مدید در آن آستان ملایک آشیان به تحصیل علوم روزگار گذرانیده، از برکات صحبت مولانا عبد الله شوشتری و علمای مشهد مقدّس بهره کامل در علم فقه یافته و در زمره مدرّسین سرکار فیض آثار انتظام یافت. و در زمان شاه عباس اول منصب والای خادمی نیز علاوه تدریس گشته از آن سرکار موهبت آثار موظف بوده در فترت اوزبکیّه از آسیب آن طایفه نجات یافته به درگاه معلاًّ برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار شیخ بهائی -ریاض العلماء، 5/88-97؛ فوائد الرضویه، 502-521؛ سلافه العصر، 289-302؛ لؤلؤه البحرین، 16-23؛ عالم آرای عباسی، 3/72، 1/120؛ امل الآمل، 1/155-160؛ خلد برین، 434-437؛ روضه الصفا، 8/577؛ تذکره نصرآبادی، 150-151؛ خلاصه الاثر، 3/440؛ کشف الظنون، 720؛ نزهه الجلیس، 1/249؛ هدیه العارفین، 2/273؛ تنقیح المقال، 3/107؛ اعلام الشیعہ، 2/368؛ فهرست الخدیویه، 5/180؛ مصنفی المقال، 404؛ فرهنگ سخنوران، 91.

مؤلف محافل در ترجمه احوال شیخ لطف الله میسی به عالم آرای عباسی، 1/120 نظر داشته است، نیز -ریاض، 4/417-420؛ امل الآمل، 1/136؛ تکمله امل، 326؛ روضه الصفا، 8/578؛ روضات الجنات، 5/381؛ خلد برین، 439-438؛ فوائد الرضویه، 367.

آمده، مدّتی در قزوین به درس و افاده مشغولی نموده، حسب الأمر الأعلى از آنجا به دار السلطنه اصفهان نقل نمود و در جوار مسجدی که در جوار دولت خانه نقش جهان احداث کرده معمار همّت والا نهمت آن شاه والجاه است متوطن، و در آنجا به امامت خلق و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول بوده. تاریخ وفاتش:

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار

### شیخ جعفر

شیخ جعفر ولد بزرگ شیخ لطف الله، بسیار صاحب حال و متورّع و مصداق الولد سرّ آئیه؛ بلکه در مراتب علمی از پدر در پیش است. در سداد و صلاح مشهور اهل عالم بوده.

### میر شمس الدین محمد صدر

سید بزرگ عالی شأن نیکو اخلاق، و به وفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت. در علم ریاضی و هیأت و رمل و نجوم و انشاء بسیار خوش صحبت بود و شعر را خوب می گفت و فهمی تخلص داشت، چون بر مسند صدارت در زمان سلطان محمد ولد شاه طهماسب قرار گرفت، [ب 65] مشارالیه دخل در کلی و جزئی امور گشوده، قریب یکصد هزار تومان از نقد و خاک فیروزه که از وجوهات وقفی ممالک و نذورات شاه طهماسب و خمس معادن و فیروزه و غیره در خزانه عامره موجود بود، در عرض دو سه سال به سادات و علما و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داد. مشاهیر این طبقه را رعایت های درباره لطف الله میسی، نیز - افندی، ریاض، 417/4-420؛ حر عاملی، امل، 136/1؛ تکمله امل، 326-327؛ روضه الصفا، 578/8؛ روضات، 381/5؛ عالم آرای عباسی، 120/1؛ فوائد الرضویه، 367؛ خلد برین، 438-439؛ زرکلی، الاعلام، 107/6.

درباره او - عالم آرای عباسی، 120/1-121؛ اعیان الشیعه، 138/4.

کلی نمود و جمعی کثیر به وسیله او از مواید احسان پادشاهی بهره مند گردیدند. و از اشعار اوست:

منه

شرابِ عشق در هر مشربی کیفیتی دارد ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد

سبوی باده از سر می رود فهمی به میخانه به محرابش نیاید سر فرو، خوش همتی دارد

و این دو رباعی از او مشهور است:

وله ایضا

در میکده عشق شرابِ دگر است در شرع محبتِ احتسابِ دگر است

مستانِ توفارغ اند از روزِ حسابِ زین طایفه در حشر حسابِ دگر است

ایضا

ترسا بچه ایست آتش افروزِ کنشت کآتش زده در خرمنِ صد حورِ بهشت

چون هیمه کشان برای آتشکده اش رضوان همه شاخِ طویبِ آرد ز بهشت

در وقت رحلت این رباعی گفته بود:

رباعی

خواهیم ازین جهانِ فانی رفتن در زیرِ لحد به ناتوانی خفتن

در گوشِ زمین ز بی وفاییِ فلک حرفی به زبانِ بی زبانی گفتن

### میرزا رفیع الدین محمد صدر خلیفه

والد خلیفه سلطان است. سید فاضل سلیم التمس ملک خصال بوده و از علوم معقول و منقول آگاه. و بعد از عزل قاضی خان مشار الیه به منصب صدارت سربلند گردیده در سنه اربع و ثلاثین و ألف در شاه عبد العظیم نویسنده مطالب مربوط به محمد صدر را عینا از عالم آرای عباسی (238/1) اخذ و نقل کرده است، نیز- خلد برین، 744-745؛ روضه الصفا، 225، 174/8؛ فرهنگ سخنوران، 456.

مراد قاضی خان سیفی قزوینی است- عالم آرای عباسی، 764/3.

متوفی، و نعش او را سلطان العلمائی خلیفه سلطان نقل به کربلای معلّیّ نموده، منصب صدارت به میرزا رفیع شهرستانی داده شد.

## مولانا عبد الله

مولانا عبد الله شوشتری شارح قواعد از اعظم مجتهدین، [بود] چند سال از نجف اشرف به دیار عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و شاه عباس ماضی (ره) در کمال اعزاز با او سلوک می نمود. و در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام سنه احدی و عشرین و ألف اندک عارضه ای بر او طاری گشته در روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله که مدتها بود که به جهت مباحثات علمی مسائل اجتهادی فی ما بین نقاری ارتفاع یافته بود، به عیادت او رفتند. جناب مولانا به این دو بزرگوار معانقه کرده، در کمال شگفتگی صحبت داشت. شب یک شنبه بیست و ششم شهر مزبور قریب الصبح بعد از اقامت صلاه اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه وقت نماید، در بازگشتن بی مهلتی از پای افتاده، دعوت حق را اجابت نمود.

جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزگاری از مستلذات دنیا درجات علیا داشت. از ماکول و مشروب به سد رمق قناعت نموده اکثر درباره زندگی او و پدرانش -روضه الصفا، 425/8؛ ریاض العلماء، 51/2-55؛ عالم آرای عباسی، 764/3، 795؛ اما میرزا رفیع شهرستانی از سادات شهرستان بوده است، او در زمان شاه عباس اول منصب احتساب داشت و سپس به منصب صدارت رسید و در زمان شاه صفی از صدارت معزول گردید. درباره او -زندگانی شاه عباس اول، 560/2؛ روز روشن، 252.

برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار میر محمد باقر داماد -ریاض العلماء، 40/5-44؛ تاریخ عالم آرا، 113/1؛ سلافه العصر، 477-480؛ امل الآمل، 249/2؛ حکیم استرآباد در احوال و آثار میر داماد، تألیف آقای دکتر موسوی بهبهانی.

مراد شیخ لطف الله میسی است متوفای 1032 ه. ق درباره او -ریاض العلماء، 417/4-420؛ عالم آرای عباسی، 120/1؛ امل الآمل، 136/1؛ روضه الصفا، 578/8؛ فوائد الرضویه، 367؛ روضات الجنات، 381/5.

ایّام صایم بود و به شوربای بی گوشت افطار می کرد. و قریب سی سال در کربلای معلّ و نجف اشرف ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی بسر برده، [الف 66] از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل می نمود.

گویند از مولانای مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسائل یافته بود. در روز وفاتش آواز ناله نفیر صغیر و کبیر خلایق به اوج سما می رسید، اشراف و اعیان سعی می نمودند که به تیمّن و تبرک دستی به زیر جنازه مغفرت اندازه اش رسانند، از غلوی خلایق میسر نمی شد. در مسجد جامع عتیق اصفهان به آب چاه غسل داده، همانجا میر محمّد باقر داماد و سایر علما و فضلا نماز کردند و چند روز در مزار فایض الأنوار امامزاده واجب التعظیم و التبجیل امامزاده اسماعیل بوده و از آنجا نقل به کربلای معلّ شد، و ارباب استعداد تاریخ های مرغوبه در سلک نظم کشیدند. میر صحبتی تفریسی «آه آه از مقتدای شیعیان» یافته، و دیگری گفته:

حیف از مقتدای ایران، حیف

شیخ محمود نام عرب جزایری یافته:

مات مجتهد الزّمن

مراد مولا- مقدس اردبیلی است، درباره او- امل الآمل، 23/2؛ ریاض العلماء، 56/1؛ لؤلؤه البحرين، 148؛ جامع الروات، 61/1؛ قصص العلماء، 342؛ فوائد الرضویه، 23؛ منتهی المقال، 40-41.

درباره صحبتی- شاعر عصر صفوی- تذکره الشعراى نصرآبادی، 484.

صاحب ترجمه، مولانا عبد الله فرزند حسین تستری اصفهانی- که به صورت مولی عبد الله قصاب نیز از او یاد شده است- از مجتهدان و مدرسان مشهور عصر شاه عباس اول بود و در اصفهان مدرسه ای منسوب به خود داشت. او در 1021 ه. ق درگذشته است و آثاری چون شرح القواعد؛ حاشیه علی الفیه الشیخ الشهید؛ حاشیه علی شرح المختصر العضدی؛ رساله در وجوب صلوات جمعه (به فارسی)؛ رساله در عبادات (فارسی) و تعلیقات علی الاستبصار نوشته است. برای اطلاع بیشتر- ریاض العلماء، 3/195-205؛ امل الآمل، 2/159؛ نقد الرجال، 197؛ فوائد الرضویه، 245.

ص: 283

ثالث المعلمین الامیر الکبیر میر محمد باقر الدّاماد الحسینی - رحمه الله علیه؛ الحقّ آن سرور ریاض ولایت و آن گلبن گلشن هدایت، استاد حکماء متأخرین، اسناد کمال عارفین، استاد بشر بل عقل حادی عشر، نحریر اعظم، بحر افخم، قمقام فجاج، طمطام مّواج، اگر افلاطون و ارسطو، قیسی از قبساتش را دیدندی موسی آسا به طور آستانش سراسیمه دویندی، و اگر اقلیدس و بطلمیوس مشاهده فکر ثاقب او نمودندی طریق اشکال هندسی نیمودندی. جذوه [ای] از جدواتش خرمن مدعیان کمال را سوزد و صراط مستقیمش در طریق دانش مصباح بینش افروزد و شارع النجاتش اسمی است با مسمی، و رواشح سماویه اش چون ترشح فیوضات عالم اعلیٰ. نبراس الضیاء اش چراغ دلها. رضاعیه اش طریق اجتهاد را واضح گرداند و شیر تعلیم به گلوی مجتهدین چکاند. عیون المسائلش چشمه های تحقیق به طالبان گشوده و جلالت تقویم الایمانش چون افق مبین بر همگی ظاهر گردیده. ایماضاتش چون تشریقات عیان، و سبع شدادش با سبع شداد در متانت همعنان. و لنعم ما قال فی شأنه زلالی الخوانساری:

به تخمیرش ید الله چون فرو شد نم فیض آنچه بُد، در کار او شد

و چنین در القاب او نگاشته اند، یعنی: «حطیم کعبه دانش، حاکم محاکم بینش، خرّیت بیدای معضلات، سفیر عرض مجملات، جاذب... (1) [ب 66] اسم شریف میر محمد باقر الحسینی، و در عالم آرا ذکر نموده که [به] میر کلان مشهور بوده؛ چه «کلان» به اصطلاح اهل مازندران و فرس قدیم به معنی

زلالی معروف به حکیم خوانساری، معاصر میرداماد و از مداحان او بود، در مثنوی گویی شهرت و مهارت داشت. از آن جمله است: محمود و ایاز؛ آذر و سمندر؛ شعله دیدار؛ میخانه؛ ذره و خورشید؛ حسن گلوسوز؛ سلیمان نامه؛ که این هفت مثنوی را به نام سبعة سیّاره یا هفت آشوب خوانده اند. - تذکره الشعراء نصرآبادی، 230؛ هفت آسمان، 140؛ ریحانه الادب، 378/2.

ص: 284

«بزرگ» است. و وی خلف صدق مرحوم سید محمد استرآبادی است و دخترزاده مجتهد مغفور مبرور شیخ علیّ عبد العالی. پدرش بدین جهت به «داماد» اشتهار یافته بود. در صغر سن در مشهد مقدّس معلاً واقع شده در خدمت مدرّسان و افاضل سرکار فیض آثار اکتساب علوم نموده در اندک زمانی ترقّی عظیم نموده، و در زمان سلطان محمد پادشاه ولد شاه طهماسب به اردوی معلاً آمده به صحبت علما و فضلا رسیده مدّتی با امیر فخر الدین سماکی استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات نموده و در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گشت و مدّت العمر لحظه ای از مباحثات خالی نبوده و لمحّه [ای] اوقات شریف به بطالت نگذرانیده. جامع کمالات صوری و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده و در اکثر فنون غریب و علوم حکمیات و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته، رتبه عالی اجتهاد را بهم رسانیده، و فقهای عصر فتاوی شرعیّه را به تصحیح آن جناب معتبر می شمرده اند.

و در اکثر علوم تصانیف دارد و آنچه حال موجود است کتاب صراط المستقیم؛ و افق المبین؛ و کتاب رواشح سماویّه. در شرح احادیث امامیه؛ و کتاب شرح کافی کلینی؛ و تفسیر قرآن موسوم به سدره المنتهی؛ و رساله خلق اعمال که به ایقظات مسمّی گردیده؛ و کتاب خلسه ملکوتیه؛ و عیون المسائل؛ و ایماضات؛ و ضوابط الرضاع؛ و سبع شداد؛ و حاشیه شرح مختصر اصول؛ و قبسات؛ و شرح استبصار، و حقّ الیقین فی حدوث العالم؛ و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه؛ و شرح صحیفه کامله؛ و رسائل و کتب دیگر از مصنّفات جناب میر کسوت ظهور پوشیده.

میرداماد یکی از پرکارترین و پراثرترین نویسندگان عصر صفوی است. آثار او از تألیف و شرح و حاشیه و تعلیقه و رساله های کوتاه و بلند، مکتوبات و اشعار بیش از صد عنوان است. در باره او پیش از این، به منابع عصری ارجاع دادم، در اینجا یادآوری می کنم که کتاب حکیم استرآباد، تألیف آقای موسوی بهبهانی درباره احوال و آثار میرداماد از جمله آثاری جامع و سودمند است فقط پاره ای از منشآت میرداماد یا مربوط به او در اثر مذکور مجال طرح نیافته است.

و حافظهٔ جناب میر به مرتبه [ای] بوده که از اول حال در مبادی نشوونما هر نقد عبارتی که به خازن طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده فلسفی از آن از خازن طبع و قآد، و فلسفه [ای] از آن فوت نشده در طاعت و تقوی و عبادت در جههٔ علیا و رتبهٔ بس متعالی داشته. خلاصهٔ اوقاتش صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و گاهی به نظم اشعار ملتفت شده اگرچه دون مرتبهٔ عالی اوست. اما مضمون این مقال را که از زبده العارفین سخنور نامی شیخ نظامی - علیه الرحمه - مشهور است:

پیش و پسی بست صفِ کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا [الف 67]

منظور داشته، زبان صدق بیان بدان گشوده، «اشراق» تخلص می فرموده.

و در غزل و قصیده و مثنویات، به تخصیص مثنوی که در بحر مخزن الأسرار شیخ نظامی در سلک لآلی بحر معانی در آورده، داد سخن پردازای داده است. از منظومات جناب میر این رباعی که در بعثت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - در رشته بلاغت انتظام داده تیمنا و تبرکا در این صفحه ثبت افتاد:

منه

ای ختم رسل دو کون پیرایه تست افلاک یکی منبر نه پایه تست

گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب تو نوری، و آفتاب خود سایه تست

و علو مرتبهٔ میر از کتاب خلسهٔ ملکوتیه معلوم است که با مجردان عالم بالا دم از یکتایی می زده، می فرماید: ائی ذات یوم فی ایام شهرنا هذا و قد کان یوم میرداماد به تصریح اسکندر بیک منشی، مثنوی به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی ساخته بوده است - عالم آرای عباسی، 1/113 این که آقای موسوی بهبهانی در حکیم استرآباد (ص 112-169) می نویسد که «میرداماد همچو تألیفی ندارد»؛ جای تردید است، زیرا اسکندر بیک منشی مثنوی مذکور را رؤیت کرده بوده است.

ص: 286



الجمعه رابع عشر شهر رسول الله شعبان المكرّم لعام 1023 من الهجرة المقدّسه كنت في بعض خلواتي اذكر ربّي تضاعيف اذكارى و اورادى باسمه الغنى فاكّرر يا غنى يا مغنى مشدوها بذالك عن كلّ شئى الا عن التوغلّ في حريم سرّه و الإمحاء في شعاع نوره فكأنّ حافظه قدسيّه قد ابتدرت اليّ فاجتذبتني من الوكر الجسداني ففككت حلق شبكه الحسّ و حللت عقد حباله الطبيعه و اخذت اطير بجناح الروع في جوّ ملكوت الحقيقه فكأنّي قد خلعت بدني و رفضت عدني و مقوت خلدي و نصوت جسدي و طويت اقليم الزمان و طرت الى عالم الدهر... الى آخر كلامه.

و سند اجازة حديث به سيّد سند، خاتم المجتهدين شيخ عبد العالی بن شيخ على محقق ثاني و به شيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي والد شيخنا البهائي قدّس الله سرّهم، و از ایشان معنعنا به معصوم منتهی می گردد. و در ایام سعادت فرجام سلطنت شاه طهماسب که پنجاه و چهار سال [بوده]، و یک سال سلطنت شاه اسماعیل ثاني و دوازده سال سلطنت شاه سلطان محمد و چهل و سه سال سلطنت شاه عباس گیتی ستان بسر برده، و در سنه یک هزار و چهل که سه عام از جلوس شاه صفی منقضى گردیده بود، جناب میر رفض کلی بدن نموده، روح مقدّسش به عالم اعلى شتافت و سخنوران دانش پیشه سال وفاتش را ساخته، [و از آن جمله] یافته اند: عروس علم دین را مرده داماد.

### میر محمد رفیع واعظ قزوینی

میر محمد رفیع واعظ قزوینی آن رفیع جنابی که پایه انشاء در کلام از او سمت رفعت گرفته و ابکار الفاظ را به مثقب خاطر عاطر سفته، گلشن معانی و بیان از او خرّم، و صحن اراضی موات دل مردگان از آبیاری الفاظش رشک گلستان ارم گردیده. از مواعظش دلها صیقل پذیر، و نازکی کلماتش چون ابدان دلبران بحار الانوار 125/109؛ سلافه العصر 479.

در جامه حریر. تابش مهر نفس قدسیه اش در هنگام تذکر آیات و اخبار لعل ساز خزفها، و کاوش غواص سخنهایش در بحر تذکار مواعظ بروزده گوهرها از صدفها. نه تنها ابواب الجنانش هشت در بهشت را گشوده بلکه هفت در دوزخ را نیز بسته، و مجموعه گنجینه اش نه همین ابواب گنج مرام را مفتوح نموده بلکه زنگ کدورت از خواطر شسته، با آن که دیوان شعرش اکثر بطرز مواعظ است از غنج و دلال شاهدان و عبارات لطیفه [خالی] نیست چه بسیار تعجب است که عروس سخن را با وجود [ب 67] عریانی چنین در انظار جلوه دادن، و ابواب سرور به روی عالمیان گشادن. جناب میرزا ولد مولانا فتح الله قزوینی است و خلف ارجمند او میرزا محمد شفیع است که او نیز در فن شعر و انشاء ماهر بوده و خلف او میرزا محمد رفیع مشهور به میرزا باباست که جلد ثانی ابواب الجنان را تألیف فرموده و چون سنّ شریفش به مرحله بیست و پنج رسید از دار الغرور به دار السّرور رحلت فرموده. تاریخ فوت، میرزا رفیعای اول «گفت حیف از واعظ» یافته، سنه 1089 در دار السلطنه قزوین به جوار رحمت ربّ العالمین پیوست.

درباره او رجوع شود به منابعی که پیش از این به آنها ارجاع داده ام.

نامبرده از واعظان مشهور قزوین در سده 11 ه. ق محسوب است و الفصول التسعون فی معالجه امراض اهل الدین باحدیث آل طه و یاسین از جمله آثار اوست. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار وی -ریاض العلماء، 109/5؛ تذکره الشعراء نصرآبادی، 173؛ هدیه العارفین، 310/2؛ ایضاح المکنون، 193/2؛ الذریعه، 336/3؛ فهرست نسخه های خطی فارسی، 1518/2؛ ریحانه الادب، 294/6؛ معجم المؤلفین، 70/10.

میر محمد رفیع واعظ قزوینی، صاحب ترجمه، از واعظان و یکی از شاعران ورزیده عصر صفوی محسوب است. دیوان شعر او به کوشش شادروان سید حسن سادات ناصری در 1359 شمسی در تهران منتشر شده است. درباره او علاوه بر مقدمه ممتّع دیوان، -ریاض العلماء، 150/5؛ روضه الصفا، 585/8؛ فوائد الرضویه، 183؛ ریحانه الادب، 293/6؛ تذکره الشعراء نصرآبادی، 171.

میر سید احمد بن الحسین بن الحسن العاملی الحسینی از جمله فضلائی نامی و علمای سامی و فرزند ارجمند میر سید حسین جبل عاملی است که در نزد شیخ الاسلام و المسلمین بهاء المله و الدین احادیث را گذرانیده و شیخ نیز بعضی از اخبار از او روایت [کرده] و او از والد خود. مجملاً سید جلیل القدر برادر میرزا حبیب الله صدر است و پیوسته اوقات سعادت علامات خود را در تنقیح اخبار مصروف ساخته همواره در سجاده عبودیت و محراب بندگی در کمال سرافکندگی به عبادت اشتغال می فرموده و در معقولات نیز فاضل و بسیار زاهد و بارع و عابد بوده.

### میرزا ابراهیم همدانی

آن قدوه عالمان ربّانی و عمده سالکان طریق عرفانی که از جمله فضلائی مشهور و معروف زمان شاه عباس گیتی ستان بوده و گوی رجحان از افاضل زمان می ربوده و معاصر جناب شیخ الاسلام و المسلمین بهاء المله و الدین است و شیخ معترف به فضل و علوّرتبه او بوده. و جناب سید علی خان در سلافه العصر به محامد او پرداخته: توفی قدس الله روحه فی سنه 1026. در سنه یک هزار و بیست و شش به جوار رحمت الهی پیوست.

صاحب ترجمه از فقیهان عصر صفوی بوده و میل به تصوف داشته و رساله ای به فارسی در تحقیق تصوف نوشته است. درباره او-امل الآمل، 32/1؛ ریاض العلماء، 34/1.

صاحب ترجمه از مشاهیر سده های 10 و 11 ه. ق بوده است که سال وفات او را 1025 یا 1026 ه. ق دانسته اند. آثار او عبارتند از: شرح الهیات الشفا؛ حاشیه علی شرح الاشارات؛ حاشیه علی الشرح الجدید للتجربید؛ حاشیه علی الکشاف؛ رساله الأنموذج الابراهیمیّه؛ رساله فی علم الکلام.

درباره او-سلافه العصر، 480-481؛ عالم آرای عباسی، 115/1؛ امل الآمل، 9/2؛ بحار الانوار، 126/109؛ مستدرک الوسائل، 417/3؛ هدیه العارفین، 29/1.

میرزا ابراهیم شیخ الاسلام طهران، که زبده دودمان سیادت و قدوة خاندان افادت بوده، در رواج دین مبین صاحب خیل و حشم، و در زهد و تقوی ثانی ابراهیم ادهم بوده. جناب سیّد جلیل القدر خلف ارجمند سیّد محمّد بن میر سیّد حسین بن میر سیّد حسن اعرج کرکّی عاملی است که اوصاف حمیده ایشان در این صحیفه نگاشته گردیده. و جناب مزبور برادرزاده مرحوم میرزا حبیب الله صدر است که فاضلی جلیل القدر معاصر شاه سلیمان بوده و مرحوم میرزا ابو القاسم کلانتر طهران که از معمرین بوده، نقل می نمود که میرزا از قزوین عازم زیارت مرقد مطهر امام زاده لازم التعظیم گردیده چون در ولایت ری در آن وقت فاضلی متبحر و تحریری ماهر نبوده، اهالی عبد العظیم و طهران قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته به جهت ترویج دین مبین و اجرای احکام شریعت حضرت خیر المرسلین او را در طهران نگاه داشته به امر شیخ الاسلامی قیام فرموده، به نحوی سلوک مسلوک داشته که احدی از اهالی ری قدم از جاده شریعت مقدّسه بیرون نمی توانستند نهاد. و در طهران به جوار رحمت ایزد سبحان پیوسته، معاودت به قزوین نفرمودند. [الف 68]

رضی صدر]

میرزا محمّد رضی صدر ابن میرزا محمد تقی از اعظام سادات رفیع الدرجات دار السلطنه اصفهان مشهور به سادات شهرستان [است] و به سعادت مصاهرت شاه عباس ماضی سرافرازی داشت. در سنه سبع و عشرين و الف در بلده زنجان متوفی شده، نعش او را به دار المؤمنین قم برده در جوار حضرت درباره صاحب ترجمه، نیز - امل الآمل، 30/1؛ ریاض العلماء، 63/2-64؛ روضات الجنات، 323/2؛ اعیان الشیعه، 207/2.

ص: 290

### شیخ محمد خاتون

از زمره علمای افاضل بوده، پدرش شیخ علی خاتون در زمان شاه طهماسب ماضی از اتقیاء مجاورین مشهد مقدّس، و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجنّ و الانس موظف بود و خود در زمان فترت اوزبکیّه به جانب دکن رفته، به حسب تقدیر در سلسله علیّه قطب شاهیه اختصاص یافته.

### قاضی خان صدر

وی از سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوین بود که ابا عن جدّ در قزوین و نواحی به منصب جلیل القدر اقضی القضاتی معرّز، و او سیّد عالیشان کریم الذّات و به اخلاق حسنه فضایل و کمالات آراسته. در زمان شاه عباس اول منصب قضاء عسکر یافته و چون از آن مشغله دامن درچید توفیق حجّ بیت الله الحرام دریافت و چون از حجّ معاودت نمود به منصب صدارت بلندنام گردید و در قصبه طرشت ری مریض و علیل گشته، در سنّه یک هزار و سی رخت به عالم آخرت کشید. نعش او را به مشهد مقدّس مؤلّف اطلاعات مربوط به میرزا رضی بن میرزا محمد تقی را عینا از عالم آرای عباسی (3/685-686) نقل کرده، البتّه با حذف عبارات زیر: «حضرت اعلی (یعنی شاه عباس اول) از فوت او بسیار متأثر شده، منصب صدارت را که به او مفوض بود، در اول حال به پسرش میر صدر الدین محمد نامزد فرمود، اما بنا بر حوادث سنّ و طفولیت نیابت او به میرزا رفیع شهرستانی عمّ زاده او تعلق گرفت». نیز-روضه الصفا، 391/8؛ همان، 445/8؛ تاریخ سلطانی، 139، 244؛ زندگانی شاه عباس اول، 560/2، 804.

شیخ محمد بن علی بن خاتون العاملی العینائی دانشمند عصر صفوی، که در هند به نشر معارف شیعی اهتمام داشت و آثاری چون شرح ارشاد؛ ترجمه اربعین شیخ بهائی (مشهور به ترجمه قطب شاهیه)؛ حواشی بر جامع عباسی شیخ بهائی در آن کشور عرضه داشت-ریاض العلماء، 135-134/5.

## میرزا محمد رضی

آن زیب افزای مسند دانشوری و رونق بخش سریر فضیلت گستری، خلف الصدق سلسله فضل و افضال، قره العین قبیلۀ دانش و کمال، جامع خصال رضیۀ روحانی، مستجمع اخلاق حمیدۀ انسانی. خرد طفل مکتبی در دبستان شعورش، مشعل مهر پرتوی از شمع شبستان ضمیر پرنورش. مشاطۀ فکر اقلیدس واله شکل عروس ابکار ذهن نقّادش و نتایج مهندسی پرورده کنار امّ العروس طبع وقّادش، عضاده اسطرلاب دانش، منطقه فلک بینش، گلدستۀ گلدان فضلا، میرزا محمد رضا که شارح سی فصل نصیر الملّه و الدّین است و موسوم به کتاب ربیع المنجمین نموده. الحَقّ شرح مزبور مشتمل است بر اسرار نجوم، و مشحون است به اکثر علوم، گلشنی است پر از گلهای مسایل غامضۀ شرعیّه، و چمنی است مملو از ریاحین مباحث حکمیّه و ریاضیّه.

باغی است پرزیز از حلّ معضلات اشراقیه و کشف مشکلات مشائیه، و گلبنی است آراسته به مرموزات نجومیه و هیآت فلکیّه، و نرگسدانی است پیراسته به اشکالات هندسه و حسابیه. روضه ای است ممتلی از اثمار موامرات زیجیه، و اشجار اغلاقات عرفانیّه. و حدیقه ای است رنگین از ازهار فراید لغات عربیه و فراید کلمات ادبیّه بوستان ملوّن به الوان صنایع ربّانیّه.

در زمان شاه عباس صاحب قران ثانی در سنه (1075) به تألیف آن کتاب مستطاب پرداخته.

مأخذ مؤلف در ترجمۀ قاضی خان صدر، عالم آرای عبّاسی (711/3) بوده است؛ نیز - خلد برین، 653.

از ربیع المنجمین فی شرح الفصول الثلاثین، نسخه هایی در کتابخانه های آستان قدس رضوی و سپهسالار (شهید مطهری) موجود است. فهرست نویسان آن را از میرزا رضی مستوفی فرزند محمد شفیع تبریزی (د-1075) دانسته اند - فهرست کتابخانه سپهسالار، 1/3؛ فهرست رضوی، نسخه شماره 7128؛ نیز - الذریعه، 77/10.

آن [ب 68] منشی مضامین انسانیت، و طغرانگار صحیفه آدمیت، فاضلی نامی و عالمی گرامی بوده در اخبار و احادیث محدثی جلیل و در تفسیر آیات محقق نبیل. کشف الآیات کاشف کمالات او، و تفسیر قرآنش مفسر تحقیقات او. الحق در کشف الآیات کمال اعجاز نموده که در هر ماده توان به تحقیق مطلب پی بردن و آیات کلام حمید مجید را جستن. و تفسیر قرآنش زیاده از سی مجلد است که به عربی و فارسی بیان فرموده و جمع احادیث و اخبار در آن نموده. عجب است از شیخ حسن - قدس الله روحه - که جناب میرزا [را] از سلک سادات شمرده و حال آن که خود در ابتدای کتاب کشف الآیات فرموده: محمد رضا بن عبد الحسین النصیری الطوسی فی سنه من الهجره بیئها تاریخنا الذی قلنا بالفارسیه:

نام این نسخه و سال تاریخ کشف آیات کلام قدس است - سنه 1067.

### سید علیخان

آن زبده خاندان مجد و احترام و عمده علمای اعلام، طراز مسند دانشوری و انوار صبح فضیلت گستری، موضح طریقه رشاد، و اسوه زهد و عباده، تذکره دیوان آفرینش و زهره بوستان بینش، صاحب درجات رفیع و مراتب منیع، حدایق ندیه عربیه، و شقایق گلستان علوم ادبیه، ریاض سالکین از شبیم انظار او ریآن، و گلشن عارفین از گلهای عرفان او سرسبز و خندان. و جناب سید از اهل فسا از محال شیراز است و از خاندان های قدیم و سادات لازم التعظیم بوده و وی خلف ارجمند امیر نظام الدین احمد بن میرزا در نسخه اصل، مصراع دوم به صورت «کشف الآیات کلاس قدس است» آمده که غلط است و سال 1067 ه. ق از آن بدست نمی آید و کلمه «کلاس» هم مفهوم نیست. به هر حال درباره صاحب ترجمه و نسخه های دو اثر او - ریاض العلماء، 104/5؛ الذریعه، 3/18-5.

معصوم الحسینی است که امیر نظام الدین احمد نیز از جمله فضیله‌های عظیم الشان و صاحب رسائل متعدده و دیوان شعر و ثانی کافی الکفاه صاحب بن عبّاد در حیدرآباد دکن بوده که مرجع علمای آنجا و ملجأ ملوک و امراست و از جمله متمولین روزگار و صاحبان دولت و اعتبار و شوکت و اقتدار، و صاحب سیف و قلم بوده.

الحقّ فاضلی چون سید علیخان به سلیقه انیقه و عالمی به آن جودت طبع و فهم کم آمده. انشایش سفینه منشآت امرؤ القیس و سبحان را در خاک نشانیده، و زیب و زیور عباراتش حلال مطرّز کلمات ملاً شرف الدین یزدی را بی زیور گردانیده در فضیلتش شرح صحیفه کامله شاهدهی است عیان و در انشایش سلافه العصر مشهور زمان. و از جمله تألیفات آن بزرگوار طراز اللغه است که طراز عرصه روزگار است. و الحقّ کتاب لغتی به آن سامان که مشتمل بر حقیقت و مجاز و اصطلاحات تحقیق و اغلاط لغویین باشد تا به امروز نوشته نشده، لکن تا ماده سین به نظر حقیر رسیده. و جناب أعلم العلماء شیخ محمد یوسف شیرازی می فرموده که «نسخه به خطّ سیّد در نزد من است و تا ماده سین نوشته و بعد از او اجل سیّد رسیده، فرصت اتمام نیافت».

و از جمله مؤلّفات شریفه او حدائق الندیّه فی شرح الصمدیه است که اکثر تحقیقات عربیه به عبارات [الف 69] مختصره نموده که در کتب مطوّلات بهم نمی رسد و دیگر انوار الربیع فی انوار البدیع است و دیگر سلافه العصر من محاسن امیر نظام الدین احمد مذکور، شیرازی بوده است و از خاندان غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی. او در 1086 در حیدرآباد درگذشته است. -ریاض العلماء، 1/66-67؛ سلافه العصر، 10؛ امل الآمل، 2/27؛ فوائد الرضویه، 36.

شرح حالی بسیار دقیق و کتاب شناسانه از سید علیخان شیرازی در ریاض العلماء 3/363-367 آمده است. هم در مقدمه سلافه، خودش به احوال و خاندانش توجّه داده است. مؤلّف محافل المؤمنین نیز سلافه العصر او را به حیث منبعی موثق مورد مراجعه و اخذ و نقل یافته است.



أهل العصر؛ و موضح الرشاد فی شرح الارشاد؛ و الدرجات الرفیعه فی طبقات الامامیه من الشیعہ؛ و زهره در نحو؛ و سلوه الغریب و اسوه الادیب؛ و تذکره دیوان شعر؛ و رسائل او بسیار است.

و جناب سید در زمان شاه سلطان حسین بوده و مراسلات فی ما بین سید سند در سنه 1117 و میرزا قوام الدین محمد به نظر حقیر رسیده. و میرزا قوام الدین محمد در تعریف ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید العابدین نوشته:

### لمیرزا قوام

لله شرح زبور آل محمد اذ فيه شرح صدور آل محمد

فيه رياض السالکين تفتحت أزهارها لحبور آل محمد

صرح مشيد في الكمال كما علا في العز سمک قصور آل محمد

صدر السیاده و العلی فی شرحه كشف الظلام بنور آل محمد

کم فيه من امر تبين للورى من معظمت امور آل محمد

تعرف شکوک الجهل عند ظهوره كالحق وقت حضور آل محمد

لمعت معانی العلم بين سطوره كالنور تحت سطور آل محمد

نور الحقیقه قد تجلی ساطعا للناظرین بطور آل محمد

صلّ الاله على النبی و آله و جلا العمی بظهور آل محمد (1) [ب 69]

برای اطلاع از شرح حال وی-فوائد الرضویه، ص 621؛ ریحانه الادب 492/40؛ روضات الجنات.

ریاض السالکین یکی از استوارترین و هم مفصلترین شرحهای صحیفه سجاده است که در 1271 ه.ق در ایران به چاپ رسیده است. جالب این است که شارح در اجازه ای که به میرزا ابراهیم حسنی حسینی به جهت روایت آن داده، نام کتاب را ریاض الصالحین خوانده است. به جای «سید العابدین» هم در بعضی از منابع و هم در عنوان نسخه چاپی، «سید الساجدین» آمده است.

برای نسخه ها، اقتباسها و اجازه های شرح مذکور-الذریعه، 327-325/11.

ص: 295

1- . در اصل، نیمی از پشت برگ 69، و تمامی روی برگ [a-07] بیاض است و نانوشته.

آن زین دیهیم اجتهاد و زیب مسند ارشاد، عارج سلم ایمان، صاعد معراج عرفان، مشتری متاع إن الله اشترى من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة (1)، صاحب الفضل و الأیادی و المنه، کحل الجواهر انظار معارف، مرآت حقیقت نمای عوارف، ثمرة شجرة آباء علوی، قره العین امهات سفلی، جامع فضایل ذاتی و مکتسبی، و حاوی لطایف هر فنی از فنون عربی، مؤسس قواعد فروع و اصول، مشید مبانی معقول و منقول، شکفتگی گلهای فقه از ریاض ضمیرش یکدسته گل، و خرّمی سمن زار شرح استدلالی از باغچه خاطر پرنورش یک شاخ سنبل. لمعات تجلی طور از شرح لمعه پرنورش تابان، و از رهنمایی مسالکش مسالک شرع نمایان. شرح ارشادش مرشدی جلیل، و نکت قواعدش در قواعد نکات بی عدیل. مسکن الفؤادش مسکن فؤاد، و رساله اجتهادش دلیل اهل اجتهاد.

فی مدحه

کمولای زین الدین لا زال راکبا سوابق مجد فی یدیه زمامها

اذا انقص منکم کوکب لاح کوکب به ظلمات الجهل یجلی ظلامها

فما نال مجدا نلتم من سواکم و لا انفک منکم للبرایا امامها

مطایا العلی ما انقدن یوما لغيرکم و موضعکم دون البرایا سنامها

حللتم بفرق الفرقدین و شدتم رسوم علی قد طال منها انهدامها

محط رحال (2) الطالبین جنابکم و ما ضربت الا لیدیکم خیامها

اذا تلیت فی الناس آیات ذکرکم لها سجدت أخیارها و طغامها

قصیده مذکور مدیحه ای است در ستایش شیخ زین الدین محمد بن حسن بن شهید ثانی، از ابراهیم بن ابراهیم بن فخر الدین عاملی بازوری-ریاض العلماء، 7/1.

ص: 296

1- .التوبه(9)/111.

2- .اصل: محط الرحال.

و در کتاب تاریخ شیخ محمد بن علی بن الحسن العودی اوصاف حمیده آن شیخ بزرگوار مسطور است و فرموده: حاز من صفات الکمال محاسنها و آثارها و تروی من أصنافها بأنواع مفاخرها كانت له نفس علیّه تزهی بها الجوانح و الضلوع و سجيّه سنّیه یفوح منها الفضل و یضوع کان شیخ الأمّه و قناها و مبدء الفضائل و منتهاها لم یصرف لحظه من عمره الا فی اکتساب فضیله و وزّع أوقاته علی ما یعود نفعه فی الیوم و اللیله.

و فرموده که «جناب شیخ اوقات سعادت علامات را تقسیم نموده، وقت معینی به مطالعه مصروف، و زمانی به مراجعه معطوف می ساخت و چند ساعت به تعلیم و تدریس می پرداخت و در اوقات عبادات مشغول عبادت و مشتغل به امر طاعت می بود و در برخی اوقات روز نظر بر احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین می انداخت و به ضیافت کردن مؤمنین و بشاشت به صالحین می پرداخت و چون شب می شد بعد از نماز نوافل و ادعیه الاغ خود را برداشته، از پی هیمه می رفت».

بالجمله جناب شیخ بزرگوار ولد ارجمند شیخ علی بن احمد بن محمد بن جمال الدّین بن تقی الدّین بن صالح العاملی جبعی است و در سیزدهم شهر شوّال به اقبال سنّه نهصد و یازده در جبج متولّد گردیده در حجر تربیت والد ماجد خود بسر برده. در نه سالگی ختم کلام الله نموده و فنون عربیت و فقه را در خدمت والد خود تلمّذ فرموده تا در نهصد و بیست و پنج والد ماجد از دنیا رحلت کرده، جناب شیخ در سنّ چهارده سالگی بود [ب 70] که از جبج مقصود از «کتاب تاریخ»، بغیه المرید من الکشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید است که شیخ محمد العودی- که در میانه سالهای 945-962 ه.ق. نزد شهید ثانی تلمّذ داشته، آن را در احوال استادش نوشته است. برای اطلاع بیشتر- امل الآمل، 1/166؛ ریاض العلماء، 5/131؛ الکنی و الألقاب، 1/368.

درباره شیخ علی عاملی جبعی (د 925 ه.ق.)- امل الآمل، 1/117؛ روضات الجنات، 3/353؛ ریحانه الادب، 7/468؛ الکنی و الألقاب، 2/381.

حرکت فرمود به میس قدوم میمنت لزوم رنجه داده، در خدمت شیخ علی بن عبد العالی میسی تا اواخر سنه 933 تلمذ نموده و بعد از آن از آنجا حرکت نموده به کرک نوح تشریف برد، در خدمت سیّد حسن بن سیّد جعفر والد ماجد سیّد حسین مجتهد جمله فنون را خوانده، مراجعت به وطن اصلی - که جبع بوده باشد - فرمود. و در سنه نهصد و چهل و دو به مصر تشریف برده، کتب حدیث و فقه عامه را در نزد شانزده [تن] از علمای ایشان گذرانیده. و در سنه نهصد و چهل و چهار سفر خیریت اثر حجاز فرموده، حج بیت الله الحرام فرموده، رجوع به جبع کرد، آنگاه به قصد زیارت ائمه هدی - علیهم السلام - در سنه نهصد و چهل و شش عازم، و به شرف زیارت مشرف گردیده به وطن خود رجوع فرمود. در سنه نهصد و پنجاه و یک مسافرت بلده روم اختیار، در سنه 951 به استنبول - که قسطنطنیه است - تشریف شریف برده، سه ماه در قسطنطنیه توقف، و علمای اهل سنت به خدمت با سعادت او رسیده، استفسار مسائل می نمودند و حسب خواهش خواندگار روم قبول تدریس مدرسه نوریّه بعلبک را فرموده، از استنبول مراجعت و در بعلبک به درس مذاهب خمسه قیام می فرمود.

روزی دو نفر به محاکمه به نزد آن بزرگوار آمده، از آنجا که لازمه دعوا افتاده که احد متخاصمین که ناحق بوده باشد، مکدر بر می گردد؛ یکی از آن دو نفر که بخلاف حق ادعا نموده بود، جواب گرفته بود، کینه شیخ را به دل گرفته، نزد قاضی صیدای شام - که اعظم علمای اهل سنت بود - رفته، سعایت جناب شیخ را می نماید. و در آن وقت شیخ جلیل القدر مشغول درباره شیخ علی بن عبد العالی - همین کتاب، پیش از این.

مطالب مذکور را مؤلف از کتاب بغیه المرید شیخ محمد عودی گرفته است. درباره سیّد حسن و پدرش - امل الآمل، 57/1؛ ریاض العلماء، 165/1؛ تکمله امل الآمل، 137؛ ایضاح المکنون، 442، 548، 89/2؛ تنقیح المقال، 270/1.

تألیف شرح لمعه بود که در شش ماه و شش روز آن نسخه شریفه را تألیف فرموده؛ چون قاضی صید اسعایت آن شخص را قبول می نماید، کس به جبع فرستاده شیخ را نزد خود می طلبد، اهل جبع کس قاضی را جواب داده، می گویند که مدتی است شیخ از اینجا بیرون رفته. چون این سخن سامعه افروز شیخ می گردد به جهت آن که سخن آن جماعت کذب محض نباشد با آن که چندین سفر بیت الله شریف برده بودند، باز عازم مکه معظمه گردیده که شرفیاب طواف بیت الله الحرام گردد. قاضی صیدا عریضه به خواندگار روم می نویسد که شخصی در بلده شام بهم رسیده، فتوای خارج از مذاهب اربعه می دهد. لهذا سلطان روم کس به احضار شیخ فرستاده و به آن شخص سفارش می نماید که شیخ را زنده به نزد من بیار، که با علمای سنت گفتگو نماید. آن شخص به طلب شیخ آمده، معلوم می شود که شیخ به مکه رفته، او نیز تعاقب کرده و در حوالی مکه - به خدمت شیخ می رسد - او را با خود برده. بعد از طواف بیت الله الحرام عازم روم می شود چون به کنار دریا می رسند، ملعون بی دینی به آن شخص که از عقب شیخ آمده ملاقات و تفتیش احوال می نماید، آن شخص می گوید که مرد عالمی است از علمای امامیه، سلطان روم خواسته که با علمای سنت مباحثه نماید. آن ملعون می گوید که این شخص را معین بسیاری هست و نخواهند گذاشت که تو او را نزد سلطان روم ببری، مقصّر خواهی گردید، [الف 71] سر او را جدا کرده به نزد سلطان روم ببر. در شبی که آن شیخ جلیل القدر مشغول عبادت بود، آن ملعون غفلتا وارد، و سر مبارک شیخ را از تن جدا کرده، روانه نزد خواندگار می گردد و جسد مطهر شیخ در آنجا بی سر مانده، جماعت ترکان که در ساحل آن بحر مقیم می بوده اند، ملاحظه می نمایند که انوار بسیاری از آسمان نزول به آن مکان می نماید و مشاهده می نمایند که پیوسته از آن مکان شریف مشاعل نور تابان و مصابیح الضیاء فروزان است. انجمنیان عالم قدس

و پردگیان لا-هوتی به جسم ناسوتی آن بزرگوار تردّد نموده، معلوم ایشان می شود که از این روشنی و نزول و صعود انوار امری غریب رو داده. لهذا چون آمده، ملاحظه می نمایند که جسم شریف بدون سر در اینجا افتاده؛ مفهوم می گردد که این انوار به جهت تن این بزرگوار بوده که ساکنان سماوات، و واقفان ملکوت به تعزیت داری و پرستاری او قیام می نموده اند.

لهذا تن مبارک او را غسل داده و کفن نموده، دفن می نمایند. قبه فلک آسا به جهت او قرار داده.

چون آن ملعون نابکار قاتل شیخ بزرگوار نزد سلطان روم رسیده، سر شیخ بزرگوار را می رساند، سلطان می گوید که «من ترا گفتم که او را زنده بیار که مباحثه با علما کند، تو چرا او را شهید کردی؟» همان لحظه آن لعین را به سعی سید عبد الرحیم عباسی روانه دار البوار می سازد. تاریخ وفات شیخ را اهل کمال «الجنّه مستقرّه و اللّه» - که 965 (1) بوده باشد - یافته اند.

### سید محمد

آن صاحب مدارک ایقان و سالک مسالک ایمان، فاضل متبحر، محقق ماهر، فقیه زاهد، مجتهد عابد، محدث کامل، عالم عامل، أعلم العلماء الربانیّه و أفضل الفضلاء السّبحانیّه، جامع فنون ادبیّه و عربیّه، مستجمع کمالات نفسانیّه و انسانیّه، سید مجید مؤید سید محمد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی الجبعی مصنف کتاب مدارک الاحکام که الحق کتابی قبل از آن در استدلالات فقهیه به آن دستور مسطور نگردیده،

نامبرده که در قریه جبع لبنان در 946 ه. ق زاده شده و در 1009 ه. ق در گذشته است و مدارک الاحکام را در شرح شرائع الاسلام در 998 ه. ق نوشته، از اعلام مشهور شیعی محسوب است. برای اطلاع بیشتر از احوال و آثارش - ریاض العلماء، 132/5؛ تکملة امل الآمل، 353-356؛ لؤلؤه البحرين، 51/40؛ نقد الرجال، 321؛ فوائد الرضویه، 559-560.

ص: 300

جناب سید از جمله تلامذه محقق اردبیلی مولانا احمد-قدس الله روحه- است و در نزد والد ماجد خود تلمذ فرموده و دخترزاده شهید مغفور شیخ زین الدین است و شیخ حسن ولد شیخ زین الدین با او شریک درس بوده، و گاهی سید به شیخ حسن و گاهی شیخ حسن به سید اقتدا می نموده اند. و در طریقه حدیث فهمی و رد اکثر اشیاء مشهوره میان متأخرین علما در اصول و فقه با یکدیگر شریک بوده اند. و تاریخ اتمام کتاب مدارک الأحکام در نهصد و نود و هشت بوده. و از جمله مؤلفات آن سید والا شأن حاشیه استبصار؛ و حاشیه تهذیب؛ و حاشیه بر الفیه شهید؛ و شرح مختصر نافع و غیر آن نیز از تألیفات و رسائل و تحقیقات شریفه بسیار است و شیخ محمد بن شیخ حسن در مرثیه او فرموده:

مرثیه

صحبت الشّجی ما دمت فی العمر باقیا و طلّقت ایام الهنا و اللیالیا

و عینی تجافی صفو (1) عیشی [کما] غدا یناظر منّی ناظر (2) السّحب باکیا

و قد قل عندی کلّ ما کنت واجدا بفقد الّذی أشجی الهدی و الموالیا [ب 71]

برای اطلاع از احوال محقق اردبیلی و آثارش - همین کتاب، پیش از این، و نیز:

نقد الرجال، 29؛ امل الآمل، 23/2؛ تعلیقه امل الآمل، 96؛ الاجازه الکبیره، 320؛ کشکول بحرانی، 127/1؛ منتهی المقال، 40؛ بهجه الآمل، 107/2؛ طرائف المقال، 399/2، 80/1؛ قصص العلماء، 342؛ مستدرک الوسائل، 392/3؛ الکنی و الالقاب، 202/3؛ فوائد الرضویه، 23؛ هدیة العارفین، 149/1؛ ایضاح المکنون، 609/1.

شیخ حسن فرزند زین الدین مشهور به شهید ثانی (و 959 د 1011 ه.ق). درباره او - سلافه العصر، 304؛ خلاصه الاثر، 21/2؛ تنقیح المقال، 281/1؛ فوائد الرضویه، 99؛ ریاض العلماء، 234/1؛ نقد الرجال، 90؛ ایضاح المکنون، 488/2؛ معجم المطبوعات العربیه، 1156؛ هدیة العارفین، 290/1.

برای متن کامل مرثیه مذکور - ریاض العلماء، 133/5.

ص: 301

1- اصل: ضعف.

2- اصل: الناظر.

فتی زانه فی الدهر فضل و سؤدد الی أن غدا فوق السماکین راقیا

هو السّید المولی الذی تم بدره فأضحی الی نهج الکرامات هادیا

و للفقه نوح یترک الصلّد دائماً (1) کما سال دمع الحقّ یحکی الفؤادیا

### شیخ علی بن محمد ابن شیخ حسن

ابن الشیخ زین الدّین بن علی بن

احمد الشهید الثانی العاملی الجبعی

از جمله فقهای دانشور و علمای فضیلت گستر است. در منظومش را [به] رشته جان سزا، و در منثورش بلندمرتبه تر از عقد ثریا. حاشیه شرح لمعه اش لمعه افروز محافل علما، و حواشی فواید مدنیّه اش مداین علوم را زیب و بهاء.

جناب مزبور در سنه یک هزار و چهارده متولد گردیده، بعد از بلوغ از وطن اصلی مهاجرت اختیار، و در دار السلطنه اصفهان قرار گرفته، در آن بلده بهشت آیین به ترویج دین مبین اشتغال می فرموده. و از جمله مؤلفات ایشان کتاب الدر المنظوم من کلام المعصوم است که شرح کتاب کافی فرموده و کتاب الدر المنثور است و او مشتمل بر دو جلد است.

و شیخ حرّ فرموده که «در جلد ثانی از کتاب مزبور احوال خود و پدر و چند جدّ خود را بیان فرموده، الحقّ کتابی است شریف و جامع به مسایل مشکله و احادیث و اخبار و صحیفه کامله، و اشکالات در عبارات مفسّرین و فقها و حلّ هر یک از آنها به طریق فقها».

برای رأی و نظر حرّ درباره کتاب الدر المنظوم- امل الآمل، 129/1؛ و برای احوال و آثار صاحب ترجمه، شیخ علی جبعی- همان، 129/1-130؛ ریاض العلماء، 197/4-199.

ص: 302

1- ضبط افندی اصفهانی: ذائباً.



اورنگ نشین دیہیم فضیلت گستری قاضی نور اللہ شوشتری، آن قدوة عرفان و عمدہ علما، مجاہد میدان الدین جاہدوا فینا لنہدینہم سئلنا (1). سیف الشیخہ و نور الشریعہ، مہبط فیض اللہ، چون نام خود نور اللہ، مبدع براہین عقلیہ، موضح قوانین نقلیہ، مورد تجلیات غیبیہ، راصد واردات لاریبیہ، آتش خرمن مخالفان دین مبین، مسمار ابصار جاہدین خاندان طیبین. و در توصیفش نوشته اند: «سخن در وصف حضرتی است کہ شنجرف ہر داستان کلا۔ مش صندل سرخ پیشانی ہر باب، و قلم خردسال بالغ رقمش با خامہ کتّاب وحی و الہام ہم کتاب است. بہ پیرایۂ اجتہادش رونق بر شرع مفتون، و بہ درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون. تراشہ ہای خامہ عنبرشمامہ اش اجدی من تفاریق العصا، و نسیم ریاحین بہشت از فقہہ ریشخند شقایق نجم حقایقش رجع القہقری. چرب نرمی تدارکش مومیایی شکستہ ہای دل و دین، از بلندپایگی اساس ایمانش بروج فلک دوازده باب. از مجالس المؤمنین جریدہ منشآتش طالعنامہ الفاظ تازہ و معانی بکر، نسخہ مصتفاتش تاریخ تولد نورسیدگان خانوادہ فکر، از پرتو ضمیرش معانی دور بی نشان سراسر بہ دل نزدیک، و خاطر نشان غور رسی حدس صائبش شارح متون بطون. شتاب و درنگ خامہ اش برکت حرکت و سکون. اگر دریا است بہ آب رساندہ اوست، و اگر کان است بہ خاک نشانده او. در پردہ دلش شراب طہور سخن صاف است و دعوی دانش از ہرکہ غیر اوست گزاف. از برکات تذکر محامد ذات و مناقب صفاتش تطویل حسن کلام [است] و اختصار عیب تمام. این ثنای دیگران [الف 72] نیست کہ تطویل ناخوش و اختصار دلکش باشد. اینجا ناطقہ بر بیان مفتون و سامعہ از شنیدن ممنون است اما ہرچند در این مرحلہ جلوہ خامہ چون سیر السنوانی لا ینقطع است لیکن

ص: 303

در ازنای طریق مدحش اطول از فراسخ دیر کعب، و وصول به منتهای آن بغایت الغایه صعب است و دونه بیض الأنوق. دخل صد سالة الفاظ و معانی وفا به خرج یک روزه آن نتواند کرد و اسب چوبین قلم طیّ این بادیه نیارد نمود. همان بهتر که از آن به عجز اعتراف نماید که هیچ ثنایی اتمّ از این نمی نماید. حضرت حقّ سبحانه و تعالی خطاب مستطاب به حضرت کلیم - علیه التّحیّه و التّسلیم - فرموده که: یا موسی! أشکرنی حقّ شکرى. قال:

لا أقدر علیه. قال عزّ من قائل: الآن شکرتنی.

بیت

به حرفم تا نهد گوشی، زبان از گفتگو بستم

مجملاً جناب سیّد جلیل القدر والا شأن از سادات عالی درجات حسینیّ مرعشیّ شوشتری، و خلف ارجمند سیّد شریف است و در عنفوان جوانی و ریعان زندگانی چنانچه خود در آخر کتاب احقاق الحقّ می فرماید: از بلده از امثال سایر است - مجمع الامثال میدانی، 464/1. انوق در نسخه اصل به خطا، به صورت «الوق» ضبط شده است و آن پرنده ای است مردار خوار، که ده خصلت دارد: حفاظت بیضه، حمایت چوزه، الفت بچه، صیانت فرج از غیر جفت، رفتن از جای سردسیر به مکان گرم سیر پیش از قواطع، نپردن در ایام کریز و نفریفته شدن به پره‌های ریز، نبودن پیوسته در آشیانه و نپردن به پره‌های ریزه و منتظر بودن تا دراز و سخت گردد. (آندراج).

حدیث قدسی است. در اصول کافی، 98/2 به صورت زیر روایت شده است: عن ابی عبد الله علیه السلام، قال: «فیما أوحی الله عزّ و جلّ الی موسی: یا موسی! أشکرنی حقّ شکرى. فقال:

یا ربّ و کیف أشکرک حقّ شکرک و لیس من شکر اشکرک به الاّ و أنت أنعمت به علیّ؟ قال: یا موسی الان شکرتنی حین علمت أنّ ذلک منی». نیز - بحار الانوار، 36/71؛ 351/13.

احقاق الحقّ فی نقض ابطال الباطل از آثار مهم کلامی شیعه از سده 11 ه. ق. به بعد محسوب است که نویسنده آن، قاضی نور الله شوشتری، به خاطر همین کتاب به دست مخالفان متعصب شهید شد. کتاب مذکور در هفت ماه تألیف شده و در 1014 ه. ق. به پایان رسیده است. در این کتاب شوشتری آرای فضل الله بن روزبهان خنجی را که در اثرش به نام ابطال نهج الباطل، در ردّ نهج الحقّ آیت الله حلّی مطرح کرده بود، نقد و تمحیص و رد کرده است. احقاق الحقّ با تعلیقات ممتّع مرجع دانشمند و کتاب شناس و کلامی معاصر، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - رحمه الله علیه - تصحیح و تحقیق شده و تاکنون 30 مجلد آن در قم به چاپ رسیده ولی هنوز تمامی کتاب عرضه نشده است. چاپی هم که از این کتاب در مصر شده است، اسقاطات عمدی بسیار دارد و در خور اعتماد نیست. نیز - مقدّمه مجالس المؤمنین قاضی.

طبیّه شوشتر به عزم تحصیل علوم و حکم، و تکمیل فیوض و نعم به جانب مشهد مقدّس رضویه-علی ساکنها ألف سلام و تحیه- حرکت فرموده و چندی در آن مکان فیض بنیان به طلب تحصیل علوم ظاهری اشتغال [داشته] و بعد از آن سالک طریق عرفان گردیده، قدم در جاده سلوک نهاده، به مضمون *فَسِدِ يَرُوا فِي الْأَرْضِ (1)*، سیاحت- که شیوه رضیه سالکان طریق حق است- پیش نهاد خاطر انوار ساخته، روانه هند منحوسه گردیده.

چون وارد آن دیار گردید، اهالی هند و ارباب کمال آن دیار قدوم میمنت لزوم او را مغتنم دانسته کسب معارف ربوبیت از جناب او می نمودند و هر روزه جمعی کثیر و جمی غفیر از سالکین طریقت و حقیقت به مجلس او حاضر گردیده، از قبسات انوار آن نور الله اقتباس می فرمودند و مانع حرکت سید عالیشان گردیده. مدتی مدید در ولایت هند توطن ساخته، تا آن که پیری در یافته *إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اَشِدَّ تَعَلَّ الرَّأْسُ شَيْبًا (2)* ظاهر گردیده، دیگر از هند حرکت نتوانست فرمود.

و در آخر عمر شریف به تألیف احقاق در مدّت هفت ماه قیام فرموده، در شعبان سنه 1014 (3) کتاب مزبور به اتمام رسید. چون ناصبیان عداوت پیشه ملاحظه کتاب مزبور نموده، تمام فضلائی خود را- که بحقیقت فضلات

درباره تعبیرات ایرانیان مهاجر به شبه قاره هندوستان و نامیدن آن کشور را به صورتهای هند سیاه، هند منحوسه و...- تعلیقات من در نور المشرقین بهشتی هروی (چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1377) و نیز مقاله «با کاروان هند، از کاروان هند»، آینه پژوهش، سال سوم، شماره چهارم.

ص: 305

1- آل عمران 137/3.

2- مریم 4/19.

3- اصل: سنه 1088.

فضلاى دينند-جمع، و تمام ايشان حكم به قتل سيّد سند نمودند و آن على درجه را به درجه عظيم شهادت فايز ساختند. و حال مضجع منور و مرقد مطهر او در آنجا است قدس الله روحه و زاد كرامته و فتوحه.

تاريخ اتمام كتاب مجالس المؤمنين سنه عشر و الف است كه شاه عباس گيتى ستان از عراق حركت و عازم بلخ گرديد. و معاضد اين است آنچه شيخ حرّ در امل الآمل (1) نقل نموده كه «جناب سيّد معاصر شيخ بهاء الدين محمد عاملى بوده است». و چون اتمام احقاق الحقّ در سنه يك هزار و چهارده (2) بوده [ب 72] كه در ايران شاه سليمان، و در هند اورنگ زيب پادشاه بوده، معلوم است كه عمر طبيعى را دريافته. چنانچه خود در آخر كتاب مزبور مى فرمايد كه «پيرى به مرتبه [اى] رسيده بود كه ضعف القوى و صار يحول بدنى كالشنّ البالى، انتهى».

و كتاب مجالس المؤمنين كه جلد اول اين كتاب است، چمن شقايق و گلشن دقايق است. و كتاب احقاق الحقّ كه سبب تصنيف آن فوجى از ذوات الأذئاب به درجه رفيعه شهادتش رسانيدند، بى شك خزينه جواهر حقايق و گنجينه لآلى ثمينه و گوهر فايق است هر كلمه اش مطرقة اى است بر رئوس دشمنان خاندان، و هر لفظش دشنه اى است تشنه خون ناصبيان.

جاروب هر عبارتش در رفت و روب دلايل مخالفين مبهور بما صدق إنّ

مزار قاضى نور الله شوشترى در آگره (اكبر آباد) مشهور است و زيارتگاه شيعيان هند- مقدمه مجالس المؤمنين؛ و نيز: اعيان الشيعه، 229/10.

امل الآمل، 336/2-337. عبارت ضعف القوى... الى آخره، در پايان احقاق الحقّ، چاپ مصر، و هم در مقدمه آيت الله مرعشى رحمه الله عليه بر آن كتاب، عينا آمده است.

براي توضيح در اين باره- مقدمه كتاب، ص 32.

ص: 306

1- اصل: عمل العمل.

2- اصل: يك هزار و هشتاد و هشت.

أَوْهَنْ الْبُيُوتِ لَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ (1) کمال سعی نموده و مصقل هر برهانش زنگ شبهات اهل بدعت را از آئینه اوراق زدوده. صوارم مهرقه اش دل شکاف نواصب، و مصایب النواصبش به مصایب ناصبیان سخت مناسب. حاشیه که بر شرح عضدی نوشته بازوی دلایل قاضی عضد را شکسته و حاشیه بیضاویش حجج باطله و احادیث کاذبه را از آن تفسیر شسته.

هر تألیفش نه آن که تنها تألیف علوم نموده بلکه تألیف دلها و جذب جانها به سوی خود کرده و داد سخن در بیان معانی لطیفه داده. مشرب ذوقش اعلی مراتب عرفا و طریقه ظاهرش مطابق شریعت غرّا. هرچند بعضی ارباب کمال آن بزرگوار را در طریقه تصوّف متوغل می دانند امّا طریقه انیقه اش مطابق طریقه اجداد طاهرین اوست. و خود در کتاب مجالس بیان فرموده که «پوشیده نماناد که بسیاری از عیاران روزگاران و ابله طرّاران دکان دار که صاحبان غلظت طبع و کثافت حجاب اند و سالها به مرض مزمن آرایش و پیرایش سببت و محاسن عمر گذرانیده و عمامه کبیره- که بار عناد و استکبار است- بر سر نهاده اند مآثر شعبده و تکسیر و رمل و نجوم را بر مردم مشتبه به

الصوارم المهرقه فی جواب الصواعق المحرّقه، ردّیه ای است کلامی و بسیار ارزشمند در پاسخ الصواعق المحرّقه ابن حجر هیشمی. برای اطلاع از نسخه های خطّی و چاپی و هم ترجمه فارسی آن- مقدمه مجالس المؤمنین.

مصایب النواصب قاضی در نقض نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی است. برای آگاهی از ردّیه میرزا مخدوم و ردّیه قاضی و نسخه های خطّی و چاپی آن دو و ترجمه های فارسی مصایب- مقدمه مجالس المؤمنین.

حاشیه بر شرح عضدی از آثار کوتاه قاضی است- احقاق الحق، 92؛ این که بعضی از معاصران آن را به صورت رساله شرح مختصر عضدی خوانده اند- مقدمه مرحوم استاد محدث ارموی بر صوارم المهرقه (صفحه ه)، درست نیست- مقدمه مجالس المؤمنین.

درباره نقد و نظر قاضی بر تفسیر بیضاوی و حاشیه او بر آن تفسیر- مقدمه مجالس المؤمنین.

ص: 307

کرامات و خوارق عادات ساخته اند و اگر احیانا از مشایخ مخالفین که از سرچشمه-یعنی مشرب عذب مرتضوی-دور افتاده اند چیزی از خوارق عادات صدور نه از باب کرامت اولیا بوده بلکه از آثار تسخیر جنّ و عمل شعبده و سیمیا بوده. چنان که از شیخ مقتول در بعضی اسفار مشهور، و از سگاکاکی در صحبت جغتای خان بر السنه مذکور [است]. و دور نیست که متصوّفان خرّقه پوش و شیخکان شید فروش آثار سیمیا و تسخیر یا رمل و تکسیر را از قبیل کرامات می نموده باشند تا از برای خود منصب ارشاد ولایتی تراشند. و در احقاق الحقّ در مقام طعن طایفه صوفیه برآمده، می فرماید که «اشعار ایشان دلالت بر حلول و ابطال مذهب ایشان می نماید.

چنانچه شاعر گفته:

شعر

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

می فرماید که این جماعت صوفیه که ملعون اند، نقشبندیّه اند نه قدمای صوفیه حقه اند [الف 73] کما اشار الیه العارف عامر البصری (1):

مؤلف محافل، موضوع مزبور را عینا از مجالس المؤمنین، 7/2 نقل کرده است. نیز- تعلیقات مجالس.

بیت مذکور از اشعار منسوب حسین منصور حلاج است که بیت:

فإذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

به حیث بیت دوم، مفهوم وحدت وجود را تبیین می کند و مخالفان حلاج از آن ابیات، مفهوم حلول را برآورد کرده اند.

نقشبندیّه از جمله سلاسل و طریق صوفیه است. مؤسس اصلی این طریقه یوسف همدانی است از عارفان سده های 4 و 5 ه.ق. در سده 8 ه.ق. بهاء الدین نقشبند بخاری در تنظیم آرای یوسف همدانی و اصحابش اهتمام کرد و سلسله یوسف همدانی که به نام خواجگان نامیده می شد، به نام وی خوانده شد: نقشبندیّه. نقشبندیّه از سده 9 ه.ق با دربارهای سیاسی هماهنگ شدند و به لحاظ گرایش مذهبی به مذهب حنفی، دیگر سلسله های صوفیه را از خراسان راندند و هم علیه سلسله شیعی نوربخشیه- که قاضی نور الله وابسته آن بود- تبلیغات وسیعی مجال طرح دادند. برای شناخت سلسله نقشبندیّه- رشحاحات عین الحیات از فخر الدین علی صفی، و برای برخورد آنان با نوربخشیه- جامی، تألیف ن. مایل هروی.

ص: 308

1- شاید مراد عامر بن عبد الله بصری ماجن ادیب نحوی شاعر باشد.

و منهم أخو الطّامات (-حلف) تصوّف ينمّس (1) تبليسا بصمت و خلوه

يقول لقد نلنا بكشف سرائرنا بحالاتنا لا قال فيها بلفظه

أراذل خدّاعون زرقا (2) بخرقه و سجّاده مرقوعه و بسبحه

و قال ركن الدّين الصّائِن (3):

بيت

أگرچه طاعتِ این شیخکان سالوس است که جوش و ولوله در جان انس و جان انداخت

ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان به منجنیق تواند بر آسمان انداخت

و به این جهت است که فاضل نامی مولانا جامی را در کتاب مجالس و احقاق الحق مذمّت بسیاری نموده حتّی آن که فرموده:

هجو

آن امام بحق ولی خدا اسد الله غالبش نامی

دو کس او را بجان بیازردند یکی از ابلهی دگر خامی

هر دو را نام عبد رحمان است آن یکی ملجم و دگر جامی

قاضی نور الله در دو کتاب نامبرده جامی را به «عصبيت جاهلی» منسوب داشته و او را «رئیس المعاندين» خوانده است -مجالس المؤمنین،

149، 131/2؛ مطالبی که صاحب محافل از احقاق الحق نقل کرده است، اختلاف دارد. ما متن را براساس احقاق الحق، 191/1 تصحیح

کردیم.

ابیات مذکور از عارف محقق شافعی مذهب، حسین میبدی است که در مفاتیح سبعة به مناسبت ردّ رای جامی درباره ایمان ابو طالب

آورده است.

ص: 309

1- یعنی، یلبس.

2- الزرق جمع الازرق: شدید العداوه.

3- هو رکن الدین الهروی الشاعر المتوفی بشیراز سنه 765-احقاق الحق 191/1-192.

چه خرقه ملا جامی به بهاء الدین نقشبند می رسد و معلوم است که ذکر تشیع مولانا جامی در مجلس سامی سید نامی مذکور نگردیده. در دیوان کلیات ملا جامی در قصیده «أصبحت زائراً لک یا شحنة النجف» این فرد مسطور است:

آن کو به جز تو بعد نبی پیشوا گرفت باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دف

و از رباعی که سید سند در احوال شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن در تألیفات خود نقل نموده که مولانا جامی در صدر جواب کتابت شیخ نوشته، تشیع او معلوم می شود:

رباعی

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز خرم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز

یک ره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز

چه شیخ محمد لاهیجی از جمله اکابر اهل عرفان شیعه است و استدعای ارشاد سنی از شیعه صورتی ندارد. قطع نظر از آن نموده حکایت قاضی سمنان مشهور عالمیان است که مولانا جامی بعد از معاودت از حج بیت الله در خانه قصیده مورد نظر را جامی به هنگام سفر به حجاز و گذر از نجف اشرف، در ستایش و منقبت مولای متقیان امام علی (ع) سروده است و البته بیت مورد نظر را که قاضی و به تبع او، مؤلف محافل المؤمنین از ابیات آن قصیده دانسته اند، در نسخه های چاپی دیوان جامی (از جمله چاپ آقای هاشم رضی، 55-56) نیامده است.

تشیع جامی به هیچ روی مستند به اسناد عصری، و هم مستند به آثار خود او نیست.

جامی به ائمه اطهار علیهم السلام ارادت کامل داشته است و لیکن خود حنفی مذهب بوده است و تا حدی هم درباره شیعه روزگارش بدبین. مایل هروی در کتاب جامی به تفصیل درباره مذهب جامی سخن گفته است و رای و نظر فضلالی شیعی را هم در حق او و گرایشهای مذهبی در همان کتاب مجال طرح داده است. هم رباعی مورد نظر را که صاحب محافل المؤمنین به تبع قاضی نور الله شوشتری (152/2) از جامی دانسته است، همچنان که در تعلیقات مجالس المؤمنین آمده، محل تردید است. هر چند رباعی مذکور در برخی نسخه های شرح گلشن راز لاهیجی آمده است (از جمله نسخه طبع تهران، 585)، اما با توجه به موضعی که جامی در قبل سید محمد نوربخش و شاه قاسم نوربخش داشته است، مستبعد می نماید که از جامی باشد. نیز - به مقاله مایل هروی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «اسیری لاهیجی».



قاضی سمنان چهاربار تَبْرًا نموده و وصیت کرده که بعد از او به شیعیان رسانند؛ همانا می تواند بود که مولانا جامی در مقام تَقِیَّة بعضی سخنان از او مذکور گردیده باشد و جناب سیّد جلیل الشّان بر عقیده باطنی او مطلع نگردیده باشد.

و از جمله شعرای شیعه که قاضی -قَدّس اللّٰه روحه- متوجّه تعریف او در مجالس المؤمنین نگردیده و در کتاب احقاق الحقّ به مذمت او پرداخته، چنانچه در حسن و قبح عقلیان می فرماید که اشاعره می گویند که «از حقّ تعالی صادر می شود چیزی که قبیح می داند آن را عقل»، و اعتقاد ایشان نفی عدالت است از خدا؛ کما صرح شیخهم و شاعرهم نظامی الکنجوی، حیث قال:

نظامی

اگر عدل است در دریا و در کوه (1) چرا تو در نشاطی من در اندوه

اگر در تیغ دوران رخنه [ای] هست چرا بُرد ترا ناخن مرا دست

اگر بی مهر شد پستانِ گردون چرا بخشد ترا شیر و مرا خون

و بر متدبّر این کلام ظاهر است که این مکالمات در خسرو و شیرین در حین گله عاشق و معشوق مذکور است و خسرو و شیرین را مذهبی نبوده و این سخنان را در مسأله توحید مذکور نساخته تا آن که بر او وارد آید چه خوش طبعان نکته سنج از این مقوله عبارات به جهت [ب 73] مزه شعر بسیار مذکور ساخته اند. گویند که در ایّام حیات شیخ نظامی نحوی اعتراض به این

قاضی نور اللّٰه شوشتری فقط به ایّات نظامی در مورد حسن و قبح عقلی توجّه داده و اصلاً به مذمت او نپرداخته است (-احقاق الحق، 276/1). ایّات مذکور مربوط به خسرو و شیرین نظامی است. بیت دوم آن، مطابق نسخه های خسرو و شیرین به صورتهای «زحمتی» و «رحمتی» به جای «رنه ای» آمده است. -خمسّه نظامی، چاپ وحید دستگردی، 248/1؛ کلیات خمسّه نظامی، نسخه شیخ حسن تاجر، 135.

ص: 311

1- اصل: وگر کوه.

چو بر دریا زند تیغ پلازک به ماهی گاو گوید: کیف حالک

که به حسب قاعدهٔ نحو بعد از «کیف» مرفوع باید که «حالک» بضم لام باشد و در این صورت قافیه فوت می شود. شیخ در جواب فرمودند که «گاو» نحو نمی داند. در اینجا نیز خسرو و شیرین عدل و حسن و قبح اشیاء عقلی است، منظور ندارند بلکه محض مخاطبات و سرایر عشاق است. قال امیر المؤمنین علیه السلام: «لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک شرّاً و أنت تجد لها للخیر محملاً». لهذا در مقام جسارت برآمد:

شعر

نقدِ صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیئه روی شود هرکه در او غش باشد

و در بعضی از مجالس کتاب مزبور که نقل اقوال صوفیه نموده، مبنی بر آن است که سید المتألهین حیدر بن علی آملی (1) در کتاب جامع الاسرار (2) فرموده که «فرقهٔ ناجیهٔ امامیه - ایدهم الله تعالی - دو طایفه اند: یک طایفه آن که حامل ظاهر علوم رسول مجتبی و ائمهٔ هدی اند که عبارت از علوم شرعیّهٔ اصلیّه و فرعیه باشد. طایفهٔ دیگر آن که متحمّل باطن علوم ایشانند که آن عبارت از طریقت و حقیقت ایمان باشد. و اول موسوم است به مؤمن فقط، و ثانی به مؤمن ممتحن. و شیعی و صوفی عبارت از این دو طایفه اند؛ زیرا که شیعی و صوفی دو اسم متغایرنند که مراد از ایشان حقیقت واحده است یعنی کسی که حامل

برای سخن امیر مؤمنان امام علی (ع) و تفسیرهای آن - اصول کافی، 362/2؛ وسائل الشیعه، 593/11، 614/8؛ بحار الانوار، 199/75؛ امالی الصدوق، 182؛ و نیز: نهج البلاغه، 230/2.

ص: 312

1- اصل: العاملیّ.

2- اصل: جامع الانوار.

شریعت محمّدیّه باشد به حسب ظاهر و باطن». و غرض قاضی از تعریف صوفی در آن کتاب و غیر آن، مؤمن ممتحن است و گفته که هیچ کس از طایفه صوفیه، سنّی نبوده اند مگر شردمه ضالّه نقشبندیّه، که خرق اجماع نموده اند.

و در کتاب احقاق الحقّ بعد از نقل آنچه علامه حلّی - قدّس اللّٰه روحه - فرموده که «جماعتی از صوفیّه اهل سنّت گفته اند که حقّ تعالیّ متحد می شود به ابدان عارفین. و بعضی دیگر از صوفیّه قایلند که حقّ تعالیّ نفس وجود است و هر موجودی پس او خدای تعالیّ است، این عین کفر و الحاد است».

نقل کلام سیّد حیدر آملی را فرموده که «من شاهد الحقّ فی مظاهره و شاهد نفسه معها بأنّه من جملتها حکم باتّحاده بالحقّ مع بقاء الاثنینیّه و الغیریّه، [و صار] اتّحادیّا ملعونا نجسا، و هو مذهب النّصاری و بعض الصوفیه لعنهم اللّٰه، لكنّ الصوفیّه الحقّه ما یقولون بالاتحاد: فان قالوا، ما قالوا كذلك، فأنّهم یقولون: نحن اذا نفینا وجود الغیر [مطلقا]، لسنا الا قائلین بوجود واحد، فكیف نقول بالاتّحاد و الحلول؟ فأنّهما مبنیان علی الاثنینه و الكثره و غیر ذلك».

و بعد از آن نقل کلام صاحب مواقف و شرح آن نموده، در جواب کلام علامه حلّی می فرماید: و قد ظهر بهذا أيضا أنّه ليس منشأ ما ذكره المصنّف عدم اطلاعه علی مصطلحات الصّوفیّه الحقّه، کیف و قد حقّق فی مصنّفاته موافقا لغيره [من] المتألّهین أنّ الوجود حقیقه اللّٰه تعالیّ و وجود الممكنات انّما هی انتسابها الیه، فیقولون: [الف 74] قولنا زید موجود بمنزله قولنا: ماء مشمّس، ترجمه گفتار سیّد حیدر آملی است درباره دو قسم بودن شیعه امامیه - جامع الاسرار آملی، 41.

درباره توحید وجودی و اتحاد با پندار صوفیه - احقاق الحق، 1/181-182؛ جامع الاسرار، 217؛ شرح المواقف، 475؛ نهج الحق و كشف الصدق، 57.

- جامع الاسرار آملی، 217؛ احقاق الحقّ 1/181-182.

وَأَمَّا مَا قِيلَ: إِنَّ الْكَلِّيَّ الطَّبِيعِيَّ موجود عند الصُّوفِيَّةِ و غيرهم من محققى الحكماء و المتكلمين. و الوجود المطلق الكلى عين الواجب عندهم و الممكنات المشاهده تعيّنات له فلا- استبعاد فى القول بوحده الوجود فمستبعد من وجهين فى نظر العقل؛ أحدهما حصول الموجودات الكثيره بسبب عروض التعيّنات و الاعتبارات لحقيقه واحده موجوده، و ثانيهما انتفاء الحقائق المختلفه الموجوده فى نفس الأمر، و وجود الكلى الطبيعى لو سلّم أنّما يفيد فى رفع الاستبعاد الأوّل دون الثانى، تأمل.

و از تألیفات شریفه اش که حال موجود است و نسخ آن از هند به ایران آورده اند، مجالس المؤمنین؛ و احقاق الحق؛ و کتاب الصوارم المهرقه؛ و کتاب مصائب النواصب؛ و رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات؛ و حاشیه بر شرح مختصر عضدی؛ و حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ و مجموعه مثل کشکول؛ و رسایل دیگر مثل رساله جواب شبهات ابلیس لعین. چون رساله مزبوره ملحق به کتاب مجالس المؤمنین ساخته و در نسخ مجالس المؤمنین اثری از آن نیست؛ لهذا آن رساله شریفه بعینها نقل می شود:

-احقاق الحق، 1/182 که عین سخنان قاضی است در اثر مذکور.

باید توجه داشت که نگارشهای قاضی نور الله شوشتری، حتی در زمان حیات او در ایران و ماوراءالنهر شناخته بوده است. ما در زمینه آثار قاضی و نشر و روایی آنها در ایران و شرق ایران و در شبه قاره، در مقدمه مجالس المؤمنین با تفصیل سخن گفته ایم و در اینجا به تکرار آن سخنان نمی پردازیم. نیز مایل هروی، پیش از این رساله جواب شبهات ابلیس قاضی را تصحیح کرده که در مجله معارف (نشریه نشر دانشگاهی) منتشر شده است. هم از مجالس المؤمنین نسخه هایی موجود است که رساله مذکور، مطابق وصیت مؤلف ضمیمه مجالس المؤمنین او شده است. از جمله نسخه ای بسیار ارزشمند که در اصفهان در کتابخانه آقای سپاهانی-زید عزه- موجود است که آقای مایل هروی آن را رؤیت کرده و ما در بخش نسخه شناسی نسخ مجالس المؤمنین به مشخصات آن توجه داده ایم.

مخفی نماند که این تراب اقدام مؤمنان در فاتحه کتاب مجالس المؤمنین تشبیه اقوال بعضی از شیاطین امت حضرت سید المرسلین را به شبهات ابلیس لعین مذکور ساخته، و جهت رعایت معانقه اجزای اصلیه کلام حواله شعور بر شبهات مذکوره و جواب آن را به کتب جمهور مناسب شناخته بود؛ و چون آن مقام به نظر شریف بعضی از اخوان عالیشان ملک نشان- که جامع ملکات فطریه انسانی و خالص صفات ردیه شیطانی بود- رسید، استدعا نموده که به نوشتن تفصیل شبهات مذکوره و جواب آن گراید و به حاشیه کتاب الحاق نماید تا ناظر در این مقام را حاجتی به غیر این کتاب نباشد، و تکلف جست و جوی، خاطر او را نخراند. چون حسب الاستدعای او شروع در آن واجب گردید بعد از اعاده نظر و تأمل جدید جواب مشارالیه محال علیه را جوابی شبیه به محال دید که محمد شهرستانی و همشهریان مذهب او مانند فخر الدین رازی بر طبق اصول مشایخ خود از اهل جبر تقریر نموده اند و از روی عصبیت و جاهلیت و حماقت به اقلیت، اظهار تعدر جواب از آن بر وفق اصول عدل فرموده اند، حمیت علویت و حمایت عدلیت که انّ العدل و التّوحید علویان، و الجبر و التّشبیه أمویان، اقتضای آن نموده که بعد از رفع شبهات ابلیس و جواب مجبره پرتلبیس آنچه در جواب از آن بر طبق اصول اهل عدل و توحید به اجمال و تفصیل به خاطر علیل رسد، مذکور سازد و بنیان مذهب عدل را [ب 74] چون ایوان کسری برافرازد.

و بالجمله تفصیل شبهات ابلیس لعین بر وجهی که فاضل اشعری مذهب سخن مذکور را به امیر مؤمنان امام علی (ع) منسوب داشته اند. عبد الجلیل رازی نیز به آن استناد کرده است (نقض، 393). در تبصره العوام سید مرتضی رازی، 176، استاد عباس اقبال آشتیانی هم عبارت مذکور را به امام علی (ع) نسبت داده است.

محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل آورده آن است که ابلیس غوایت مصیر در مقام عتاب حضرت حکیم علیم قدیر گفت: من مسلم می دارم که آفریدگار تعالی خدای من و خدای سایر خلائق و قادر و عالم و حکیم است لیکن مرا بر مساق و روش حکمت او سئوالی چند است:

اول آن که پیش از آفریدن من می دانست که چه چیز از من صادر خواهد شد، پس مرا آفرید، حکمت در خلق چه بود؟

دویم آن که [چون مرا] به مقتضای اراده و مشیت خود آفرید، چرا تکلیف من به معرفت و طاعت خود نمود و چه حکمت است در این تکلیف با آن که منزّه است از انتفاع به طاعت و ضرر از معصیت. و هرچه عاید می شود به مکلفان، او قادر است بر تحصیل آن جهت ایشان، بی واسطه تکلیف؟

سیم آن که چون مرا خلق کرد و تکلیف نمود و امتثال تکلیف او در طاعت و معرفت نمودم، چرا مرا تکلیف به سجده کرد و حال آن که [این سجده] در طاعت و معرفت من چیزی نمی افزاید؟

چهارم آن که چون مرا آفرید و به آن تکلیف مخصوص مکلف گردانید، سبب چیست که چون سجده آدم نکردم مرا لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و عقاب مرا واجب ساخت با آن که او را در عقاب من فایده نیست و مرا ضرر بسیار است؟

پنجم آن که چون همه اینها کرد، چرا مرا متمکن ساخت از دخول در بهشت و وسوسه آدم، و حال آن که اگر مرا از دخول در جنت منع می کرد (1) آدم از شر من فارغ می بود و جاوید در بهشت عنبرسرشت می آسود.

ششم آن که چون مرا آفرید، و عموماً و خصوصاً تکلیف فرمود و به

شهرستانی بحث شبهات ابلیس را برپایه شرحی از شرحهای اناجیل اربعه، در ملل و نحل خود مجال طرح داده است- الملل و النحل، 21-16/1.

ص: 316

---

1- اصل: نمی کرد.

واسطه امتناع از سجده آدم لعنت کرد و از بهشت اخراج نمود و باز در بهشت راه داد و خصومت در میان من و اولاد آدم بهم رسید چرا مرا مسلط ساخت بر اولاد او، تا آن که من ایشان را بینم و ایشان مرا نبینند و وسوسه من در ایشان اثر می کند و حول و قوه ایشان در من اثر نمی کند، و چه حکمت است در آن که ایشان را به همان فطرت صحیحه که خلق کرده بود، نگذاشت و حال آن که بقای ایشان بر نهج خیر و صواب به حکمت اولی بود.

هفتم آن که جمیع این مراتب را مسلم داشتم، لیکن چون از او مهلت طلبیدم چرا مرا مهلت داد و چه حکمت در این بود با آن که ظاهر آن است که اگر همان زمان مرا هلاک می کرد خلاق از شر من خلاص می شدند و شری در عالم نمی ماند، و حال آن که بقای عالم از نظام خیر بهتر است از امتزاج او به شر.

و از شارح انجیل نقل کرده که چون ابلیس این شبهات را عرض نمود، حق تعالی وحی به ملائکه فرستاد که به او بگویند که تو در تسلیم اول که گفتی [الف 75] من خدای تو و خدای دیگر خلائقم و عالم و قادر و حکیم صادق؛ تو مخلص نیستی، اگر در اخلاص صادق می بودی به چون و چرا از من سؤال نمی نمودی فأنا الله الذی لا اله الا أنا لا أسئل عمّا فعل و الخلق مسئولون.

و فاضل مذکور بعد از نقل شبهات مزبور و جواب مسطور گفته که این شبهات به منزله تخم اند نسبت به انواع ضلالت، و عقاید باطله کفره و غیر آن از آن بیرون نیست و اگرچه عبارات ایشان مختلف و طرق ایشان متباین است، لیکن حاصل و مآل همه آنها انکار حق است بعد از اعتراف به آن، و میل به هوی در مقابله نص.

و جواب شبهات از روی تحقیق همان است که خدای تعالی در جواب آن لعین فرموده. و چون آن لعین عقل را حاکم گردانید بر کسی که حکم عقل بر

او جاری نیست، لازم آید بر او که جاری گردانیده باشد. حکم خالق را در خلق، یا حکم خلق را در خالق. و اول غلوسست چنان که حلولیه و غلات شیعه را واقع است و دویم تقصیر است چنان که مجسمه و قدریه و جبریه از اهل سنت، و معتزله را واقع است. زیرا که مجسمه وصف خالق به صفت اجسام می کنند و قس علی هذا فعلل و تفعلل. و همچون خوارج که نفی به تحکیم رجال می کنند، و می گویند که حکم نیست مگر خدای را. چنان که ابلیس گفت: **لَئِن جُدَّ لِيْشَرِّ خَلْقَتُهُ مِنْ صَلْصَالٍ (1)** لا أسجد الا لك. پس ظاهر شد که جمیع شبهات این طوایف از آن لعین ناشی شده و او مصدر آن است در اول، و اینها مظهر آن اند در آخر.

مخفی نماند که آنچه این فاضل در بیان حاصل جواب منسوب به حضرت حق جلّ و علا از شبهات ابلیس لعین گفته، کلامی است بی محصل و بی نظام، که فخر الدین رازی و نظام الدین اعرج نیشابوری در تفاسیر خود آن را

فخر الدین رازی در تفسیرش موسوم به مفاتیح (236/2-237) پس از آن که شبهات ابلیس را بر پایه ملل و نحل شهرستانی بازگفته، در پایان نوشته است: و اعلم أنه لو اجتمع الاولون و الآخرون من الخلائق و حكموا بتحسين العقل و تقيحه لم يجدوا عن هذه الشبهات مخلصا و كان الكل لازما، أما إذا أجبنا بذلك الجواب الذي ذكره الله تعالى زالت الشبهات و اندفعت الاعتراضات و كيف لا و كما أنه سبحانه واجب الوجود في ذاته واجب الوجود في صفاته فهو مستغن في فاعليته عن المؤثرات و المرجحات إذ لو افتقر لكان فقيرا لا غنيا فهو سبحانه مقطع الحاجات و منتهى الرغبات و من عنده نيل الطلبات و اذا كان كذلك لم تنطرق اللّميه إلى افعاله و لم يتوجه الاعتراض...

و نظام الدین اعرج نیشابوری نیز در غرائب القرآن و رغائب الفرقان (1/272-273)، پس از نقل شبهات مذکور از ملل و نحل، نوشته است: و هذه الشبهات بالنسبه الى أنواع الضلالات كالبدور، و ليس يعدوها عقائد فرق الزيغ و الكفر و ان اختلفت العبارات و تبانت الطرق و يرجع جملتها الى إنكار الأمر بعد الاعتراف بالخلق، و الى الجنوح إلى الهوى في مقابله النصّ و لا جواب عنها بالتحقيق إلا الذي ذكره الله تعالى، فاللعين لما أن حكم العقل على من لا يحتكم عليه العقل لزمه أن يجري حكم الخالق في الخلق أو حكم الخلق في الخالق.

ص: 318



پسندیده اند و به واسطه موافقت آن به اصول اشعری بی شعور به آن گردیده اند، و عجیتر آن که فخر رازی با آن همه دعوی فهم و نکته طرازی مبالغه بسیار در تحسین این سخن فاسد نموده، و گفته که اگر جمیع خلائق اولین و آخرین جمع شوند و خواهند که بنابر اصول معتزله و قول به قاعده حسن و قبح عقلی جواب از این شبهات گویند، مخلصی نخواهند یافت بلکه جواب منحصر در همان است که خدای تعالی بر طبق اصول اشاعره فرموده. و لهذا بعضی گفته اند که جلّ جناب الحقّ عن أن یوزن بمیزان الاعتزال. حاصل کلام امام اهل سنت و فساد نظام آن بر ذوی الافهام بغایت ظاهر است و توضیح کلام در این مرام آن که خطای ابلیس در این شبهات نه آن است که شهرستانی و همشهریان مذهب او گمان برده اند از اجرای ابلیس حکم عقل را بر خدای تعالی. و حاصل جواب خدای نه آن است که ایشان توهم کرده اند، و چگونه خدای سبحانه عقل را که خود در تمیز امور حاکم ساخته و در مواضع کثیره از قرآن مجید او را به طراز اعزاز و منشور حکمت نواخته، و فرموده که: أَفَلَا تَعْقِلُونَ (1) و مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (2). [ب 75] در این مقام رقم عزل بر ناصیه فضل او کشد. و از اینجا ظاهر می شود که اشاعره که عقل را از حکم معزول می دارند، قول ایشان مخالف حکم خدا و رسول است. و بالجمله خطا در شبهات ابلیس بنابر اصول ارباب عدل از امامیه و معتزله آن است که او طلب حکمت در فعل از کسی نموده که در محکمه عقل و نقل کمال حکمت او به ثبوت رسیده، منشور عدل او به طغرای فطرت صحیحه عالمیان موشح گردیده، می گویند که چون خدای تعالی عالم است به قبح مقابح، و عالم است به آن که از آنها غنی است؛ لاجرم محال می داند عقل صدور قبح را از او. و هرگاه مکلف به طریق اجمال دانست که هرچه خدا می کند مشتمل بر

ص: 319

---

1- الصافات 138/37.

2- الصافات 154/37.

حکمت و صواب و خالی از ظلم و عبث خواهد بود، واجب است که امثال فرمان نماید و لب سئوال به کمّ و کیف نگشاید. و همچنان که مریض سؤال نمی کند طیب حاذق را از کیفیت دوا و غذا، باید که بنده مبتلا به اسقام جهل سؤال نکند از حکیم دانا. و قول خدای تعالی که لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ (1) محمول بر این است نه آن که اشاعره توهم کرده اند از بطلان حکم و حکومت عقل، لله الحمد و المنة که به این تقریر، مخلص ارباب عدل با محافظت حکم عقل به وضوح پیوست، و ظاهر شد که میزان اعتدال میزان ارباب عدل است.

و این هنگام فخر رازی را باید گفت که جلّ من تالاً آیات حکمته الباهره عن أن يوزن بميزان عقل الأشاعره. اگر گویند غرض فخر الدین رازی آن است که به قاعده حسن و قبح عقلی شبهات مذکوره را به تفصیل جواب نمی توان گفت و درّ حکمت آن (2) افعال را- که محلّ شبهه و اشکال ابلیس است- به الماس بیان نمی توان سفت، گوئیم: معنی عقلی بودن حسن و قبح اشیاء نزد ارباب عدل نه آن است که عقل بشری مستقل است به ادراک حسن هر یک از افعال و احکام الهی، بلکه به این معنی است که علی الاجمال می دانیم که در هر فعل از افعال او سبحانه جهت محسنه عقلی هست و آن در بعضی از افعال و احکام به ضرورت عقل معلوم است. چنان که در علم به وجوب صدق و انصاف و شکر نعمت و ردّ ودیعت و قضای دین و دفع خوف و عزم بر واجب و مانند آن. و چنان که در علم به استحباب ابتدای احسان و حسن خلق و لین و تائی و علم و رفق و عفت و صبر و رضا و یأس از ناس و تعلیم جاهل و تنبیه غافل و اعانت و ارشاد گاهی که بدون آن ظهور آثارشان ممکن نباشد و اجابت شفاعت و قبول معذرت و منافست فضایل و مصاحبت

ص: 320

---

1- الأنبياء 23/21.

2- اصل: از+آن.

افاضل و مجانبت سفها و اعراض از جهال و تواضع اخيار و تكبر بر اشرار، گاهی که ضرر نرسد، و فکر در عاقبت امور، و دوری از گناه و مکافات حقوق و عفو از گناهکاران و شرف نفس و علو همّت و تحمّل از جفا و مدارا با مردم و امر به معروف و ترغیب در آن، و نهی از منکر و تفحص از امور و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال به نظر و قیام دلیل و برهان [الف 76] معلوم می شود چنان که در ایجاد (1) عالم به طریق حدوث و ارسال رسل و تعیین اوصیای ایشان و حسن تأخیر در اهلاک فراعنه فسقه و مانند آن. و چنان که در علم به وجوب قرائت حمد در صلاه و تسبیح رکوع و ترتیب قنوت و حرمت گوشت سباع و کراهت حمر اهلّیه و غیر آن. و در بعضی دیگر از افعال عقل را به ادراک خصوصیات آن راه نیست اما مجملا می داند که جهتی در آن هست که اگر بر عقل منکشف شود آن را مستحسن داند. مانند صوم روز عرفه و قبح صوم روز عرفه. و این هنگام اگر عقل در بیان حکمت بعضی از احکام و افعال الهی که ابلیس از آن سؤال نموده عاجز شد، منافاتی به قاعده حسن و قبح عقلی ندارد و با آن که بر مسلک ارباب عقل جواب از شبهات مذکوره علی التّفصیل نیز ممکن است.

اما جواب شبهه اول آن است که می گوئیم: جناب حق سبحانه و تعالی می دانست که شرّ از او صادر خواهد شد، لیکن آن شرّ از لوازم استعداد غیر مجعول و قابلیت ذاتی اوست که انفکاک آن از او ممتنع است مانند انفکاک زوجیت از اریعه. چنان که محققان متصوّفه و اشاعره مثل قیصری و امثال او بر آن رفته اند و علامه دوانی در رساله جدید در اثبات واجب تعالی گفته که نقص

داود قیصری در مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم (ص 473) انفکاک ذات شیء را از نفسش محال دانسته است اما از وی بحثی درباره انفکاک زوجیت از اریعه در شرحش بر فصوص الحکم ندیدیم. ممکن است قاضی به یکی از رسائل او نظر داشته است.

ص: 321

1- اصل: اتّحاد.

و فتوری که در بعضی از ممکنات مشاهده می گردد از رهگذر قصور قابلیت استعداد ذاتی ایشان [است] که آن از جمله حصول صور و اعراض است در مواد، نه از رهگذر بخل فاعل و قابلیتات و استعدادات نزد حکماء [معدّات] غیر متناهیة غیر مجتمعه [اند] که واجب با هر یک از سوابق علتّ موجبۀ لواحق است و منتهی نمی شود چیزی از آن آحاد به واجب بدون مداخله سوابق. این است حاصل کلام او. و لهذا خدای تعالی انبیا را در بعضی اوقات قوّت و غلبه بر اعدا و معارضان ایشان می بخشد دون بعضی؛ زیرا که تمکّن و قوّت تابع استعداد و قابلیت ایشان است و جایز نیست که زیاده از قدر قابلیت یا کمتر از آن تمکّن یابند؛ زیرا که مستلزم جهل یا ظلم است تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً. حاصل کلام آن که به اتّفاق ارباب علم و عیان علم تابع معلوم است و حق سبحانه و تعالی حکم بر معلوم می کند به اندازه آنچه مقتضای غیر استعداد مجعول اوست. پس آنچه قلم قضاء و قدر بر پیشانی او از کفر و ایمان و طاعت و عصیان نوشته از قبیل استعداد و لوازم وجود اوست. چنان که قول خدای تعالی که «وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (1)» بر آن دلالت دارد. بنابر آن سؤال از ترتّب ثواب و عقاب و غیر آن از آنچه لوازم افعال ممکنات اند، مانند سؤال از ترتّب زوجیت معقول و مسموع نیست. پس قول ابلیس که «چون خدای تعالی می دانست که شرّ از من صادر خواهد شد؛ چرا مرا آفرید و حکمت در آن چه بود»؟ نامعقول باشد.

و به وجهی دیگر می گوئیم که غرض از آفریدن او آن بود که چون قصور

عبارات منقول از اثبات الواجب (الجدید) دوانی متشکّلت می نماید. در نسخه خطّی آن اثر دوانی (موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره 9543) عین عبارات مذکور آمده است.

ص: 322

استعداد و خبث نفس او ظاهر شود [ب 76] و خود را از اظهار آن باز ندارد جهت عبرت و اعتبار دیگران او را رسوا ساخته بر آنها مسلط دارد و وسوسه او را بر ایشان گمارد، تا هرکه با او مجاهده و مخالفت نماید به فضای جزای ثواب عظیم شتابد و هرکه موافقت و متابعت او کند سزای خود از عذاب و نکال بیابد.

و ایضا می تواند بود که وجود شرارت انگیز او از تنمۀ صلاح عالم و نظام کلّ باشد، غایت الأمر به حال هر فرد اصلح نباشد. و این موجب قدح در حکمت نیست. چنان که علامه دوانی در بعضی از رسائل خود فرموده که «عنایت الهی متعلق به نظام حال کلّ من حیث الكلّ است و مقصود بالذات همان است و مصالح جزئیۀ راجع به همان مصلحت کلیه است، اگرچه نسبت با شخصی معین مصلحت در خلاف آن نماید. و نظیر این معنی آن که مهندس چون طرح عمارتی رقم کند در آن امر ملاحظه موضعی نماید که نسبت با جمیع آن عمارت من حیث المجموع اولی و الیق باشد و به حسب مصلحت کلّ خانه تعیین موضعی از برای مجلس و مکانی از برای دهلیز و محلی برای متوصّلاً و غیرها نماید. در این صورت نظر به مجموع خانه لایق به هر محل آن است که مهندس تعیین نموده، اگرچه نظر به هریک از اجزاء، الیق آن باشد که مثلاً مجلس باشد. همچنین معمار قدرت الهی نیز طرح عالم بر وجهی رقم کشیده که نسبت با مجموع من حیث المجموع اصلح باشد اگرچه نظر با خصوص هریک از اجزا خلاف الیق نماید. و این مقدمه را بر این وجه بیان کرده اند که کلّ عالم را اوضاع مختلفه متصوّر است و شکی نیست که عالم به اعتبار آن وضع که اصلح و اکمل باشد انطباقاً به مبدأ کامل من جمیع الوجوه هست. پس البته بر آن وجه موجود خواهد شد؛ چه هر چند مناسبت میان فاعل و قابل بیشتر، افاده و افاضه بیشتر واقع خواهد شد. و در

این دلیل سخنان بسیار است که لایق به (1) این مختصر نیست و بعضی از آنها را در بعضی کتب عقلیه تکرار کرده ایم.

وائمه کشف و شهود در این مقدمه بیانی دیگر فرموده اند و آن این است که اگر وجهی دیگر در نظام کلّ عالم الیق از آنچه واقع است ممکن بودی، البتّه بر آن وجه واقع شدی؛ چه بر تقدیر عدم وقوع حال از دو بیرون نیست یا حق تعالی را معلوم است که آن وجه الیق و اصلح است یا معلوم نیست. بر تقدیر ثانی جهل بر الله تعالی لازم آید تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً. و بر تقدیر اول عجز یا بخل. چه اگر قادر نباشد باوجود امکان عجز لازم آید و اگر قادر باشد و ایجاد نکند بخل، تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً. و این دلیلی است مبین و برهانی متین، که امام حجّه الاسلام در بعض تصانیف خود آورده و بعضی از اکابر ائمه کشف و شهود بسیار استحسان آن نموده اند. انتهی کلامه.

جواب از شبهه دویم آن است که تکلیف که حسن آن به ادلّه عقل و نقل ثابت شده از برای آن است که مکلفان استحقاق تعظیم ثواب به واسطه طاعات بیابند؛ [الف 77] زیرا که تعظیم بدون استحقاق در نظر عقل سلیم قبیح است و لهذا عقلاً تعظیم اطفال را قبیح دانند و تعظیم علما را حسن دانند به خلاف بخشش مال به کسی که مستحقّ آن نباشد که آن در عرف عقلاً قبیح نیست بلکه آن را جود و فضل می نامند.

و به وجهی دیگر می گوئیم که انتفاع به نیل نعم الهی و مرحمت نامتناهی او بر دو قسم می باشد: تفصّل و استحقاق. [و استحقاق] اجل و اعلی و

ابو حامد غزالی بحث مذکور را در احیاء علوم الدّین، 1/106-112 آورده است.

ص: 324

1- اصل: لایق+باشد به.

اشرف است از منزلت تفضّل. پس اگر ابتداء (1) ایشان را به جنّات نعیم می‌رسانید (2) هرآینه اقتضای کرده بودی درباره ایشان بر اعطای منزلت تفضّل، که ادون و اهون است از منزلت استحقاق. و از جمله مفسد او آن که محروم گرداند از استحقاق کسی را که از حال او می‌دانست که به تکلیف طاعت خواهد کرد و مستحقّ ثواب خواهد شد و آن که او را از آنچه اصلح به حال او بود، ممنوع ساخته باشد و اکتفا کرده باشد درباره او [به] نعمتی که غیر آن افضل از او بوده. و این واقع نمی‌شود از عالم حکیم جواد غیر بخیل. پس واجب شد خلق ایشان در دنیا، و عام ساختن درباره ایشان تکلیف را که مشتمل است بر تحریض امری جلیل تا آن که مستحقّ شوند طاعتان آن چیز را که در علم الهی سبق تحقّق یافته بود [و] بعد از تبیین تعریف و ازاحت علّت در تکلیف، مخالفت واقع نمی‌شود الاّ از کسی که جفا بر نفس خود کند و نظر در عاقبت کار خود نیندازد.

و به وجهی دیگر می‌گوییم که اگر خلق و تکلیف قبیح و خالی از حکمت باشد چنان که ابلیس توهم نموده، خیال کرد که اگر آن نمی‌بود کسی مستحقّ عذاب و خلود در نار نمی‌شد، بایستی که هیچ چیز از عقل فرومایه تر و زیانکارتر نبودی؛ زیرا که اگر آدمی را عقل نمی‌بود هیچ ملامتی متوجه او نمی‌شد و عقابی و تأدیبی به سبب تقصیری و زللی به او نمی‌رسید. و به سبب عقل این آزارها به او می‌رسد و مستحقّ آن می‌گردد و حال آن که جمیع امم از موحد و ملحد متفق اند بر شرف عقل و فضل و علو مرتبه او. چنان که متفق اند بر پستی ضد و نقیض او.

و اگر گویند که عقل داعی نیست بر چیزی که موجب لوم و ضرر باشد بلکه او ناهی و زاجر است از قبیح. و اگر عاقل خواهد، ارتکاب قبیح نمی‌کند

ص: 325

---

1- اصل: ابتدای.

2- اصل: می‌رسانند.

به آن که در عقل منافع دیگر هست که آن عزت علم و شرف معرفت و ادراک لذات عظیمه است در جواب می گوئیم که همچنین خلق و تبلیغ و تکلیف داعی به قبیح، باعث بر کفر نیست و مقتضای خلود در نار نیز نیست بلکه او ناهی و زاجر است از آن. و اگر مکلف خواهد کافر نمی شود و اطاعت خواهد کرد و به آن مستحق خلود در نعیم جنان خواهد شد، چنانچه غیر او از مطیعان. و مع هذا در تکلیف فایده تعریض به منازل نعیم و منزلت استحقاق و رعایت مقتضای حکمت و صلاح حال است.

و ایضا می گوئیم که تعریض به نیل ثواب دائم و امر به معرفت منعم و شکر او، و ترک جور و سفه و ظلم نزد عاقل نیکو و پسندیده است همچنان که تعریض به هلاک و امر به جور و سفه نزد عقل قبیح است. پس اگر معصیت مأمور [ب 77] و مصیر او به سبب سوء اختیار به سوی استحقاق عذاب و علم عالم به آنچه به او خواهد رسید از هلاک و ضرر موجب قلب حقیقت تعریض به خیر و امر به حسن شود و آن را قبیح و فاسد سازد، لازم آید که طاعت مأمور و مصیر او به سبب حسن اختیار به سوی استحقاق مدح از عقلاء و علم آمر به آنچه به مأمور رسد از سلامت و استحقاق مدح موجب قلب تعریض شرّ و آمر به آن شود و آن را نیکو سازد و هیچ عاقل به این قائل نمی شود. و اگر امر به خیر و تمکین از آن و آمر به آن و دعوت به سوی آن و تیسیر اسباب آن تعریض به خیر نباشد الاّ گاهی که آمر داند که مأمور قبول و تسلیم می کند، لازم آید که امر به فساد و شرّ و دعوت به آن ترغیب بر آن تعریض مکروه و هلاک و ضرر نباشد الاّ گاهی که داند مأمور قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد. و چون نزد جمهور علما و عقلا امر به فساد و شرّ و مانند آن اسائن و ضرر و تعریض به مکروه است خواه مأمور داند که قبول خواهد کرد و هلاک خواهد شد یا مخالفت خواهد کرد و سالم خواهد ماند.

علی هذا القیاس باید که امر به خیر و دعوت به آن تعریض به خیر و احسان بر



بنده باشد خواه داند از حال بنده که قبول خواهد کرد و سالم خواهد ماند، و خواه داند که مخالفت خواهد کرد و هلاک خواهد شد، و بالله التوفیق.

جواب از شبهه سیم آن است که غرض از تکلیف ملایکه به سجود آدم - علیه السلام - اظهار زیادتى فضل و کمال و استحقاق خلافت او از خدای متعال بود و آن که در آن میان سوء استعداد و شیطنت ابلیس ظاهر شود تا هر یک به آنچه جزا و سزا و آثار قابلیت و استعداد اوست از طاعت و معصیت برساند و از آن بر حسن فعل خود از لطف و عقاب و ثواب حجت قائم سازد که اگر بدون ظهور سوء استعداد ابلیس او را عقوبت می فرمود مظنه اعتراض از او بلکه از دیگران نیز می بود. و لله الحجه البالغه.

جواب از شبهه چهارم آن است که عدل واجب است و در آن فایده مکلف معتبر نیست چنان که عقل سلیم در احکام الهی و پادشاه با رعیت و سپاهی بر آن گواهی می دهد. و ایضا ضرر عذاب از تکلیف لازم نیامده؛ زیرا که تکلیف من حیث هو تکلیف حسن و فایده مند است چنان که پیش [از این] گذشت و مقتضی ضرر نیست و الا لازم آید که تکلیف مؤمن مطیع نیز موجب مضرت باشد بلکه آن به سبب اختیار کفر و فسق و ترک ایمان و طاعت بهم رسیده.

جواب از شبهه پنجم آن است که مصلحت در تمکین او از دخول در بهشت و وسوسه آدم آن بود که آدم و حوا به او مجاهده کنند و به مراتب عالیه ثواب رسند. و لهذا آدم و حوا همیشه در آنجا از او متحرز بودند و مخالفت او می کردند تا آخر به زنی دیگر درآمده به سوگند دروغ ایشان را مبتلای ارتکاب خلاف اولی ساخت.

جواب از شبهه ششم نیز همین است که در پنجم، بلکه در اول گفته شد. و آنچه گفته: «چه حکمت است [الف 78] که ایشان را به همان فطرت صحیحه که خلق کرده بود، نگذاشت»، محال است به آن که اگر وساوس

شیطان نبودی نیک و بد ظهور ننمودی و صفت عفو و غفران که از جمله صفات کمال باری است چهره ننمودی.

جواب از شبهه هفتم آن است که تواند بود که ابقای ابلیس به حال او اصلح باشد؛ زیرا که مستلزم تأخیر عذاب اوست و لهذا از خدای تعالی سؤال بقای خود نموده، گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (1). و می تواند بود که به باقی عباد نیز اصلح باشد. چنان که سابقاً مذکور شد تا آن که عباد با او مجاهده کنند و فایز به درجات عالیه شوند و فضل ایشان بر ملائکه ظاهر شود؛ زیرا که استقامت حال ایشان با مزاحمت شیطان در غایت صعوبت و دشواری است. و به این مستحق فضیلت و ثواب می شوند به خلاف ملائکه که چون شیطان مزاحم ایشان نیست بلکه مجبولند بر استقامت، انفکاک آن از ایشان، مانند انفکاک زوجیت از اربعه، ممکن نیست.

و بعضی گفته اند: حکمت در انظار و امهال ابلیس دو چیز بود:

یکی آن که بر او ظاهر سازد صدق مضمون این آیت را که *إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا* (2). و آن که حضرت حق عبادت کسی را با انضمام عداوت ضایع نمی سازد چه جای این که او را با وجود محبت ضایع سازد.

دویم آن که عاصیان از رحمت و اجابت او نومید نشوند چنان که ابلیس را با کفر و معصیت نومید نساخت. روایت است که چون ابلیس گفت:

*لَأُعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* (3). یعنی بندگان خدا را از اطاعت او باز خواهم داشت.

خدای تعالی فرمود که باب توبه را بر ایشان مفتوح خواهم گردانید. پس ابلیس گفت: منع توبه از ایشان خواهم کرد. حق تعالی فرمود که اگر ترا قدرت بر منع ایشان از توبه باشد، قدرت بر منع من از غفران در آمرزش ایشان

ص: 328

---

1- الحجر 36/15.

2- الكهف 30/18.

3- ص. 82/38.

نخواهی داشت. غفر الله لنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات بحق الحق و أهله.

### شیخ علی بن محمد بن مکی العاملی الجبعی

شیخی عالم و فاضلی محقق و فقیهی مدقق و محدثی ماهر و متکلمی شاعر، و در فصاحت ثانی بلغاء عدنان و در بلاغت تالی فصحاء قحطان. و در خدمت شیخ الأجل بهاء الدین محمد عاملی و شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک تلمذ فرموده و شرحی بر رساله اثنی عشریه شیخ حسن قلمی فرموده. و رساله در حساب الخطاس و منظومه لطیفه مشتمل بر دو هزار و پانصد بیت مشهور به رحله، به رشته نظم کشیده و خطش در کمال خوشی و حفظش در نهایت وفور و زیادتی بوده. و جناب سید علیخان بسیار به تعریف او پرداخته، فرموده:

«نجیب اعرق فضله و انجب. و کماله فی العلم معجب. و ادبه اعجب. سقی روض آدابه صیب البیان. فجننت منه أزهار الکلام أسمع الاعیان (1)».

فهو للأحسان داع و مجیب. و لیس ذلک بعجیب من نجیب. و له مؤلفات ابان فیها عن طول باعه. و اقتفائه لآثار الفضل و اتباعه. و کان قد ساح فی الأرض و طوی منها الطول و العرض. [ب 78] فدخل الحجاز و اليمن و الهند و العجم و العراق. و نظم فی ذلک [رحله] أودعها من بدیع نظمه مارق وراق. و قد حذا فیها حذو الصادح و الباغم. و ردّ حاسد فضله بحسن بیانها و هو راغم.

و از جمله اشعار بلاغت آثار اوست:

عربی

یا امیر المؤمنین المرتضی لم ازل أرغب فی ان امدحک

غیر ائی لا اری لی فسحه بعد أن ربّ البرایا مدحک

وقوله:

ص: 329

1- اصل: البیان، براساس سلافه العصر، 310 تصحیح شد.

مدّت حباثلها عيون العين فاحفظ فؤادك يا نجيب الدّين  
في هجرها الدنيا تضيع و وصلها فيه إذا وصلت ضياع الدّين  
و می فرماید:

لی نفس اشکو الی اللّٰه منها هی أصل لكلّ ما أنا فيه  
فمليح الخصال لا یرتضینی و قبیح الخصال لا ارتضیه  
فالبرایا لذا و ذاک جمیعا لی خصوم من عاقل و سفیه

### شیخ ابراهیم بن شیخ فخر الدین العاملی البازوری

فاضل، صالح، شاعر و ادیب بوده و در خدمت شیخ بهاء الدّین محمّد عاملی و شیخ محمّد بن شیخ حسن تلمّذ نموده. اشعار او در مرثیه به  
جهت شیخ بهاء الدّین مشهور است و قصیده [ای] در مدح سیّد حسین فرموده، که بیان شد. در قصیده مرثیه شیخ بهاء الدّین محمّد فرموده:

شیخ الاسلام (1) بهاء الدین لا برحت سحائب العفو ینشئها له الباری

مولی به اتّضحت سبل الهدی و غدا لفقده الدین فی ثوب من القار

و المجد أقسم لا تبدو نواجذه حزنا و شقّ علیه فضل أطمار

و العلم قد درست آیاته و عفت عنه رسوم أحادیث و أخبار

کم بکر فکر غدت (2) للکفو فاقده ما دتّستها الوری یوما بأنظار

کم خزّر لّمّا قضی للعلم طود علا ما کنت أحسبه یوما بمنهار

و کم بکنه محاریب المساجد اذ کانت تضئ دجی [منه] بأنوار

درباره شیخ علی جبعی - امل الآمل، 1/130؛ ریاض العلماء، 4/245؛ فوائد الرضویه، 328؛ روضات الجنات، 4/139؛ معجم المؤلفین،  
233/7.

ص: 330

1- چنین است در اصل، در ریاض 6/1 «شیخ الانام» آمده است که با توجه به سرگذشت شیخ بهائی مناسبت دارد.

2- اصل: عدبت.

فاق الكرام (1) ولم تبرح سجّيته اطعام ذی سغب مع كسوه العار

جلّ الذی اختار فی طوس له جدثا فی ظلّ حام حماها نجلّ أطهار

الثامن الضامن الجنات أجمعها يوم القيامة من جود لزوّار

وقصیده [ای] نیز که در مدح شیخ زین الدّین فرموده، مجملی مذکور شد.

و کتاب رحله المسافر از جمله تألیفات اوست. و بازوریه قریه ای است از جبل العامل، که محلّ توطن شیخ جلیل القدر بوده.

### شیخ ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبد الصمد العاملی کرکی

فاضل، عالم و فقیه و محدّث ثقه و محقّق و عابدی بارع بوده و رسائل متعدده دارد و معاصر شیخ حرّ بوده. در بلده فراه خراسان ساکن، و در همانجا متوفّی شده.

### شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی

فاضل، عالم زاهد، عابد و فقیه و محدّث بوده روایت می کند از پدر خود و از شیخ علی بن عبد العالی کرکی. و خط نسخ را بسیار خوش می نوشته و در زهد و تقوی پایه او از پدر او برتر است.

درباره شیخ ابراهیم بازوری-مطلع الشمس، 695/2؛ ریاض العلماء، 6/1-7؛ فوائد الرضویه، 8؛ کشکول بحرانی، 282/1-284؛ مرآه الکتب، 102/1.

صاحب ترجمه معاصر میرزا عبد الله افندی، صاحب ریاض العلماء بوده و در 1090 ه. ق زنده. برای اطلاع بیشتر از احوال او-امل الآمل، 27/1؛ ریاض العلماء، 8/1؛ فوائد الرضویه، 5؛ الذریعه، 233/1؛ اعیان الشیعه، 115/2.

اطلاعات مذکور مطابق است با آنچه در امل الآمل، 29/1-30؛ و ریاض العلماء، 19/1-20؛ درباره صاحب ترجمه آورده اند.

ص: 331

1- اصل: الکلام الکرام.

## شیخ ابراهیم بن علی العاملی الجبعی

فاضلی صالح و شاعری ادیب بوده و معاصر شیخ حرّ است. و رساله در اصول، و ارجوزه در مواریث و غیره تألیف نموده.

## شیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی

از جمله فضلائی متأخرین و علمای متدینین است. فاضلی عالم و فقیهی محدّث. صاحب بعضی تألیفات شریفه است مثل کتاب الفرقه الناجیه و حاشیه بر الفیه شهید و غیر آن. و معاصر سلاطین جنّت مکین صفویه [الف 79] است.

## شیخ احمد بن خاتون العاملی العینائی

شریک شیخ علی بن عبد العالی کرکی در اجازه بوده و جناب شیخ علی و شیخ احمد هر دو روایت از شیخ شمس الدین محمد بن خاتون عاملی می نمایند. شیخ احمد بن خاتون العاملی معاصر شیخ حسن بن شهید ثانی است. عالمی فاضل و زاهدی عابد و شاعری ماهر بوده فی مابین او و شیخ حسن در بعضی مسائل منازعات و مباحثات واقع گردیده که آخر به کدورت انجامیده، به افتراق پیوست.

نیز درباره او - ریاض العلماء، 19/1؛ امل الآمل، 29/1؛ الذریعه، 453/1؛ مرآه الکتب، 117/1.

صاحب ترجمه بیش از 20 اثر در زمینه فرهنگ تشیع دارد. علاوه بر دو اثر نامبرده، نگارشهایی چون الحائریه فی تحقیق المسأله السفریّه، رساله فی احکام الشکوک؛ شرح الاسماء الحسنی؛ کتاب اربعین حدیثاً؛ مجموعه فی نوادر الأخبار الطریفه نیز از اوست - امل الآمل، 8/2؛ ریاض العلماء، 15/1-19؛ لؤلؤه البحرین، 159؛ مستدرک الوسائل، 417/3؛ الکنی و الالقاب، 76/3؛ فوائد الرضویه، 6؛ روضات الجنّات، 25/1؛ اعیان الشیعه، 141/2؛ ریحانه الادب، 480/4؛ نامه دانشوران، 37/3-45.

مؤلف محافل در نوشتن مطالب مربوط به ترجمه شیخ احمد عینائی، به امل الآمل، 33/1 نظر داشته است. نیز - ریاض العلماء، 38/1؛ اعیان الشیعه، 584/2؛ فوائد الرضویه، 17.

## سید احمد بن سید زین العابدین الحسینی العاملی

عالمی عامل و فاضلی کامل و محقق متکلم و حکیمی دانشمند بوده و از تلامذہ ثالث المعلمین میر محمد باقر داماد است و در اجازه [ای] که جناب میر به او داده بسیار تعریف فرموده و مذکور ساخته که شفا را سید مزبور در خدمت میر گذرانیده و تشریح الأفلاک به خط سید مزبور در نزد فقیر بود که بسیار خوش خط [بود] و جناب شیخ بهاء الدین محمد در آن یک صفحه به تعریف سید پرداخته.

## مولانا احمد بن ملا خلیل القزوی

فاضلی کامل و عالمی عامل بوده. بعضی حواشی به حاشیة والد خود مرقوم فرموده، در سنه 1083 به رحمت الهی پیوسته.

## شیخ احمد بن السلامه الجزایری

فاضلی فقیه، صالح، و معاصر شیخ حرّ بود. به قضای حیدرآباد قیام می فرمود. و کتاب شرح ارشاد در فقه و غیر آن از مصنّفات اوست.

صاحب ترجمه در نیمه نخست سده 10 ه. ق. می زیسته و در زمان شیخ حرّ عاملی در طوس درس می گفته و گویا همانجا در گذشته است. از آثار اوست: حجّیه الاخبار؛ شرح اثنی عشریه صلوتیه؛ شرح اثنی عشریه صومیه؛ شرح زبده شیخ بهائی. نیز- ریاض العلماء، 39/1؛ الذریعه، 270/6؛ ریحانه الادب، 90/4.

مندرجات محافل درباره احمد بن خلیل قزوی عینا از امل الآمل، 14/2 نقل شده است، نیز- ریاض العلماء، 38/1؛ روضات الجنات، 273/3؛ الذریعه، 148، 78/6؛ فوائد الرضویّه، 17.

درباره نامبرده- امل الآمل، 15/2؛ ریاض العلماء، 39/1؛ منتهی المقال، 34/1؛ فوائد الرضویّه، 17؛ مرآه الکتب، 269/1.

## شیخ احمد بن عبد الصمد الحسینی البحرانی

عالمی ربّانی و فاضلی سبحانی و شاعر و ادیب و از جمله تلامذه شیخ بهاء الدین محمد عاملی است. و سید علیخان بسیار تعریف او نموده.

## مولانا احمد بن محمد التونی البشروی

فاضلی زاهد و عالمی عابد و صاحب ورع و تقوی بوده. و در مشهد مقدّس معلی توطن فرموده. همواره اوقات سعادت علامات خود به اکتساب فضایل صرف نموده. جناب مولانا معاصر شیخ حرّ است. و حاشیه به شرح لمعه و رساله در تحریم غنا و رساله در ردّ صوفیه و غیر آن مرقوم فرموده.

## سید اسماعیل بن علی العاملی الکفرحونی

(1)

عالمی دقت پیشه و فاضلی صدق اندیشه بوده. از شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک اجازه داشته. شیخ حرّ در امل الآمل فرموده که: رأیت من کتبه نحواً من مائه کتاب فیها آثار له دالّه علی الفضل و العلم و الفقه.

## السید بدر الدین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری

مدرّس مدرسه [ای] از مدارس مشهد مقدّس بود. عالمی فاضل، محقّقی ماهر، مدقّقی فقیه، محدّثی عارف به عربیت. ادیبی شاعر بوده و در خدمت شیخ بهاء الدین محمد عاملی تلمذ نموده و حاشیه بر اصول کافی نوشته. و از جمله تألیفات او شرح اثنا عشریه صومیه؛ شرح اثنا عشریه صلاتیه؛ و شرح زبده شیخ

-سلافه العصر، 519؛ نیز-ریاض العلماء، 41/1؛ علماء البحرین، 128-130.

درباره صاحب ترجمه-امل الآمل، 23/2؛ ریاض العلماء، 58/1؛ فوائد الرضویه، 28؛ الذریعه، 91/6، 142/1؛ مطلع الشمس، 695/2؛ روضات الجنات، 246/4.

-امل الآمل، 41/1؛ نیز-ریاض العلماء، 91/1؛ فوائد الرضویه، 52؛ اعیان الشیعه، 390/3.

ص: 334

1- اصل: الکفرحونی (بدون نقطه نون).



بهای. و تاریخ فراغ از تألیف شرح اثنا عشریه، سنه 1035 [است] و رساله عیون جواهر النقاد در عمل به خبر واحد نوشته. و از جمله اشعار اوست:

منه

یا لیلہ قصرت و باتت زینب تجلو (1) علیٰ بها کؤوس عتاب

لو أنّها ترضی مشیبی و الهوی یرضی لقاء من وراء حجاب (2) [ب 79]

لا طلت لیلتنا بأسود ناظر و سواد عین مع سواد شباب

بر ناظر این کلمات مخفی نیست که اصل این ابیات از قول معزی است که گفته:

یری ان سواد اللیل دام له و یزید فیه سواد السّمع و البصر

و شیخ زین الدّین الطّف از سیّد بدر الدین فرموده.

### السید بدر الدین محمد بن ناصر الدین العاملی

فاضلی فقیه و صالح، و از تلامذه شیخ حسن بن شهید ثانی بوده.

### مولانا مقیم کاشی

آن مقیم کوی عرفان و مستقیم در جاّده ایمان، در راه سلوک پیشرو یکه تازان، و در مضمار اهل الله از جمله بهبازان. در تصلّب تشیع با آن که در هندوستان بوده از صراط علیّ حقّ نمسکه تجاوز ننموده، گویند: دوستدار خاندان ولایت را به خاندان مرحمت خان هند از مرحمت خود مرحمت فرموده. و حدیث کمیل بن زیاد نخعی را به جهت او چهره بیان گشوده و نظر به

درباره صاحب ترجمه نیز- امل الآمل، 43-42/1؛ ریاض العلماء، 96-95/1؛ فوائد الرضویه، 55؛ الذریعه، 298/13.

درباره صاحب ترجمه، نیز- امل الآمل، 43/1؛ ریاض العلماء، 96/1؛ اعیان الشیعه، 549/3.

ص: 335

1- اصل: تجلوا.

2- در ریاض 96/1 این بیت هم آمده است: و حلولها دارا تهدّم ربعها و قضی علیها ربّها بخراب.

آن که غیر معروف در میان علمای والاشان ایران است، چند کلمه از شرح حدیث بیان می شود، تا جامعیت او معلوم گردد.

بیت

جوهر ذاتی هرکس ز کلامش پیداست به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد

«روزی امیر المؤمنین-علیه السلام- بر شتر سوار بوده اند و کمیل را ردیف خود ساخته در اثنای راه کمیل از آن حضرت سؤال نمود که: ما الحقیقه؟ مراد از «حقیقت» در این مقام شیئی است ثابت واجب، که در آن امکان تغییر به وجهی از وجوه نباشد. و مقرر است که به «ما» از ماهیت و حقیقت شیئی سؤال می شود. جواب فرمودند که: ما لک و الحقیقه؛ یعنی این أنت من ذلک المقام حال کونک فی مقام القلب واقفا مع وجودک. چون سائل از ظاهر جواب آن حضرت چنین دریافت که مراد آن حضرت آن است که ترا بالفعل قابلیت و اهلیت سؤال از این مرتبه نیست، دست تو سدل در ذیل استدلال زده، از جهت اثبات قابلیت گفت: ا و لست صاحب سرک؟ یعنی: آیا من نیستم صاحب سر تو. بدان که «سر» عبارت است از آن معنی که ممکن نباشد ظهور آن بر مشاعر نفسانیه حتی قوت فکریه، و اطلاع نمی یابد بر این معنی مگر کسی که او را ترقی دست داده باشد از مقام نفس و قلب. و گاه «سر» را به مقام روح نیز مجازا اطلاق می کنند. و ترجمه آنچه عارف کاشی در اصطلاحات می فرماید، این است که: «سر آن نسبت مخصوصی است که خلق راست با حق در توجه ایجاد مشار الیه بقوله تعالی: إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (1)». و از این رو صوفیه حقه گفته اند که: حق را به حق می توان شناخت.

و دوستدار و طلبکار حق همان حق است؛ چه این سر است که طالب حق است و دوستی حق از این سر سر می زند. و به این سر، خدا شناخته می شود.

چنانچه حضرت ختمی پناه محمدی-صلی الله علیه و آله و سلم-

ص: 336

می فرمایند: «عرفت ربّی برّبی»، انتهى. لیکن در این مقام همان معنی اوّل مراد است. آن حضرت در جواب فرمودند: [الف 80] و لکن یرشح علیک ما یطفح منّی. یعنی آری صاحب سرّ من هستی و لیکن آنچه به تو می رسد از اسرار من، آن زیادتی فیضی است که از طرف قلب و حوصله ضبط من در هنگام افاضه حقایق سرشار شده است و از این رشحه فیض در تو مستی حاصل شده و ترا از دست برده، گمان می کنی که این حال ترا حاصل لذاته [است]. آری امیر المؤمنین در مقام فناء فنا بودند موجود به وجود حق، سرشار از نور احدیت. چنانچه حضرت ختمی پناه محمدی -صلی الله علیه و آله و سلّم- در حقّ آن حضرت فرمودند: «لا تسبوا علیّاً فانّه ممسوس فی ذات الله». در حال قیام به مراسم عبودیت زیادتی فیض وجود از او به مستعدّ قابل واصل می رسید.

بیت

آبی که نگشت همروه رود قوی در خاک فرو شد و به دریا نرسید

در جواب گفت: او مثلک یخیب سائلا. و چون کامل مکمل مطلع است بر مقتضیات استعدادات طالبان، واجب است که بر حسب اقتضای استعداد، تکمیل فرماید و به هیچ وجه سائل را نومید نگرداند، فرمود که:

الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره. ما حصل آن که امیر المؤمنین -علیه السلام- کمیل را -رضی الله عنه- به مقام فنا هدایت فرمود و نشان داد که حقیقت بروز است از پرده صفات به سوی عرصه ذات. و «جلال» عبارت از احتجاب حقّ است از خلق از راه عزّت و یکتایی. یعنی هیچ مخلوقی را راه به معرفت حقیقت و کنه هویت آن حضرت نیست و در این حضرت آن ذات را علم به ذات خود است. و «جمال» عبارت از ظهور نور وجود است بی -اصطلاحات الصوفیه از عبد الرزاق کاشی، ذیل واژه سرّ.

-بحار الانوار، 313/39؛ مناقب آل ابی طالب، 2/18-19.

ص: 337

پرده حجاب مظاهر. و آن تجلی وجه باقی است مر ذات را لذاته. یعنی ظهور ذات است بر ذات از برای تعیین اسماء و صفات. و مراد از «سبحات» در این مقام انوار است؛ چه این طایفه انوار تجلیات صفات را سبحات جلال می نامند. پس معنی چنین شد، یعنی: حقیقت طلوع آفتاب وجه باقی است از پرده ابر حجاب صفات تا آن که از اشعه خورشید وجود و ذات موهومه امکانی فانی گردد.

چون سائل در خود زیادتی استعداد مشاهده فرمود، گفت: زدنی فیه بیانا.

آن حضرت در جواب فرمودند: محو الموهوم مع صحو المعلوم. این بیان هدایت نشان نیز اشاره است به رفع حجب مظاهر و مشاهده حق ظاهر در عین مظاهر؛ چه هرگاه سالک محویت و عدمیت اعیان را به عین بصیرت مشاهده نماید، آفتاب وجود معلوم حق از حجاب ابر تعینات چهره افروزی فرماید. مراد این که حقیقت، از الیه نمود و همین خلق است در وقت تجلی وجود مطلق حق. و «صحو» در اصل دور شدن ابر است از آسمان. در اینجا استعاره شده است از برای انکشاف ظلمت خلق از وجود حق سبحانه.

یعنی: تا نقوش موهومه اکوان [ب 80] - که به استیلای سلطنت شیطان و هم ثبوت و رسوخ دارد - سترده نگردد وجود غیر - که غیر پنداری بیش نیست - از پیش دیده بصیرت برنخیزد، وجود حق کما هو حق مشهود نگردد. از اینجاست که امیر المؤمنین - علیه السلام - فرموده اند: «کمال الأخلاص نفي الصّفات عنه فلما بلغ السّالک الی هذا المقام صار علمه عینا و توحیده حقّا و معرفته شهودا و عینا لا علما و بیانا». چون راه زبان عقل و وهم از راه سائل به فرمان آن راهنمای به حق دور شدند، سائل دانست که وصول به جناب حقیقت بی مدد سلطان عشق ممکن نیست و ظهور نور عشق حقیقی به سعی و اختیار سالک منوط و مربوط نه. حیرت بر او غلبه کرد و سراسیمه در طلب زیادتی وضوح نمود، در جواب فرمود که: «هتک السّتر لغلبه السّر».

یعنی: آن سرّی که عبارت از وجود حقیقی حق باشد تا بر باطن غلبه نکند و پرده وجود خلق را از روی کاربر ندارد حقیقت روی نماید (1). و هرچند ترا وجود این سرّ یقین باشد لیکن تا ضعیف است به حدّی که عقل آن را می تواند پوشید، به این معنی که فی الجمله اعتباری خلق را در نظر عقل باشد ترا در این حال عالم عارف می نامند، محبّ نمی گویند. و هرگاه آن سرّ قوی شود و غلبه کند بر عقل، و نور عقل منطمس و مستور گردد به نور عشق، چنانچه نور ماه به نور آفتاب، و سالک مغلوب و محکوم شود در قبضه عشق، و حال سالک مشابه به حال مجانبین گردد، در این حال پرده عقل و شرع از پیش سالک به قوّت حبّ و سکر حقیقی برداشته شود. در این صورت حقیقت روی نماید. و از این جاست که عارفان گفته اند: اذا جاءت الحقیقه بطلت (2) الشّراب. دفع وهم از این سخن، کوتاه اندیشان ظاهرین را به خاطر نرسد که سالک به مرتبه [ای] می تواند رسید که او را عمل به احکام شرع نباید کرد، بلکه مراد از این کلام آن است که چون سالک از شراب محبّت از دست رفت و او را شعوری به ماسوی نماند، شحنه حقیقت در ملک وجودش بر کارکنان مشاعر فرمان می راند و در این حال بی خودانه به تکالیف حقّه شرعیّه قیام می نماید و هیچ از فرایض و سنن از او فوت نمی شود. و در این مقام، حقیقت، کار شرع می کند.

چون سایل از این کلام یافت که این مقام به سکر است؛

شربت الحبّ کأسا بعد کأس فما نقد الشّراب و لا رویت

طلب زیادتى بیان نمود و گفت: زدنى فیه بیانا. پس آن حضرت در جواب فرمودند: جذب الاحدیّه لصفه التّوحید. یعنی: از خصایص حقیقت آن است که جذب کند به نور احدیّت خود صفت توحید را از موحد؛ چه توحید

ص: 339

---

1- اصل: روی نماید.

2- اصل: یطلب.

موهم اثینیت و مشعر است مر کثرات اعتباریه را در حضرت واحدیت. و این حضرت واحدیت چون منشأ [الف 81] اسماء و صفات است کثرات اعتباریه که در حضرت احدیت مندمج و مستهلک بودند، در این حضرت متمیز و متعین اند. و این نوری است که به اصطلاح این طایفه آن را عین کافوریّه می نامند. و این عین خاصّه مشرب مقرّین است و چون با این جذبۀ حقّانی از غیر، عینی و اثری نماند، توحید صورت بندد. ما وجد الواحد من واحد اذ کلّ من وحدّه جاحد توحیده ایّاه توحیده و نعت من ینعته لاحد.

رباعی

کامل صفتی راه فنا می پیمود ناگاه گذر کرد ز دریای وجود

یک موی ز هست او بر او باقی بود آن موی به چشم فقر زتار نمود

چون سائل - رضی الله عنه - عارف شد به آن که مقام وحدت و فنا اگر چه مقام ولایت است لیکن صاحب این مقام را صلاحیت هدایت و ارشاد و تکمیل مریدان و ناقضان نیست تا از جمع به تفصیل رجوع نکند و از وحدت به کثرت نیاید و از سکر به صحو نرسد؛ لاجرم طلب زیادتی بیان نموده، زدنیه فیه بیان گفت. و چون این مقام مقام توحید صرف و وحدت محض و حضرت جمع است و فنای محبّ است در محبوب؛ و فوق این مرتبه در توحید مرتبه [ای] دیگر نیست، بعد از طلب زیادتی شامل، فرمودند: نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التّوحید آثاره. یعنی حقیقت ظهور ذات است در مظاهر صفات. و «شهود» وحدت است در صورت کثرت.

و «حضور» جمع است در عین تفصیل. و «وجود» تفصیل است در عین جمع. ترجمه عبارت آن که: حقیقت نوری است که تابان می شود از صبح ازل، و ظاهر می شود بر هیاکل توحید آثار آن نور «صبح ازل» عبارت از ذات مطلقه است و «هیاکل توحید» کنایه از صور اسماء الله است که ماهیات

ممکنه باشد، آثار آن؛ یعنی صفات و افعال آن نور. مخفی نماند که این مقام بقاء بعد الفناء است و این مقام سعادت مندی را روزی گردد که تکمیل ناقصان و تربیت ناتمامان در عهده توجّه کامل او باشد و چون مقامی فوق آن مقام و شهودی فوق این شهود نبود در این مقام است که: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»، حقّ است.

چون سائل طلب زیادتی بیان نمود در واجب، امر اطف السّراج فقد طلع الصّباح، که در معنی نهی است از سؤال، شنید: لیس وراء عبّادان قریه.

### شیخ حرّ

آن حرّ دارین و صاحبات مقامات نشأتین که جواهر سنیّه اش گوهرهایی است گران بها و تفصیل وسائل الشیعه اش در تحصیل مسایل شریعت کنزی مهیّا.

هدایه الأئمّه اش هادی طریق ضلالت و اثبات هدايتش منقذ از جهالت. [ب 81] أمل الاملش منهج آرزوها، فصول مهمّه اش اهمّ همّه مطلبها. نام نامیش شیخ محمّد بن الحسن بن علی بن محمّد بن الحسین الحرّ العاملیّ است که در مشغری جبل العامل سنه 1033 متولّد گردیده، در خدمت پدر و عمّ و شیخ عبد السلام جدّ امّی خود تلمذ نموده، مدّت چهل سال در مشغری متوطن گردیده، دو زیارت بیت الله کرده، از آنجا عزم زیارت ائمه که در عراق عرب اند، نمود. بعد از آن [به] سفر خیراثر مشهد مقدّس رضویّه عازم و به طواف مرقد مطهر سلطان ارض خراسان مشرف گردیده، مدّت بیست و چهار سال در آنجا توطن اختیار فرمود.

اول تالیفی که فرموده کتاب جواهر السنّیه فی احادیث القدسیّه [بوده] و بعد در اینجا منقولات صاحب محافل از رساله شرح حدیث کمیل پایان می پذیرد. از رساله مذکور نسخه هایی در شبه قاره هند موجود است - اثر تشیع در تصوّف شرق جهان اسلام، از نگارنده.

نیز درباره مولانا مقیم کاشانی - تذکره الشعراء نصرآبادی، 302-303.

از آن به تألیفات دیگر پرداخته مثل صحیفه ثانیه؛ و تفصیل وسائل الشیعه که شش مجلد است، زیاده بر هفتاد کتاب حدیث شیعه در نظر داشته. و کتاب هدایه الامّه در سه مجلد؛ و کتاب فهرست وسائل الشیعه؛ و کتاب فواید طوسیّه در مطالب متفرقه؛ و اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات مشتمل بر زیاده به بیست هزار حدیث که از پنجاه کتاب خاصّه و سیصد و هشتاد و هشت کتاب عامّه نقل نموده؛ و کتاب أمل الآمل فی علماء جبل العامل؛ و رساله در رجعت؛ و رساله ردّ صوفیه که هزار حدیث در آن نقل نموده؛ و رساله در خلق کافر؛ و رساله در تسمیه مهدی-علیه السلام- و رساله اجماع و جمعه؛ و تواتر القرآن؛ و رجال؛ و رساله احوال صحابه؛ و رساله در تنزیه معصوم؛ و هدایه الهدایه و کتاب فصول المهمّه؛ و کتاب عربیه علویه و اللغه المرویه؛ و دیوان شعر قریب به بیست هزار بیت؛ و منظومه در موارد؛ و منظومه در زکات؛ و منظومه در هندسه؛ و منظومه در تاریخ نبی و ائمّه-علیهم السلام.

و جناب سیّد علیخان-قدس الله سرّه- در سلافه العصر فرموده: «علم علم لا- تباریه الأعلام. و هضبه فضل لا یفصح عن وصفها الكلام. ارجت أنفاس فوائده ارجاء الاقطار. و احیت کلّ ارض نزلت بها فکائنها لبقاع الارض امطار. تصانیفه فی جبهات الأیام غرر. و کلماته فی عقود السّطور درر. و هو الآن قاطن ببلاد العجم. ینشد لسان حاله. أنا ابن الآذی لم یخزنی فی حیاته. و لم اخزه لّمّا تغیب بالرجم. یحیی بفضله مآثر أسلافه. و ینشئ مصطبحا و معتقبا برحیق [الادب و] سلافه. و له شعر مستعذب الجنا. بدیع المجتلی و المجتلی. و لا یحضرنی منه الآن غیر قوله ناظما لمعنی الحدیث القدسی:

فضل الفتی بالبذل و الاحسان و الجود خیر الوصف للانسان

أو لیس ابراهیم لما اصبحت أمواله وقفا علی الضیفان

حتّی اذا افنی اللّهی اخذ ابنه فسخی به للذّبیح و القربان

ثمّ ابتغی النمرود احراقا له فهوی بمهجته علی النیران



بالمال جاد و بانه و بنفسه و بقلبه للواحد الديان

اضحى خليل الله جلّ جلاله ناهيك فضلا خله الرحمان

صحّ الحديث به فيالك رتبه تعلقوا باخمصها على التيجان

هذا الحديث رواه ابو الحسن المسعودي في كتاب أخبار الزمان، وقال: «انّ الله أوحى الى ابراهيم-عليه السلام- انك لما [الف 82] سلّمت مالک للضيفان، و ولدك للقربان، و نفسك للنيران، و قلبك للرحمن، اتّخذناك خليلا».

و در قصیده طویله گوید:

لئن طاب لي ذكر الحبايب ائننى أرى ذكر أهل البيت أعلى و أطيبا

فهنّ سلبن العلم و الحلم فى الصّبا و هم و هبوننا العلم و الحلم فى الصّبي

هواهنّ لي داء هواهم دواءه و من يك ذا داء يرد متطبّبا

لئن كان ذاك الحسن يعجبنا فأننا رأينا ذلك الفضل اعجبا

در قصیده دیگر در مدح اهل بیت-عليهم السلام- گوید:

أنا الحرّ لكن برّهم يسترقتنى و بالبرّ و الاحسان يستعبد الحرّ

و در قصیده دیگر گوید:

أنا الحرّ لكن كرق لخود سلبتني سكينه و وقارا

كلّ حسن من الحرائر لا بل من اماء يستعبد الاحرارا

و هوى المجد و الملاح و اهل ال بيت فى القلب لم يدع لي قرارا

و أيضا منه

غاده قد غدت لها حكمه ال عين و أضحت عن غيرها فى انتفاء

بين ألحاظها كتاب الاشارات و فى ريقها كتاب الشفاء

[و در قصیده دیگر گوید:

فروى لحظها كتاب الاشارات] و كم قد روى عن الغزالي

-سلافه العصر، 359، نیز درباره شیخ حرّ عاملی -امل الآمل، 8/1-141، 42-154؛ مقدمة وسائل الشیعه؛ مقدمة هدايه الأّمّه؛ ریحانه  
الادب، 31/2-32.

ص: 343

و کتاب الشفاء عن ريقها يرويه حيث يروى بذاك الزلال

و منه:

مطول الفرع على متنها و خصرها مختصر نافع

و منه:

كأنّ قلبى اذ غدا طائرا مضطربا للغمّ لما هجم

ملامه فى أذنى عاشق أو عربىّ فى بلاد العجم (1) [ب 82]

ص: 344

---

1- پایان نسخه موجود: +سید صدر الدین همدانی. گویا نویسنده می خواسته است ذیل خود بر مجالس را ادامه دهد و لیکن به دلایلی که روشن نیست یگانه نسخه موجود از اثرش به همین جا پایان یافته و ناتمام مانده است.

اشاره

[به زبان ترکی]

[\(1\)](#)

ص: 345

---

1-\*. این سند با اختلافات اندکی در خلاصه السیر، ص 271 آمده است.





الحمد لله العزيز الكريم الذي فتح أبواب الصلح بمفتاح «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ» (1) وارتفع ظلام المصاف و الكفاح بمصباح صباح الفوز و الفلاح و الصّاموه و السلام على رسوله الذي اظهر و اوضح الدين بكمال الإيضاح و انشرح صدر الإسلام بطبيعته السميده إلى الانشراح و على آله و اولاده و أصحابه الذين هم لأشباح الدين أرواح ما فاح نشر الضياء و لاح نور الصّباح.

أما بعد مشييت و ارادت رافع السماء بغير عماد و حكمت قدرت مبتدع البركات عن الأضداد جلّ شأنه عن مشاكله الأنداد. با مدار انتظام احوال عباده منشأ ثبات و دوام عالم ايجاد، پادشاهان با عدل و داد و شهريارانی که به مکارم عادت دارند؛ به بستگی و حسن اتفاق و اتحاد آنها مربوط می باشد.

به مناسبت رعایت فحوای شریف «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (2) سلاطین صاحب شوکت بلندهمت به استناد اصلاح مستوجب برگشت فلاح است. به علّت عزم برگشت از خصومت و دشمنی و قرار دادن تیغ خلاف در غلاف و بیان این که طرفین ارباب مصاف هر یک به دیگری

ص: 348

1- .هود(11) آیه 88.

2- .الانفال(8) آیه 1.

سینه های خود را از کدورت صاف گردانیده است؛ به مصداق: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (1).

بنابراین از طرف این اضعف عباد الله جناب جلالت مآب دین پناه، وزارت سعادت دستگاه، شهنشاہ سلیمان بارگاه، خلیفه الله فی العالمین، صدق مصداق: السلطان العادل ظلّ الله فی الارضین، معاذ اکارم الخواقین، ناصر الاسلام و المسلمین و قاهر الکفره و المشرکین، سلطان البرّین و البحرین، خاقان المشرقین و المغربین، خادم الحرمین الشّریفین، عین الانسان و انسان العین، المؤید بتأییدات الله الملك المستعان و الموقّق بتوفیق الله العزیز المّتان، لا زالت سلسله خلافته ممتده الى آخر الزّمان، و ما برحت اطناب خیام سلطنته مشدده الى انتهاء الدّوران.

فردی که مقرون جلالت ایشان می باشد و به فروغ سعادت مشحونند، جهت حلّ و عقد مسایل ملک و ملّت مأمور و مأذون و از طرف همایون ما بر حسب اختیار در مورد صلح و جنگ اجازه و وکالت مطلقه و نیابت محققه دارند که سپاه نصرت انجामी را در بغداد گذاشته، متوکلا علی الله به ولایت عجم عزیمت داده، با طیّ منازل و مراحل آهنگ حرکت آغاز نموده، زمانی که به منزلی به نام هارونیه وارد گشت، زینت بخش روشنایی تخت گاه عجم در ممالک جم خورشید علم دار، احشم خداوند مکرم معظّم، درّ یکتای بحر تاجداری، زکای آسمان شهریاری، هزبر عرصه شوکت پناهی، گزیده شاهباز اوج شاهی، شاه عالیجاه سعادت دستگاه، خسرو فلک بارگاه، ستاره سپاه اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمک الی السماک و رفع بنیان مجده الی قبه الافلاک، از جانب شریفشان به محضر پادشاه سعادت مند و عظیم الشان نامه هایی را به این حقیر با نامه های ملاطفت آمیزشان توسط قدوه الامرا و عمدہ الکبرا شمس الدین محمد تقی بیک ایشیک آقاسی به طریق سفارت

ص: 349



آمده است. اعلیحضرت شاه در خصوص اصلاح ذات البین و خواهان اصلاح و صلاح جانبین اراده فرموده اند. این مسکین خاموشی آتش جنگ و جدال و رفع غبار حرب و قتال را درخواست نموده و از طرفی جهت عملکرد به آیه شریفه «إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (1) و مأخذ هر مجمل و مفصل قرار داده، برای امن و استراحت بندگان خدا به صلح رضا داده. آنچه لایق دولت طرفین و موافق عرض و ناموس جانبین باشد در خصوص وجه و جبهه به حال صلح داده شود. برای این منظور از طرف شاه و الاجاه فرد قرین الشرف ایشان با یک فرد معتمد امر فرموده اند برای ارسال آن به حضور جم جاه مکتوب فرستاده شده بود. الحاله این بسط و بساط و صلح و صلاح و ربط و ارتباط مصالحه مستوجب صلاح و استقرار موثیق عهود و تعیین احوال مرزها و حدود [خواهد شد].

اما این صلح عاقبت به خیر برای این که به هدایت شرعی محکم و معتبر متکی باشد، از طرف حضرت شاهی وکیل معتمدی ایجاب می نمود تا به انعقاد مصالحه و معاهده مأمور و نامزد و مفوض الیه باشد. شخص ساروخان که به عنوان امارت مآبی و ایالت نصابی و صداقت و عالی شانی و رفیع مکانی را صاحب اند، دام ساعیا برای اتمام مصالح به منزلی به نام ذهاب محل الأمن و الأمان آمده، ضمن ورود به اردوی همایون، بعد از انجام مراسم میهمان نوازی، روز چهارده محرم الحرام عظیم الله تعالی قدره بین الانام سال 1049 از هجرت نبوی با تقدیم افضل الصلوه و التّحیه در یک وقت خرم و ساعات مبارک توأم بوده، در جمع آنانی که در اردوی همایون حضور داشتند از وزرای عظام و میر میران و امرای کرام و آقایان ذو الاحترام:

تفنگچی آقاسی و ینیچری آقاسی و آلتی بلوک آقاسی و سایر بزرگان سپاه و بزرگان لشکر ظفرپیکر باهم به دیوان عالی آمده، مشار الیه به عنوان وکیل

ص: 350

معمد سارو خان با سفیر محمد قلی بیگ به دیوان همایون برده، دسته جمعی نظام احوال فقرا و رعایا و انتظام حال و برای ودیعه های خالق البرایا مقدماتی که صحیح و مجاهده شریفه فراهم شده بود، بدین طریق نتیجه بخش و حسن قبول واقع شده.

با ابراز حجج و براهین از جانب قضایای فی ما بین مورد اجابت قرار گرفته، امضا شد که عبارتند از:

در ایالت بغداد، جستان و بدره و مندلیچین و در تنگ و درنه به پادشاه باسعادت ما تعلق گیرد. و از مندلیچین تا ورود به در تنگ محال صحرايي، از این طرف ضبط شود. و از طرف طاق شاه که متعلق به در تنگ و رندیه به نام سرشیل محل تعیین شود. و از محلات اردجان ضیاء الدین و هارونی به حضرت شاه گردون وقار متعلق شود. و گردنه ای که به شهر زوله می رود، مرز شناخته شود. و قزلبه قلعه و توابع آن به جانب شاهنشاهی و ایالت مهربان و توابع آن از طرف شرق تصرف شود. در سرحد وان از جانب توقور باکو و قارس و از طرف قلعه هایی به نام معادر شامل مواد مذکور شود. آخسقه و قارس و وان و شهر زول و بغداد و بصره و سایر مرزهای بصره قلعه هایی در داخل آن باشند. و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبال مادامی که دخل و تعرض نشود، از طرف حضرت پادشاهی حالتی سبب وحشت نشود. این جانب از طرف پادشاه باسعادت و بزرگوارمان این صلح را مقبول گرفته، از طرف همایونشان خلاف عهد و میثاق به مرزهای طرف دیگر تعرض نخواهد شد. تجار هر دو طرف و مسافران رفت و آمد کرده و برای تقویت دوستی این وثیقه مشتمل الحقیقه وکالت نامه و نیابت محققه نوشته شده، به حضور شوکت پناهی شاهی ارسال می شود و به مجلس دیوان شامخ دولت پناهی ابلاغ می شود که این شروط و عهود مرقومه معتبر شناخته شده و به استناد مفهوم نصّ شریف «لا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ

تَوَكِّدِهَا» (1) آن طوری مفهومش کما هو حقّه هرچه قدر رعایت شود حضرت پادشاه دولتمند و باعظمت ما به استناد نصّ «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (2) متابعت خواهد شد. باذن الله الملك العلام. این صلح خیر تا روز آخر القیام ثابت باشد. «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» (3). الحمد لله وحده و الصّلموه على من لا نبی بعده أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا. أضعف عباد الله المکرم مصطفی وزیر اعظم.

ص: 352

1- التّحل (16) آیه 91.

2- الاسراء (17) آیه 34.

3- البقره (2) آیه 181.

\*آیات قرآن\* احادیث، اخبار و مأثورات \*ابیات و مصراعهای فارسی و عربی\* نام کسان

\*نام کتابها و رساله ها\* نام جایها، طوایف و فرقه های مذهبی

ص: 353



آتاه الله الملكَ والحِكمه، 117

إذا أردناه أن نقول له كُنْ فيكون، 336

إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا، 65

أقربت الساعه وأنشق القمر؛ 261، 264

الآيات لقوم يعقلون، 68

الحيثات للحيثين والحيثون للحيثات والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات، 66، 78

الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب، 3

الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح، 10

فأما لله مائة عام ثم بعثه، 42

إنا جعلناك خليفة في الأرض، 117

إنا لا نضيع أجر من أحسن عملاً، 328

إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة، 74

إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة، 296

إن الله يأمر بالعدل والإحسان، 118

إن المتقين في مقام أمين، 4، 241

أن تبتغوا بأموالكم محصنين غير مسافحين فما استمتعتم به منهن فاتوهن أجورهن فريضه ولا جناح عليكم فيما تراضيتن، 234

إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا، 54، 55، 56

إنه ليس من أهلِكَ إنه عمل غير صالح، 67

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، 65،70

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، 117

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ افْتَدَاهُ، 15،65

أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، 50

أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَفَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، 319

أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ، 96

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ، 79

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، 96

إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ، 307

تَجْرِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ، 65

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، 82

جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، 303

جَنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، 47

رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، 306

رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، 328

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا، 122

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، 117

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ، 50

فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ، 204

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، 51

فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، 237

فَأَنكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، 237

جَعَلَهُ دَكَّاءَ، 199

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، 304

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ، 51

فَقُطِّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، 26

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، 233

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، 65

ص: 356



فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، 13

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً، 234

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ، 82

فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأْتَمَّا إِنَّمُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ، 119

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، 75

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ، 65

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، 20

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، 108

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، 52

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، 72

لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، 237

لَا أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، 82

لِأَسْجَدَ لِيَسْرَ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ، 318

لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، 328

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفَعَّلُ، 320

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، 65، 73

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، 108

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، 109

مَلَّةً أَيْبِكُمْ، 32

وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، 237

وَاللَّهُ يَحِقُّ الْحَقَّ...، 72

وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، 3

وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ، 52

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، 118

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، 117

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، 9

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، 237

ص: 357

وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ، 117

وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، 118

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، 81

وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ، 108

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، 50

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، 269

وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، 34

وَ قَرْنَ فِي يُبُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ، 78

وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ، 66

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَتَّخِجُوهُنَّ إِذَا اتَّيَّمْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، 237

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، 117

وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، 82

وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ...، 322

وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ، 322

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، 68

وَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، 34

وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، 70، 65، 8

وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، 71

وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، 212، 50

وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ، 75

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، 204

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، 4

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَزْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، 75

يس، 202

يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ...، 64

ص: 358

## احاديث، اخبار و مأثورات

إيتوني بقرطاس أكتب لكم شيئا لن تصلوا بعده، 70

البليّة إذا عمّت طابت، 76

إذا اراد الله برعيّه خيرا جعل لها سلطانا رحيمًا، 136

إذا جاءت الحقيقه بطلت الشرايع، 339

اربعه لا يشبعن من اربعه:....، 15

اعرفوا منازل الرّجال [منا] على قدر رواياتهم عنّا، 14

اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنّا، 14

اللّهم ارحم خلفائي. قيل يا رسول الله. و من خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى يروون حديثي و سنتي و يعلمونها الناس بعدى، 13

انّ احاديثنا صعب مستصعب، 34

انّ الدين اتّما هو معرفه الرجال، 14

انّ الرّجل غلبه الوجع و عندنا كتاب الله حسبنا، 70

انّ القائم اذا قام قال الناس انّي يكون هذا قد بليت عظامه منذ دهر طويل، 42

انّ الله أوحى الى ابراهيم-عليه السّلام- اذك لّمّا سلمت مالک للضيفان، و ولدك للقربان، و نفسك للنيران، و قلبك للرحمن، اتخذناك

خليلا، 343

انّ الله قال ادخلوا الأرض المقدّسه التي كتب الله لكم، يعنى الشام، 17

انّ الله لّمّا خلق الأرواح اختار روح أبى بكر، 58

انّ الله يتجلّى للنّاس عامّه و لأبى بكر خاصّه، 57

انا و ابو بكر كفرسى رهان، 58، 221

انّ عليّا منّى روحه من روحى و طينه من طينى و هو اخى و انا اخوه و هو زوج ابنتى فاطمه سيّده نساء العالمين من الاولين و الآخرين و ان

منه امامى امتى و سيّدى شباب أهل الجنّه الحسن و الحسين



و تسعه من ولد الحسين تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملأت الأرض ظلما و جورا، 31

اوحى الله الى موسى ان احمل عظام يوسف من مصر قبل ان تخرج منها الى الأرض المقدسه بالشام، 17

او لست صاحب سرّك؟، 336

أصل الوليّ الذي هو أولى، أى أحقّ و مثله المولى، 56

أعربوا أحاديثنا فأنا قوم فصحاء، 222

أفضل الأعمال أحزمها، 84

الحقيقه كشف سبحات الجلال من غير اشاره، 337

أنا النقطه تحت الباء، 6

انّ العدل و التّوحيد علويان، و الجبر و التّشبيه أمويان، 315

أو مثلك يخيب سائلا، 337

تخلّقوا بأخلاق الله، 145

جذب الاحديه لصفه التّوحيد، 339

جهّزوا جيش أسامه لعن الله من تخلف عنه، 71

حربك حربى، 78

خرج علينا منادى رسول الله (ص) فقال إنّ رسول الله (ص) قد أذن لكم أن تستمتعوا يعنى متعه النّساء، 238

خرج علينا منادى رسول الله -صلى الله عليه و سلّم- قد أذن لكم فتمتّعوا، 238

الخير فيما وقع، 125

دخلت على التّبيّ و اذا الحسين على فخذه و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و هو يقول أنت سيّد بن سيّد أنت امام بن امام ابو الأئمّه، أنت حجّه بن

حجّه أبو حجج، تسعه من صلبك تاسعهم قائمهم، 31

دونه بيض الأنوق، 304

رفع القلم عن الصّبي حتّى يبلغ و المجنون حتّى يعقل، 82

زدني فيه بيانا، 340، 339، 338

زينوا مجالسكم بذكر علي بن ابي طالب، 54

سئلت ابا عبد الله هل في كتاب الله مثل القائم؟ فقال: نعم، آيه صاحب الحمار: فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، 42

ستطلع الشمس من مغربها على رأس ثلاثمائة، 32

السلطان العادل كالمطر الهاطل، 20

السماء للملك الجبار و الأرض لبني المختار، 251

ص: 360



عرفت أنّ أصل الدين معرفه الرجال، 14

عرفت ربّي برّبّي، 337

علماء امتي كانبيا بني اسرائيل، 252

علمه الذي يأخذه عمّن يأخذه، 13

عليّا وليّ الله، 43

فأنا الله الذي لا اله الا أنا لا أسئل عمّا فعل و الخلق مسؤولون، 317

الفتنه نائمه لعن الله من يقظها، 118

فخرجت عنه و لم تتكلم معه حتى مات، 74

كان-عليه السلام-اذا اشتاق الى الجثّه قبل شبيهه أبي بكر، 57

كالشمس في رابعه النهار، 253

كفرسى رهان، 221، 59، 58

كلام الملوک ملوک الكلام، 69

كمال الاخلاص نفى الصفات عنه فلمّا بلغ السالك الى هذا المقام صار علمه عينا و توحيده حقًا و معرفته شهودا و عيانا لا علما و بيانًا،

338

كيف انتم إذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم، 29

لا تسبوا عليّا فانه ممسوس في ذات الله، 337

لا تشبع العين من نظر و لا السمع من خبر و لا الأرض من مطر، 15

لا تظننّ بكلمه خرجت من أخيك شرًا و أنت تجد لها للخير محملا، 312

لا تقولوا من أهل الشام، و لكن قولوا من أهل الشوم، هم ابناء مصر، لعنوا على لسان داود و جعل الله منهم القرده و الخنازير، 19

لا خير فيما وقع، 125

لا مهدى إلا عيسى بن مريم، 30

لا يتقضى الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي، 28

لعن الله الظالمين لآل محمد من الأولين والآخرين، 24

لقد اوحى الله تعالى الى موسى أن يخرج عظام يوسف من مصر، الى أن قال: فلما اخرجته طلع القمر فحمله الى الشام فلذالك تحمل أهل الكتاب موتاهم الى الشام، 18

لما قتل الحسين (ع) بكت عليه السماوات السبع والأرضون السبع وما فيهنّ وما بينهنّ و من يتقلّب في الجنّة والنار و ما لا يرى إلاّ ثلاثه اشياء: البصره و دمشق و آل الحكم بن العاص، 19

ص: 361

لم سمى القائم؟ قال: لأنه يقوم بعد موت ذكره، 42

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا، 341

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلا - من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي و اسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملأت ظلما وجورا، 31

لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله فيه رجلا من عترتي [وفي روايه]: من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملأت جورا، 28

لو لم يبق من الدهر إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم وبعث فيه رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملأت جورا، 28

ليس وراء عبّادان قريه، 341

ما الحقيقه؟، 336

ما صبّ الله في صدري شيئا إلا صبّه في صدر أبي بكر، 57

ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر، 3، 207

ما لك والحقيقه؛ يعنى أين أنت من ذلك المقام حال كونك فى مقام القلب واقفا مع وجودك، 336

مت بالاراده تحيى بالطبيعه، 203

متعّتان كانتا على عهد النبي (ص) فنهانا عنهما عمر فانتھينا، 236

متعّتان كانتا على عهد رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وأنا أمنع منهما و أعاقب عليهما، 236

محو الموهوم مع صحو المعلوم، 338

من آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله، 74

منا أهل البيت اربعة منا السّفاح و منا المنذر و منا المنصور و منا المهديّ، 32

من اغضبها فقد أغضبني، 74

من أعان ظالما فقد سلّطه الله عليه، 132

من كنت مولاة فعلى...، 6

من تعود أن يصدّق من غير دليل فقد انسلخ عن الفطره الانسانيّه، 78

موتوا قبل أن تموتوا، 203

المهدىّ رجل من ولدى وجهه كالكوكب الدرّى، 29

المهدىّ من عترتى من ولد فاطمه عليها السّلام، 28

المهدىّ منّى اجلى الجبهه اقنى الانف يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملأت ظلما وجورا ويملك سبعا وستين، 28

ص: 362

أنزلت متعه النساء في كتاب الله وعملناها وفعلناها مع النبي -صلى الله عليه وسلم- ولم ينزل القرآن بحرماتها ولم يمنع عنها حتى مات،

238

نعم استمتعنا على عهد رسول الله -صلى الله عليه وسلم- وابي بكر وعمر، 238

نعوذ بالله منه فاعتبروا يا اولى الألباب، 66

نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره، 340

واجعل لي وزيرا من أهلي عليا أخي، 57

وإذا اراد الله برعيه خيرا جعل لها سلطانا رحيمًا، 136

وان من الشعر لحكمه، 198

والله أعلم بسرائر الانباء وبواطن الأسماء وبيده ملكوت الأشياء، 205

والله هكذا أنزله الله -عزّ وجلّ- ثلاث مرّات،، 235

وسمى القائم لانه يقوم بعد ما يموت انه يقوم بأمر عظيم، 42

وكذب الواقفون منه، 39، 33

ولا تنظر الى من قال وانظر الى ما قال، 217

ولا خطر على قلب بشر، 3

ولا يحلّ مال امرء مسلم الا عن طيب نفسه، 66

الولد سرّ أبيه، 280

ولكن يرشّح عليك ما يطفح منّي، 337

ولله على الناس الحجّجّه البالغه، 217

هتك الستر لغلبه السرّ، 338

هل الدين الا معرفه الرجال؟، 14

هي حلال، 238

يا ابا خالد ان أهل زمان غيبته و الفائلين بامامته و المنتظرين لظهوره.أفضل من كلّ أهل زمان لانّ الله [تعالى ذكره] اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت [به] الغيبه عندهم بمنزله المشاهده و جعلهم فى ذلك الزّمان بمنزله المجاهدين بين يدى رسول الله-صلّى الله عليه و آله و سلّم-بالسّيف أولئك المخلصون حقًا و شيعتنا صدقا و الدّعاة الى دين الله سرا و جهرا، 14-15

يا حميرا هل شبعت، 80

يا على اعجب النّاس ايمانا و اعظمهم، 14

يا على أنت متّى بمنزله هارون من موسى، 57

ص: 363

يا موسى! أشكرني حقّ شكرى. قال: لا أقدر عليه. قال عزّ من قائل: الآن شكرتني، 304

يخرج الرجل من الدّيلم يملأ الجبال و السّهل و الوعور خوفا و مهابه و يسرع النّاس الى طاعته البرّ و الفاجر و يؤيّد هذا اللّذين، 23

يخرج بقزوين رجل اسمه اسم النّبي يسرع النّاس الى طاعته المشرك و المؤمن يملأ الجبال خوفا، 24

ص: 364

آبی که نگشت همرو رود قوی در خاک فروشد و به دریا نرسید،

337

آتشی بر خرمینِ موسی فتاد دینِ مسیح از دم او شد به باد،

5

آدم و نوح و خلیل و انبیای حق تمام گرچه می کردند در ظاهر به هر امری قیام،

6

آفتابی است چشم بد زو دور آسمانی است پرکواکب و نور،

8

الهی به شاهی که دین پرور است که سردارِ دین است و دین را سر است،

210

آن امام بحق ولی خدا اسد الله غالبش نامی،

309

آنچه باشد جمله اسماء، اندرو پیدا علی است،

5

آن راه که از حال سهیلی است جمیل از میل در او به که نمایم تعجیل،

60

آن فلک رتبه سید سندی که چه اویی نبود مستندی،

226

آن کوبه جز تو بعد نبی پیشوا گرفت باشد چو آن کسی که به مصحف گزید دف،



آن نبی سیرت و ولی فطرت که عدیش به دهر بود عدیم،

248

آیت الله قدرت الله بود و هم «زیتون» و «تین» صاحب میسم، خدیو دین امیر المؤمنین،

6

\*1

ابکی الی الشرق ان كانت منازلکم من جانب الغرب خوف القیل و القال،

206

ابن عم مصطفی، سلطان «او ادنی» علی است،

6

اثری به ز سخن نیست پس از اهل سخن چارطاقی است رباعی به سر تربت ما،

220

احتیاج آرزوها برطرف خواهد شدن دهر چون فردوسِ اعلی بوی جان خواهد گرفت،

36

ص: 365

اذا انقض منكم كوكب لاح كوكب به ظلمات الجهل يجلى ظلامها،

296

اذا تليت في الناس آيات ذكركم لها سجدت أختارها و طغامها،

296

اذا كنت لا تنفى عن النفس ضيمها فأنت لعمر القاصر المتناول،

254

اذا ما رضيت الذلّ في غير منزل فأنت الذي عن ذروه العزّ نازل،

254

از آن كعبه شد قبله گاه سجود كه آنجا على آمد اندر وجود،

208

از ایشان بود کارِ دین را نظام به ایشان بود دین و ملّت تمام،

210

از برای «انما» «بلغ» بیان ایزد نمود رتبه اش را مصطفی در کنت مولاہ فزود،

6

از خراسان میر شمس الدّین علی آمد برون راست می گوید عراقی، کز خراسان، آفتاب،

251

از غم عشقِ که، و تاریخِ چیست گفت ز عشقِ پسرِ باسلیق،

167

از غیر صد هزار خدنگِ جگر شکاف وز من به انتقام یکی خشمگین نگاه،

194

از کتان و سمور بیزارم باز میلِ قلندری دارم،

از کلامِ حق و قولِ مصطفی گویم خیر آنچه از امروز تا آخر زمان خواهد گرفت،

36

از گنهکارِ مُحَبِّس کی کُشد حق انتقام هرکه باشد در ولایش خلد را گیرد مقام،

7

از ملک و ملوک ما درین بیت جلیل کاراسته صد بلده ز آیینِ جمیل،

60

ازو گرگ پُرفتنه اندیشه کرد شبانی به دوران او پیشه کرد،

26

ازین ساقی ای شهریار زمان ز جام وز می توبه کی می توان،

190

ازین شش رباعی که کلکم نگاشت برای جلوسِ خدیوِ جهان،

59

اساسِ لهُو نمائند به جا به دولتِ او ز پا فسوق درافتد، گند ز بیخ فجور،

11

اسرار برون می نتوان داد وگرنه در کوچۀ ما هست خبرها ز شررها،

199

اسیرِ کاکل و زلفِ بتان مکن خود را که روزگار شود بر تو تیره چون شبِ تار،

218

اضحی خلیل الله جل جلاله ناهیک فضلا خله الرحمان،

343

افسر فضل افتاد و بی سرو پا شد شرع،

274

افسوس ز مقتدای دوران،

274

اقتت یا بحر فی البحرین فاجتمعت ثلاثه کن أمثالا و أشباها،

267

اقول بالخدخال حین اذکره خوف الرقیب و ما بالخدّ [من] خال،

206

اگر باز قهرش گشاید کمین پرد نسرِ طایر ز چرخ برین،

26

اگر بر سنگ خوردی نعلِ شبرنگ وزان خوردن شراری جستی از سنگ،

177

اگر بی مهر شد پستانِ گردون چرا بخشد ترا شیر و مرا خون

311

ص: 366

اگرچه بر سرِ بازارِ عشقِ رسوایی مرا همیشه زیان بر سرِ زیان آید،

182

اگرچه در چمنِ دهر از کشاکشِ چرخِ چه خاک راه شدم پای کوبِ هر خس و خار،

218

اگرچه طاعتِ این شیخکانِ سالوس است که جوشِ ولوله در جانِ انس و جان انداخت،

309

اگر در تیغِ دورانِ رخنه [ای] هست چرا بُرد ترا ناخن مرا دست،

311

اگر روی تن از طریق نیاز نگردد ز پابوسِ او سرفراز،

26

اگر ساغر کند دشمن و گر دوست به طاقِ ابروی [ی] مردانه اوست،

185

اگر سلسبیل است اگر کوثر است سبیلِ ره آلِ پیغمبر است،

210

اگر عدل است در دریا و در کوه چرا تو در نشاطی من در اندوه،

311

اگر مشکلی گرددت مُنْجَلی زیادِ علی دان و نادِ علی،

209

الامام ابن الامام ابن الامام قطب ارباب المعالی و الکمال،

277

التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشتِ ازژن کرده است،

الثامن الضامن الجنات أجمعها يوم القيامة من جود لزوار،

الهي به مستان صدر صفا ملالت پسندان شهيد وفا،

اما پسند صاحب ايران نمى شود تا با من است اين هنر و اعتبارگاه،

اما چورفت بي ادبيها ز حد فزون تاديب خصم واجب شرعى است گاه گاه،

امام الورى طود النهى منبع الهدى و صاحب سرّ الله فى هذه الدار،

امام الهدى لاذ الزمان بظلمه و ألقى اليه الدهر مقود خوار،

امام عالم و عادل كه گشته او مستور ز دیده ها ز برای مصالح جمهور،

امروز بگردیده تن اهل جهان بی رنج ز کاردانی شاه صفی،

امير عرب، شهریار عجم وصی نبی، شاه مولد حرم،

انا اذا ما فته نلقاها نرد اوليها على آخريها،

انا من اهوى و من اهوى انا نحن روحان حللنا بدنا،

308

اندكى پيش تو گفتم غم دل، ترسيدم كه دل آزرده شوى ورنه سخن بسيار است،

80

ان شئت اقص قصه الشوق اليك ان جئت الى طوس فبالله عليك،

277

ان عدّ ذو فضل و علم زاخر فهم لعمري القاده العلماء،

223

اوقهارت گوید و من غفارت يا رب به کدام نام خوش داری تو،

178

اولين نوباوه صاحب قرآن عباس شاه،

103

ايا ترجمان و زمان را امام وصی پيمبر عليه السلام،

208

ص: 367

ای از تو بر اهل تخت و اکلیل سبیل گر ذکر جمیل است و گر قدر جلیل،

159

ای بر اوراقِ فنا میم ممت غضبت را گره پیشانی،

176

ای ختمِ رسل دو کون پیرایه تست افلاک یکی منبرِ نه پایه تست،

286

ای عزیزان شوروغوغا در جهان خواهد گرفت غصّه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت،

34

ای فقرِ تو نوربخشِ اربابِ نیاز خرم ز بهارِ خاطرت گلشنِ راز،

310

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو [و] سوسن آزادی کنید،

57

این ساعی اگرچه باشد از خس قلیل بی دانایی و راه علم و تحصیل،

60

این مصارع پی جلوس شریف با حساب آوریش آسان است،

133

این نورِ دو دیده جهان افروزم رفتی تو و چون شبِ سیه شد روزم،

165

ای نور دیده دورِ ظهورِ ولایت است دفتر در آب شوی، چه جای حکایت است،

262

أسفا لفقد ائمه لفواتهم ایدی الفضائل و العلی جذاء،



أقصر حسين فلا تحصى فضائلهم لو أنّ في كلّ عضو منك ألف فم،

أنا الحرّ لكن برّهم يسترقني وبالبرّ والاحسان يستعبد الحرّ،

أنا الحرّ لكن كرق لخود سلبتني سكينه ووقارا،

أوعد ذو كرم وفضل شامخ فهم لعمرى السّاده الكرماء،

أو ليس ابراهيم لما اصبحت أمواله وقفا على الضيفان،

### \*ب

بارِ دگر نه از لب و بس از صميم قلب تجديد توبه می کنم اما به دست شاه،

بازم ز يار وعده دیدار می رسد دل در طپیدن است مگر يار می رسد،

باش تا سرِ او شود پیدا باش تا کارِ او رسد به ظهور،

بالمال جاد و بانه و بنفسه و بقلبه للواحد الديان،

بانی عدلت اگر پوشاند بر جهان خلعت آبادانی،

باید نواخت فرقِ خران را به چوب دست بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه،

ببست دیده مجنون ز خویش و بیگانه چه آشنا نگهی بود چشم لیلا را،

بحران ماؤهما فرات سائغ عذب و فیه رقه و صفاء،

بحر علم و محیط تقوی عادل با درک ملک فلک مکان شاه صفی،

بدان دست با لطف و با آب و تاب که وی بُرد سر پنجه از آفتاب،

بدان ساقِ سیمین که بر ماهتاب بسی طعنه زد چون به شب آفتاب،

189

بدان کوه افتاده زیر از کمر هویدا بدان مهر و قرص قمر،

189

بُدعملی کرد وز منصب فتاد گفتمش: ای با غم و محنت رفیق،

167

بده ساقی آن می که آرم چو شور به آهی زخم آتشِ لا به طور،

190

بده می که بزم است آرام دل حرام است بی جام در کام دل،

190

بدین سان که از هردو مصرع زدند بهم خالداران دم از اقتران،

59

بر آب ار نهد مهر اقلیم گیر بماند چه طمغا به روی حریر،

26

بر آشیانه بلبل نسیم پا زد و گفت که خان مان اسیران خراب می باید،

178

بر آوری ید بیضا شها چُه بعد ازین فتد چه نور تجلّی به جان موسی طور،

12

بر حساب رشک دارد مدّعی خوش صحبتی است رشک می برده است بر حسرت کیش دیار هم،

182

بر گریه های مستی من شب سبوی می خندید آن قدر که شکم بر زمین نهاد،

بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است بگذار مرا تا به تمنای تو میرم،

بزرگان که در بارگاهید و شاه کند بر همه او ز رحمت نگاه،

بساز آن چنان کار دنیا مرا که حاصل شود کارِ عقبی مرا،

بسافالی که از بازیچه برخاست چو اختر می گذشت آن فال شد راست،

بسر بایست رفتن در طریقِ کربلا ای دل که تا یابی طوافِ پادشاه دین و دنیا را،

بعد از آن از «آل یس» سروری پیدا شود مذهب و ملت از و نام و نشان خواهد گرفت،

بعد از آن شاهی کند فرزند او پنجاه سال طاوهاسب هم ز نام او نشان خواهد گرفت،

بعد از آن فرزند او باشد دگر فرزند او از حدودِ روم تا هندوستان خواهد گرفت،

بعد از آن هم اسمِ جدّ خویش باشد دیگری زر ز نامش سکهٔ صاحبِ قران خواهد گرفت،

بعد ازین از پیِ آسایشِ خویش جغد برد طمع از ویرانی،

بعدِ چهل سال آن شهنشاهی که نامش برده شد زین جهان منزل سوی دار الجنان خواهد گرفت،

35

بفرمای لطف ای شه نامدار که گاهی بگیرم می و دستِ یار،

191

بگذار که دستِ دل بگیرم زین وادیِ پرخطر برآرم،

179

بگوئید با شاه ازین مستمند می از توبه تا کی بینم به بند،

190

بُود آفتابِ سپهرِ کمال الهی کمالش نبیند زوال،

22

بود در مجلسش به علمِ یقین بحث از مذهبِ ائمه دین،

253

بُود نامهٔ فتح در مشتِ او کلیدِ درِ خیر انگشتِ او،

209

ص: 369

بوده است درین کهنه اساس عالی بر کلّ ممالک اعلیٰ، دست قوی،

97

به آن تارِ کاکل که دل کرد بند به گیسو که جان راست زو صد کمند،

189

به آن تازه رس سبزه نوبهار که سیراب گردید از شهد یار،

189

به آن قبله پای تا سر قَسَم به قامت کزو شد بلاها عَلم،

189

به آن مردمِ مستِ ناوکِ فکن که در نرگسِ ناز کرده وطن،

189

بهار است شاها بگو دور می کنم عمر چون لاله مست طی،

190

بهار است و نوروز و ماه عَجَب بُود موسمِ عیش و جوش و طرب،

190

به اشکی که ما را چه طوفان شده به آن آه کاتش به دوران زده،

189

به اقبالِ شه شد پر از گل جهان گلستان ز گل طعن زد بر جنان،

190

به او داده بیچون ز روزِ اَلست بغیر از نبوت، دگر هر چه هست،

209

به ایمانما چشمِ مست سیاه به دلهای خون کرده آن نگاه،

به باد قهر دهد خاکِ طاغیان بر باد به آبِ تیغ نشانند شرارِ اهلِ شرور،

11

به باقر به جعفر، دو شاهِ حلیم به خویی که دارد سمی کلیم،

189

به پاس داری نامحرمان ز بهرِ اِناث در آب و آینه پیدا نمی شود ذکور،

11

به پاکّی باقر، امامِ انام سمی محمّد علیه السّلام،

210

به پر رفته خاکِ درش جبرئیل زده آب از چشمهٔ سلسبیل،

210

به پیمانۀ پیمایِ تقوی شکن به آن جامِ سرشارِ دانا فکن،

189

به تاجِ مهرِ علی سربلند گردیدم ز آسمان گذرد گر سرم، عجب مشمار،

218

به تخمیرش ید الله چون فروشد نم فیض آنچه بُد، در کارِ او شد،

284

به تسیحِ زهد و به زتارِ کفر به علمی که باشد سزاوارِ کفر،

189

به جاسوسان سپرده راه پرویز خبردار از شمار کام شبدیز،

177

به جامِ میِ وحدتِ متقی به مستی از آن بادهٔ عاشقی،

189

به جایی رسانید در قَدَر پای که از دستِ قدرت سرشتش خدای،

209

به جایی که شرمنده اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا،

81

به جرمِ عشق مرا گر کُشی چه خواهی گفت جوابِ خونِ رفیقی که بی گنه بوده است،

82

به چینِ جبینی که چیش نکوست به محرابِ ابرو که ایمان از اوست،

189

به حرفم تا نهد گوشی، زبان از گفتگو بستم،

304

به حزنِ بتول از دوامِ ستم به خُلُقِ حَسَن آن امامِ امَم،

188

ص: 370



به حقّ تقی سرورِ اتقیا طفیلِ رهش طارمِ کبریا،

210

به حقّ حسن رهنمای بشر امامِ زمانِ عقلِ حادی عشر،

211

به حقّ حسن رهنمای زَمَنِ دلیلِ حقایق به وجهِ حَسَن،

210

به حقّ حسین آن اسیرِ بلا گلِ گلشنِ روضه کربلا،

210

به حقّ رضا قبله هشتمین درش قبله آسمان و زمین،

210

به حقّ تقی قدوه المّتّین امامِ بحق، قطبِ دنیا و دین،

211

به حلمِ رسولِ خدای جلیل به ساقی کوثر امامِ جمیل،

188

به خشمِ ار زَنَدِ حمله بر روزگار ز هم بگسلد تار لیل [و]نهار،

26

به خون دیده نوشتیم بر درودیوار که چشم لطف ز ابنای روزگار مدار،

217

به دریا اگر بنگرد از عتاب زنده آتش از شاخِ مرجان در آب،

26

به دل نباشدشان ذره [ای] از مهر خدا اگرچه لاف محبت زنند لیل و نهار،

به دهر آنچه هست از خفی و جلی طفیلِ علی دان و آلِ علی،

بهر این فرعونِ امت، ذو الفقارش چون عصاست چون تورا مولا بود فکرت، ز دشمن غم چراست،

به روز حشر جحیم و جنان به دستِ تو است یکی عذاب نمایی، دگر کنی مسرور،

به روی کزو گلستان ارم چو لاله شود شعله بار الم،

به روی که جوشد ازو آفتاب به نازی که از جان برد صبر و تاب،

به ریحانی خلد طیب حسین به زین العباد اعد خافقین،

به زتاری بی تار زلف سیاه به جعدی که زد تکیه بر مهر و ماه،

به زین العبادِ گرامی صفات که شد نوح کشتی بحرِ نجات،

به ساقی کوثر که آنجا مدام ز باده به گردش گذارید جام،

به سر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف بر این گواه بود ذات عالم الاسرار،

به سیبِ زنخندان که او دل ربود به یک دانه خالی که بر او فزود،

189

به شاه امین مهدی آن مقتدا که بارد ز رأیش به عالم صفا،

189

به صدق و صفایی که با صادق است که بر نور صبح صفا سابق است،

210

به عفو حسن شاهِ عسکر لقب عمیدِ عجم مقتدای عرب،

189

به فرقِ چرخ بُود خاکِ پای او چون تاجِ غبارِ موکبِ او بهر دیده هاست ضرور،

11

به فرمانِ حق روز و شب کردگار بُود حکمِ او حکمِ پروردگار،

209

به قهر و محبت به جور و جفا به حقّ مروت، به عین صفا،

189

ص: 371

به کاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر به هند به خاکم کنی وگر به تبار،

191

به کسم نماند دیگر سرِ برگِ آشنایی که نیرزد آشنایی به مشقتِ جدایی،

220

به کف برقِ تیغش که لامع بود بر اعدای دین نصّ قاطع بود،

26

به گردن بلندان و گردن کشان سر زلف بر پای دامن کشان،

189

به ماهتاب چه حاجت شبِ تجلی را،

40،203،253

به محشر گر پیرسندت که حاتم را چرا کشتی سرت گردم چه خواهی گفت، تا من هم همان گویم،

180

به موسیٰ کاظم امام سلیم که بودش تجلی حق چون کلیم،

210

به مهد کرد تکلم: منم ولی خدا مراسم امر ولایت ز حال تا به نشور،

11

به مهدی و هادی که بر راه اوست اگر چشم دشمن وگر چشم دوست،

211

به مهر او چو عقیق یمن بود معروف برند دست بدستش ز گرمی بازار،

218

به ناخن از تن خود استخوان برون آرم که ناوک تو مبادا بر استخوان [آید]،

به نازی که جانِ گل از او شکفت به چین چین زلفی که ایمان بُرُفت،

به هر جمعیتی وصلِ تو جویم لعلّ الله یجمعنی و ایتاک،

به هشتم امام آن امامِ مبین به زهدِ تقی و تقی، شاه دین،

به یک ساغرِ باده ام بنده کن مرا چون مسیح از دمی زنده کن،

بیا ساقیا کز غم افسرده ام بده آب خضرم که دل مرده ام،

بیا ساقی اگر می نیست فکرِ مومیایی کن که در طالع شکستی دیده ام مینای خالی را،

بیا ساقی ای سروِ بستانِ من گلِ جعفری گلستانِ من،

بیا قاسمی ساحری ساز کن در گنجِ اندیشه را باز کن،

بی پاره جگر نرود آه من به چرخ زین لعل پاره ها طبقِ آسمان پر است،

بی تویی وفا گمانِ دلِ مهربان ندارم تو کجا و مهربانی، به تو این گمان ندارم،

بیض متی رکعت فی کفه سجده لها رؤس هوت من قبل للصنم،

268

بیع می کرد جهان را به من و در عوضش کفِ خاکی ز درِ شاهِ خراسان می خواست،

192

بین ألاحظها کتاب الاشارات و فی ریقها کتاب الشفاء،

343

\*پ

پادشاهها! سلک لولوی نفیس آورده ام هدیه از کانِ گرامی بازجوی و گوش دار،

188

پادشاهی در جهان بازیچه گشت کوری چشم شهان دستور شد،

134

ص: 372

پرتوِ عمر چراغیست که در بزم وجود به نسیم مژه برهم زدنی خاموش است،

102

پروای انتقامِ اعدای نمی کنم بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه،

194

پیاده رفت و شد تاریخِ رفتن «ز اصفهان پیاده تا به مشهد»،

84

پیش و پسی بست صفِ کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا،

286

پی مهر دارایی آن جناب فلک خاتم آید نگین آفتاب،

26

\*ت

تا ابد بارور میوه فضل اند و هنر تا خس و خار که در روضه اردو بادند،

187

تا بُود باقی حسابِ روزهای ماه و سال وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار،

188

تا به توفیقِ ایزد داور وز عنایاتِ احمد و حیدر،

253

تاجِ سر عقلِ زیب ملک و گل داد در بحرِ دنیی و دین شاه صفی،

97

تاریخِ توبه دادن شد توبه نصوحا سر الهی است این منکر مباش این را،

52

تا کلکِ تو در نوشتن اعجازنماست بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست،

172

تا کی قفا ز شیشه خورد سنگِ دل شکن تا کی به شعله طعنِ زبونی زند گیاه،

194

ترحل عن دار الهوان ولا تكن الى العجز ميالا فلاساد مايل،

254

ترسا بچه ایست آتش افروزِ کنشت کآتش زده در خرمنِ صد حورِ بهشت،

281

تعرف شکوک الجهل عند ظهوره كالحق وقت حضور آل محمد،

295

تورا از شیره جان آفریدند مرا از داغِ حرمان آفریدند،

194

تو طور من همه دانی و بگذری به تغافل هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی،

183

تیره چون روز تیره روزانم نکنند هیچ کس فروزانم،

207

\*ث

ثلاثة أنت انداها و اغزرها جودا و اعذبها طعاما و اصفها،

267

ثم ابتغى النمرود احراقا له فهوى بمهجته على النيران،

342



جل الّذی اختار فی طوس له جدثا فی ظل حام حماها نجل أطهار،

331

جماعتی پی تسخیرِ ابلهان کوشند کلاه و خرّقه و عَزَمَزَنْد همچو حمار،

217

ص: 373

جمله اشیا شده پیدا ز تو نور وجود است هویدا ز تو،

4

جمیع پیرو حلاج [و] بایزید و جنید تمام بی خبر از شرع احمد مختار،

218

جوادی به مردانگی و یلی نبود و نباشد به غیر از علی،

22

جود تو بگرفت کران تا کران قافله بر قافله فیضت روان،

4

جوهر ذاتی هرکس ز کلامش پیداست به صدا فهم شود چینی اگر مو دارد،

336

جهان را که تیغش حمایت بود نمودار دست ولایت بود،

22

ج\*

چار ملک مرغ سخن دان او صحن فلک سبزه بستان او،

4

چاشنی یاب نوالش در دو عالم شیخ و شاب دستگیر روز محشر دوستان را در حساب،

5

چاکر تو هم ابد و هم ازل زان صفت ذات تو شد لم یزل،

4

چمن را کمال از جمال علی است جمال گل از رنگ آل علی است،

210

چنان از سینه اش مژگانِ دلِ دوزم خبر دارد که یادش از دلِ بیگانه افشا می کند رازم،

220

چنان به لطف تکلم نموده آن ایام که از فصیح و بلیغ عرب نیافت صدور،

11

چنان پر کن از گوهرِ شاهوار به مدحِ علی شاهِ دُلْدُل سوار،

208

چنان منع می شد که در روضه، حور فراموش کرد از شرابِ طهور،

50

چند باشم ز خودپرستیِ خویش بند در تنگنایِ هستیِ خویش،

207

چو آتش مشو تُند و سرکش مبادا که دود از دلِ مبتلایی بر آید،

71

چو با شاه عباس ثانی به می نشینید شادانه با رود و نی،

190

چو بر دریا زند تیغِ پلازک به ماهی گاو گوید: کیف حالک،

312

چو دستم دهد او به گاهِ شراب مرا بوسه بر سر زند آفتاب،

190

چو دیدم شهنشاهِ گردون جناب جهانی بفرمود منع شراب،

190

چو شیطان بداندیش او هرکه هست گرفتارِ لعنت ز روزِ الست،

چو صبح منیر از افق سر زند سر از جیب رخسار حیدر زند،

چو مستم بیا ساقی میگسار بده یک زمانی کنم جان نثار،

چون ازو گشته فیض علم پدید مستفید از وی است شیخ مفید،

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را از انبیا آزادی است،

چون به نبوت علم افراخت او غلغله بر چرخ در انداخت او،

چون تواند در سرم شور تو از جولان نشست شعله چون برخاست نتواند دگر آسان نشست،

220

چون چهل سال او بود نایب به فرمان اله مهدی صاحب زمان روی جهان خواهد گرفت،

36

چون درک یکایک از شهان بیند دور فوق همه با درک شاه اسماعیل،

60

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار،

280

چون رود آید به روی کار نیز از صلب او هم سلیمان شوکتی کاخر جهان خواهد گرفت،

36

چون ز هجرت نهصد و نه سال و کسری بگذرد فاش در عالم همه رازِ نِهان خواهد گرفت،

35

چون صدف باشد جهان و گوهرِ یکتا علی است،

7

چون مه چهارده میانِ نجوم روشنم کن به چهارده معصوم،

207

چون نیست به جان سختی من گوی چه حاصل الزام مرا زلزله در طور فکندن،

200

چون هیمة کشان برای آتشکده اش رضوان همه شاخ طویی آرد ز بهشت،

281

چو یونان آب بگرفته است خاکِ راهِ یثرب شو که یک چشمانِ این راهند ره بینانِ یونانی،

چه باک ار نشد پای او عرش سای همین بس که دوشِ نبی کرد جای،

چه حالت است ندانم جمالِ سلمی را که پیش دیدنش افزون کند تمنا را،

چه غم گر سَتُد مُدبِری منبرش که شد منبر از دوشِ پیغمبرش،

چُه گیرد به دست از سر فرو هنگ قدح روز بزم و سپر روز جنگ،

چُه هست آفتابی چنین بر زمین چرا مهر تابد ز چرخ برین؟،

حادث از او شد حدوث و ظاهر از او شد قدیم او بُود با جمله اشیا آن چنان در گل شمیم،

حامی دین و ماحی طغیان بحقیقت مرّبی ایمان،

حبران ما لهما و حَقِّک ثالث فاعلم بأنّ ثالث العتقاء،

حتّی اذا افنی اللّهی اخذ ابنه فسخی به للذبح و القربان،

حجّه اللّه علی کلّ البشر خیر أهل الأرض فی کلّ الخصال،

حسین و حسن آن دو فرخ سرشت دو نخل گلستان باغ بهشت،

210

حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس به فکری رفت هرکس، من به فکر آن دهن رفتم،

182

حللتم بفرق الفرقدین و شدتم رسوم علی قد طال منها انهدامها،

296

حویت من درر العلیاء ما حویا لکن درک أعلاها و أغلاها،

267

حیف از مقتدای ایران، حیف،

283

ص: 375

خاکِ رهشِ تاجِ سرِ اولیا تاجِ سرشِ خاکِ درِ کبریا،

5

خجالت برند از جهان تلخ کام سکندر ز آینه و جم ز جام،

26

خدا را نبی و ولی را نبی است علی با خدا و خدا با علی است،

209

خدا گواه من است آنکه عاشقی هرگز نبوده است ز آیینِ حیدرِ کرّار،

218

خدنگش کزو چرخ خواهد امان چه سهم السعادت بود در کمان،

26

خسروا عمری است تا عنقای اوجِ همتم قلّه قناعت را نشیمن کرده است،

162

خضر تشنه فیضِ انعامِ اوست میِ زندگی جرعه جامِ اوست،

210

خلیفه ربّ العالمین و ظلّه علی ساکنی الغبراء من کلّ دیار،

276

خلیلی که نارِ ازل نورِ اوست کلیمی که کتفِ نبی طورِ اوست،

208

خموش عرفی ازین ترهّات، وقتِ دعاست بر آر دست به درگاه کردگار کریم،

191



خواجه عنایت که همی زد مدام لافِ خردمندی و فکرِ دقیق،

167

خواجه محمود گرچه یک چندی بود شاگردِ این فقیرِ حقیر،

169

خواهیم ازین جهانِ فانی رفتن در زیرِ لحد به ناتوانی خفتن،

281

خوبِ رویان که سرِ کشتنِ سلمان دارید بهتر آن است که اندیشهٔ آن روز کنید،

152

خود بیان فرموده آن شه: نقطهٔ در «با» علی است،

6

خود را به یک دو بیت تسلی کند کزان روی عدو چو صفحهٔ دیوان کند سیاه،

194

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد،

312

خیالِ سبزهٔ خط را برون کن از خاطر صفای آینهٔ دل مده ازین زنگار،

218

•\*

دادرسی این جا و هم در نشأهٔ عقبی علی است،

7

داشت آیینِ جدِّ خود مسلوک گشت ازوزر جعفری مسکوک،

253

دانی ز چه راقمانِ دیوانِ قدیم گشتند کنف نگارِ آن درّ یتیم،

187

داورِ عادل لقب، دارایِ ابراهیم نام قبله اربابِ ایمان، کعبه اهلِ امان،

160

در آن روز کز فعل پُرسند و قول اولو العزم را تن بلرزد ز هول،

81

در بیضه بسوخت پیکرم را نگذاشت که بال و پر برآرم،

179

ص: 376

در تکیه گه واسع این بزم جلیل اندر دم امتیاز با سعی جمیل،

60

در جهان الحق به این شاهنشهی احمق است آن کس که او مغرور شد،

134

در جهان یک کس نمی ماند که باشد شادمان محنت و غم در دلِ پیر و جوان خواهد گرفت،

35

در چمن بود زلیخا و به حسرت می گفت یادِ زندان که در او انجمن آرایی هست،

183

در حقِ او نرفت تقصیری گرچه او هم نمی کند تقصیر،

169

در دُ راحت دان چو شد مطلب بزرگ گردِ گله توتیای چشمِ گرگ،

271

در شعر سه تن پیمبرانند قولی است که جملگی برآند،

174

در شهر و سنین نهصد و شش گشت عالم چو باغِ رضوانِ خوش،

253

در طواسین «طا» و در حا میمها هم «حا» علی است،

6

در عالم ملک نیست اندوه و بدی از دولتِ جهد و کرم نور نبی،

97

در عیش بگشاده، می ده به من چو من ساقیا باز توبه شکن،

در غیرتم که تابِ تجلیِ نداشتن یاد از کمالِ عاشقی طور می دهد،

200

در فراقِ زان نمی میرم که ناید بر دلت کان ستمکش روزگاری چند با هجرم بساخت،

184

در کتابِ انفسی ایضا جهانُ آرا علی است،

7

در گلشنِ جمالش خاریست علمِ ظاهر مسکین کسی کزان گل، قانع شود به خاری،

260

در گوشِ زمین ز بی وفاییِ فلک حرفی به زبانِ بی زبانی گفتن،

281

در مذاقمِ عیشها طعمِ ندامت می دهند در تأسف می گزم انگشتِ شَهِدِ آلوده را،

220

در مَرایا صورتِ واحدِ چُه گردد جلوه گر عکسها آید به قدرِ آن مَرایا در نظر،

7

در میکدهٔ عشقِ شرابِ دگر است در شرعِ محبتِ احتسابِ دگر است،

281

در نجف بود حلّه، منزلِ او کاشفِ مشکلات شد دلِ او،

253

درونِ بطنِ بخواند آیه [ای] از بهرِ ضعیف که انتقام کشم عن قریب ز اهلِ غرور،

دُرهای لفظ [و] معنی جمله از او شد عیان لؤلؤ و مرجان دَرُو بحری بود بس بیکران،

7

در هر فتنش دلا به از اهل جهان دانند به لاف مهر شاه اسماعیل،

60

دست زن بر دامن حیدر که او شیر خداست زوج زهرا، صاحب دُلْدُل، شه هردو سراسر است،

7

دستش به انتقام دگر چون نمی رسد شاعر به تیغ تیز زبان می برد پناه،

194

دشمن جان پدر گردد پسر از بهر مال دختر از بی مهری مادر امان خواهد گرفت،

35

دگر به دختر رز دست آرزو نکشی اگر به پای تو افتند شاهدان تبار،

218

دگر سادگان پس گروه نخست ثباتی و برعکس آن همچنان،

59

ص: 377

دلش پر ز الهام وحي جليل چه غم گر نيامد به او جبرئيل،

209

دلِ عدو شود از خوف پر ز خون چو انار تهی شود سرِ دشمن ز مغز چون طنبور،

11

دلْ گيرم از آن ناله که مستانه به پا شد بيزارم از آن شوق که ديوانه به پا شد،

220

دلَم از جفاي زمانه شکست چو جامی که از باده افتد ز دست،

191

دَمِ مسيح نشانش حيات می بخشد شفاپذير ز انفاسِ او شود رنجور،

11

دمی قاسما لب ببند از سُخن دعای گوی شه باش و لب مُهر کن،

191

دوستی جُست ز من تاريخش گفتمش: شيخ بهاء الدين وای،

274

دو سرو سرافرازِ باغِ دل اند دو نورند و چشم [و] چراغِ دل اند،

210

دو سلطان که فخرِ بنی آدم اند جهان را سرو سرورِ عالم اند،

210

دوش در واقعه با چرخ نزاعم افتاد من تنگ حوصله در بحث و فلک هرزه در است،

192

دو صبحِ سعادت ز روشنِ دلی یکی چون نبی و یکی چون علی،

دو کس او را بجان بیازردند یکی از ابلهی دگر خامی،

دو مهرند و نور مه و انجم اند دو چشم اند و در چشم جان مردم اند،

دیگری از صلب او چون ابن داود آشکار این جهان را همچو خاتم در میان خواهد گرفت،

**ذ\***

ذات او مَمْسُوس با حق شد، از آن حق با علی است،

ذره خاکِ درش را به دو عالم ندهم عالمت از تو، خاک از من، و سودا به رضاست،

ذو اقتداران یشاء قلب الطباع صیر الأظلام طبعاً للشعاع،

**ر\***

راجع آید اگر شود موزون نسبت علم او به افلاطون،

ربع مسکون به تیغ و تاج گرفت دین اثنا عشر رواج گرفت،

ربع مسکون را به فرمان خدا آن شهریار چون سلیمان نبی آن نوجوان خواهد گرفت،

رُخَش را فروغ از جمالِ علی است جمالش گلِ باغِ آلِ علی است،

22

رُخَم شد زرد و آهم آتشین و اشک گلگونی لباسِ سبزِ خط تا کرد در برِ چهره رنگش،

220

رسمِ هجا چو لازمِ ماهیتِ من است چون کهربا کزو نتوان شست جذب کاه،

194

رسیده مضطربم کرد و آن قدر نشست که آشنای دل خود کنم تسلاً را،

184

ص: 378



رفت چون شیخ ز دارِ فانی گشت ایوانِ جنانش مأوا[ای]،

274

رنگِ عدمِ صیقلِ لُطْفَتِ زدودِ دستِ کرمِ پردهٔ هستی گشود،

4

رواقِ دل که بُود جایگاهِ بارِ خدای در او تو راه مده یاد غیر را زنهار،

218

رو داشت چه نامهٔ رسالت به علی بر پشت زدند مُهرِ بهرِ تعظیم،

187

روزگارِ سفله گندمِ نمای جو فروش طوطیِ طبعِ مرا قانع به ارزن کرده است،

162

روزی که بشکنند سگِ او استخوانِ من آید صدای ناله ام از استخوانِ هنوز،

184

روزی که شد افراخته ایوانِ قصرِ رفعتش بوده زمینِ مشّتِ گلی، کز دستِ بتا ریخته،

175

روی بپوش ای قمرِ خانگی تا نکشد عقل به دیوانگی،

262

روی تو کس ندیده هزارت رقیب هست در غنچه[ای] هنوز و صدّت عندلیب هست،

264

رهنمای خضر و یارِ موسی و عیسی علی است،

6

ز اعدای ایشان مرا دور دار مرا از محبتان ایشان شمار،

211

زانچه آید در خیالت اعظم و اعلی، علی است،

5

زاهد نکند گنه که قهاری تو ما غرق گناهیم که غفاری تو،

178

ز بزم محبت رسان ساغر م بیا دمی ساقی کوثرم،

211

ز بهر دیدن رویش به رقص می آیند چو سر ز خاک برآند جمله اهل قبور،

11

ز بیکان زره سازدش در مصاف ز تیغش کند همچو جوش شکاف،

26

ز جهل در همه عمر خویش در ره دین (?) نمی روند به طرز ائمه اطهار،

218

ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک که روز حشر بود این متاع را بازار،

218

ز ذوق مهر علی آمده به چرخ، افلاک به مهر او شده سرگرم، ثابت و سیار،

218

ز ربیغش به دست چون آمد کار اندر نگاهداری اوست،

48

ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند زنند لاف انا الحق از آن جهت بسیار،

ز زلف پرده به رخسارِ لاله گون مفکن کلیدِ گنج سعادت به دست مار مده،

ز عدلش همین جغد بی تاب شد که ویرانه چون گنج نایاب شد،

ز کارِ چنان طرفه از روی دست در دین گشاد و در کفر بست،

زالِ خضر گرچه جانپور است نم چشمه ساقی کوثر است،

ز لبها می شربت آمیز ده مکرر ازین جرعه لبریز ده،

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است،

230

ز مه‌ریک سروگردن بلندتر گشتم ز یمین مه‌ری علی و ائمه اطهار،

218

ز ناف زمین نافه ای شد پدید که عطرش به اطراف عالم رسید،

209

زنده ماند عالمی ز معدلتش بدن است این جهان، او جان است،

133

زنند چرخ و ز حیلت کنند طاعت، نام کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار،

218

زنند دسنتک و رقصند ای مسلمانان نهید پنبه به گوش و کنید استغفار،

218

زنند لاف خدای بزرگ سبحانی همین کم است ز آیین کفرشان زُتار،

218

ز نور شهود تو دانا و بیناست اگر پور سینا و گر طور سیناست،

200

ز وعده های توأم ذوق انتظار بس است که هیچ عیش برابر به انتظار تو نیست،

181

زُو هَیُولَا یافت صورت، جسم شد مَمزُوجِ جان شد پدید از نور پاکش این زمین و آسمان،

7

ز هر مصرعی نیز بر وی فزود یکی از تواریخ معجزیان،

زیبا نبود بر همه کس نور فکندن پروانهٔ پرسوخته را دور فکندن،

200

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وانِ علی مولا نهاد،

57

\*سی

ساقی کوثر که جاری گشته از وی سلسبیل در شب اسری، نبی را در سما آمد دلیل،

6

سال مغضوبی و منکوبی او جستم از ایام چون مذکور شد،

134

سالها در پنجهٔ غم شد اسیر آن که او یک ساعتی مسرور شد،

134

سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین پادشاه دین پناه آن عادلِ عالم مدار،

188

سبوی باده از سر می رود فهمی به میخانه به محرابش نیابد سر فرو، خوش همتی دارد،

281

سپهر جهان دیده را ماه و مهر دو چشم اند و او نور چشم سپهر،

22

سدره و طویی چه باشد پیش آن عالی مکان ایستاده بر درش مثل سلیمان، چاکران،

6

سراپا بس که بودم دوست هنگام جداییها نمی دانم که او رفت از برم، یا من ز خود رفتم،

سرِ اولیا، شاهِ مردانِ علی است وصیّ نبی، شیرِ یزدانِ علی است،

سرِ ذو الفقارش که خون بار بود چُه لا از پیِ نفیِ کفار بود،

سرِم کز سجده دلگیری نداند ز خاکِ پای جانان آفریدند،

سرِو چمنِ عزّت علمِ نبوی مدرکِ داور، نگاهبانِ گیتی،

سرورِ مردانِ عالمِ صاحبِ حمد و لو اقد رفعاہ علیّا گشته در ذکرش ادا،

سروها موزون و دلکش، طرح اشجارش نکوست آنچه می خواهد دلت از میوه ها جمله دُرُوست،

7

سکندر ز آینه روم و رنگ بسازد اگر جوشنش روز جنگ،

26

سکندر شکوهی که دین پرور است صف لشکرش سد اسکندر است،

22

سکه چو رسانید به تمیز ملوک فرق که و مه داد به شاه اسماعیل،

60

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه، خیل و سپاه دین را،

52

سلطنت نادیده شد در مسکنت چشم و ناکرده مسکین کور شد،

134

سلمان اگر رسید بلایی، از آن منال کز عاشقی بلا به تو بسیار می رسد،

152

سلیمان کند خاتمش را رکاب که گردد ز پابوس او کامیاب،

26

سوگند می خورم به خدایی که خلق را در کبریای حضرت او نیست اشتباه،

193

سهل باشد در ره فقر و فنا گر رسد تن را تعب، جان را عنا،

271

شاد شد دلها که باز از آسمانِ عدل و داد باز دنیا زنده شد کز مهرِ ایامِ بهار،

187

شاه اسماعیل بن حیدر بگردد شهریارِ خاکِ پایش در جهان کحلِ عیان خواهد گرفت،

35

شاه اقلیم و فاء، سلطانِ ایوانِ صفا شمعِ جمعِ بیدلان، کامِ دلِ امیدوار،

187

شاه ایران مقرر حکمِ نبوی گل پیرهن و گل گلستانِ علی،

97

شاه عادل قرار دین معنی بی مثل مرادِ اهلِ دلِ آلِ علی،

97

شاهِ عالمِ پناه اسماعیل هادیِ خلقِ شاهِ اسماعیل،

253

شاه عباس چون به تخت نشست نقشِ ایران نشست سخت نشست،

63

شاهِ فردوس آشیان چون رفت زین سرای سپنج بیرون رفت،

253

شاهِ ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی حساب و سالهای بی شمار،

188

شاهی که چرخ را چه نوازد به یک نگاه گردون چو آفتاب به اوج افکند کلاه،

194

شد آفتاب و ماه زر و سیم در جهان از سکهٔ امامِ بحق صاحب الزمان،



شد از دستِ او فتحِ بابِ چنین چه دستی که بر وی هزار آفرین،

209

شد به جایی کاندرو انداخت پر را جبرئیل بود مولا و حبیبِ حق، خداوندِ جلیل،

6

شده شه را ز لطفِ ربِّ ودود جای بر کرسیِ سلیمان است،

133

شرابِ آور ای ساقیِ ما عیان نشاید که این شعله بینم نهان،

190

شرابِ عشق در هر مشربی کیفیتی دارد ز شیرین، کوهکن، حالی و خسرو حالتی دارد،

281

ص: 381

شربت الحَبِّ كأساً بعد كأس فما نقد الشَّراب و لا رويت،

339

شرم و ناموس از خلائق برطرف خواهد شدن بی حیایی در میان مردمان خواهد گرفت،

34

شعله شمع دودمانِ خلیل شاه طهماسب بن اسماعیل،

253

شعله شوقِ جان گدازان است زاده طبعِ پاک زادان است،

8

شمس أوج المجد مصباح الظلام صفوه الرحمن من بین الأنام،

277

شود چو وقتِ ظهورت به لوح، امر شود کند مفوض رای تو حادثات دهور،

11

شها منم که درین آستان، تمامی عمر به مدح آل نبی گشته ام چنان مشهور،

11

شها نهی باده کشان در صبح چرا می کنید ای فدای تو روح،

190

شهنشاه روی زمین سال شاهی شهنشاه زیر زمین سال رحلت،

61

شهی کاسمان پایه تخت اوست مدارِ فلک تابعِ بختِ اوست،

22

شیخ الاسلام بهاء الدین لا برحت صحائب العفو ینسئها له الباری،

شیخ الاسلام را به خود طلبید بهر تمییز نیک و بد طلبید،

253

شیخ الأنام بهاء الدین لا برحت سحائب العفو ینسئها له الباری،

274

شیخ را بهتر از پدر بنواخت عربستان بر او مسلّم ساخت،

253

\*ص

صاحب الأمر الامام المنتظر من بما یأباه لا یجرى القدر،

277

صاحب «ملکا کبیرا»، قدوه روحانیان عرش اعظم، عقل اول، پادشاه انس و جان،

6

صادر اول چنین باشد به نزد عارفان جمله عالم گشته اندر «با» ی بسم الله نهان،

6

صبح عنایات تو بی شام گشت دانه انعام تو بی دام گشت،

4

صبی من الصبیان لا رای عنده ولا عنده جدّ ولا هو یعقل،

23

صح الحدیث به فیالک رتبه تعلقوا باخمصها علی التیجان،

343

صحبت الشّجی ما دمت فی العمر باقیا و طلقت ایام الهنا و اللیالی،

صدر السیاده و العلی فی شرحه کشف الظلام بنور آل محمّد،

295

صرح مشید فی الکمال کما علا فی العز سمک قصور آل محمّد،

295

صفح اولیا را زَبَرْدَسْت اوست سزاوارِ وحی ار کسی هست، اوست،

209

صفحی پا بر اورنگ شاهی نهاد،

96

صلّ الاله علی النبیّ و آله و جلا العمی بظهور آل محمّد،

295

ص: 382

**ط\***

طایری از آشیانِ جاهِ وجود آمد فرود کوی از اوج عزّوناز گردید آشکار،

187

طبخی وجودِ توست در این ره حجاب تو آهی ز دلبر آر و بسوز این حجاب را،

184

طفیلِ قدومش ریاضِ نعیم بر او منکشف حالِ خُلد و جَحیم،

209

طواف درش شد به قول رسول برابر به هفتاد حج قبول،

83

**ع\***

عادلِ کامل محمد اکبرِ صاحبِ قران پادشاه کامجوی نامدار و کامگار،

187

عاقبت ترکان به زهرِ غم کنند او را هلاک او دگر منزل بسوی قدسیان خواهد گرفت،

35

عالمانِ مقتداش دانستند فیض بردند تا توانستند،

253

عروسِ دهر به فتوای ذرّه با خورشیدِ حلالِ اکبر شه، پادشاه زاده سلیم،

191

عروسِ علم دین را مُرده داماد،

عزّ و علا رتبهٔ اعلاش بود چون ز «دنی» پایهٔ اذناش بود،

5

عقلِ اوّل بُود به پیرایش عقلِ فعّالِ وقتِ بخشایش،

226

علوم الوری فی جنب ابحر علمه کعرفه کف او کغمسه منقار،

276

علی است صاحبِ بدر، آن که در میانهٔ جیش چه ماه بدر بُد و دیگران نجوم صغار،

218

علی است قاتل عمرو آن دلیر کز خویش گرفت مذهب اسلام دست و پا به نگار،

219

علی شهرِ علمِ نبی را در است ز خاکِ درش علم را افسر است،

209

عنانِ حُسن به چشمانِ فتنهٔ باز مده به دستِ مردمِ پُرفتنه اختیار مده،

152

غ\*

غاده قد غدت لها حکمه ال عین و أضحت عن غیرها فی انتفاء،

343

غایب از انظار، ولیکن حاضرِ هر جا علی است،

7

غلط کردم به پا رفتم از آن سرما ربود از من گناه از جنابِ من بود، جرمی نیست سرما را،

غمزه ات قطع حیات همه کس کرد و کنون چشم بر زندگیِ خضر و مسیحا دارد،

غمِ عالم پریشانم نمی کرد سرِ زلفِ پریشان آفریدند،

غنچه های حدیقه ناز است تازه گل‌های گلشن راز است،

8

غیر اعتقادی حبّ خیر الوری و آله و المرء مع من احبّ،

278

غیر انی لا أرى لی فسحه بعد أن ربّ البرایا مدحک،

329

غیر تو کس کی به بساطِ قَدَم از ره تقدیم نهاده قَدَم،

4

**ف**

فاجهد لنفسک فی الخلاص فدونه سبیل عسیره،

223

فاسحب علی الفلک الأعلى ذبول علا فقد حویت من العلیاء أعلاها،

267

فاق الکرام و لم تبرح سجیته اطعام ذی سغب مع کسوه العاری،

331

فاق أهل الأرض فی عزّ و جاه و ارتقی فی المجد أعلى مرتفاه،

277

فالبرایا لذا و ذاک جمیعا لی خصوم من عاقل و سفیه،

330

فتد ز نظم جهان شخص عقل در حیرت به روی خاک نهده عدل حضرتش دستور،



فتنه ها خیزد وزین پس دیگری از نسل او از خراسان آید و غم زو امان خواهد گرفت،

35

فتی زانه فی الدهر فضل و سؤده الی أن غدا فوق المساکین راقیا،

302

فروغی که خورشید انور گرفت ز رخسار آل پیمبر گرفت،

210

فروی لحظها کتاب الاشارات [و کم قدروی عن الغزالی،

343

فریب نرمی ابنای روزگار مخور که هست نرمی ایشان به رنگ نرمی مار،

217

فضل الفتی بالبذل و الاحسان و الجود خیر الوصف للانسان،

342

فلک گر ببیند جمالش ز دور بریزد ز تاب تجلی چه طور،

22

فما العزّ الاّ حیث أنت موقّر و ما الفضل الاّ حیث ما أنت فاضل،

254

فما نال مجدا نلتن من سواکم و لا انفک منکم للبرایا امامها،

296

فملیح الخصال لا یرتضینی و قبیح الخصال لا یرتضیه،

330

فهن سلبن العلم و الحلم فی الص و هم و هبونا العلم و الحلم فی الصبی،

فی الجملة منظرِ همه اشیاست ذات من بل اسم اعظم است حقیقت چہ بنگری،

262

فیضِ عجیبی یافتم از صبح کاین جاده روشن ره میخانه نباشد،

220

فی هجرها الدنیا تضيع و وصلها فیہ إذا وصلت ضیاع الدین،

330

فیہ ریاض السالکین تفتحت أزهارها، لحبور آل محمد،

295

فی یرب و الغری و الزوراء فی طوس و کربلا و سامراء،

277

ص: 384

قاسمِ نار و جحیم، محیی عظیمِ رمیمِ کاف، ها، یس، طه، صاحبِ خُلُقِ عظیم،

5

قَبَلِ عَنی ضریحِ مولای و قل قد مات بهائیک بالشوق الیک،

277

قد انصف القاره من راماه،

236

قد أصبحت کعبه العافین حضرتته تطوف من حولها آمال من وفدا،

233

قرصِ قمر به کاسه گردون فرو شکست از خوانِ معجزش چو خسیسی نواله خواست،

261

قضا در کارگاهِ کبریایی فکنده طرحِ اسلیمی خطایی،

46

قلم را چنان در سخن کن عَلم که احسنت خیزد ز لوح و قلم،

208

قَوْتِ مذهبِ ائمهٔ دین داد آن پادشاهِ مُلکِ یقین،

253

کارفرمایِ دو عالم، والیِ والا علی است،

6

کاشوب [و] نوایِ فرح نو در دل (?) افکنده طرب نامهٔ شاه اسماعیل،

کامل دانای قابلِ اعدَلِ شاهانِ دهر عادلِ اعلاّی عاقل، بی عدیلِ روزگار،

188

کاملِ صفتی راهِ فنا می پیمود ناگاه گذر کرد ز دریای وجود،

340

کأن قلبی اذ غدا طائرا مضطربا للغم لما هجم،

344

کز آن لب، می بی خمارم بده نشان از می چشم یارم بده،

190

کز ناخنِ تلافی خاطر نخسته ام تا زخمها نخورده ام از خصمِ کینه خواه،

193

کزین هشت و چار اخترِ برجِ دین منازلِ شناسانِ راه یقین،

211

کس ندارد هدیه [ای] زین به اگر دارد کسی هرکه دارد، گویا چیزی که دارد گو بیار،

188

کفاک فضلا کمالات خصصت بها أحاك حتى دعوت باری النسم،

268

کفِ او سحابی و پُر از نوالِ رُخس آفتابی ولی بی زوال،

22

گَفَش را چه نسبت به ابرِ بهار که این دُرَفشان است و او دُرنتار،

26

کلامش مطلع انوار تحقیق ضمیرش منبع اسرار تدقیق،

252

کلّ حسن من الحرائر لابل من اماء يستعبد الاحرار،

343

کلید در خُلد در مشتِ او نگینِ یدِ الله در انگشتِ او،

209

کلید فتح نبی بود ذو الفقارِ علی نبی به تیغِ علی کرد فتحها بسیار،

219

ص: 385

کم بکر فکر غدت للکفو فاقده ماد نستها الوری یوما بأنظار،

330

کم حصل صدکم و ما امله کم أمل وصلکم و ما حصله،

278

کم خر لما قضی للعلم طود علا ما کنت أحسبه یوما بمنهار،

330

کم فیہ من امر تبیین للوری من معظمت امور آل محمّد،

296

کمولای زین الدین لا زال راکبا سوابق مجد فی یدیہ زمامها،

296

کُند پوست از فرقِ جمشید باز که او سازد از جامِ وی طبل باز،

26

کند روزِ ناورد کین از عتاب سرش پایمالِ ستم چون رکاب،

26

کنند دعوی تسخیر جنیان به دروغ که تا کنند الاغانِ انس را افسار،

218

کنند رقص، چُه آواز مطربان شنوند کشند آه ز بهرِ بتانِ لاله عذار،

217

کنند عاشقیِ امردان [و] می گویند: بُود مجاز پلِ عشقِ حضرتِ جبّار،

218

کنند نغمه سرایی چو مطربان، اما بهانه کرده خدا، بهر گرمی بازار،

کو در سلک و صلبِ مصطفوی است پاک اسباطِ شاهِ مردان است،

133

که از دل کنیم جانِ خود پیر ما فدای تو انسان ز روی صفا،

190

که از رشک، ای مهرِ اوجِ مراد بمیرد ز کینِ دشمنِ پرعناد،

190

که ساقیِ شیرینِ دهن را بگوی که زنگِ کدورت به باده بشوی،

190

که شد زین چهار اقتران در عدد هزار و صد و چار مطلبِ عیان،

59

که کشته تو همان دم ز صفحه خاطر به خونِ خویش فرو شست حرفِ دعوی را،

184

که نام من شده «فکرت» ز بس که کردم فکر به مدح و منقبتت صرف گشته فکر و شعور،

11

کیست آن شیخ هادی الاسلام مقتدای زمان و فخر انام،

253

کیست مولا آن که آزادت کند بندِ رقیت ز پایت وا کند،

57



گر بسنجی تو با ارسطویش سر، ارسطو همی نهد سویش،

گر جیبِ خود ز ننگِ ملامت رفو کنم چون فرد توبه نامه به مستی دریده باد،

220

گرچه هستم به قیدِ هستی بند هم به تو بر تو می دهم سوگند،

207

گر شخصِ ترا سایه نیفتد چه عجب تو نوری و آفتاب خود سایه تست،

286

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین باشد،

166

گرم به تیغِ جفا کشته ای عفاک الله مده به خاطر خود ره جزای عقبی را،

184

ص: 386



گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو سوی بدن که آورد جانِ گریز پای را،

175

گشت از مطلع شرف طالع شد چو خورشید، فیض او شایع،

253

گشوده ام در دکان جان و منتظرم که بد معامله بر در دکان آید،

182

گفت چه پرسى از آن تاریخ، گفت: او بسر سالی نبرد او کور شد،

134

گفتم: ای چرخ! تو هر چند که پرزورتری لیک در بیع و شرا جبر نمی آید راست،

192

گفتمش سالِ فوت با دلِ ریش سدره باشد مقام ابراهیم،

248

گفته اند اهل تجربه به جهان که نگهدار مغز باشد پوست،

48

گفت: هر کورا منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست،

57

گلبنی این گونه بنمودند در طرز چمن لاله ای زین گونه بگشود از میان لاله زار،

187

گلستان عالم امکان که خوش با رنگ و بوست سنبل و نسرين و گلهايش همه در طرف جوست،

7

گلشن دنیا و عقبی را چمن پیرا علی است،

گلشنی از حقایق است الحق چمنی از شقایق است الحق،

گل نیم شب شکفته شود در حریم باغ تعلیم گلرخان به حیا این قَدَر بس است،

گویا من و تو دو شمع بودیم بهم کایام تو را بگشت و من می سوزم،

گه دل از عشقِ بتان گه جگرم می سوزد عشق هر لحظه به داغِ دگرم می سوزد،

گهی که چشم تو در خانه کمان آید هزار تیر به یک بار بر نشان آید،

### \*ج

لئن طاب لی ذکر الحباب ائنی أری ذکر أهل البيت أعلى و أطيبا،

لئن كان ذاك الحسن يعجب ناظرا فأنا رأينا ذلك الفضل اعجبا،

لا زلت انسان عين الدهر مارشفت شمس الصّحى من ثغور الزهر ريق ندى،

لا طلت ليلتنا بأسود ناظر و ساد عين مع سواد شباب،

لب مکیدی و من از ذوق فتادم بیخود با تو کیفیت آن باده ندانم چون کرد،

لله آية شمس للعلی طلعت من أفق سعد بهاء للحائرين هدی،

لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار گوهر مجد از محیطِ عدل آمد برکنار،

لله شرح زبور آل محمد اذ فيه شرح صدور آل محمد،

لمعت معانی العلم بین سطوره کالتور تحت سطور آل محمد،

لمعه یاب صد تجلی با ید و بیضا علی است،

لو أنها ترضى مشيبي و الهوى يرضى لقاء من وراء حجاب،

335

لو ملوك الأرض صلوا في ذراه كان اعلى صفهم صفّ النعال،

277

لى أربعه و عشره بهم تفتى فى الحشروهم حصنى من أعدائى،

277

لييك دما من هول ذ لك مدّه العمر القصيره،

223

ليک در باطن اعانت مى نمودى آن امام بود حاضر با همه آن خسروِ عالى مقام،

6

لى نفس اشكو الى الله منها هى أصل لكل ما أنا فيه،

330

**م\***

ما بلبل و گل در نظر، لال زبانيم آويخته از گلبن حيرت قفسِ ما،

179

مات مجتهد الزّمن،

283

ما چو طفليم و جهان مکتبِ عشق و تو اديب هجر [و] وصلِ تو در او شنبه و آدينه ما،

178

ماهى مدرک که او بود مثلِ على مايل به کمال حلم و قتلِ رومى،

97

مبدأ خط است نقطه، حرف شد از آن عیان از الف «با» «تا» به آخر حرفها هریک چنان،

6

مجلس وی را سماء چارمین دان عودسوز موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار،

188

محبّش نه همین واجب است بر انسان شده محبّت او فرض بر جبال و بحار،

218

مُحِبِّم خویش به غلمان انیس می سازی به گردنش فکنی گیسوانِ حورِ قصور،

11

محط رحال الطالبین جنابکم و ما ضربت الا لیدیکم خیامها،

296

محمد المصطفی الهادی المشفع فی یوم الجزاء و خیر الناس کلّهم،

268

مدار مقصدِ کارِ جهانیان از اوست برای او شده حکم قضای حق مقصور،

10

مدت حباتها عیون العین فاحفظ فؤادک یا نجیب الدین،

330

مراد من همه زین عرض نیکخواهی تُست وگرنه زین همه گستاخیم چه مقصود است،

82

مرانادیده می انگارد اما بینشی دارد که نقش پای محنت دیده از آسوده شناسد،

176

مرد از دست زین بدفعل می گردد زبون زن ره بازار و میدان، آن زمان خواهد گرفت،

مرغِ روحِ روانِ ابراهیم کرد پروازِ سویِ باغِ نعیم،

248

مريضِ عشقِ تو زهرِ اجلِ چنان نوشد که از تصوّرِ آن آب در دهان آید،

182

مستانِ توفارغِ اند از روزِ حسابِ زینِ طایفه در حشر حسابِ دگر است،

281

مسیحِ ار برآمد به چرخِ بلندِ علی شد ز کتفِ نبی بهره مند،

209

مصراعِ اولِ زویِ سالِ جلوسِ پادشاه از دویمِ مولودِ نور دیدهٔ عالم برآر،

188

ص: 388

مطایا العی ما انقدن یوما لغیرکم و موضعکم دون البرایا سنامها،

296

مطلع انوارِ صبیحِ فیضِ بی همتا علی است منشأ آثارِ لطفِ واحدِ دانا علی است،

5

مطول الفرع علی متنها و حصرها مختصر نافع،

344

مُظهِرِ جودِ خدا و مَظْهِرِ اشیا علی است اهل دین را در دو عالم عروه الوثقی علی است،

5

معاقره الأوطان ذلّ و باطل و لا سیّما ان قارنتها الغوایل،

254

معراجِ نشینِ حکم و عدل از اقبال اکبر عادل، عدو فکن، شاه صفی،

97

معنی رنگین ز طبع هر که باشد خوش نماست شاخ گل از هر زمینی سرزند شاخ گل است،

217

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد،

83

مگیر انس به کس در جهان به غیر خدا بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار،

217

ملامه فی أذنی عاشق أو عربی فی بلاد العجم،

344

ملک را شد آدم از آن قبله گاه که تابنده بود از رُخس نور شاه،

ملکِ یونان لمعه پیرایش پور سیناست طور سینایش،

ممالک که از دادِ عدلش بجاست خدا دادش و دادِ دادِ خداست،

من آنچه شرطِ بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال،

مناقب او هشت من لیس ذا نظر و اسمعت فی الوری من کان ذا صهم،

من الیه الکون قد القی القیاد مجریا احکامه فیما أراد،

من در آن حین در رکابِ شاه جان خواهم فشانند چون غلامان توسنِ او را عنانِ خواهم گرفت،

من در نماز و سجدهٔ بت میکند دلم کو برهمن که خنده زند بر نمازِ ما،

من که از کلک نظام روزگار نقشها بر لوح امکان می زنم،

من لم یکن بنی الزهراء مقتدیا فلا نصیب له فی دین جدّهم،

مولی به اتضحت سبل الهدی و غدا لفقده الدین فی ثوب من القار،



مهبطِ لطفِ ایزدِ متعالِ شیخِ اعظمِ علیّ عبد العال،

253

مهرِ جمالش چو تُوّقتُ برکشید نورِ نخستین به جهان شد پدید،

4

میر ابو الفتح آن که نام و دانشش بر سرِ افهام و اذهان می زنم،

191

میرزا سید محمد آن که او شد سلیمان روز کی مشهور شد،

134

مِی زندگی ریز در جامِ جم اگر آبِ حیوان نباشد چه غم،

211

می شد چوز صنعِ رازقِ پاکِ جلیلِ مُلک و مَلک و فلک به دار التَّحویل،

59

می شود حاضر به مُردن، بر سرِ هرکس امام قاضی حاجاتِ خلق و شافعِ روزِ قیام،

7

ص: 389

می کرد چُه سکه حی صاحب تنزیل نقدی که عیار بودش از اصلِ جلیل،

60

می نهادم رختِ رحلت دوش بر دوشِ صبا سویت ای عمرِ رضا گر دسترس می داشتم،

147

ن\*

نازنینِ شاهی، بری از عیب جلوه گر آمده ز عالم غیب،

8

نامور سیدِ بلندمکان میر سید حسینِ عالیشان،

227

نباشد کسی از خفی و جلی سزای امامت بغیر از علی،

209

نبودی اگر خاتم انبیا که بودی نبی جز شه اولیا،

209

نجف چون حرم کعبه عالم است در قبله گاه بنی آدم است،

209

نجف گوهرِ ذات او را صدف بود گوهرش در پاک نجف،

209

نسیم عطسه زد و شاه بود ده روزه بگفت: «یرحمک الله» به خادمِ مذکور،

11

نشان نگینش برد قرص مهر چو بوسید بر سر نهادش سپهر،

26

نطق از تو به مهمانی اربابِ خرد انداخته خوان از سخن خوانِ خلیل،

159

نعمت الله را اگر نادان بداند خارجی کو بداند هرکه داند گوشِ جان خواهد گرفت،

36

نقدِ صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرّقه که شایستهٔ آتش باشد،

312

نقش بندِ صورتت زان سان که بایست آفرید بیش ازین خوبی به ظرفِ حسنِ گنجایش نداشت،

176

نگاهی از آن چشم مستِ سیاه ز کیشِ وفا نیست با ما گناه،

190

نماز و روزه و حجّ کسی قبول نشد مگر به مهرِ علی و اتمّهٔ اطهار،

218

نموده بود چهل روز از ولادت خویش بسان مرد چهل ساله رویِ خاک مرور،

11

نور الحقیقه قد تجلی ساطعا للناظرین بطور آل محمّد،

295

نوروز و صباح عیش جان و دل و عقل فرماندهٔ صاحب ایل شاه صفی،

97

نهنگ ار کند یاد تیغش در آب شود آب از سهم او تف به آب،

26

نیّ برجِ وجودی، گوهرِ دریای جود از هوای اوج دلها شاهبازِ جانِ شکار،

نیرنگ بین که ساقی، از یک قرابه ریزد خون در پیاله ما، می در ایاغ مردم،

نیست بر اهلِ حقیقت، سرّ اینها مُسْتَتَرِ وقتِ افطارش بسی جا بود آن شه را مَقَرّ،

**و\***

و ارتدی الامکان برد الإمتناع قدره موهویه من ذی الجلال،

وا رهانم ز ننگِ این تنگی برسانم به رنگِ بی رنگی،

207

و البیض فی کفه سود غوائلها حمر غلائلها تدلّی علی القمم،

268

و العلم قد درست آیاته و عفت عنه رسوم أحادیث و أخبار،

274،330

و المجد أقسم لا تبدوا نواجذه حزنا و شق علیه فضل أطمار،

330

والی مُلکِ ولایت، شاهِ دین، مولا علی است،

6

واها لصدّو صالکم علله وعد لکم و صدکم علله،

278

واهب طرح مروت آیین جهان افکند به عالم کرم شاه صفی،

97

و امامه یوم عظمی م فیه تنکشف السریره،

223

و آی بدر کمال فی الوری طلعت أنواره فانجلت سحب العمی أبدا،

233

ور شود ابر کفّت قطره فشان قطره شاید که کند عمانی،

176

و عینی تجافی صفو عیشی [کما] غدا یناظر منی ناظر السّحب باکیا،

وقد قل عندی کلّ ما كنت واجدا بفقد الذی أشجی الهدی و الموالیا،

و کتاب الشفاء عن ريقها يرويه حيث يروى بذاک الزلال،

و کم بکنته محاریب المساجد اذ كانت تضيء دجی [منه] بأنوار،

و لا ألو مهم أن يحسدوك فقد حلت نعالک منهم فوق هامهم،

و لقد عجبت و ما عجب ت لكلّ ذی عين قريره،

و للفقہ نوح یترک الصلّد دائماً کما سال دمع الحقّ یحکی الفؤادیا،

ولی به کعبه که گر جبرئیل طاعتشان به منجنيق تواند بر آسمان انداخت،

و ليس لی من عمل صالح أرجوه فی الحشر لدفع الكرب،

ولی معذور می دارم که در راه تمنایت چنان بودم که از مستی ز سر نشناختم پارا،

و ما لاهل الآ من یری لك مثل ما تراه و الآ فی المودّه باطل،

و منه العقول العشر تبغى كما لها وليس عليها فى التعلّم من عار،

277

و هوى المجد و الملاح و اهل ال بيت فى القلب لم يدع لى قرارا،

343

و يا ضريحا حوى فوق السماك علا عليك من صلوات اللّٰه ازكاها،

267

•\*

هادى راه شبهه و ظلّم است علم للهدى به او علّم است،

226

هذا و لو ذكر ابن آدم ما يلاقى فى الحفيره،

223

ص:391

هرچند که لا نبی بعدی خاقانی و انوری و سعدی،

174

هرچه خود می نویسد از بدونیک می کند جمله را به نام فقیر،

169

هرچه در خاطر من می گذرد می دانی بنده همچو منی همچو تو سلطان می خواست،

192

هرچه غیر تو، زان نفورم کن پای تا فرق غرقِ نورم کن،

207

هر دایره ترا فلک حلقه بگوش هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست،

172

هر دورا نام عبد رحمان است آن یکی ملجم و دگر جامی،

309

هرکس ز خصم کینه به نوع دگر کشد مژگان به گریه، لب به دعا خسرو از سپاه،

194

هرکه او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت،

67،75

هرکه با آل علی یک جو عداوت کرده است آن زمان انگشتِ حسرت در دهان خواهد گرفت،

36

هرکه را بنواخت از مهر آسمان هم به روز دیگرش مقهور شد،

134

هرکه را روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت،



هر گنج کز آبادی گیتی و دهور گرد آمده باد وقف شاه اسماعیل،

هر ملک و تجمل که اهم بود از لطف دهر آن همه افکند به شاه اسماعیل،

هر ناله که از جگر بر آرم آتش زد دلِ اثر بر آرم،

هزار و صد و بیست تاریخ از او قدم زد برون هشت افزون بدان،

هست در انجیل و تورات و زبور انبیا نامِ پاکش مندرج گردیده با مدح و ثنا،

هست وجه الله و عین الله هم امّ الكتاب لوح محفوظ و قلم، قرآنِ ناطق آن جناب،

«هل أتى» و «لا فتی» در شأنِ او آمد فرود با زبانِ درهای علم و دستِ او خیر گشود،

هم جوانی سرخ رو از نسل او پیدا شود که چه اسماعیل دولت رایگان خواهد گرفت،

همچو پروانه به شمعی سر [و] کار است مرا که اگر پیش روم بال و پر می سوزد،

همچو عباس علی غازی بود آن شهریار بعد از آن از نسل او آدم مکان خواهد گرفت،

هم غرّه کانت لجهه دهرنا میمونه وضاحه غرّاء،

223

همه زبردست و زبردستِ اوست اگر در جهان رستمی هست، اوست،

22

همیشه ناگه نگردهد حلال بر فرزند جمیله که شود با پدر به حجله مقیم،

191

هنوز آثارِ گرمی باشرر بود کزان در مجلسِ شیرین خبر بود،

177

هنوز این اوّل عشق است، حزنی گریه کمتر کن که وقتِ گریه های دردِ دلّ پرداز می آید،

183

هو السید المولی الذی تم بدره فأضحی الی نهج الکرامات هادیا،

302

هو اهنّ لی داء هو اهم دواء و من یک ذا داء یرد متطبّیا،

343

ص: 392

هوای دار انا الحق فتاده بر سرشان از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار،

217

ی\*

یا امیر المؤمنین المرتضی لم ازل ارغب فی ان امدحک،

329

یا ثاویبا بالمصلی من قری هجر کسیت من حلل الرضوان أصفاه،

267

یا جیره هجروا و استوطنوا هجرا واهما لقلبی المعنی بعدکم واهما،

266

یا رب انی مذنب خاطئ مقصر فی الصالحات القرب،

278

یا رب این ارض مقدس چه مکان است و چه جاست کز زمین تا به فلک مظهر انوار خداست،

192

یا شهنشاہ غریبان من غربت فرجام آرزومند زمین بوس توأم مدتهاست،

192

یا کراما صبرنا عنکم محال ان حالی من جفاکم شرّ حال،

277

یا لیلہ قصرت و باتت زینب تجلو علی بها کؤوس عتاب،

335

یری ان سواد اللیل دام له و یزید فیه سواد السمع و البصر،

335

یعنی آن زبده نتایج خاک سرِ عزّت رسانده بر افلاک،

227

یعنی آن فاروقِ اکبر سرورِ اهل یقین ماه برج کتف پیغمبر، امامِ اوّلین،

6

یک جهان جان خواهم و چندان امان از روزگار کین جهانِ جان را بدان جانِ جهان سازم نثار،

177

یک ره نظری بر مسِ قلبم انداز شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز،

310

یک موی ز هستِ او بر او باقی بود آن موی به چشمِ فقر زتار نمود،

340

یک نقطه ز قاف سر زد و گفت قانونِ حساب از جهان رفت،

150

ص: 393



## نام کسان

آدم(ع)، 327

آزاد خان افغان، 135، 138

آسیه، 78

آصف خان [میرزا قوام الدین]، 161

آقا تقی [سکاک اصفهانی]، 140

آقا جمال [خونساری]، 213، 214

آقا حسن داد، 219

آقا حسین خونساری، 213، 214، 259

آقا رضی متولی، 219

آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانی، 149

آقا میر منشی - ابو العالی نطنزی

ابا عبد الله الحسین - ابو عبد الله الحسین (ع)

ابراهیم ادهم، 290

ابراهیم اصفهانی، 172

ابراهیم بن سلیمان القطیفی، 332

ابراهیم بن شیخ جعفر بن عبد الصمد العاملی کرکی، 331

ابراهیم بن شیخ فخر الدین العاملی البازوری، 233، 275، 330، 331

ابراهیم بن علی العاملی الجبعی، 332

ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی، 331

ابراهیم پاشا، 113

ابراهيم حسنى حسينى، 295

ابراهيم خان [افشار]، 125، 130، 132، 133

ابراهيم خان حاجى لى، 153

ابراهيم خليفه، 154

ابراهيم خليل (ع)، 9، 159، 343

ابراهيم دهگان، 100

ابراهيم شاه، 38، 132، 133، 135، 137

ابراهيم [شيخ الاسلام طهران]، 290

ابراهيم عادلشاه-عادلشاه، ابراهيم

ابراهيم عاملى كركى، 240

ابراهيم غلام حسين، 116

ابراهيم ميرزا، 131

ابراهيم ميسى، 279

ابراهيم همدانى، 289

ابن اثير، 221

ابن ام مكتوم، 79

ابن جبير، 235

ابن جريج، 238

ابن حجر هيثمى، 30، 32، 307

ابن سمره، 30

ابن سینا، 261، 206، 205، 77

ابن صهاک، 236

ابن طاوس، 81

ابن عبّاس، 236، 235، 32

ابن عربی، 272، 41

ابن عمر، 237

ابن قیّم جوزیه، 221

ابن کمونه، 285

ابن ماجه، 28

ابن مسعود، 237، 235، 28

ابن ملجم، 73

ابو الحسن المسعودی، 343

ابو الحسن علی بن محمّد السّمری، 33

ابو الحسن علی بن موسی الرضا-علی بن موسی الرضا(ع)

ابو المعالی نطنزی، 196

ابو الغازی، 103

ابو الفتح تبریزی، 230

ابو الفتح گیلانی، 191

ابو الفضل [صدراعظم اکبر شاه]، 160

ابو الفیض خان، 128، 127، 126

ابو القاسم، 32



ابو القاسم سرّی، 111

ابو القاسم فندر سکی، 214

ابو القاسم [کلانتر طهران]، 290

ابو المکارم، 196

ابو الولی، 144، 247

ابو بکر+أبی بکر، 76، 75، 71، 70، 58، 57، 238، 221

ابو جعفر طوسی، 23

ابو جعفر مؤمن طاق، 237

ابو حامد غزالی-غزّالی، ابو حامد

ابو حنیفه، 237، 235، 234

ابو داود، 28، 27

ابو ذر، 55

ابوزر جمهر، 16

ابو طالب اصفهانی، 249، 151

ابو طالب رضوی، 251، 250، 194

ابو عبد الله الحسین (ع)+امام حسین+ سیّد الشهداء، 114، 42، 32، 19، 18، 222، 174، 156

ابو علی-علی خطیب استرآبادی

ابو محمّد عبید الله، 32

ابو محمّد یوسف بن یحیی بن علی القدسی الشافعی، 29

ابو نصر گیلانی، 168

ابو نصر محمّد بن محمّد بن ازلیغ بن طرخان الفارابی-فارابی

ابو نعيم اصفهاني، 29

ابو هريره، 29

ابي القاسم محمد حجت، 27

ابي بن كعب، 235

ابي سعيد خدرى، 28

ابي سعيد خراساني، 42

ابي عبد الله جعفر صادق - جعفر صادق (ع)

أبي نصره، 235

احمد اردبيلي - مقدس اردبيلي

احمد بن السلامه الجزايري، 333

احمد بن حجر المصري الشافعي، 27

احمد بن حنبل، 29، 238

احمد بن خاتون العاملي العينائي، 332

احمد بن سيّد زين العابدين الحسيني العاملي،

ص: 396

احمد بن عبد الصمد الحسينى البحرانى، 334

احمد بن ملاّ خليل القزوينى، 333

احمد بن محمّد التونى البشروى، 334

احمد بن نصر الله الدببلى التتوى السندى، 161

احمد پاشا، 93، 90، 113، 116، 119، 120

احمد شاه افغان ابدالى، 130، 134، 135، 138

احمد عاملى، 92، 240، 289

احمد لو سردار، 130

احمد نظام شاه، 131، 155

اردوغدى خليفه، 154

ارسطاطاليس، 206، 261

ارسطو، 226، 284

اسامه بن زيد، 71، 74

استاد مقصود مسگر، 172

اسحاق استرآبادى، 40

اسحاق شهابى سياوشانى هروى، 170

اسفنديار، 139

اسكندر، 21، 40، 41

اسكندر بيك منشى، 246، 247، 248، 272، 286، 81، 141، 157، 175، 227

اسماعيل اول، 36

اسماعیل بن جعفر، 30، 32

اسماعیل بن علی العاملی الکفرحونی، 334

اسماعیل ثانی، 37، 58، 96، 228، 229، 287

اسماعیل سوم، 38

اسماعیل صفوی-شاه اسماعیل

اسماعیل میرزا، 259، 157، 181، 228، 230، 244

اسیری لاهیجی، 310

اشراق-میرداماد

اشرف استرآبادی، 250

اشرف افغان، 111، 116

اعتماد الدوله میرزا ابو طالب، 274

افضل الدین ترکه اصفهانی، 182، 228، 260

افضل قاینی، 269

افغانی-امان الله

افلاطون، 205، 226، 284

افندی اصفهانی، 211، 222

اقبال آشتیانی، عباس، 315

الغ، 251

لطف الله شیرازی، 144، 151

القاص میرزا، 105

الله وردی خان توپچی باشی، 85، 87، 133، 146

اللّه يار افغان، 131، 115

المعتضد باللّه عباسي، 24

الياس، 40

امام الجنّ و الانس - علي بن موسى الرضا (ع)

امام جعفر صادق - جعفر صادق (ع)

امام حجّه الاسلام - غزالي، ابو حامد

امام حسن - حسن (ع)

امام حسن عسكري - حسن عسكري (ع)

امام حسين - ابو عبد الله الحسين (ع)

امام علي - علي (ع)

امام قلى بيك نسقچى - قلى بيك نسقچى

امام قلى خان، 147، 101، 93، 89

امام قلى خان قاجار، 149

امام قلى ميرزا، 131، 96

امام محمّد باقر - محمّد باقر (ع)

امام همام - ابو عبد الله الحسين (ع)

امان الله، 115

امرؤ القيس، 294، 213

ص: 397

امیدی، 46

امیر-علی (ع)

امیر ابو الولی انجو شیرازی، 144

امیر اصلان خان، 132

امیر المؤمنین+علی+علی بن ابی طالب-علی (ع)

امیر بیگ کججی، 167

امیر بیگ مهردار، 167

امیر حمزه، 37

امیر گونه خان سارو اصلان، 149

امیر مؤمنان علی (ع)-علی (ع)

انجوی شیرازی، شاه محمود-شاه محمود انجوی شیرازی

انوشه خان، 104

انوشیر خان، 103

انوشیروان، 139

اورنگ زیب، 101، 102، 163، 306

اوزن احمد، 87

اهلی شیرازی، 174

ایلبارس خان، 126، 127

بابا خان چاوشلو، 125

بابارتن، 40

بابا رکن الدین اصفهانی، 272

بابا فغانی، 175

بابای ثانی، 148

بابایی، 148

باسلیق بیگ، 167

باقر هروری، 171

باقر-محمّد باقر(ع)

بایندر سلطان، 84

بخاری، 29

بدر الدّین بن احمد الحسینی العاملی الانصاری، 334،335

بدر الدّین حسن، 225

بدر الدّین محمد بن ناصر الدّین العاملی، 335

بدیع الزمان میرزا، 231

برهان نظام شاه، 155

بطلمیوس، 284

بقراط، 269

بهائی، 270،266،265،257،240،233،186،291،279،276،274،273،271

بهاء الدین محمّد عاملی، 224،222،92،88،306،274،269،268،240،239،225،334،333،330،329

بهاء الدّین نقشبند بخاری، 310،308

بهشتی هروری، 305

بیگ صفوی، 143

بیهقی، 30،27

پریخان خانم، 244، 231، 175، 173

پهلوان محسن عاشقبادی، 92

پیترو دلاواله، 195

پیغمبر - محمد (ص)

تریبت خان، 102

ترکستان اوقلی، 111

ترمذی، 238، 236، 31، 28

تقی الدین محمد، 195

تقی خان شیرازی، 130

تقی شیرازی، 125

تقی کاشی، 158

توپال عثمان پاشا، 120، 119

توران شاه بن سنغر شاه، 85

تیمور پاشای، 116

ص: 398



تیمور سلطان، 46

تیمور شاه، 135

تیمور گورکان، 40، 160

ثعلبی، 55، 235

جابر بن عبد الله انصاری، 152، 236، 238

جالینوس، 205

جامی، 75، 309، 310

جان شیرازی، 229

جانی بیک، 46

جبرئیل، 55

جیبیر ابی ثابت، 235

جعفر ولد شیخ لطف الله، 280

جعفر بن فلاح، 19

جعفر صادق (ع) + ابی عبد الله + ابی عبد الله - امام - صادق، 14، 15، 17، 18، 19، 30، 42، 108، 121، 235، 304

جعفر قلی خان، 103

جعفر محتسب الممالک، 248

جغتای خان، 308

جلال الدین سیوطی - سیوطی

جلال الدین محمد اکبر شاه، 160، 161، 162، 163، 177، 183، 187، 191، 199

جلال الدین محمد کججی تبریزی، 166، 167

جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد بن خواجه محمد بن سلطان جنید، 154

جلال الدّین همائی، 272

جمال الدّین اصفهانی، 196

جمال الدّین کاشی، 197

جمال الدّین محمّد خونساری، 214

جمال الدّین محمود قمی، 269

جواد، 42

چغال اغلی، 87

چنگیز خان، 126

چهارده معصوم، 53، 87، 88، 284

حاتک بیک، 150

حاتم بیک، 150، 186

حاتم کاشی، 180

حاج ابراهیم سرهندي، 161

حاکم، 30

حبيب الله العاملی 224، 240

حبيب الله صدر، 239، 289، 290

حبيب الله [ابن مير سيد حسين مجتهد]، 228

حجّت - مهدي (ع)

حذيفه، 29، 32

حرّ عاملی، 343، 225، 302، 306، 331، 333، 341

حزنی، 183

حسابی نظری، 181

حسن، 31، 32

حسن (ع)، 32، 156

حسن العسکری (ع)، 27، 30

حسن بن الشیخ زین الدین علی بن احمد، 221، 222

حسن بن سید جعفر بن سید فخر الدین حسن بن نجم الدین بن الأعرج الحسینی العاملی الکرکی، 224، 225

حسن بن شهید ثانی، 233، 301، 332، 335

حسن بیک عجزی تبریزی، 186

حسن خان استاجلو، 142

حسن خان قاجار، 135

حسن سادات ناصری، 73، 174، 288

حسن طیبی، شرف الدین - شرف الدین حسن

ص: 399

حسن علی بیگ، 131

حسن کاشی، 152، 173

حسن میرزا، 228

حسین-شاه سلطان حسین صفوی

حسین بن سید حسن الحسینی الموسوی الکرکی العاملی، 226، 227، 232، 241

حسین بن شیخ عبد الصمد الحارثی، 224، 264، 268، 287

حسین بن میر رفیع الدین محمد صدر، 197

حسین بیگ حلواچی، 230

حسین بیگ، 154

حسین تستری اصفهانی، 283

حسین ثنائی هروی، 187

حسین جبل العاملی، 60، 224، 241، 289

حسین خان، 148

حسین خان دولو، 135

حسین خان شاملو، 141

حسین دوم، 38

حسین صفوی-شاه سلطان حسین صفوی

حسین ظهیری، 242

حسین کرکی، 233، 241

حسین کمونه، 195

حسین مجتهد، 228، 229، 298

حسین منصور حلاج، 308

حسین میبدی-قاضی میر حسین میبدی

حسین میرزا بایقرا، 171، 25

حضور، 181

حکیم علی، 161

حکیم همام، 161

حلی، علامه، 304، 313

حمزه میرزا، 144، 149

حمزه بن الامام العالم موسی الکاظم، 22

حمیری، 18

حوّا، 327

حیدر بن علی آملی، 41، 313

حیدر خان افشار، 130

حیدر سلطان ایشک آقاسی، 145

حیدر کاشی، 177

حیدر کزاز علی (ع)

حیدر میرزا، 231، 244

حیرتی، 162

خانا پاشای، 116

خان احمد خان، 144

خان احمد گیلانی، 168

خان میرزا، 154

خرّم شاه، 163

خسرو پاشا، 98

خضر (ع)، 40

خلیفه اوچی، 153

خلیفه سلطان، 281

خلیفه سلیمان، 153

خلیفه فولاد، 153

خلیل-مولانا خلیل

خلیل الرحمن-ابراهیم خلیل

خلیل خان افشار، 231

خلیل قزوینی، 100، 258، 259

خلیل مبرور، 219

خلیل-مولانا خلیل

خواجہ افضل ترکہ اصفہانی-افضل ترکہ اصفہانی

خواجہ جلال الدین، 165

ص: 400

خواجه ربیع، 89، نیز-مزار متبرکة خواجه ربیع

خواجه شاهقلى، 50

خواجه عنایت الله، 195

خواجه محمود، 169، 170

خواجه ملك، 147

خواجه نصیر الدین طوسی-نصیر الدین طوسی

خوزانى اصفهانى، عنایت الله-عنایت الله خوزانى اصفهانى

خیامپور، 187

خیر النساء بیگم، 62

دار اشکوه، 102

داود ترمذی، 31

داود رقی، 17

دجال، 39

درویش مجنون، 101

درویش مشتاق اصفهانى-مشتاق اصفهانى

درویش مصطفی، 101

دشتكى شیرازى، غیاث الدین منصور، 241، 49، 294، 254، 246، 242

دوانى، 216

دوانى، علامه، 269، 321، 323

دورمیش خان، 148

دهخدا، 43، 76، 253

دیو سلطان روملو، 165

ذهبی، 32، 235

راجر سیوری، 63

راقم الحروف-محمد شفیع بن بہاء الدین محمد الحسینی عاملی

راوندی، 17

رجب علی تبریزی، 101

رحمت اللہ نجفی، 242

رستم [زال]، 139

رستم خان قوللر آقاسی، 112

رستم کیا، 46

رسول خدا-محمد (ص)

رضاقلی میرزا، 129، 127، 126، 125، 116، 131

رضا-علی بن موسی الرضا (ع)

رضی بن میرزا محمد تقی-محمد رضی صدر

رضی مستوفی، 292

رفیع الدین محمد صدر خلیفہ، 281

رفیعی اول-محمد رفیع واعظ قزوینی

رفیع شہرستانی، 291، 282

رکن الدین الصابین، 309

رکن الدین خوافی، 264

رکن الدین مسعود، 85



روح الله [قزوینی]، 170

روملو، حسن بیگ، 208

زاهد گیلانی، 22

زکریا، 167

زلالی الخوانساری، 284

زمخشری، 55

زین الدین، 331، 335

زین الدین ابو الحسن علی بن هلال الجزائری کرکی - علی بن هلال جزایری

زین الدین بن علی - شهید ثانی

زین الدین محمد بن حسن بن شهید ثانی، 265، 301، 296

زین العابدین (ع) + سیّد الساجدین، 14، 235، 273، 249

زین العابدین کاشی، 246

ص: 401

زینل خان ایشک آقاسی، 143

زینل خان بیگدلی، 143

سادات ناصری، 174

سارو خان شاملو، 98، 101، 143، 163

سارو مصطفی، 120

سام، 130

سام میرزا، 95، 105، 106، 208

سام نریمان، 139

سرخاب لکزی، 130

سعادت خان صوبه دار، 126، 127

سعد الدین حموی، 201

سعید بن جبیر، 31

سعید بن مسیب، 30

سفیان، 220

سفیانی، 39

سگاک، 308

سلطان حسین-شاه سلطان حسین صفوی

سلطان سلیمان، 50، 52، 105

سلطانعلی مشهدی، نظام الدین-نظام الدین سلطانعلی مشهدی

سلطان محمد خدابنده، 152، 231، 247، 285، 25، 37، 61، 83، 112

سلطان محمد قطب شاه-قطب شاه، محمد

سلطان محمد [ولد شاه، طهماسب]، 285، 280

سلطان مراد بایندری-مراد بایندری

سلطان مراد خان رابع، 129

سلیمان خان بن شاه علی میرزا ابن عبد اللہ خان، 151

سلیمان رکابدار باشی، 84

سلیمان ساوجی، 174

سلیمان علی، 162

سلیمان فارسی، 31

سلیم، 154، 46

سلیمان اول-شاه سلیمان صفوی

سلیمان بیہ، 116

سلیمان خان، 197

سلیمان دوم، 38

سلیمان (ع)، 12

سلیمان [خواندگار روم]، 50

سلیم بن قیس ہلالی، 31

سلیم خان افشار قتلو، 132

سنغر شاه بن تورانشاہ ثانی، 85

سہراب بیک، 131

سہراب خان، 130

سیّد احمد [ابن میر سیّد حسین مجتہد]، 233

سید الساجدین-زین العابدین(ع)

سید الشهداء-ابو عبد اللہ الحسین(ع)

سید حسین الحسینی الکرکی العاملی، 232

سید علی [ابن میر سید حسین کرکی عاملی]، 233

سید محمد [ابن میر سید حسین مجتهد]، 233

سید محمد [صاحب مدارک]-محمد بن سید علیخان مدنی-علیخان مدنی

سید علی موسوی عاملی، موسوی عاملی، سید علی

سید علی واعظ قاینی-واعظ قاینی، سید علی

سید محمد ولد مرحوم میرزا داود-شاه سلیمان صفوی

علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی الجبعی

سید میر عبد اللہ خان، 63، 83، 86

ص: 402

سید نعمت اللہ-نعمت اللہ

سیستانی، ملک محمود-ملک محمود سیستانی

سیوطی، 18، 19

شانی، 185، 186

شاه اسماعیل ثانی، 37، 58، 96، 228، 287

شاه اسماعیل صفوی، 15، 21، 22، 23، 26، 34، 37، 43، 48، 49، 90، 111، 121، 133، 135، 139، 142، 150، 153، 154، 165، 174، 175، 208، 241، 242، 243

شاه جهان، 191

شاه حسین-شاه سلطان حسین صفوی

شاهرخ شاه تیموری، 34، 131، 133، 134، 264

شاهزادہ سلطانم، 249

شاهزادہ سلیم، 191

شاه سلطان حسین صفوی، 37، 106، 107، 113، 114، 147، 192، 215، 295

شاه سلطان محمد، 61، 83، 149، 152، 168، 287

شاه سلیم، 163

شاه سلیمان صفوی، 37، 39، 95، 96، 97، 98، 103، 133، 195، 213، 215، 217، 240، 287، 290، 306

شاه صفی-شاه سلیمان صفوی

شاه طاہر بن رضی الدین الاسماعیل الحسینی، 155، 156، 157

شاه طہماسب ثانی، 38، 115، 116، 118، 119

شاه طہماسب صفوی+شاه طہماسب اول+-ماضی، 37، 47، 48، 49، 50، 52، 61، 139، 141، 143، 144، 150، 157، 162، 165، 249، 250، 256، 259، 282، 287، 291، 168، 175، 178، 239، 241، 247

شاه عباس ثانی، 188، 163، 100، 99، 37، 24، 292، 259

شاه عباس صفوی+شاه عباس اول+کبیر+ماضی+همایون، 61، 50، 49، 149، 146، 142، 139، 96، 95، 83، 62، 151، 150

شاه عبد العلی یزدی، 248

شاه علی خلیفه، 153

شاه علی میرزا، 197

شاه فتح الله شیرازی، 245، 161

شاه قاسم انوار، 310، 208

شاه قلی میرزا، 151

شاه محمود انجوی شیرازی، 246، 144

شاه نجف-علی(ع)

شاه نعمت الله کرمانی، 34

شاه نواز خان-گرگین خان

شاه ولی سلطان، 247، 144

شجاع الدین محمود، 245

شداد، 77

شرف الدین حسن طیبی، 193

شرف الدین یزدی، 294

شرمی قزوینی، 96

شریف شیرازی، 246

شفائی اصفهانی، 193

شمخال، 128

شمس الدّين علي سلطان، 251

شمس الدّين فخرى، 26

شمس الدين محمّد، 27

شمس الدّين محمد بن خاتون عاملي، 332

ص: 403

شمس الدّين محمّد صدر، 280

شمسای گیلانی، 92

شهداد خان بلوچ، 112

شهرستانی - محمد شهرستانی

شهید ثانی، 242، 239، 225، 224، 222، 221، 305، 295، 268، 265، 254

شیبک خان، 45

شیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبد اللّٰه بن سینا - ابن سینا

شیخ العلاءي - علی بن عبد العالی الکرکی

شیخ صفی الدّین اسحاق، 196

شیخ طائفه - شیخ طوسی

شیخ طوسی، 42، 28

شیخ عبد السلام، 341

شیخ علی خان، 135، 104

شیخ محمود، 283

شیخ لطف اللّٰه میسی، 282، 279

شیخ مقتول، 308

صائب، 219، 174

صاحب الأمر - مهدی (ع)

صاحب بن عبّاد، 294

صاحب قران + قرانی - شاه عباس ثانی

صاحب محافل - محمّد شفیع بن بهاء الدین محمّد الحسینی عاملی



صاحب-مهدی(ع)

صادق-جعفر صادق(ع)

صالح خان افشار قرقلو، 130، 131

صالح خان قرقلوی ایوردی، 130

صاین الدین ترکه اصفهانی، 260، 264

صبری روزبهانی، 181

صحبتی تقریشی، 283

صدر الدین شیرازی، 26، 242

صدر الدین محمد، 291

صدر الدین همدانی، 344

صفی الدین احمد بن حیی بن السعد التفتازانی، 45

صفی ثانی-شاه سلیمان صفوی

صفی قلیخان گرجی، 111، 143

صفی میرزا، 95، 112

ضمیری، 175

طاهر کاشی، 246

طاهر وحید، 105

طبخی قزوینی، 184

طیبی، شرف الدین حسن-شرف الدین حسن طیبی

طهماسب اول-شاه طهماسب صفوی

طهماسب خان جلایر، 130

طہماسب قلی بیگ، 149

طہماسب میرزا، 112، 113

ظہوری ترشیزی، 76، 158، 159، 179

عادل خان، 38، نیز - علی شاہ

عادلشاہ، ابراہیم، 128، 158، 159، 160

عارف کاشی، 336

عاملہ بن سبا، 17

عاملی کرکی، میر سید علی - میر سید علی عاملی کرکی

عایشہ، 66، 78، 79، 228، 235

عبّاس اقبال آشتیانی - اقبال آشتیانی، عباس عبّاس سوم، 38

عبّاس میرزا، 119

عبد الباقی خان اوزبک، 86

عبد الجلیل رازی قزوینی، 43، 315

ص: 404

عبد الحسين استرآبادى، 249

عبد الحسين جهانشاهى، 248

عبد الرحمان بن حمزه، 31

عبد الرحيم عباسى، 300

عبد الرزاق كاشى، 337

عبد الصمد بن الشيخ الاسلام الامام شمس الدين محمّد الجبعى، 266

عبد الصمد بهادر، 83

عبد العالى بن شيخ على محقق ثانى، 232، 233، 287

عبد العزيز، 111

عبد الغنى تفرشى، 172

عبد القادر، 156، 157

عبد الله، 32

عبد الله بن جعفر حميرى، 42

عبد الله بن زبير، 235، 236

عبد الله بن عباس، 235، 236

عبد الله بن عمر، 29، 238

عبد الله پاشا، 120

عبد الله خان ازبك، 86، 148، 169

عبد الله خان استاجلو، 169

عبد الله خان-سيد مير عبد الله خان

عبد الله شوشترى، 257، 258، 279، 282

عبد الله مدرّس يزدي، 222، 269

عبد المؤمن خان اوزبک، 63، 83، 86

عبيد الله خان اوزبک، 46، 50، 52، 170، 171

عثمان بن عفّان، 71، 72، 161

عثمان بن يعقوب الجويني، 41

عجزي تبريزي، 185

عرفي، 191، 192

عز الدين علي نقى بن شيخ محمد هاشم طغائي كمره اي - علي نقى كمره اي

عزيز الله حضوري قمى - حضوري

عطا خان، 131

عطا، 235، 238

عكرمه، 236

علاّمه حلي - حلي، علاّمه

علاّمه دواني - دواني، علاّمه

علاء الدوله سمناني، 41، 42

علاء الملك مرعشي، 259

علم الهدى، 226

علي - عادشاه

علي اكبر ملاباشي، 124

علي بن ابي الحسن - موسوي عاملي، سيّد علي بن ابي طالب - علي (ع)

علي بن احمد بن محمد بن جمال الدين بن تقى الدين بن صالح العاملي جبعي، 297

علی بن الحسین البغدادی، 41

علی بن الحسین بن موسی بن محمّد علوی حسینیّ موسوی-علم الهدی

علی بن عبد العالی الکرکی، 52، 51، 49، 27، 267، 256، 255، 252، 232، 227، 224، 332، 285

علی بن عبد العالی میسی، 298، 224

علی بن محمّد بن شیخ حسن بن الشیخ زین الدّین بن علی احمد الشّهِید الثانی العاملی الجبعی، 302

علی بن محمّد بن مکی العاملی الجبعی، 223، 329

علی بن موسی الرضا(ع)+ابو الحسن-+امام الجن و الانس+امام ثامن+رضا+سلطان ارض خراسان، 88، 83، 69، 45، 18،

ص: 405

علی بن هلال بن عیسی، 254

علی بن هلال جزایری، 254

علی پاشای رومی، 87،116،120،142

علی خاتون، 291

علیخان شیرازی-علیخان مدنی

علیخان مدنی، 342، 222،275،289،293،329

علی خطیب استرآبادی، 229،246،249

علی خلیفه، 153

علی خلیفه آغچه لو، 153

علیرضا [ابن میرزا حبیب اللہ الموسوی العاملی الکرکی]، 240

علی رضای خوشنویس، 185

علی شاه، 38،131،132،137

علی (ع)+امام علی+امیر المؤمنین+امیر المؤمنین علی بن ابی طالب+امیر مؤمنان علی+حیدر کرار+شاه

نجف+علی بن ابی طالب+مولای متقیان، 25،23،21،18،14،9،8،5، 76،73،70،67،66،58،54،30،28، ، 157،140،80،77

312،336،337،338، 160،176،235

علی عبد العال-علی بن عبد العالی الکرکی

علی عرب، 256،257

علیقلی خان [شاملو]، 148

علی قلی خان [ولد ابراهیم خان]، 131،130

علی مذهب، 269

علیمردان بیگ، 148

علیمردان خان فیلی، 135

علیمردان خان قلی، 126

علی منشار، 270

علی مؤذن، 101

علی نقی خان، 128

علی نقی کمره ای، 186

علی هروی، 170، 171

عماد الحسنی، 172

عماد الدین محمود، 168

عمر [خطاب]، 70، 71، 236، 238

عمران بن حصین، 238

عمرو بن دینار، 238

عمو اوقلی، 132

عنایت الله خوزانی اصفهانی، 166، 167، 195

عیاشی، 17

عیسی بن مریم، 29، 30

عیسی خان، 143

غازی خان تکلو-قاضی خان تکلوی مهردار

غزالی، ابو حامد، 324

غزالی، محمد، 77

غَسَّالِ بَاشِي [اصفهان]، 138

غیاث الدّین علی بن کمال الدّین حسین کاشانی - غیاث الدین کاشی

غیاث الدین علی شیرازی، 167

غیاث الدّین کاشی، 167

غیاث الدّین منصور دشتکی شیرازی - دشتکی شیرازی، غیاث الدّین

غیاث اللّٰه نقیب اصفهانی، 243

فارابی ابو نصر محمّد بن محمّد، 206

فاطمه (س)، 31، 74

فانی کرمانی، 248

فتح اللّٰه قزوینی، 288

فتح علی خان ارومیه ای، 138، 135

ص: 406



فتح علی خان قاجار، 135

فتح علی خان [اعتماد الدوله]، 110

فخر الدین رازی، 315، 318، 320

فخر الدین سماکی استرآبادی، 285، 241، 244، 247

فخر الدین علی صفی، 309

فرعون، 77، 78

فروغی قزوینی، 184

فرهاد خان، 150، 185

فصیحی هروی، 196

فصیح [جهانشاهی]، 248

فضل الله بن روزبهان خنجی، 304

فضل بن شاذان، 42

فهمی، 180

فیروزآبادی، مجد الدین - مجد الدین فیروزآبادی

فیروز شاه، 85

قاسم بیک حکیم، 156

قاسم جنابدی، 208

قاسم سمنانی، 188

قاشی ابو محمد حسین بن مسعود لغوی، 29

قاضی - نور الله شوشتری

قاضی احمد قمی، 258

قاضی بیضاوی، 55

قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی، 167، 166، 246

قاضی خان تکلوی مهردار، 167

قاضی خان صدر، 291

قاضی خان [سیفی قزوینی]، 281

قاضی زاده-ابراهیم همدانی

قاضی عضد، 307

قاضی قزوینی، 258

قاضی میر حسین میبدی، 309، 44

قاضی میرک-میرک خالدی

قاضی نور الدین محمد اصفهانی، 200، 182

قاضی نور الله شوشتری، 64، 42، 41، 18، 17، 314، 311، 310، 309، 303، 160، 78

قربان قلی قوشچی، 131

قزوینی، شرمی-شرمی قزوینی

قطب شاه، محمد، 161، 160، 158

قلی بیک نسقچی، 132

قمر الدین خان، 127

قوام الدین محمد قزوینی، 295، 125

قوجه بیک کندرلوی افشار ارومی، 130

قوسی شوشتری، 186

قوشچی، 55

قیصری، 321

کارکیا میرزا علی، 43

کاظم خان، 132

کریم خان زند، محمد، 136، 139

کلان استرآبادی، 249

کلانی بیک، 149

کلبعلی خان کوسه، 130

کلیم، 174

کلیم اللہ-موسی (ع)

کلینی، محمد بن یعقوب، 18، 56، 100، 222

کمال الدین حسین، 239

کمال الدین حسین شیرازی، 168

کمال الدین شیخ اویس، 233

کمال الدین علی بن میر احمد کاشانی-محتشم کاشانی

کمال الدین محمود شیرازی، 229

ص: 407

کمیل بن زیاد نخعی، 335، 336

کندو غمش سلطان بیگدلی، 143

کوزل احمد بایندر، 43

کوکلش بهادر، 69

کیا احمد، 46

کیخسرو خان، 111

گر جی، 149

گرگین خان، 111

گلانی بیگ، 149

گلچین معانی، 181، 188

گنجعلی خان، 148

گیلانی، شمسای - شمسای گیلانی

لاهیجی - محمد لاهیجی

لطف اللہ شیرازی، 144، 151

لقمان، 40

لوط، 78

مالک دیلمی قزوینی، 170

مایل هروی، 309، 310، 314

مأمون، 24، 205

مبارک خان، 141

مجاهد، 235

مجتهد ثانی شیخ عبد العالی، 255، 256

مجد الدین فیروز آبادی، 57

مجلسی اول-محمد تقی مجلسی

مجلسی، محمد باقر، 215، 212، 19، 14، 13، 240

محشم کاشی، 180، 174، 173، 96، 58

محدث ارموی، 307

محسن کاشانی، 101، 100

محقق اردبیلی-مدّرس اردبیلی

محقق ثانی +-کرکی-علی بن عبد العالی الکرکی

محمد ابراهیم قزوینی، 213

محمد ابراهیم ملاصدرا، 92

محمد اردبیلی، 212

محمد استرآبادی، 243

محمد امین استرآبادی، 242

محمد امین میرزا، 158

محمد باقر الحسینی-میرداماد

محمد باقر بن الغازی القزوینی، 243

محمد باقر بهبهانی، 244

محمد باقر داماد-میرداماد

محمد باقر (ع)، 235، 17

محمد باقر مجلسی-مجلسی، محمد باقر

محمد بن احمد خفري، 155

محمد بن الحسن بن علي الحرّ العاملي، 16، 240

محمد بن حسن العسكري-مهدى(ع)

محمد بن حنفيه، 30، 221

محمد بن خالد، 30

محمد بن خواجه زين الدين علي شيرازي، 192

محمد بن شيخ حسن، 330

محمد بن طلحه شافعي، 28

محمد بن عبد الله منصور، 32

محمد بن علي الباقر-محمد باقر(ع)

محمد بن علي بن الحسين بن ابي الحسن الموسوي العاملي الجبعي، 221، 225، 300، 329

محمد بن علي بن حسن بن العودي العاملي الجزيني، 224، 297

محمد بن محمد بن نعمان-مفيد

محمد بن ميرزا اشرف، 170

محمد بن مير سيد حسين بن مير سيد حسن

ص: 408

اعرج کرکی عاملی، 290

محمد بن ولید مولی بنی ہاشم، 32

محمد بن یعقوب الکلبینی-الکلبینی، محمد بن یعقوب

محمد بیگ بیگدلی شاملو، 146

محمد پادشاہ-سلطان محمد خداوندہ

محمد پارسا، 41

محمد تقی، 290

محمد تقی استرآبادی، 207

محمد تقی جنابدی، 95

محمد تقی مجلسی، 40، 100، 215، 216

محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی، 95

محمد تیمور بن شیبک، 46

محمد جعفر بن میر، 250

محمد حسن خان قاجار قوانلو، 130، 135، 138

محمد حسین شیرازی، 216

محمد خاتون، 291

محمد خادم، 68

محمد خان، 104

محمد خان استاجلو، 43

محمد خان پادشاہ، 101، 104

محمد خان ذو القدر، 51

محمد خان قاجار ايروانى، 130

محمد خداينده صفوى-سلطان محمد خداينده

محمد خليفه، 153

محمد خليل قزوينى، 24، 54

محمد رضا، 293

محمد رضا عبداللوه، 118

محمد رضا قزوينى، 147

محمد رضا منشى الممالك نصيرى، 293

محمد رضى صدر بن ميرزا محمد تقى، 291

محمد رفيع واعظ قزوينى، 288

محمد زمان خان شاملوه، 84، 111

محمد شاه، 126، 127

محمد شفيع، 192، 288

محمد شفيع بن بهاء الدين محمد الحسينى عاملى + راقم الحروف + صاحب محافل، 12، 170، 230، 164، 162، 140، 39، 19، 239

محمد شفيع تبريزى، 292

محمد شهرستانى، 315، 316، 318، 319

محمد شيرازى، 168

محمد صادق خان، 140

محمد صالح لبنانى، 101

محمد (ص) + پيغمبر + رسول خدا + محمد مصطفى، 40، 32، 31، 30، 29، 28، 23، 79، 78، 76، 75، 73، 72، 70، 56، 55، 80

محمد طاهر قمى، 216، 217



محمد علی اوشاق، 128

محمد علی مشهدی، 101

محمد غزالی-غزالی، محمد

محمد قطب شاه-قطب شاه، محمد

محمد قلی بهادر، 83

محمد قلی خان افشار ارومی، 130

محمد قلی خلیفه قرقلو، 153

محمد قلی قطب شاه، 158، 160، 244

محمد کریم خان زند-کریم خان زند، محمد

محمد لاهیجی، 310

محمد مشکک رستم‌داری، 63

محمد مصطفی-محمد (ص)

ص: 409

محمد نوربخش، 310

محمد ولد سرخاب لکزی، 130

محمد يوسف شیرازی، 294

محمود افغان، 37، 111، 112، 113، 115

محمود بیک ترکمان، 44

محمود خان ابن سلطان مصطفی، 118

محمود سیاوشانی، 170

محمود غازی، 139

محمود [ابن شمس الدین علی سلطان]، 251

محبی الدین محمد، 163

محبی الدین - ابن عربی

مخدوم اصفهانی، 247

مخدوم شریفی، 229، 246

مراد بایندری، 43، 87، 98

مراد پاشا، 90، 91، 93

مراد مازندرانی، 96

مرتضی رازی، 315

مرتضی صدر، 135

مرشد قلیخان استاجلو، 148

مرعشی نجفی آیت الله، 304، 306

مروان، 72

مریم سلطان بیگم، 144

مستنصر باللہ خلیفہ عباسی، 54، 89

مسلم، 27، 29، 238

مسیب خان بن محمد خان تکلو، 182

مسیب نقیب، 250

مشتاق اصفہانی، 174

مصطفیٰ بن حسین تفریشی، 256، 276

مصطفیٰ پاشا، 98

مصطفیٰ خان شاملو، 129

مظفر جنابدی، 95

مظہری کشمیری، 183

معاویہ، 24، 25

معز الدولہ دیلمی، 24

معصوم [ابن میرزا مہدی اعتماد الدولہ]، 240

معصوم بیگ، 154

معصومہ (س)، 98، 291

مفید، 226

مقدس اردبیلی، 40، 212، 222، 283، 301

مقیم کاشی، 335، 341

ملا ابو اسحاق، 25

ملاً احمد-احمد بن نصر اللہ الدبیلی

ملاّباشی، 124

ملاّی روم، 271

ملک الکلام-ملک قمی

ملک بهرام اردویادی، 150

ملک طیفور، 178

ملک قمی، 179، 158

ملک محمود سیستانی، 121، 113، 112، 111، 177

منزوی، 259

منشار عاملی-علی عرب

منصور خان، 104

موسوی بهبهانی، 286، 282

موسوی عاملی، سید علی، 222

موسی بن جعفر، 30

موسی خان ایرلوی افشار، 130

موسی (ع)+کلیم+کلیم اللّٰه، 199، 58، 57، 18، 205، 204، 203، 202، 201

مولانا خلیل، 243

مولانا شانی-شانی

مولانا محمود، 91

ص: 410

مولای متقیان-علی(ع)

مولوی-احمد بن نصر اللہ الدبیلی

مولی عبد اللہ قصاب-عبد اللہ شوشتری

مہدی اعتماد الدولہ، 240

مہدی(ع)+حجّت+صاحب+صاحب الأمر+محمد بن حسن العسکری، 28، 27، 10، 211، 58، 39، 38، 36، 33، 32، 30، 29، ، 276،

277

مہدی خان منشی الممالک، 129

مہدی عباسی، 33، 32

مہر علی گرگانی، 174، 58

میر ابو المعالی نطنزی-ابو المعالی نطنزی

میر ابو علی-ابو علی

میر بزرگ، 245، 197

میرداماد، 283، 282، 274، 255، 199، 92، 333، 286، 285، 284

میر روح اللہ-روح اللہ[قزوینی]

میرزا احمد عاملی، 240

میرزا بابا-محمد رفیع واعظ قزوینی

میرزا داود، 192، 134، 133، 39

میرزا سلمان-سلمان

میرزا سیّد محمد، 133، 39

میرزا عبد اللہ، 192

میرزا علی خلیفہ-علی خلیفہ

میرزا محمد حسن، 96

میرزا محمد رضا-محمد رضا

میرزا محمد رضی، 292

میرزا محمد شفیع-محمد شفیع

میر سید احمد، 169، 170

میر سید حسین مجتهد-حسین مجتهد

میر سید حسین [کرکی]-حسین کرکی

میر سید علی خطیب استرآبادی-علی خطیب استرآبادی

میر سید علی [از سادات کتکن]، 252

میر سید علی [عاملی کرکی]، 240

میر سید محمد، 239

میر شریف شیرازی-شریف شیرازی

میر عزیز اللہ حضوری قمی-حضوری

میر علم خان، 133

میر علی، 169، 171

میرک خالدی، 219، 220، 221

میر کلان-میر داماد

میر محمد، 101

میر محمد باقر داماد-میر داماد

میر محمد رفیع واعظ قزوینی-محمد رفیع واعظ قزوینی

میر محمد ولد میر سید علی، 252

میر مسیب نقیب-مسیب نقیب

میرویس غلجہ، 111

میرزا رفیع شہرستانی-رفیع شہرستانی

مؤمن استرآبادی، 157،244

نادر شاہ افشار، 119،116،115،110،38،130،129،128،127،126،125،120،135،134

نادر میرزا، 134

ناصر [کمونہ]، 195

نجم الدین کبرا، 201

نجم ثانی، 84

نجم زرگر، 44

ندر محمد خان، 163،101

نسائی، 30،27

نصرآبادی،

ص: 411

نصر اللہ میرزای ہمدانی، 134، 131، 128، 127، 135

نصیرای ہمدانی، 199، 198

نصیر الدین طوسی، 198

نصیر الملوک، 157

نظام الدین احمد، 161

نظام الدین احمد بن میرزا معصوم الحسینی، 293

نظام الدین اعرج نیشابوری، 318

نظام الدین سلطانعلی مشہدی، 171

نظام شاہ، 157، 156، 155

نظامی گنجوی، 311، 286

نظیف افندی، 129

نعمت اللہ، 39

نقیسی، سعید، 178

نقیب خان سیفی قزوینی، 161

نمرود، 77

نوح، 81، 78، 40

نور اصفہانی-قاضی نور الدین محمد اصفہانی

نور الدین محمد ظہوری ترشیزی-ظہوری ترشیزی

نور اللہ شوشتری-قاضی نور اللہ شوشتری

نور محمد خان، 83

واحدی، 57



واعظ قاینی، سید علی، 25

واعظ قزوینی، محمد رفیع-محمد رفیع واعظ قزوینی

واقدی، 70

والهی قمی، 178

وحشی [یزدی]، 177

وحید، 219

وحید دستگردی، 311

ولی دشت بیاضی، 158، 176

ویلم فلور، 111

هارون، 57، 58

هاشم رضی، 310

هدایت الله، 84

هرقل، 84

هلاکی، 183

همایون پادشاه، 52، 162

یادگار علی سلطان خلفا، 142

یاقوت، 17

یزدی، شاه عبد العلی-شاه عبد العلی یزدی

یزدی، شرف الدین-شرف الدین یزدی

یعقوب خان، 150

یگن محمد پاشای، 128

يوسف (ع)، 18، 75

يوسف همداني، 308

ص: 412

آتشکده آذر، 177، 174، 158، 152، 151، 199، 192، 186، 185، 184، 181، 180، 214، 208

آثار العجم، 89، 85

آذر و سمندر، 284

آینه پژوهش، 305

آئین اکبری، 160

ابطال نهج الباطل، 304

ابواب الجنان، 288

اثبات الواجب، 322

اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، 15، 14، 342، 31، 29، 28

اثر تشیع در تصوّف شرق جهان اسلام، 341

اثنی عشریات اربع، 270

الاحتجاج، 15

احسن التواریخ، 166، 154، 105، 52، 49، 242، 241، 231، 224، 222، 208، 168، 269، 246، 244

احقاق الحق، 308، 307، 306، 305، 304، 314، 313، 311، 309

احوال معاد، 155

احوال و آثار خوشنویسان، 186، 171، 170

احیاء المملوک، 149، 111

احیاء علوم الدین، 324

اخلاق ناصری، 198

اربعین حدیث، 332، 268

ارجوزه در مواريث،332

از شيخ صفى تا شاه صفى،151

اسکندرنامه،175

اشرف افغان بر تختگاه اصفهان،111

اصطلاحات الصوفيه،337

اصول كافى،312،304،100،57،18

اعلام الشيعه،279

اعلام الورى،15

اعلام معين،163

ايعان الشيعه،276،239،216،49،45،40،335،334،332،331،306،290،280

افق المبين،284

افيونيه،270،169

اكنرنامه ابو الفضل علامى،160

اكنال الدين،14

الاجازه الكبيره،266،265،256،224،211،

ص:413

الأدوية المفردة، 168

الأربعين في فضائل أمير المؤمنين و إمامه الأئمة الطاهرين، 216

الإعلام، 280

البدء و التاريخ، 30

البعث و النشور، 30

التبيان، 54

التحيّة، 255

الجامع الصحيح للترمذى، 237

الجامع الصّغير، 28، 29

الحائريه فى تحقيق المسأله السفريّه، 332

الخصال، 31

الدّر المنثور، 302

الدّر المنظوم من كلام المعصوم، 302

الدرجات الرفيعه فى طبقات الاماميه من الشيعة، 295

الذريعه، 172، 159، 158، 155، 145، 101، 288، 269، 245، 234، 225، 219، 211، 335، 334، 333، 332، 331، 295، 293

الروضه النضره، 233

الصفافى فى شرح الكافى، 100، 54

الصوارم المهرقه فى جواب الصواعق المحرقه، 314، 307

الصواعق المحرقه، 307، 32، 31، 29، 23

الطوائف فى مذهب الطوائف، 81

العروه لأهل الخلوه و الجلوه، 41

العلل المتناهيه، 28

العمده الجليه فى الاصول الفقهيه، 225

الغرر و الدرر، 267

الفاظ غرر الحكم، 20

الفرقه الناجيه، 332

الفصول التسعون فى معالجه امراض اهل الدين باحاديث آل طه و ياسين، 288

القاب و مواجب دوره سلاطين صفويه، 153

الكافى، 222

الكنى و الألقاب، 332، 301، 297، 211

اللهوف على قتلى الطفوف، 81

المحجّه البيضاء و الحجّه الغراء، 225

المصباح فى التصوف، 201، 6

المعجم المفهرس، 21

الملل و النحل، 316

المنار المنيف، 221، 58، 57

المنصوريه، 255

النجميه، 255

النهايه فى غريب الحديث و الأثر، 221، 58

الوافى بالوفيات، 201

امالى الصدوق، 312، 207، 198، 31

امالی شیخ طوسی، 19

امتحان الفضلاء، 170

امثال و حکم، 76، 84، 253

امل الآمل، 49، 211، 214، 216، 219، 222، 224، 225، 233، 240، 241، 242، 247 ، 254، 255، 256، 259، 269، 274، 276 ، 279، 280، 282، 283، 289، 290، 294  
332، 333، 334، 335، 343 ، 297، 298، 301، 302، 306، 330، 331

اناجیل اربعه، 316

انجیل، 7، 317

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن، 80

انموذج العلوم، 155

انوار الربیع فی انوار البدیع، 294

ص: 414

ایران در عصر صفوی، 63

ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپاییان، 63

ایضاح المکنون، 211، 288، 298، 301

ایقاعات، 285

ایماضات، 284

أخبار الزّمان، 343

با کاروان هند، از کاروان هند، 305

بحار الانوار، 3، 13، 14، 15، 17، 19، 28، 31، 32، 33، 40، 42، 54، 70، 74، 78، 82، 224، ، 132، 198، 203، 207، 212، 215، 222

337 ، 247، 252، 276، 289، 304، 312

بحر الحساب، 278

بغیه المرید من الكشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید، 297، 298

بهار و خزان، 175

بهجه الآمال، 49، 211، 301

بیان الاحسان لأهل العرفان، 41

پنج رقعہ، 158

تاج العروس، 40

تاریخ ابن کثیر، 19

تاریخ ادبیات براون، 145

تاریخ اکبری، 162، 187

تاریخ الاسلام، 235

تاریخ الخلفاء، 19، 235



تاریخ الفی، 161

تاریخ بغداد، 30

تاریخ تذکره های فارسی، 181

تاریخ جهان آرا، 23

تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، 195، 250، 291

تاریخ شیخ محمد بن علی بن الحسن العودی، 297 و نیز -بغیه المرید من الکشف عن احوال الشیخ زین الدین الشهید

تاریخ عالم آرای عباسی -عالم آرای عباسی

تاریخ گزیده، 40

تاریخ مغربی، 18

تاریخ نظم و نثر در ایران، 105، 145، 158، 178، 179، 180، 169، 174، 175، 176، 177، 178، 179، 180، 105، 145، 158، 178، 179، 180، 169، 174، 175، 176، 177، 178، 179، 180، 199، 181، 182، 184، 185، 186، 192، 196، 200، 228، 241، 264

200، 228، 241، 264

تاریخ یزد، 177

تبصره العوام، 315

تحریر طاووسی فی الرجال، 221

تحفه سامی، 105، 171، 175، 208، 221، 250

تحفه عباسی، 101

تحفه الزائر، 215

تذکره پیمان، 188، 199

تذکره میخانه، 159، 199

تذکره نصرآبادی، 101، 105، 171، 186، 187، 192، 195، 199، 214، 250، 269، 279، 283، 284، 288

تذکره دیوان شعر [سید علیخان مدنی]، 295

تذكرة شعراى كشمير، 183

تذكرة الشعراء دولتشاه، 174

تذكرة القبور، 272

تذكرة الملوك، 110، 111، 154

ترجمة اربعين شيخ بهائى، 291

ترجمة الفصول المختاره، 214

ترجمه و شرح غرر الحكم، 214

تشریح الافلاك، 278، 333

ص: 415

تعلیقات بر رساله شیخ علی بن هلال جزائری در طهارت، 256

تعلیقات بر مختصر النافع، 256

تعلیقات علی الاستبصار، 283

تعلیقات علی الصّحیفه الکامله السّجادیه، 267

تعلیقات علی خلاصه الرّجال، 267

تعلیقه امل الآمل، 247، 301

تفسیر آیات احکام، 212

تفسیر ابو الفتوح، 235

تفسیر بیضاوی، 54، 55، 75، 307

تفسیر سوره الحمد، 214

تفسیر طبری، 202

تفسیر علی بن ابراهیم، 19

تفسیر عیاشی، 17

تفسیر فخر رازی، 202

تفسیر قرآن [منشی الممالک نصیری]، 293

تفسیر قمی، 19

تفصیل وسائل الشّیعه، 341

تقدیسات، 285

تقویم الایمان، 284

تکمله امل الآمل، 279، 298، 300

تكملة الاخبار، 154، 105، 52،

تنقيح المقال، 301، 298، 279، 265، 49، 40،

تواتر القرآن-رسالة تواتر القرآن

توضيح الاخلاق، 198

توضيح المقاصد فيما اتفق في ايام السنه، 278

تهذيب التهذيب، 235

تهذيب در نحو، 278

جامع الاسرار آملی، 313، 312، 41، 6،

جامع الاصول شيعه، 77

جامع الانوار، 312

جامع الرواه، 283، 211،

جامع الصغير، 203

جامع المقاصد في شرح القواعد، 49

جامع عباسی در عبادات، 278، 273، 270،

جامی، 310، 309،

جذوات [ميرداماد]، 284، 199،

جعفریّه، 254

جلاء العيون، 215

جمع بين الصحيحين، 239

جته الاخبار، 175

جواب المدنيات الأولى و الثانية و الثالثه، 221

جواب مسائل شیخ جزایری، 278

جواب مسائل شیخ حسن ظهیری، 242

جواب مسائل مدنیات، 278، 221

جواهر السنّیه فی احادیث القدسیّه، 341

جهانگشای نادری، 111، 110

چهارده رساله صابین الدین ترکه اصفهانی، 264

چهل حدیث، 270

حاشیه عدّه الاصول، 258

حاشیه اثنی عشریه شیخ حسن، 279

حاشیه استبصار، 301

حاشیه الهیات شفا، 155

حاشیه بر اصول کافی، 334

حاشیه بر الفیه شهید، 332، 301

حاشیه بر الهیات تجرید [فخر الدّین سماکی]، 241

حاشیه بر الهیات [محقّق اردبیلی]، 212

حاشیه بر پاره ای از ابواب من لا یحضره الفقیه، 198

حاشیه بر تفسیر بیضاوی، 314، 307

ص: 416

حاشیہ بر حاشیہ عدہ، 243

حاشیہ بر حاشیہ قدیم، 269

حاشیہ بر شرح مختصر عضدی [قاضی نور اللہ شوشتری]، 307، 314

حاشیہ بہ شرح لمعہ، 334

حاشیہ تفسیر قاضی، 270

حاشیہ شرح عضدی بر مختصر اصول، 278

حاشیہ شرح مختصر اصول، 270، 285

حاشیہ شفا، 214

حاشیہ شمسیہ، 264

حاشیہ علی الفیہ الشیخ الشہید، 283

حاشیہ علی شرح المختصر العضدی [عبد اللہ شوشتری]، 283

حاشیہ قواعد شہیدیہ، 270، 279

حاشیہ مجمع البیان، 258، 259

حاشیہ ارشاد، 255، 267

حاشیہ بیضاوی، 278

حاشیہ تہذیب، 244، 301

حاشیہ خلاصہ الرجال، 278

حاشیہ زبدہ بہائی، 198

حاشیہ شرح اشارات، 247

حاشیہ شرح لمعہ، 198، 302

حاشیہ فخری، 198

حاشية مختلف، 221، 255،

حاشية مطول، 270، 278،

حاشية معالم، 198،

حاشية الاستبصار، 222،

حاشية الفقيه، 278،

حاشية على الشرح الجديد للتجريد، 289،

حاشية على الكشاف، 289،

حاشية على شرح الاشارات، 289،

حبل المتين، 270، 278،

حبيب السير، 49، 174، 224، 251، 264،

حججه الاسلام، 216،

حجيه الاخبار، 333،

حدائق الصالحين، 270، 278،

حدائق النديه في شرح الصمدية، 294،

حدييه، 76،

حديقه، 193،

حديقه هلاليه، 278، 279،

حديقه الشيعه، 212، 213،

حسن گلوسوز، 284،

حق اليقين، 215،

حق اليقين في حدوث العالم، 285،

حكيم استرآباد، 286، 285، 282، 95، 92

حلل مطرّز، 294

حليه الايرار، 42، 15

حليه الأولياء، 70، 57، 30، 29، 6

حليه المتّقين، 215

حواشى بر جامع عباسى، 291

حاشية بر شفا، 213

حواشى تجريد، 242

حواشى تشریح الافلاك، 279

حواشى زبده، 279

حواشى شرح تذكرة، 279

حواشى فوايد مدينة، 302

حواشى كشاف، 279

حواشى مدارك، 198

حيوه القلوب، 215

خسرو و شيرين، 311

خطبة خوان مولانا ظهورى، 159

خلاصه الأثر، 301، 279، 269

ص: 417



148،151،152،168،244،257،258 ،53،58،62،64،105،144، خلاصه التواريخ،

278، خلاصه الحساب،

144، خلاصه السير،

،168،169،170،171،172،175،177 ، 105،144،149،151،154،158،166 ، 49،58،62،63،64،84،92،95، خلد برين،  
269، ، 244،245،246،247،256،257،259 ، 208،221،228،229،241،242،243 ، 178،179،180،181،182،183،184  
270،272،279،280،281،292

285،286، خلسه ملكوتيه،

311، خمسة نظامي،

159، خوان خليل،

177، خير البيان،

310، دائره المعارف بزرگ اسلامي،

164، دائره المعارف فارسي مصاحب،

171،186،231، دانشمندان آذربايجان،

242، دانش نامه شاهي،

216، دستور شهر ياران،

193، ديده بيدار،

158،179، ديوان اشعار [حسين بن شيخ عبد الصمد]، 267، - [مولانا ملك قمي]،

23، ديوان اعجاز،

174، ديوان اهلي شيرازي،

175، ديوان بابافغاني،

186، ديوان خاقاني،

دیوان سعدی، 175

دیوان شعر فارسی و ترکی، 219

دیوان شعر [ابراهیم فخر الدین البازوری]، 274 233، - [حرّ عاملی]، 342- [محمد رفیع واعظ قزوینی]، 288- [نصیرای همدانی]، 199

دیوان غزلیات [ظهوری ترشیزی]، 159

دیوان کلیّات [جامی]، 310

دیوان محتشم کاشانی، 175، 154، 60، 59، 58، 231

دیوان منسوب به امام علی (ع)، 23

دیوان مولانا، 175

دیوان وحشی یزدی، 177

دیوان همایون اسفراینی، 184

ذّره و خورشید، 284

رساله تواتر القرآن، 342

ربیع المنجمین، 292

رجال، -صغیر، 243، -کبیر، 243، - متوسط، 243، رساله- 342

رحله، 305

رحله المسافر و غنّيته عن المسامر، 274، 233، 331

رد بر محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی، 267

ردّ به ملاّ جلال و میر صدر الدّین، 242

رسائل شیخ انصاری، 43

رساله، [ابن سینا]، 204

رساله بیخ چینی، 269

رساله در احکام سجود تلاوت، 279

رساله در استحباب سوره و وجوب آن، 279

رساله در اسطرلاب، 270

رساله در اصول، 332

رسالت در امامت، 212

رساله در این که انوار کواکب مستفاد از شمس است، 279

رساله درایه، 278

ص: 418

رساله دربارهٔ مرض آتشک، 169

رساله در بیخ چینی، 169

رساله در تحریم غنا، 334

رساله در تسمیهٔ مهدی، 342

رساله در تعریف طهارت، 255

رساله در تنزیه معصوم، 342

رساله در جمعه، 243

رساله در حرمت خراج، 212

رساله در حساب الخطاس، 329

رساله در حلّ اشکال عطار و قمر، 279

رساله در خلق کافر، 342

رساله در ذبیح اهل کتاب، 278

رساله در رجعت، 342

رساله در ردّ بر اهل وسواس، 267

رساله در ردّ صوفیه، 334

رساله در زکات، 278

رساله در سموم، 169، 269

رساله در صوم و حجّ، 278

رساله در طریق خوردن چوب چینی و فواید آن، 269

رساله در طهارت، 278

رساله در عبادات، 283

رساله در عدم وجوب عینی، 256

رساله در قصر و تخییر در سفر، 279

رساله در مناسک حج، 212

رساله در مواریث، 278

رساله در نجاست آب قلیل به ملاقات، 314

رساله در نجاست و طهارت خمر، 242

رساله در نسبت اعظم جبال به قطر ارض، 278

رساله در وجوب صلات جمعه، 283

رساله ردّ صوفیه، 342

رساله شریفه در قبله عالم عموماً و در قبله خراسان خصوصاً، 255

رساله های تفسیر سوره الحمد، 214

رساله اثبات واجب قدیم و جدید، 247

رساله اثنا عشریه، 329

رساله اثنا عشریه در صلاه، 278

رساله اجماع، 342

رساله احکام سلام، 255

رساله احوال صحابه، 342

رساله اسطرلاب، 278

رساله اقسام الأرضین، 255

رساله تحفه اهل الایمان در قبله عراق عجم و خراسان، 267

رساله تشریح الافلاک در هیأت، 270

رسالة تهجد، 219

رسالة جديد، 321

رسالة جمعه [حرّ عاملی]، 342، - [خليل قزوينی]، 256، - [شهيد ثانی]، 255، - [محمد طاهر قمی]، 216،

رسالة جنايز، 255

رسالة جواب شبهات ابليس لعين، 314

رسالة حليبه، 267

رسالة خراج، 254

رسالة خلاصه الحساب، 270

رسالة خلق اعمال، 284

رسالة رضاع، 254

رسالة رفع البدعه في حلّ المتعه، 233

رسالة سبحة، 255

رسالة سجود بر تربت، 255

رسالة شجرة مباركه، 199

رسالة شرح حديث كميل، 341

ص: 419

رسالة شق القمر تركه، 264، 261، 260

رسالة شير و شكر، 219

رسالة صيغ العقود و الايقاعات، 255

رسالة فوائد الدينيه فى الرد على الحكماء و الصوفيه، 216

رسالة قبله، 278، 219

رسالة قميه، 259

رسالة كز، 278

رسالة مقادير، 219

رسالة نجفيه، 259

رسالة نور، 219

رساله الأنموذج الابراهيميه، 289

رساله السجود على التربه، 255

رساله رحلته، 267

رساله شرح مختصر عضدى، 307

رساله فى احكام السلام، 255

رساله فى احكام الشكوك، 332

رساله فى الواجبات الملكيه، 267

رساله فى تعريف الطهاره، 255

رساله فى تواريخ وفيات العلماء، 214

رساله فى علم الكلام، 289

رساله فى مناظره مع بعض علماء حلب من العامه فى مسئله الامامه، 267

رشحات عين الحيات، 309

رضاعيه، 284

رموز التفسير، 259

رواشح سماويه، 284، 285

روز روشن، 151، 152، 170، 282

روضات الجنّات، 214، 219، 247، 259، 279، 280، 284 ، 40، 49، 100، 187، 211، 290، 295، 297، 330، 332، 333، 334

روضه الصفاء، 152، 155، 158، 166، 168، 170، 172 ، 142، 144، 145، 146، 148، 149، 151 ، 40، 84، 100، 101، 110، 111

279، ، 246، 251، 256، 257، 258، 259، 260 ، 193، 195، 228، 229، 242، 244، 245 ، 173، 175، 176، 177، 178، 183، 186

280، 281، 282، 288، 291

رياض الجنّه، 151، 274

رياض السالكين في شرح صحيفه سيّد العابدين، 295

رياض الصّالحين - رياض السالكين

رياض العارفين، 101، 192

رياض العلماء، 221، 222، 224، 225، 228، 233، 239 ، 166، 170، 198، 211، 214، 216، 219 ، 40، 49، 54، 98، 100، 101

276، ، 260، 265، 266، 268، 269، 270، 274 ، 247، 254، 255، 256، 257، 258، 259 ، 240، 241، 242، 243، 244، 245، 246

334، 335 ، 300، 301، 302، 330، 331، 332، 333 ، 290، 291، 293، 294، 296، 297، 298 ، 279، 280، 282، 283، 288، 289

ريحانه الادب، 333، 343 ، 219، 259، 284، 288، 295، 297، 332 ، 45، 81، 105، 155، 187، 216

زاد المعاد، 215

زبده الاصول، 270، 278

زندگانی شاه عباس اول، 212، 228، 229، 274، 282، 291 ، 96، 184، 185، 186، 195، 196، 197 ، 62، 63، 85، 89، 95

زندگی نامه علامه مجلسی، 216

ص: 420



زهرة، 295

ساقى نامه، 159، 188

سبع شداد، 284، 285

سبعة سيّاره، 284

ستّه ضروريه طبيّه، 169، 269

سجنجل الارواح، 201

سخنوران آذربايجان، 231

سدره المنتهى، 285

سعد السّعود، 81

سفرنامه شيخ حسين، 267

سفينه البحار، 49، 222

سلافه العصر، 214، 221، 222، 223، 244، 247، 259، 266، 269، 270، 273، 275 ، 276، 279، 281، 287، 289، 294، 301 ،

329، 334، 342، 343

سلوه الغريب و اسوه الاديب، 295

سليمان نامه، 284

سنن ابن ماجه، 30

سنن ابو داود، 28، 32

سنن ترمذى، 6، 31، 57، 238

سنن دار قطنى، 66

سنورنامه، 98

سوانح الحجاز من شعره و انشائه، 278

سه مسئله عجيبه، 278

سه نثر [ظهوری ترشیزی]، 159

سير اعلام النبلاء، 201

سى فصل، 292

شارع النجاش، 284

الشافى فى شرح الكافى، 100، 54

شاهرخ نامه، 208

شاهنامه شاه اسماعيل، 208

شرائع الاسلام، 300

شرح آيات احكام، 244

شرح اثنا عشرية صلاتيه، 334، 333

شرح اثني عشرية صوميه، 334، 333

شرح ارشاد، 333، 291، 196

شرح استبصار، 285، 242

شرح اصول كافى، 242

شرح الارشاد علامه حلى، 256

شرح الاسماء الحسنی، 332

شرح التجريد، 212

شرح الشرح چغمینی، 270

شرح الطيبه الجزريه فى القرات العشر، 225

شرح الفیه شهيد، 256، 255، 49

شرح القواعد، 283

شرح المختصر النافع، 222

شرح المختصر للعضدى، 212

شرح المواقف، 313

شرح الهيآت الشفا، 289

شرح باب حادى عشر، 155

شرح بر تهذيب المنطق، 269

شرح تجريد، 49، 54، 55

شرح تهذيب الحديث، 216

شرح تهذيب حديث، 242

شرح جهل حديث، 278

شرح دروس، 214

شرح روضه كافي، 215

شرح زبده شيخ بهائى، 319، 333، 334

شرح شرايع، 49، 255، 300

شرح شرح رومى بر ملخص، 279

شرح شفاى شيخ على، 247

شرح صحيفه كامله، 285، 294

ص: 421

شرح عضدی، 307

شرح عمدہ الاصول، 259

شرح فارسی بر تہذیب المنطق تفتازانی، 222

شرح فرايض نصريه، 278

شرح فصوص الحکم، 41

شرح فصوص الحکمہ، 207

شرح قواعد، 254

شرح کافی، 258، 285

شرح کافی فارسی و عربی، 259

شرح گلشن راز، 310

شرح لمعه، 239، 296، 299

شرح مختصر نافع، 301

شرح ملاّ خليل بر کافی، 100

شرح مفتاح الفلاح، 214

شرح مواقف، 70

شرح هياكل النور، 49

شعشعہ ذو الفقار، 9

شعلہ دیدار، 284

شفا، 333

شق قمر، 260

صحاح اللغہ، 234

صحیح بخاری، 238، 74، 73، 71، 70

صحیح ترمذی، 238، 236

صحیح مسلم، 238

صحیح مسلم بشرح النووی، 238

صحیفه ثانیه، 342

صحیفه سجادیه، 295

صحیفه الرضا(ع)، 207، 3

الصحیفه العلویّه، 40

صراط المستقیم، 285، 284

صغیر - رجال صغیر

صلح نامه، 98

صوارم مہرقہ، 307

الصواعق المحرقه فی الرد علی الرافضیہ و الزندقہ، 23، 27، 29، 31، 32

صیدیہ، 45

صیغ العقود، 49

ضوابط الرضا(ع)، 285

ضیافہ الاخوان، 219

طاہرات، صنایع و بدایع الشعر و نہایہ السحر، 175

طبقات سلاطین اسلام، 160، 155

طرائف المقال، 301، 274، 233

طرائق الحقائق، 174

طریق خوردن چوب چینی، 169

عالم آرای عباسی، 71، 69، 64، 63، 62، 49، 88، 85، 84، 83، 81، 77، 76، 73، 72، 145، 144، 142، 141، 92، 90، 89، 146، 148،  
180، 181، 182، ، 172، 173، 175، 176، 177، 178، 179 ، 159، 166، 167، 168، 169، 170، 171 ، 149، 150، 151، 154، 158  
245، 246، 247، 248، ، 228، 229، 231، 232، 241، 242، 244 ، 193، 195، 196، 197، 198، 200، 227 ، 183، 184، 185، 186  
284، 286، 289، 291، 292 ، 272، 273، 274، 279، 280، 281، 282 ، 252، 256، 258، 259، 265، 269، 270 ، 249، 250، 251

عالم آرای وحید-عباسنامه وحید قزوینی

عبارت، 56

عباسنامه وحید قزوینی، 110، 105، 101، 100

ص: 422

عربيہ علویہ و اللغہ المرویہ، 342

عروہ الوثقی فی تفسیر القرآن، 270، 278

عقاید نسفی، 77

عقد الدرر فی ظهور المنتظر، 29، 32

عقد الفرید، 40

عقد حسینی، 267

علماء البحرین، 334

عمدہ الجلیلہ، 225

عین الحیات فی تفسیر الآیات، 270، 278

عیون اخبار الرضا، 205

عیون الاخبار، 31

عیون المسائل، 284، 285

رسالة عیون جواهر النقاد در عمل به خبر واحد، 335

غایہ المرام، 15

غرائب القرآن و رغائب الفرقان، 318

فارسنامہ ناصری، 168، 174، 177، 231، 242، 110، 111، 144، 146، 147، 151، 152، 62، 84، 85، 86، 89، 100

فرائد طریقہ، 215

فرق الشیعہ، 30

فرہاد و شیرین، 177

فرہنگ سخنوران، 200، 221، 229، 279، 281، 182، 183، 184، 185، 186، 187، 192، 101، 105، 179، 180، 181

فصوص الحکم، 272، 321

فصوص الحکمه، 207

فصول المهمه، 341، 342

فوائد الرضويه، 40، 49، 52، 54، 58، 92، 101، 198، 211، 214، 216، 219، 222، 224، 239، 240، 241، 242، 243، 244، 254، 279، 280، 282، 283، 284، 288، 294، 256، 257، 265، 266، 269، 273، 274، 295، 300، 301، 330، 331، 332، 333، 334، 335

فوائد حقائق العلوم العربيه، 242

فوائد طوسيه، 342

فوائد مدنيه، 242

فهارس نسخ خطي معاصر، 270

فهرست الخديويه، 279

فهرست دانشگاه تهران، 219، 244

فهرست رضوي، 219، 292

فهرست كتابخانه سپهسالار، 159، 187، 192، 292

فهرست كتابخانه مجلس شورا، 208، 219

فهرست [محمد باقر قزويني]، 243

فهرست نسخه های خطی فارسی، 196، 259، 288

فهرست وسائل الشيعه، 342

قاموس الاعلام، 155

قاموس اللغه [فيروز آبادي]، 16، 40، 57، 234

قبسات، 284، 285

قرآن مجيد، 65، 66، 75، 110، 214، 235، 319



قرايادين، 193

قرب الاسناد، 18

قصص الخاقاني، 73

قصص العلماء، 301، 283، 212، 211، 54، 49

قطب شاهيّه-ترجمه اربعين شيخ بهائي

قلب المنقلب، 201

قواعد، 282، 49

كارنامه شاه طهماسب، 208

كاروان هند، 192، 179، 178، 159، 158، 101

ص: 423

کافی، 100.302

کبیر - رجال کبیر

کتاب آرای در تمدن اسلامی، 169، 170، 171

کتاب اربعین حدیثا، 332

کتاب الامامه، 63

کتاب الطهاره، 225

کتاب الغیبه، 23، 24، 28، 29، 42

کتاب المهدی، 29

کتب اربعه، 215

کحل الأبصار، 219

کشاف زمخشری، 54، 55، 75، 202

کشف الاسرار فی بیان الادویه المفرده و المركبه، 168

کشف الآیات، 292

کشف الظنون، 269، 279

کشف الغمه، 74

کشکول بحرانی، 211، 301، 331

کشکول [قاضی نور الله شوشتری]، 314

کشکول کبیر، 278

کشکول [شیخ بهائی]، 271، 272، 276

کفایه التعلیم، 205

کلثوم ننه، 214

كلمه العارفين في رد شهيه المخالفين، 216

كليات اشعار [اهلى شيرازى]، 174

كليات خمسۀ نظامى، 311

كمال الدين، 31

كنز العمال، 132، 118، 82، 74، 57، 30، 13، 6، 217، 198

كيمياى سعادت، 80

گلزار ابراهيم، 179، 159

گلستان هنر، 185، 171، 170

گلشن، 310

گوى و چوگان، 208

لسان الخواص، 219

لطيفه النصوص، 206

لغت نامهٔ دهخدا، 164، 155، 43

لغز زبده، 278

لغز قانون، 278

ليلى و مجنون، 175

لؤلؤه البحرين، 224، 222، 216، 211، 49، 279، 273، 266، 265، 256، 255، 244، 332، 300، 283

متوسط - رجال متوسط

مثنوى حيدر تليه، 193

مثنوى خلد برين، 177

مثنوى ليلى و مجنون، 208

مثنوی [مولوی]، 57

مثنوی ناظر و منظور، 177

مجالس المؤمنین، 64، 41، 17، 16، 15، 8، 7، 97، 81، 78، 77، 76، 73، 72، 71، 69، 303، 251، 243، 242، 171، 161، 155، ، 305،  
344، 306، 308، 309، 310، 311، 314

مجله معارف، 213، 314

مجله یادگار، 272

مجمع الامثال، 304

مجمع البيان، 202، 235

مجمع التواريخ، 110

مجمع الخواص، 152، 172، 181، 208

مجمع الفصحاء، 145

مجمّل در نحو، 259

مجمّل فصیحی، 174

ص: 424

مجموعه [قاضى نور الله شوشترى]، 314

مجموعه منشآت، 145، 199

مجموعه فى نوادر الأخبار الطريفه، 332

محافل المؤمنين، 11، 13، 41، 98، 158، 164، 170، 181، 185، 188، 243، 249، 257، 267، 272، 274، 276، 279، 294، 308،

310، 332، 333، 341

محمديه، 278

محمود و اياز، 284

مختصر اصول، 198

مخزن الاسرار، 286

مخلاه، 278

مدارك الاحكام فى شرح شرائع الاسلام، 222، 300، 301، 329، 334

مرآت الاحوال جهان نما، 40

مرآت الجنان، 201

مرآت العقول، 215

مرآت خاطر، 258

مرآه الكتب، 229، 331، 332، 333

مرکبات الشاهيه، 269

مستدرک الوسائل، 289، 247، 211، 81، 49، 301، 332

مستدرک حاکم، 30

مسند احمد بن حنبل، 6، 31، 236، 238

مسند الشهاب، 30

مشارك الشموس - شرح دروس

مشرق الشمسين، 270، 278

مشكوه، 74

مشكوه الأنوار، 215

مشكوه القول، 221

مصائب النواصب، 307، 314

مصفى المقال، 276، 279

مصنّفات فارسي، 41

مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، 28

مطلع الشمس، 233، 252، 273، 331، 334

مطلع خصوص الكلم في معانى فصوص الحكم، 321

معالم الدين، 221

معجم احاديث الامام المهدي، 28، 29، 32، 33

معجم الانساب زامباور، 37

معجم البلدان، 17

معجم المطبوعات العربية، 301

معجم المؤلفين، 265، 288، 330

معجم رجال الحديث، 211

مفاتيح سبعة، 44، 309

مفاتيح [فخر الدين رازى]، 318

مفتاح الفلاح، 270، 278

مقامات جامی، 45، 260، 264،

مقیاس، 215،

مقدمه ابن خلدون، 30،

مقدمه المصباح فی التصوف، 201،

مقدمه دیوان [بابا فغانی شیرازی]، 175، - [سلمان ساوجی]، 174، - [مولانا عرفی]، 192،

مقنع الطلاب، 225،

مکارم الاخلاق، 14،

ملاذ الاخيار، 215،

ملل و نحل، 316، 318،

مناظرات او [مجتهد ثانی شیخ عبد العالی] با میرزا مخدوم شریفی در امامت، 256،

مناقب آل ابی طالب، 337،

مناقب ابن المغازلی، 6،

ص: 425،

مناقب اصحاب النبي، 57، 58،

مناقب خوارزمي، 6،

منتخب الأثر، 14، 15، 28، 42،

منتخب التواريخ بدائوني، 158، 160،

منتظم ناصري، 216،

منتقى الجمال في الاحاديث الصحاح و الحسان، 221،

منتهى الآمال، 40،

منتهى المقال، 211، 283، 301، 333،

منشآت امرئ القيس، 294،

منصوريه، 255،

منظومه در تاريخ نبى و ائمه، 342،

منظومه در زكات، 342،

منظومه در مواريث، 342،

منظومه در هندسه، 342،

من لا يحضره الفقيه، 13، 14، 100،

مواقف، 77، 313،

مواقيت، 199؛ نيز - جذوات

موضع الرشاد في شرح الارشاد، 295،

مونس الابرار، 216، 217،

مهر و محبت، 193،

ميخانه، 284،



ميزان الاعتدال، 30

مينودر، 239

نازونياز، 175

ناسخ التواريخ، 40

نامه دانشوران، 81، 332

نبراس الضياء، 284

نبرد جمل، 236

نجميه، 255

نجوم السماء، 233، 274

نزهه الجليس، 279

نصوص الحكم، 207

نصوص الخصوص في ترجمه الفصوص، 272

نفته المصدر الثاني، 264

نفته المصدر اول، 264

نفتحات اللاهوت في لعن الجبت و الطاغوت، 49، 255

نقاوه الآثار، 63

نقد الرجال، 300.301، 221، 224، 255، 256، 276، 283

نقض عبد الجليل، 31، 43، 236، 315

نماز جمعه در زمان غيبت، 256

نمكدان حقيقت، 193

نواقض الروافض، 307

نور المشرقين، 305

نورس، 179، 159

نهج البلاغه، 312، 215

نهج الحقّ و كشف الصدق، 313، 304

وامق و عذرا، 175

وسائل الشيعه، 343، 342، 312، 242

وصول الأختيار الى اصول الأخبار، 267

وفيات الاعيان، 19

هدايه الهدايه، 343، 342

هدايه الامّه، 342، 341

هديه الخلان، 219

هديه العارفين، 247، 241، 224، 219، 211، 301، 289، 288، 279

هشت مقاله تاريخي و ادبي، 195

هفت آسمان، 284

هفت آشوب، 284

ينابيع الموده، 14

ص: 426

## نام جایها، طوایف و فرقه های مذهبی

آذربایجان، 115، 111، 98، 86، 46، 44، 43، 147، 139، 138، 135، 122، 121، 119

آستان علی، 212

آستان قدس رضوی+آستان رضوی+آستانه رضویه+آستانه متبرکة+سدره مرتبه رضویه+آستانه مقدسه، 144، 133، 88، 208، 192، 167، 246-، حرم رضا(ع)، روضه مقدسه رضویه

آستانه متبرکة صفیة صفویه، 88

آگره، 306، 177

آل طیین، 118

آل عثمان، 119

آیین جعفری، 123

ابهر، 132، 51

ایورد، 111

اتک، 127

اثنا عشر+اثنا عشری+اثنا عشریه، 31، 30، 27، 197، 163، 155، 90، 85، 68، 48، 43، 269، 227

احمد نگر، 179، 155

اراک، 100

ارامنه، 196

اربعه، مذاهب-299

اردبیل، 113، 53، دار الارشاد-227، 144، 239

اردلان، کوهستان-119

اردوباد، 150

ارزن الروم، 113

ارس، 119، رود-119

ارض اقدس، 131، 129

اروس، 125، 122، 87، 63

اروميّه، 119

ازبک+اوزبک، 131، 130، 86، 69، 46، 45، 257، 185 ازبکان+اوزبکها، 176، 148، 258

استرآباد، 135، 113، 111، 104، 103، 86، 53 دار المؤمنین-241

استراباديان، 229

ص: 427

استنبول، 86، 298

اسفراين، 83

اسلام، 196

اسماعيلي، 178

اسماعيليّه، 30، 32

اشاعره، 315، 319، 205، 311، 319، 320، 321، اشعري، 319

اشبورغان، 126

اشراقيان، 261

اشراقيه، 292

اشعري-اشاعره

اصفهان، 151، ، 116، 121، 122، 126، 129، 135، 138، 88، 96، 100، 101، 112، 113، 115، 9، 25، 37، 44، 46، 50، 83، 84، 87، 104، 107، 147، ، 88، 272، 273، 241، 245، 249، 256، 257، 272، 273، 181، 187، 196، 197، 214، 240، 270، 256، 240، 193، 302، 290، 282، 280، 135، 181، 273، 283، 273، 283، مسجد جامع عتيق - مسجد جامع كبير دار السلطنة-88، مسجد شاه-88، ميدان نقش جهان-83، 87، 273

اصفهانى، 93

اعراب باديه، 154

افشار+افشاريه+-طارم، 110، 37، 38، 133، 130، 126، 125، 122،

افغان+افغانه+افغانه+افغانها+افغانيه، 112، 127، 122، 121، 119، 116، 115، 113، 148، 138، 137، 134، 133، 131، 130،

اكبر آباد، 306

اكراد خيوشان، 130

الموت، -عراق، 170، قلعه-167

اماكن مقدّسه، 212

امامزاده اسماعیل، 283

امام زاده لازم التّعظیم، 290

امامیّه، 265، 257، 233، 155، 49، 32، 23، 16، 319، طبقه امامی، 249، مذهب امامیّه، 23

اندخود، 186، 126، 86، 46

انصاریّه، 196

اورگنج، 103

اوزبکیّه، 291، 279، 258، 126، 87، - خراسان، 148، - خوارزم، 128

اویماق قاجار، 149

اویماق کرمانلوی شاملو، 148

اهالی ایران، 125، 122، 38

اهالی دشت، 104

اهالی ری، 290

اهالی شیروان، 130

اهالی عبد العظیم، 290

اهالی قزوین، 132

اهالی قم، 216

اهالی کاشان، 155

اهالی هند، 305

اهل استرآباد، 104

اهل اسلام، 229، 121، 71، 70

ص: 428

اهل الله، 217

اهل ايران، 104، 120، 121، 155، 192،

اهل باطن، 268،

اهل جبر، 315،

اهل جبع، 299،

اهل جفر و نجوم و رمل، 133،

اهل حديث، 243، - و اخبار، 224،

اهل سنت و جماعت - اهل سنت

اهل سنت + - و جماعت + سنت + سنتي، 27، 31، 39، 54، 55، 56، 57، 58، 64، 69، 70، 71، 72، 73، 77، 79، 121، 123، 156، 160،

237، 234، 228، 164، 161، 399، 318، 299، 298، 238، سنين، 25، 31

اهل شام، 237،

اهل عراق، 157،

اهل قزوین، 131، 229،

اهل كتاب، 237،

اهل کرمان، 112،

اهل مازندران، 284،

اهل مشهد، 170،

اهل هرات، 169،

اهل هند، 127،

ايران، 108، 105، 102، 64، 49، 39، 27، 25، 110، 119، 120، 121، 122، 123، 125، 126، 127، 129، 135، 137، 157، 161،

199، 192، 183، 178، 177، 164، 314، 265، 255، 254، 251، 244، 219، 336، شرق - 314،

ایرانی، 127، 123، ایرانیان، 305، 110، 63

ایروان، 149، 128، 120، 119، 116، 87

ایل آقچه قوینلو قاجاریه، 149

ایوان ارک قندهار-قندهار

ایوان چهل ستون قزوین-قزوین

ایوان میر علی شیر، 88

بازوریّه، 331، 233

بحرین، 266، 265، 126، 89، 85، 84

بخارا، 258، 171، 170، 128، 127، 126، 45 میدان-258

بختیاری، 196، 130، 126، 125، 62

برهمنان، 156

بسطام، 153

بصره، 140، 139، 93، 78

بعلبک، 298، 275، 17، مدرسه نوریّه-298

بغداد، 113، 98، 93، 90، 89، 87، 52، 44، 167، 151، 143، 142، 120، 119، 116، 197، مسجد جامع دار السلام-197

بقعه شریفه منسوبه به امام السّاجدین و قبله العارفين امام زين العابدين، 273، 249

بلخ، 306، 258، 163، 126، 104، 101، 86، 46

بم کرمان-کرمان

بنادر، 127، 113

بنیاد پژوهشهای اسلامی، 305

بنی اسرائیل، 206



بني اعمام صفويه، 154

بني اميّه، 108

ص: 429

بنی عباس، 108

بہجان، 128

بہشت، 316، 317

بیابان طبس، -طبس

بیان، 113

بیت اللہ+الحرام، 270، 242، 150، 101، 341، 310، 299، 298، 291

بیت المقدس، 271، 84

بیجاپور، 158

پاغورد، 120

پل سفید، 128

پیشاور، 126

تاتار، 86

تبت، 127، 63

تبرائیان، 229

تبریز، 140، 132، 130، 113، 87، 86، 53، 43، 170، 142، دار السلطنہ-142، 119، 248

تتہ ہندوستان-ہند

تخت فولاد اصفہان-اصفہان

تربت حیدریہ، 252

ترکان، 299، 35

ترکستان، 163، 129، 121، 111، 101، 45، 21

ترکمان، 138، 113، 111، 86

ترکمانان خاص خانی، 111

ترکمانیہ، 121، 130

ترکہ، 260، ترکیہ، 259

تسنن، 51، 159، 172، 228، 229، 230

تشیع، 246، 265، 310، 332، 335، 161، 164، 172، 185، 228، 229، 232، 24، 46، 53، 77، 121، 143، 155، 158

تصوف، 100، 216، 289، 307

تقلیس، 52، 119، 120

توران، 111

تہران، 288، 290، 310، 113، 116، 132، 138، 174، 194، 240

تیموریان، 171

جابرئہ، طبقہ-152

جاجرم، 83

جبریہ، 314

جبع لبنان-لبنان

جبل العامل، 279-341، مشعر-16، 17، 227، 257، 264، 331

جبل سینا، 200

جزیرہ عرب، 39

جعفری، 45، 48، 62، 123، 126، 190

جلالیر، 126

جنت، 316

جوربد، 83

جوین قزوین-قزوین

جوین، 201

جهانشاهیہ، بقعہ رفیعہ-248

چخور سعد، 149، 154

چنگیز خاتیہ، 126

چورس، 119

چهار بازار، 87

ص: 430

چین، 21

حجاز، 251، 269، 271، 298، 310

حرم-رضا(ع)+-رضوی+-مطهر، 195، 151، 273

حرمین، 161، 177

حروفیه، 264

حصار، 89

حکمای ظاهر، 261

حکمای قدیم، 261

حلب، 267

حلولیه، 318

حمص، 17

حنفی، 257، 310، 258، 264، 310-مذهب

حیدرآباد دکن-دکن

خوار، 44

خامس مذهب، 123

خانقاهیان، 201

خانه چراغخانه، 258

خیوشان، 130، 131، علی آباد-128

ختا، 129

ختن، 129

خرار، 116

خراسان، 86، 83، 76، 72، 50، 46، 44، 39، 132، 131، 122، 121، 119، 116، 111، 176، 167، 154، 148، 142، 141، 134، 185،  
267، 265، 255، 251، 196 عراق - 267، فراه - 331، قاین - 176

خراسان، 105

خلخال، 113

خمسه، مذاهب - 298

خوارج، 318

خوارزم، 128، 127، 126

خوانین، - خراسان 132، - کرد 132

خوزستان، 139، 113، 45

خوی، 150، 119

دارابجرد فارس - فارس

دار الارشاد اردبیل - اردبیل

دار الخلافه فتح پور - فتح پور

دار السلطنه اصفهان - اصفهان

دار السلطنه تبریز - تبریز

دار السلطنه قزوین - قزوین

دار السلطنه هرات - هرات

دار السیاده، 258

دار العباد یزد - یزد

دار العلم شیراز - شیراز

دار المرز، 113

دار المرز گیلانات-گیلانات

دار الملک شوشتر-شوشتر

دار المؤمنین استرآباد-استرآباد

دار المؤمنین قم-قم

داغستان، 119، 120، 128

دامغان، 87، 153

دریند، 121

دزّه خوار، 116

دروازه عراق-عراق

دریای سند، 127

ص: 431

دریای محیط، 127

دریای نجف-نجف

دستجرد دره جز، 111

دشت بیاض، 176

دشتستان، 139

دشت قبیجاق، 104

دکن، 291، 244، 158، 157، حیدرآباد-294، 333

دماوند، 44

دمدم ارومی، قلعه-151

دمشق، 17، 18، 19

دولت آباد برخوار، 84

دولت خانه نقش جهان [اصفهان]-اصفهان

دیاربکر، 93، 128

دیار عجم، 282

دیار عرب، 251

دیلم، 23، 24

دیلمان، 23، 24

ذهبیّه، 101

رادکان، 130

رستمدر، 195

رمزخوانان حروف قرآن، 262



روحانیون، 273

رود ارس-ارس

روسیه، 113، 121

روضات مطہرات کاظمین-کاظمین

روضہ متبرکہ حضرت سید الشہداء، 114

روضہ مقدسہ حضرت خیر الأنام وائمہ، 266

روضہ مقدسہ رضویہ+روضہ رضویہ+روضہ رضیہ+روضہ رضیہ رضویہ+روضہ متبرکہ حضرت امام الجنّ و الانس+روضہ مقدس+روضہ مقدسہ+روضہ مقدسہ منورہ+روضہ منور سلطان ارتضیٰ، 92، 91، 90، 88، 84، 63، 39، 194، 192، 146، 142، 134، 133، 132، ، 251، 260، 258، 257 و نیز-آستان قدس رضوی

روم، 90، 87، 86، 84، 51، 50، 46، 43، 36، 126، 125، 123، 121، 120، 98، 93، 300، 299، 298، 185، 154، 129، 128

رومی، 120، 119، 117، 113، 97، رومیان، 51 ، 265، 154، 91، 83، رومیہ، 93، 87 ، 122، 121، 120، 119، 117، 116، 113، ، 128، 142، 149

ری، 290، 260، 114، 44، 24، طرشت-291

زرقان، 116

زئارداران، 156

زنجان، 290، 166، 132، 113

زندیه، 140، 39

زنگنه، 148

زیرآب، 128

سادات اردستان-سادات

سادات استرآباد-سادات

سادات اصفهان-سادات

سادات حسنیٰ سیفی-سادات

سادات حسنیٰ قزوین-سادات

ص:432

سادات حسینی هرات-سادات

سادات حسینی-سادات

سادات خراسان-سادات

سادات خلفا-سادات

سادات خلیفه-سادات

سادات دار المؤمنین قم-سادات

سادات رضوی-سادات

سادات رضویہ-سادات

سادات رفیع الدرجات-سادات

سادات رفیع القدر عظیم الشأن دار العباد یزد- سادات

سادات سیفی-سادات

سادات شہرستان-سادات

سادات طباطبائی حسینی-سادات

سادات طباطباء الحسینی-سادات

سادات عالی درجات حسینی مرعشی شوشتر-سادات

سادات عظام استرآباد-سادات

سادات عظام دار المؤمنین استرآباد-سادات

سادات عظام شولستان-سادات

سادات عظیم القدر اصفهان-سادات

سادات عظیم القدر سیفی حسنی قزوین- سادات

سادات قم-سادات

سادات کتکن-سادات

سادات کمونه-سادات

سادات مرعشی-سادات

سادات مشعشع-سادات

سادات منیع القدر بنی مختار-سادات

سادات نجف اشرف-سادات

سادات نسابه دار الملک شیراز-سادات

سادات نطنز-سادات

سادات هرات-سادات

سادات، 280، 293، - اردستان 181، - استرآباد 229، 244، 249، - اصفهان 249، - حسنی، 248، - حسنی سیفی 166، - حسنی قزوین 172، - حسینی 171، - حسینی هرات 171، - خراسان 250، - خلفا 197، - خلیفه 245، - دار المؤمنین قم 179، - رضوی 250، - رضویه 250، - رفیع الدرجات دار السلطنه اصفهان، 290، - رفیع القدر عظیم الشأن دار العباد یزد، 248، - سیفی 172، - شهرستان 282، 290، - طباطبای الحسینی، 247، - طباطبایی حسینی 177، - عالی درجات حسینی مرعشی شوشتر 304، - عظام استرآباد، 244، - عظام دار المؤمنین استرآباد 249، 241، - عظام شولستان 246، - عظیم القدر اصفهان 245، 197، - عظیم القدر سیفی حسنی قزوین 291، - قم 181، 179، - کتکن 252، - کمونه 195، - مرعشی 259، - مشعشع 45، - منیع القدر بنی مختار 251، - نجف اشرف 242، - نسابه دار الملک شیراز 245، - نطنز 196، -

هرات 196

ساوجبلاغ مكرى، 119

سباعيّه، 30

سبزوار، 252، 251، 83، 53، كسكن-252

سپاهيان شيعه-شيعه

سپهسالار [كتابخانه]-كتابخانه- سرخس، 45

سرخ شير، 126

سلطانيه، 113، 51، 50

سلماس، 119

سماک، 241

سمان ارخى، 132

سمرقند، 83

سمنان، 310، 44

سنت-اهل سنت

سند، 127

سنى-اهل سنت

سيستان قديم-سيستان

سيستان، 126، 116-قديم، 111

سينا، 205، 204، 202 طور-206، 201، 199

شافعى، 258، -مذهب 309، 229

شافعى مذهب-شافعى

شام، 17، 18، 19، 20، 67، 271، 299،

شاملو، 179، 152، 143، قزلباشان-152

شاه جهان آباد، 126، 127،

شاه عبد العظیم، 240، 281،

شبرغان، 46، 86،

شبه قاره، 314، -هند، 164، 341، -

هندوستان، 305،

شرق ایران-ایران

شروان، 169،

شغان، 83،

شوشتر، 305، 45، دار الملک-257

شونیزیه، 41،

شیخاوند، طبقه-143

شیراز، 140، 138، 135، 116، 49، 45، 44، 43، 293، 257، 187، 161، 150، 147،

دار العلم-245

شیروان، 130، 120، 119، 86، 45،

شیعه، 51، 42، 31، 30، 29، 27، 18، 15، 14، 70، 69، 68، 66، 64، 58، 57، 54، 53، 108، 87، 86، 80، 79، 78، 77، 72، 71، ، 140،  
164، 163، 159، 157، 155، 142، 310، 228، 225، 176، 173- اثنا عشری 15، - امامیه 313، 43، - هندوستان 155، سپاهیان-  
157،

غالات-317، شیعیان 46، 43، 39، 8، 311، 283، 104، 100، 52، -هند 288

شیعی، 312، 301، 291، 225، 214، 176، 164- اثنا عشری، 155، -نوربخشیه 309، -هند 155

شیعیان هند-شیعه

شیعیان-شیعه

صامغان، 24

صحرای مغان-مغان

صحرای ملایر-ملایر

ص: 434

صحن مبارک روضه رضیه رضویه، 88

صحن نو، 273

صفاریه، 111

صفاهان-اصفهان

صفویه، 147، 153، 154، 192، 247، 254، 332، 112، 118، 119، 122، 123، 144، 145، 8، 9، 33، 38، 58، 62، 97، 106، 111

صفویان، 149

صوفیه، 313، 336، 41، 101، 217، 262، 271، 308، 312

طادوق کرکوک-کرکوک

طارم، 44

طالش، قبیله-142

طبرستان، 195

طبس، 44، بیابان-129

طبقه امامی-امامیه

طبقه جابریه-جابریه

طبقه شیخاوند-شیخاوند

طرشت ری-ری

طور سینا-سینا

طوس، 333

طوبله قزوین-قزوین

طهران-تهران

عارفان، 268، 272



عامه، 298

عباده اصفهان-اصفهان

عباسيه، 31

عبات، 129، 181، -عاليات، 143

عثماني، 105، 149

عثمانيه، 118، 119

عجم، 269، 282، 91، 114، 126، 189، 232، 251، 265

عدل، مذهب-315

عراق، 49، 267، 271، -عرب، 49، 267 عجم -خراسان، -خراسان، 139، 260، 306، 329، 24، 113، 117، 119، 121، 131، 135،

341، دروازه-89

عربستان، 141، 253، 257، -حويه، 119

على آباد خوبوشان-خوبوشان

عليشكر، 83، 139، 142

عمان، 140، 213

عيدگاه، 157

غارى قموق، 128

غالات شيعه-شيعه

فارس، 153، 139، 146، 24، 44، 85، 87، 89، 93، 121، 125، دار ابجد-153

فتح آباد، 130

فتح پور، دار الخلافه-161

فرات، نهر-90، 91

فراه خراسان-خراسان

فرح آباد، 112

فرنګستان، 63

فرهان، 113

فسا، 294

فقیهان، 268، 289

فیروزکوه، 44

ص: 435

فیلی، 113

قارص، 120

قاضیان قزوین، 221

قاهره، 46، 117، 153، 206

قاین خراسان-خراسان

قبیلۀ طالش-طالش

قدریّه، 317

قدمگاه، 89

قراآغاج، 51

قراباغ، 149، 196

قراجه باغ، 128

قراچورلان، 139

قراچه داغ، 132

قرشی، 126

قرقلو، 110

قزلباش، 23، 69، 86، 98، 228

قزلباشان شاملو-شاملو

قزلباشیه، 112، 115

قزلباش، 228، -شاملو، 143

قزوین، 11، 24، 44، 53، 89، 100، 104، 110، 113، 115، 128، 131، 132، 133، 135 ، 137، 150، 158، 166، 172، 173، 175 ، 181، 182، 184، 185، 186، 230، 232 ، 239، 240، 243، 247، 265، 280، 288 ، 290، 291 ، ایوان چهل ستون-150، جوین-

147، دار السّ لطنئـ 100 ، 288، 247، 132، 101، طویلئـ، مدرسئ التفائیئـ 186، مدرسئ رزمساریئـ 178، مسجذ جامعـ، 100،  
219، مسجذ حیدریئـ 247، هزار جریبـ 131

قزوینیان، 115

قسطنطنیئ، 84، 298

قطب شاهیئ، 157، 160، 245، 291

قطیف، 85

قلعئ جات، 127

قلعئ الموتـ الموت

قلعئ دمدم ارومیـ دمدم ارومی

قلعئ قهقئئـ قهقئئ

قلعئ کیان کرمانـ کرمان

قلعئ گل خندانـ گل خندان

قلعئ نهاوندـ نهاوند

قم، 98، 291، 44، 53، 98، 113، 133، 216، 217، 305، دار المؤمنینـ

قندهار، 126، 125، 112، 111، 102، 52، 98، 163، 134، 130، ایوان ارکـ 148

قول بیکیان، 119

قهقئئ، قلعئـ 167، 105

قیصریئ، 87

کابل، 86

کازرون، 44

کاشان، 180، 255، 27، 53، 87، 96، 112، 155، 158، 178

كاشغر، 63

كاظمين، روضات مطهرات-195، مسجد آستانه مقدسه-197

ص: 436

کافر قلعه، 111، -هرات، 115

کتابخانه های آستان قدس رضوی، 293

کتابخانه آقای سپاهانی، 314

کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، 293

کتابخانه عبد العزیز خان ازبک، 171

کتابخانه مجلس شورا، 159

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، 322

کتکن، 252

کدخدایان قزوین، 132

کربلا، 210، 195، -ی معلاً، 282، 197، 175، 283

کرد خبوشان، 131

کردستان، 98

کرک نوح، 298، 225، 222

کرکوک، 120، 119، طاووق-143

کرمان، 150، 148، 139، 116، 113، 112، 43، بم-248، قلعه کیان-112

کرمانشاهان، 121، 119، 118، 116، 113

کزّاز، 113

کسکن سبزوار-سبزوار

کشمیر، 184، 127

کعبه، 129

کلات، 131، 130، 129

کلون آباد، 112

کواکب، 167

کوبکان، 111

کوفه، 90، مسجد-90

کوکلن، 86

کوهستان اردلان-اردلان

کوه کیلویه، 85

کیج، 178

کیسانیه، 30

گجرات، 163، 102

گرایلی، 154

گرجستان، 113، 46

گل خندان، قلعه-44

گلکنده، 156

گناباد، 208

گنجه، 149، 120، 119

گورکانیه جغتایه، 251

گیلان، 145، 144، 122، 121، 105، 44، 43، 243، 153

گیلاننات، 46، دار المرز-113

لاجان، 119

لار، 146، 89، 86

لبنان، 17، جبع-300، 299، 298، 223، 222

لرستان، 113، 83، -فیلی، 119

لزگیه، 121

لبنان، 101

مازندران، 135، 131، 127، 116، 96، 62، 46، 245، 197، 196، 186، 146

ماوراء النهر، 229، 82، 69، 64، 50، 45، 21، 314، 257

متصوفه، 321، متصوفان، 308

متکلمان، 260

متکلمین، 313

ص: 437



مجمّعه، 317

محدّثان، 260

محیط، 140

مدرسه التفاتیة قزوين-قزوين

مدرسه رزمساریة قزوين-قزوين

مدرسه شاه سلطان حسین، 147، 107

مدرسه عالیہ [امام قلی خان]، 146

مدرسه نوریہ بعلبک-بعلبک

مدینہ، 76، 72، 67، 30، -طیبہ 150

مذاهب اربعہ-اربعہ

مذاهب خمسہ-خمسہ

مذہب اثنا عشریہ-اثنا عشر

مذہب اثنا عشری-اثنا عشر

مذہب النصاری-نصاری

مذہب حق امامیہ-امامیہ

مذہب حنفی-حنفی

مذہب عدل-عدل

مرادپہ، 128، 120

مرو، 131، 83، 45

مزار متبرکۃ خواجہ ربیع، 89

مزینان، 83

مسجد آستانه مقدسه كاظمين-كاظمين

مسجد جامع اصفهان-اصفهان

مسجد جامع جديد عباسي، 197

مسجد جامع دار السلام بغداد-بغداد

مسجد جامع دار السلام نجف اشرف-نجف

مسجد جامع عتيق اصفهان-اصفهان

مسجد جامع قزوين-قزوين

مسجد جامع كبير [دار السلطنة اصفهان]-اصفهان

مسجد حيدرئيه قزوين-قزوين

مسجد شاه [اصفهان]-اصفهان

مسجد طوقچي، 84

مسجد كوفه-كوفه

مسجد گوهرشاد، 273

مشائين+مشائيه، 261، 282

مشعر جبل العامل-جبل العامل

مشهد+رضوي+طوس+مقدس+مقدس رضويّه+-مقدس معلاً، 85، 83، 82، 80، 67، 66، 63، 53، 46، ، 130، 116، 113، 87

258، 260، 265، 273، 279، ، 171، 175، 186، 193، 195، 250، 257 ، 146، 147، 148، 150، 153، 161، 170 ، 132، 133، 134

292، 305، 333، 334، 341 ، 285، 291

مصر، 19، 21، 33، 150، 271، 298، 305،

مظفرئيه، بقعه-248

معتزله، 318، 319

معسكر، قاضی،-، 144،243،259

مغان، صحرائ-، 120،122،125

مغرب، 19،33،202

مغولیه، 111

مقبره سنجر کاشی، 179

مکران، 178

مکہ+،- معظّمه، 178،236،265،267،299، 67،76،111،154،161

ص: 438

ملایر، صحرای-116

مورچه خورت، 116

موصل، 113، 128

مهدیه، 33

مهمان دوست، 116

میدان اردوگویی، 130

میدان بخارا-بخارا

میدان نقش جهان اصفهان-اصفهان

میس جبل العامل-جبل العامل

نادرآباد، 126

نادریه، 130، 39

ناوسییه، 30

نجف+ - اشرف، 181، 143، 126، 93، 90، 282، 254، 216، 212، 197، 193، 192، 310، 283، دریای-90، مسجد جامع دار السلام-

197

نخجوان، 119، 87

نصاری، 196، مذهب-313

نطنز، 182

نظام شاهیان، 155، - هند، 155

نقشبندییه، 313، 309، 308

نوربخشییه، 249، شیعی-309

نهاوند، قلعه-87، 83

نهر فرات-فرات

نیشابور، 37، 83، 89، 252

واقفیہ، 30

وان، 113، 116

ورامین، 87

هرات، 141، 142، 169، 170، 171، 264، 265، 46، 62، 112، 119، 148، 152، 167، دار السّلطنۃ -142، 141

هرمز، 85، 89، 265

هزار جریب قزوین-قزوین

همدان، 153، 248، 43، 98، 116، 120، 121، 132، 142

هند+سیاه+-منحوسه+هندوستان، 36، 52، 63، 86، 101، 121، 125، 126، 127، 133، 135، 140، 155، 158، 161، 163، 164، ،

161-تته، 305، 306، 314، 329، 335، 187، 191، 192، 199، 245، 257، 291، 167، 178، 169، 179، 184

هويزه، 45، 141

يزد، 177، 248-دار العباد، 44، 53، 113، 116، 139، 161، 169

یمن، 17، 329

یموت، 86

یول کرپی، 116

ص: 439



آشکده آذر: لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، به تصحیح سیّد جعفر شهیدی، تهران: انتشارات مؤسسه نشر کتاب، اردیبهشت 1337.

آثار العجم: فرصت الدوله محمد نصیر حسینی، به کوشش علی دهباشی، تهران: فرهنگسرا، 1362 ش.

آینه پژوهش: سال سوم، شماره چهارم، «با کاروان هند از کاروان هند» به قلم نجیب مایل هروی.

اثبات الهداه بالتصویر و المعجزات: شیخ حر عاملی، به همت ابو طالب تبریزی، ناشر: حاج محمود بغدادچی.

الاجازه الکبیره: (-الطریق و المحجّه لثمره المهجه)، آیه الله العظمی مرعشی نجفی، تنظیم محمد سمّامی حائری به اشراف سیّد محمود مرعشی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1414 ه.ق.

الاحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تصحیح سیّد محمد باقر موسوی خراسان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، 1403 ه.ق/1983 م.

احسن التّواریخ: حسن بیگ روملو، به تصحیح دکتر عبد الحسین نوائی، تهران: انتشارات بابک، اسفند 1357.

احقاق الحق و ازهاق الباطل: قاضی نور الله شوشتری، تصحیح سیّد شهاب الدّین مرعشی نجفی، به اهتمام محمود مرعشی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، (و نیز چاپ مصر).

احوال و آثار خوشنویسان: مهدی بیانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، زمستان 1363.

احیاء الدّائر: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه 1366.

احیاء الملوک: ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدّین محمد بن شاه محمود سیستانی، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1344 ش.

احیاء علوم الدّین: محمد غزالی، مصر: 1358 ه.ق، نیز ترجمه احیاء علوم الدّین، محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1358.

از شیخ صفی تا شاه صفی: سیّد حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران:

انتشارات علمی، چاپ دوم، پاییز 1366، نیز-تاریخ سلطانی.

اشرف افغان بر تختگاه اصفهان: ویلم فلور، ترجمه دکتر ابو القاسم سّری، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، بهار 1367.

اصطلاحات الصّوفیه: عبد الرّزاق کاشی، ترجمه و شرح محمّد علی مودد لاری، به کوشش دکتر گل بابا سعیدی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول 1376.

اصول کافی: محمّد بن یعقوب کلینی، علی اکبر غفّاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365.

الأعلام: خیر الدّین زرکلی، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ هفتم 1986 م.

اعلام الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، 1372 ش.

اعلام الوری با علام الهدی: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی، تصحیح علی اکبر غفّاری، بیروت:

دار المعرفه، 1399 هـ/1979 م.

اعیان الشیعه: سیّد محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، 1403 هـ/1983 م.

اکبرنامه: ابو الفضل بن مبارک علامی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، 1372.

القباب و مواجب دوره سلاطین صفویه: تصحیح دکتر یوسف رحیم لو، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، بهمن 1371.

امالی صدوق: محمّد بن علی بن بابویه قمی، بیروت: 1980 م.

امالی شیخ طوسی: محمّد بن حسن طوسی، بغداد: 1964 م.

امتحان الفضلاء: میرزا سنگلاخ، چاپ سنگی، ایران: 1291.

امثال و حکم دهخدا: علی اکبر دهخدا، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، 1361.

امل الآمل: شیخ حر عاملی، تحقیق سیّد احمد حسینی، قم: دار الکتب الاسلامی، 1362/11/22 ج 2؛ نیز نجف:

مکتبه اندس، 1385 هـ.ق، ج 1.

اندر غزل خویش نهان خود هم گشتن: نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی، چاپ اول، 1372.

انوار التنزیل و اسرار التأویل: عبد الله بن عمر بیضاوی، مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده، چاپ دوم 1388 هـ/1968 م.



ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان: سیبلا شوستر والستر، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران:

انتشارات امیرکبیر، 1366 ش.

ایران عصر صفوی: راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، 1372.

ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، تهران: منشورات المكتبة الاسلامیة، 1363 ه.ش.

ص: 442

البدایه و النّهایه: ابن کثیر شامی، تحقیق دکتور احمد ابو ملجم و همکاران، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1405 هـ/1985 م.

بهبه الآمل: ملّا علی تبریزی، تهران: 1395 ه.ق.

بیان الاحسان لاهل العرفان: شیخ علاء الدوله سمّانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، ضمیمه «مجموعه رسائل و ملفوظات» تهران-مجموعه رسائل و ملفوظات.

تاج العروس من جواهر القاموس: مرتضی زبیدی، بی ناشر، مصر: 1307 ه.ق.

تاج اللغه و صحاح العربیه: اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، 1407 ه.ق.

تاریخ ابن کثیر: -البدایه و النّهایه.

تاریخ ادبیات ایران: ادوارد براون، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، تحقیق دکتر ضیاء الدّین سجّادی و دکتر عبد الحسین نوائی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، 1369.

تاریخ الاسلام و فیات المشاهیر و الاعلام: شمس الدّین ذهبی، تحقیق عمر عبد السّلام تدمری، بیروت:

دار الکتب العربی، چاپ دوم، 1989/1409 م.

تاریخ الخلفاء: جلال الدّین سیوطی، تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرّفاعی و شیخ محمّد العثمّانی، بیروت: چاپ اول 1406 هـ/1986 م.

تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

تاریخ تذکره های فارسی: احمد گلچین، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ دوم: 1363 ش.

تاریخ حبیب السیر: -حبیب السیر.

تاریخ سلطانی (-از شیخ صفی تا شاه صفی): سیّد حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی، به کوشش دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، پاییز 1366.

تاریخ عالم آرای عباسی: -عالم آرای عباسی.

تاریخ گزیده: حمد الله مستوفی، به اهتمام دکتر عبد الحسین نوائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، 1362.

تاریخ منتظم ناصری: اعتماد السلطنه، دکتر محمّد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، 1364 ه.ش.

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی: سعید نفیسی، تهران: انتشارات فروغی، چاپ دوم، 1363 ش.

تاریخ یزد (-آتش کده یزدان): عبد الحسین آیتی، یزد: چاپخانه گلپهار، 1317 ش.

التَّبَيَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ: شيخ طوسي، بيروت: دار احياء التراث العربي.

تجريد الكلام في تحرير عقايد الاسلام: علي بن محمد قوشچي، قم: رضى، 1285 (افست) از چاپ سنگي.

تحفه سامي: سام ميرزا صفوي، تصحيح ركن الدين همايونفرخ، تهران: شركت انتشارات كتب ايران.

تحفه العباسيه: شيخ محمد علي سبزواري خراساني، شيراز: انتشارات كتابفروشي احمدى، 1326.

ص: 443

تذکره الشعراء: دولت‌شاه سمرقندی، به همت محمد رمضان، تهران: انتشارات پدیده «خاور» چاپ دوم، آبان 1366.

تذکره الملوک: به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم 1368 ش. نیز سازمان اداری حکومت صفوی، تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا.

تذکره پیمانہ: احمد گلچین معانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، 1368.

تذکره تحفه سامی: -تحفه سامی.

تذکره ریاض العارفین: رضاقلی خان هدایت، به کوشش مهر علی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی.

تذکره شعرای کشمیر: اصلح متخلص به میرزا، تصحیح حسام الدین راشدی، کراچی: اقبال، آکادمی کراچی، 1346.

تذکره میخانه: عبد‌النبی فخر الزمانی قزوینی، تصحیح احمد گلچین معانی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، 1362 ش.

تذکره نصرآبادی: میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، 1361 ش.

تذکره هفت آسمان: آقا احمد علی، کلکته: ایشباتک سوسیتی اف بنگاله، 1873 م؛ در 1965 م در تهران افست شده است.

ترجمه احیاء علوم الدین: مؤید الدین خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1358 ه. ش.

ترجمه مجمع البیان: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، 1351 ه. ش، جلد پنجم؛ و نیز -ترجمه حاج شیخ محمد رازی، تهران: انتشارات فراهانی، خرداد 1360، جلد بیستم.

ترجمه مفاتیح الغیب فخر رازی: علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، 1371 ه. ش.

ترجمه مقدمه ابن خلدون: محمد پروین گنابادی، تهران: مرکز انتشارات علمی فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1362 ه. ش.

تعلیقہ امل الآمل: میرزا عبد الله افندی اصفهانی، تحقیق سید احمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، 1410 ه. ق.

تفسیر ابو الفتوح رازی (-روح الجنان و روح الجنان): شیخ ابو الفتوح رازی، تصحیح ابو الحسن شعرانی، تهران:

کتابفروشی اسلامیہ، 1352 ه. ش.

التفسیر الکبیر (-مفاتیح الغیب): فخر رازی محمد بن عمر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ، از روی چاپ قاهره «افست» شده است.

تفسیر بیضاوی: ناصر الدین ابو الخیر عبد الله بن عمر بیضاوی، قاهره: شرکت مکتبه و مطبعه الحلبي و اولاده بمصر، چاپ دوم، 1388 ه. ق. 1968/ م.



تفسیر طبری: محمد بن جریر طبری، القاهرة: شرکت مکتبه و مطبعه البابی الحلبي و اولاده، ربیع الاول 1377 هـ / 1957 م.

تفسیر عیاشی: ابو نصر محمد بن مسعود العیاشی السمرقندی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران:

المکتبه العلمیه الاسلامیه، 1380 ه.ق.

تفسیر فخر رازی: -مفاتیح الغیب.

تفسیر قمی: ابو الحسن علی بن ابراهیم قمی، تحقیق موسوی جزائری، النجف: مکتبه الهدی 1386-1387 ه.

تکمله الاخبار: عبدی بیگ شیرازی، تصحیح عبد الحسین نوائی، تهران: نشر نی، چاپ اول، 1369 ش.

تکمله امل الآمل: سیّد حسن صدر، تحقیق، سیّد احمد حسینی، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1406 ه.ق.

تنقیح المقال فی علم الرجال: عبد الله بن محمد حسن بن عبد الله مامقانی، به همت شیخ محمد صادق کتبی، النجف الاشرف: المطبعه المرتضویه، 1352 ه.ق.

تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1415 ه.ق / 1994 م.

چهارده رساله فارسی از صابن الدین ترکه اصفهانی: تصحیح دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی و سیّد ابراهیم دیباجی، ناشر: تقی شریف رضائی، تهران: چاپ اول، خرداد 1351.

چهل مجلس: علاء الدوله سمنانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات ادیب، 1366 ش.

جامع الزّواہ: محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، بیروت: دار الاضواء، 1403 ه / 1983 م.

جامع الاسرار و منبع الابرار: سیّد حیدر آملی، تصحیح هنری کربن، و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه، پژوهشهای علمی، 1348 ش / 1969 م.

جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر طبری، القاهرة: مکتبه الحلبي، ربیع اول 1377 ه / 1957 م.

الجامع الصّحیح: ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، تصحیح محمد فؤاد عبد الباقي، المکتبه الاسلامیه.

الجامع الصّغیر فی احادیث البشیر و النذیر: جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، بیروت: 1401 ه.ق.

جهانگشای نادری: محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی، مشهور به میرزا مهدی خان استرآبادی، تهران:

دنیای کتاب، 1368 ش.

حبیب السیر: غیاث الدین بن همام الدین حسینی مشهور به خواندمیر، تهران: کتابفروشی خیام، چاپ سوم، تابستان 1362.

حكيم استرآباد: دكتر سيد علي موسوي مدرّس بهبهاني، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، 1370.

حليه الابرار في احوال محمد و اله الاطهار: هاشم بن سليمان الحسيني البجراني، قم: 1397 ه.ق. و نیز تحقيق غلامرضا بروجردي، قم: مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1411 ه.ق.

ص: 445

حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء: ابو نعیم احمد بن عبد اللہ اصفهانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، 1409 هـ/1988 م.

الخصال: شیخ صدوق، تهران: 1389 هـ.ق، و نیز تصحیح علی اکبر غفاری، قم: منشورات جماعه المدرّسین فی الحوزة العلمیه، شهر یور  
1362/ ذی القعدة 1403.

خلاصه التواریخ: قاضی احمد قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، اردیبهشت 1363.

خلاصه السیر: محمّد معصوم بن خواجگی اصفهانی، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان 1368.

خلد برین (-ایران در روزگار صفویان): محمّد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار، مهر ماه  
1371.

خمسه نظامی: تصحیح و چاپ وحید دستگردی.

دانشمندان آذربایجان: محمّد علی تربیت، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و  
انتشارات، 1378 ش.

دایره المعارف فارسی مصاحب: غلامحسین مصاحب، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

دستور شهریاران: محمّد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، به کوشش محمّد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود  
افشار، چاپ اول 1373 ش.

دیوان امام علی علیه السلام: محمد بن الحسین بن الحسن بیهقی نیشابوری کیدری، تصحیح دکتر ابو القاسم امامی تهران: انتشارات  
اسوه، چاپ اول 1373 ه.ش و چاپ سنگی.

دیوان اهلی شیرازی: مولانا اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، 1344 ه.ش.

دیوان بابا فغانی: تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: علمیه اسلامیّه، 1316.

دیوان سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1376 ه.ش.

دیوان عرفی شیرازی: به کوشش جواهری «وجد» تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

دیوان محتشم کاشانی: به کوشش مهر علی گرگانی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، چاپ سوم، 1370 ش.

دیوان واعظ قزوینی: تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، 1359 ش.

الدّریعه الی تصانیف الشیعه: آقا بزرگ تهرانی، بیروت: دار الأضواء، چاپ سوم، 1403 ه.ق/1983 م.

رسالة اقبالیه (-چهل مجلس): ملفوظات علاء الدّوله سمنانی، تحریر امیر اقبالشاه سیستانی، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات



رسائل شیخ انصاری (فرائد الاصول): شیخ مرتضیٰ انصاری، تحقیق عبد اللہ نورانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1407 ه.ق.

روز روشن: محمد مظفر حسین متخلص به «صبا» فرزند مولوی محمد یوسف علی، هوپال: 1297.

روضات الجنات في احوال العلماء و السادات: محمد باقر موسوی خوانساری، قم: مؤسسه اسماعيليان، 1390 ه.ق.

روضه الصفاء: مير خواند، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات خيام پيروز، اسفند 1338.

الرياض النضره: محب الدين طبري، چاپ مصر.

رياض الجنه: ميرزا محمد حسن الحسيني الزنوزي، تحقيق على رفيعي، قم: انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشي نجفي، چاپ اول، 1412 ه.ق/1370 ه.ش.

رياض العلماء و حياض الفضلاء: ميرزا عبد الله افندي اصفهاني، تحقيق سيّد احمد حسيني، قم: كتابخانه آيه الله مرعشي نجفي، 1401 ه.ق.

ريحانه الادب في تراجم المعروفين بالكنيه او اللقب: ميرزا محمد علي مدرّس تبريزي، تبريز: كتابفروشي خيام، چاپ سوم.

زندگاني شاه عباس اول: نصر الله فلسفي، تهران: انتشارات علمي، چاپ سوم، پاييز 1364.

سازمان اداري حكومت صفوي: تعليقات مينورسكي بر تذكره الملوك، ترجمه مسعود رجب نيا، تهران:

انتشارات اميركبير، چاپ دوم، 1368 ش.

سخنوران آذربايجان: عزيز دولت آبادي، تبريز: انتشارات مؤسسه تاريخ و فرهنگ ايران، ارديهشت 2537.

سفينه البحار: شيخ عباس قمي، نجف: المطبعه العلميه، 1355 ه.ق؛ افسست مؤسسه انتشارات فراهاني، تهران.

سلافه العصر في محاسن الشعراء بكل مصر: سيّد عليخان مدني، تهران: المكتبه المرتضويه.

سنن ابن ماجه: ابي عبد الله محمد بن يزيد القزويني، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار احياء الكتب العربيه، عيسى البابي الحلبي، 1372 ه.ق/1952 م.

سنن ابو داود: ابو داود سليمان الاشعث السجستاني الازدي، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت:

دار الفكر.

سنن الدار قطني: علي بن عمر الدار قطني، تحقيق دكتور يوسف عبد الرحمن المرعشي، بيروت: دار المعرفه، 1406 ه.ق/1986 م.

سنن ترمذي: محمد بن عيسى بن سوره ترمذي، تصحيح محمد فؤاد عبد الباقي، المكتبه الاسلاميه.

سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، بيروت: مؤسسه الرساله، چاپ نهم، 1413 ه.ق/1993 م.

شرح المواقف: قاضي عضد الدين عبد الرحمن ايچي، مير سيّد شريف جرجاني، بولاق: دار الطباعه العامره، 1366 ه.ق.

شرح تجریه العقائد: علی بن محمد قوشچی، قم: رضی، 1285، از روی چاپ سنگی «افست» شده است.

شرح حال رجال ایران: مهدی بامداد، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار، چاپ سوم، 1363.

شرح دیوان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام: قاضی میر حسین میبدی یزدی، تصحیح حسن رحمانی و سید

ص: 447

ابراهیم اشک شیرین، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، 1379 ش، و نیز نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

شرح فارسی بر غرر الحکم و درر الکلم: محمد تمیمی آمدی، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، تهران:

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1366.

شرح فصوص الحکم: خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگر نژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1366 ش.

شرح فصوص الحکمه: محمد تقی استرآبادی، به کوشش محمد تقی دانش پڑوه، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، دانشگاه تهران: 1358.

صحاح جوهری: - تاج اللغه و صحاح العربیه.

صحیح بخاری: ابو عبد الله اسماعیل بن محمد بخاری، بیروت: دار الفکر، بی تاریخ.

صحیح مسلم: ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری، تحقیق فؤاد عبد الباقی، بیروت: 1398 ه.ق.

صحیح مسلم بشرح النووی: یحیی بن شرف النووی، بیروت: دار الكتاب العربی، 1407 ه.ق.

صحیفه الامام الرضا علیه السلام: علی بن موسی الرضا علیه السلام، تحقیق محمد مهدی، مشهد: المؤتمر العالمی للامام الرضا علیه السلام، 1404 ه.ق.

الصّحیفه العلویه: علی بن ابی طالب علیه السلام، بیروت: دار الاضواء، 1406 ه.ق. و نیز تهران: نینوی الحدیثه، بی تاریخ.

الصّواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه: ابن حجر هیثمی، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، مکتبه القاہرہ، چاپ دوم، 1385 ه.ق/1965 م.

صیدیه: سعد الدین هروی، تصحیح محمد سرفراز ظفر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ذو الحجہ 1404 ه.ق/1363 م. ه.ش/1984 م.

طبقات اعلام الشیعہ: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه 1372.

طبقات سلاطین اسلام: استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، 1363 ش.

طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال: علی اصغر بن محمد شفیع جابلقی بروجردی، تحقیق مهدی رجائی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1410 ه.ق.

طرائق الحقائق: محمد معصوم شیرازی (معصومعلیشاه) تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بدون تاریخ.

عالم آرای عباسی: اسکندر بیک ترکمان، تصحیح شاهرودی، تهران: نشر طلوع، سیروس، افسست از چاپ سنگی، تهران: 1314 ه.ق.

عالم آرای عباسی: اسکندر بیک ترکمان، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، 1377.

عباسنامه (-عالم آرای وحید قزوینی): محمد طاهر وحید قزوینی، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی (فردوسی سابق)، اسفند 1329.

ص: 448

- العروه لأهل الخلوه و الجلوه: علاء الدوله سمنانى، تصحيح نجيب مايل هروى، تهران: انتشارات مولى، چاپ اول، 1362 ه.ش/1404 ه.ق.
- عقد الدرر فى اخبار المنتظر: يوسف بن يحيى بن على بن عبد العزيز المقدسى الشافعى، تحقيق عبد الفتاح محمد الحلو، القاهره: عالم الفكر، 1399 ه.ق.
- العقد الفريد: ابى عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه الأندلسى، القاهره: مطبعه لجنه التأليف و الترجمة و النشر، 1967 م.
- العلل المتناهيه فى الاحاديث الواهيه: ابى الفرج عبد الرحمان بن الجوزى، تصحيح شيخ خليل الميس، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ اول، 1403 ه.ق/1983 م.
- علماء البحرين: عبد العظيم المهتدى البحرانى، بيروت: مؤسسه البلاغ، 1414 ه.ق.
- عيون اخبار الرضا عليه السلام: محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، نجف: 1390 ه.ق.
- عيون الاخبار: عبد الله بن مسلم دينورى، بيروت: 1986 م.
- غايه المرام: سيّد هاشم البحرانى، بيروت.
- غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمى النيشابورى، ابراهيم عطوه عوض، القاهره: مكتبه مصطفى البابى الحلبي، 1381 ه.ق.
- الغيبه: شيخ طوسى، تهران: مكتبه نينوى الحديثه، 1385 ه.ق.
- فارسنامه ناصرى: حاج ميرزا حسن حسيني فسايى، تصحيح دكتور منصور رستگار فسائى، تهران: انتشارات اميركبير، چاپ اول، 1367 ش.
- فصوص الحكمة: ابو نصر فارابى، تحقيق محمد حسن آل ياسين، قم: بيدار، 1405 ه.ق.
- فرائد الأصول: -رسائل شيخ انصارى.
- فرق الشيعه: أبى محمد الحسن بن موسى النوبختى، تصحيح سيّد محمد صادق آل بحر العلوم، النجف: المطبعه الحيدريه، 1355 ه.ق/1936 م.
- فرهنگ سخنوران: دكتور خيامپور، تبريز: شركت سهامى چاپ كتاب آذربايجان، آبان ماه 1340.
- فرهنگ معين: دكتور محمد معين، تهران: انتشارات اميركبير، 1360 ه.ش.
- فوائد الرضويه فى احوال علماء المذهب الجعفرىه: شيخ عباس قمى، تهران: كتابخانه مركزى علم صنعت تهران، بهمن 1327 ش.
- فهرست كتابخانه مركزى دانشگاه تهران: محمد تقى دانش پژوه، تهران: 1340 ه.ش.

فهرست کتابخانه سپهسالار: تهران: 22 تیرماه 1341.

فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی: ابن یوسف شیرازی، تهران: چاپخانه مجلس، 1318 ه.ش.

فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: احمد گلچین معانی، مشهد: انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، 1346 ش.

ص: 449

فهرست نسخه های خطی فارسی: نگارش احمد منزوی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه ای، مهرماه 1350.

قاموس الاعلام: شمس الدین سامی، استانبول: 1306-1316.

قاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت: المؤسسة العربیة للطباعة و النشر، بی تاریخ، توسط دار الجیل افست شده است.

قرب الاسناد: ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری قمی، تهران: مکتبه نینوای الحدیثه، بی تاریخ.

قصص الخاقانی: ولی قلی بن داود قلی شاملو، تصحیح دکتر سید حسن سادات نصری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار 1371.

قصص العلماء: میرزا محمد تنکابنی، تهران: انتشارات علمیة اسلامیة، چاپ دوم، تابستان 1364.

کاروان هند: احمد گلچین معانی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1369.

کتاب آرایه در تمدن اسلامی: نجیب مایل هروی، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، تابستان 1372.

کشاف زمخشری: محمود بن عمر زمخشری، قاهره: 1373 ه.ق.

کشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون: حاجی خلیفه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه: علی بن عیسی الأربلی، با ترجمه فارسی آن به نام ترجمه المناقب از علی بن حسین زوارنی، تصحیح سید ابراهیم میانجی، انتشارات نشر ادب الحوزه و کتابفروشی اسلامیة.

کشف هند: جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، 1361 ش.

کشکول بحرانی: یوسف بحرانی، نجف: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات الحدیثه، 1381 ه.ق.

کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی: به کوشش حامد ربانی، تهران: کتابخانه سنائی، 1344 ش.

کلیات خمسۀ نظامی: نسخه خطی شیخ حسن تاجر.

کلیات سلمان ساوجی: تصحیح عباسعلی وفاپی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1376 ه.ش.

کلیات عرفی شیرازی: به کوشش جواهری «وجد» تهران: کتابخانه سنائی، بی تاریخ.

کمال الدین و تمام النعمه: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، 1405 ه.ق/1363 ه.ش.

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال: علاء الدین علی الممتقی بن حسام الدین الهندی، تصحیح شیخ صفوه السقا، بیروت: مؤسسه الرساله،



الکنی و الالقاب: شیخ عباس قمی، منشورات مکتبه الصّدر، چاپ چهارم، 1397 م.

الکواکب المنتشرة: آقا بزرگ تهرانی، تحقیق علی نقی منزوی، دانشگاه تهران، چاپ اول، دی ماه 1372.

کیمیای سعادت: ابو حامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1364 ش.

گلزار ابراهیم: نسخه شماره 3051 کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

گلستان هنر: قاضی میر احمد بن شرف الدّین حسین منشی قمی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران:

کتابخانه منوچهری، چاپ دوم.

لغت نامه: علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران.

لؤلؤه البحرین فی الاجازات و تراجم رجال الحدیث: شیخ یوسف بن احمد بحرانی، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف: مطبعه النعمان 1966 م.

مجالس المؤمنین: قاضی نور الله شوشتری، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، 1365 ه. ش.

مجالس المؤمنین: قاضی نور الله شوشتری، نسخه اصلی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره کتاب 7697، شماره ثبت 78591، تاریخ کتابت 1010.

مجله معارف: - معارف.

مجله یادگار: - یادگار.

مجمع الامثال: احمد بن محمد میدانی، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: 1407 هـ / 1987 م.

مجمع البیان: طبرسی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، 1351/8/1 ه. ق.

جلد پنجم؛ و نیز ترجمه حاج شیخ محمد رازی، همان انتشارات، خرداد 1360، جلد بیستم.

مجمع التواریخ: میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنائی و کتابخانه طهوری، دی ماه 1362.

مجمع الخواص: صادقی کتابدار، ترجمه فارسی از دکتر خیامپور، تبریز: 1327 ش.

مجمع الفصحاء: رضا قلی خان هدایت، تهران: 1284-1295.

مجمع التواریخ: ابو الحسن بن محمد امین گلستانه، به اهتمام مدرّس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، 1344 ش.

مجمع فصیحی: احمد بن جلال الدین محمد خوافی فصیحی، تصحیح محمود فرخ، مشهد: بی تاریخ.

مختار صحاح اللغة: حسن الضعانی، تحقیق عبد العظیم الصّحّاوی، القاهرة: دار الکتب، 1970-1974 ه. ق.

مرآة الاحوال جهانما: محمد علی بهبهانی (آل آقا)، تحقیق: مؤسسه وحید بهبهانی، قم: انتشارات انصاریان، چاپ اول، تیر ماه 1373.

مرآة الجنان و عبره الیقضان: ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی بن سلیمان یافعی، بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، 1390 ه. ق. / 1970

م

مرآة الکتب: علامه محقق ثقة الاسلام تبریزی، تحقیق محمد علی حائری، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، 1414

ه.ق.

مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی، قم: مؤسسہ آل البیت، چاپ اول، 1407 ه.ق.

مستدرک حاکم: چاپ تصویر بیروت.

مسند احمد بن حنبل: القاهره: الطبعه المیمنیه، 1313 ه.ق؛ و نیز چاپ بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ

ص: 451

اول، 1991 م 1412/ه.ق.

مسند الشهاب: چاپ بیروت.

المصباح فی التّصوّف: سعد الدّین حمّویہ، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: 1362 ش.

مصنّفی المقال فی مصنّفی علم الرّجال: آقا بزرگ تهرانی، تصحیح احمد منزوی، بیروت: دار العلم، 1408 ه.ق/ 1958 م.

مصنّفات فارسی علاء الدوله سمنانی: به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: 1369 ش.

مطلع الشمس: محمّد حسن خان اعتماد السّلطنه، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران: فرهنگسرا، 1362-1363.

مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم: ابن عربی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم جلال الدّین آشتیانی، مشهد: باستان 1385 ه.ق. نیز ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363 ه.ش.

معارف (مجله): مهدی تدّین، دوره دوم، شماره 3، ص 110.

معجم احادیث الامام المهدی علیه السّلام: تألیف مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم: 1411 ه.ق.

معجم الانساب و الأسرات الحاکنه فی تاریخ الاسلامی: زامباور، ترجمه و تحقیق دکاتور زکی محمّد حسن و همکاران، بیروت: دار الرّائد العربی، 1400 ه.ق/ 1980 م.

معجم البلدان: یاقوت حموی، تحقیق فرید عبد العزیز الجندی، بیروت: دار الکتب العلمیّه، چاپ اول، 1410 ه.ق/ 1990 م.

معجم المطبوعات العربیه: یوسف لیان سرکیس، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1410 ه.ق.

المعجم المفهرس لالفاظ غرر الحکم و درر الکلم: علی رضا برازش، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، 1371 ش.

معجم المؤلّفین تراجم مصنّفی الکتب العربیّه: عمر رضا کحاله، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرّواه: ابو القاسم خویی، تهران: مرکز نشر الثقافه الاسلامیّه، چاپ پنجم، 1413 ه.ق.

مفاتیح الغیب: فخر رازی، محمّد بن عمر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ، از روی چاپ قاهره «افست» شده است؛ و نیز ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر، 1371 ش.

مقامات جامی: عبد الواسع نظامی باخرزی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: نشر نی، چاپ اول، 1371 ش.

مقدمه ابن خلدون: عبد الرّحمان بن محمّد بن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ؛ و نیز بیروت چاپ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1391 ه.ق؛ و نیز ترجمه محمّد گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 ه.ش.

مكارم الاخلاق:رضى الدين ابى نصر الحسن بن الفضل الطبرسى،بيروت:مؤسسه الأعلمى للمطبوعات،1972 م.

ص:452

الملل و النحل: عبد الکریم شہرستانی، تحقیق سید محمد کیلانی، بیروت: دار المعرفہ.

منار المنیف فی الصحیح و الضعیف: ابن قیم جوزیہ، عبد الفتاح الوغدہ، حلب: الاسلامیہ، 1390 ہ.ق.

مناقب آل ابی طالب: ابن شہر آشوب، تحقیق ہاشم رسولی محلاتی، قم: علامہ، 1378 ہ.ق؛ و نیز چاپ نجف:

1965 م.

مناقب علی بن ابی طالب علیہ السلام: ابی الحسن علی بن محمد بن المغازلی، تحقیق محمد باقر بہبودی، تہران: المکتبہ الاسلامیہ، 1403 ہ.ق.

مناقب اصحاب النبی: محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تاریخ.

مناقب خوارزمی: موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی، تحقیق مالک المحمودی، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی، 1411 ہ.ق.

منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر: لطف اللہ صافی گلپایگانی، تہران: الصدر، بی تاریخ.

منتخب التواریخ بدائونی: عبد القادر بن ملوکشاہ بدائونی، تصحیح احمد علی و ولیم ناسیولیس، بہ اہتمام کبیر الدین احمد و موصوف، کلکتہ: بیبلیو و رلاژ 1868-1869 م.

منتظم ناصری: محمد حسن خان اعتماد السلطنہ، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تہران: دنیای کتاب، چاپ اول، 1364 ہ.ش.

منتہی الآمل: حاج شیخ عباس قمی، تہران: کتابفروشی علمیہ اسلامیہ، 1371 ہ.ق/1331 ہ.ش.

منتہی المقال فی احوال الرجال: ابو علی حائری، قم: مؤسسہ آل البیت لاحیاء التراث، چاپ اول، ربیع الاول، 1416 ہ.ق.

میزان الاعتدال: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذہبی، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الفکر.

مینودر یا باب الجنۃ قزوین: سید محمد علی گلریز، قزوین: انتشارات طہ، شہریور 1368.

ناسخ التواریخ: محمد تقی لسان الملک، تہران: چاپ سنگی و نیز تصحیح محمد باقر بہبودی، تہران: کتابفروشی اسلامیہ، 1354-1363.

نامہ دانشوران ناصری: قم: مؤسسہ مطبوعاتی دار الفکر و مؤسسہ مطبوعات دار العلم، چاپ دوم، 1338 ہ.ش / 1379 ہ.ق.

نجوم السماء: مولوی میرزا محمد علی کشمیری، لکھنؤ: 1303.

نزهہ المجالس: عبد الرحمن بن عبد السلام شافعی، قاہرہ.

نصوص الحکم شرح بر فصوص الحکم: محمد بن محمد فارابی شرح از حسن زادہ آملی، تہران: مرکز نشر فرہنگی رجاء، 1365 ہ.ش.

تقاوه الآثار فی ذکر الاخبار: محمود بن هدايت الله افوشته ای نطنزی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران:

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1373.

نقد الرجال: آقا میر مصطفی تفرشی، قم: الرسول المصطفی، بی تاریخ «افست» از چاپ سنگی تهران،

ص: 453

- نقد التصوص فی شرح نقش الفصوص: عبد الرحمان جامی، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران: انجمن فلسفه ایران، 1356 ه.ش / 1398 ه.ق.
- النقض، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»: عبد الجلیل بن ابو الحسین قزوینی رازی، به تصحیح سیّد جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، اسفند 1358 ه.ش.
- النهایه فی غریب الحدیث: ابن اثیر جزری، تحقیق محمود محمّد الطّناحی، طاهر احمد الزاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- نهج البلاغه: امام علی علیه السّلام، سیّد رضی، قصار 360.
- نهج الحق و كشف الصّدق: حسن بن یوسف مطهر حلی، بغداد: دار السّلام، 1344 ه.ق و نیز قم: دار الهجرة، تحقیق حسینی ارموی، 1407 ه.ق.
- الوافی بالوفیات: صلاح الدّین خلیل بن ایبک الصّفدی، به اهتمام هلموت ریتز فیسبادن: دار النشر فرانز شتاينر، 1381 ه.ق / 1962 م.
- وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی، تهران: مکتبه الاسلامیه، 1396 ه.ق؛ و نیز قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1412 ه.ق.
- وفیات الاعیان: ابن خلّکان، تحقیق دکتور احسان عباس، قم: منشورات الشریف الرّضی، چاپ دوم، 1364 ه.ش.
- هدایه الأئمّه الی احکام الأئمّه علیهم السّلام: شیخ حر عاملی، گروه حدیث بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد: بنیاد پژوهشها، چاپ اول، 1412 ه.ق.
- هدیه العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنّفين: اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- هشت مقاله تاریخی و ادبی: نصر الله فلسفی، انتشارات دانشگاه تهران، 1330 ه.ش.
- هفت آسمان: آقا احمد علی، کلکته: ایشیاتک سوسیتی اف بنگاله، 1873 م؛ در 1965 م در تهران «افست» شده است.
- یادگار: (مجله)، سال 2، شماره 4، صص 42-46.
- ینایع الموده: سلیمان بن ابراهیم حسینی بلخی قندوزی، الکاظمیه، 1385 ه.ق.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

